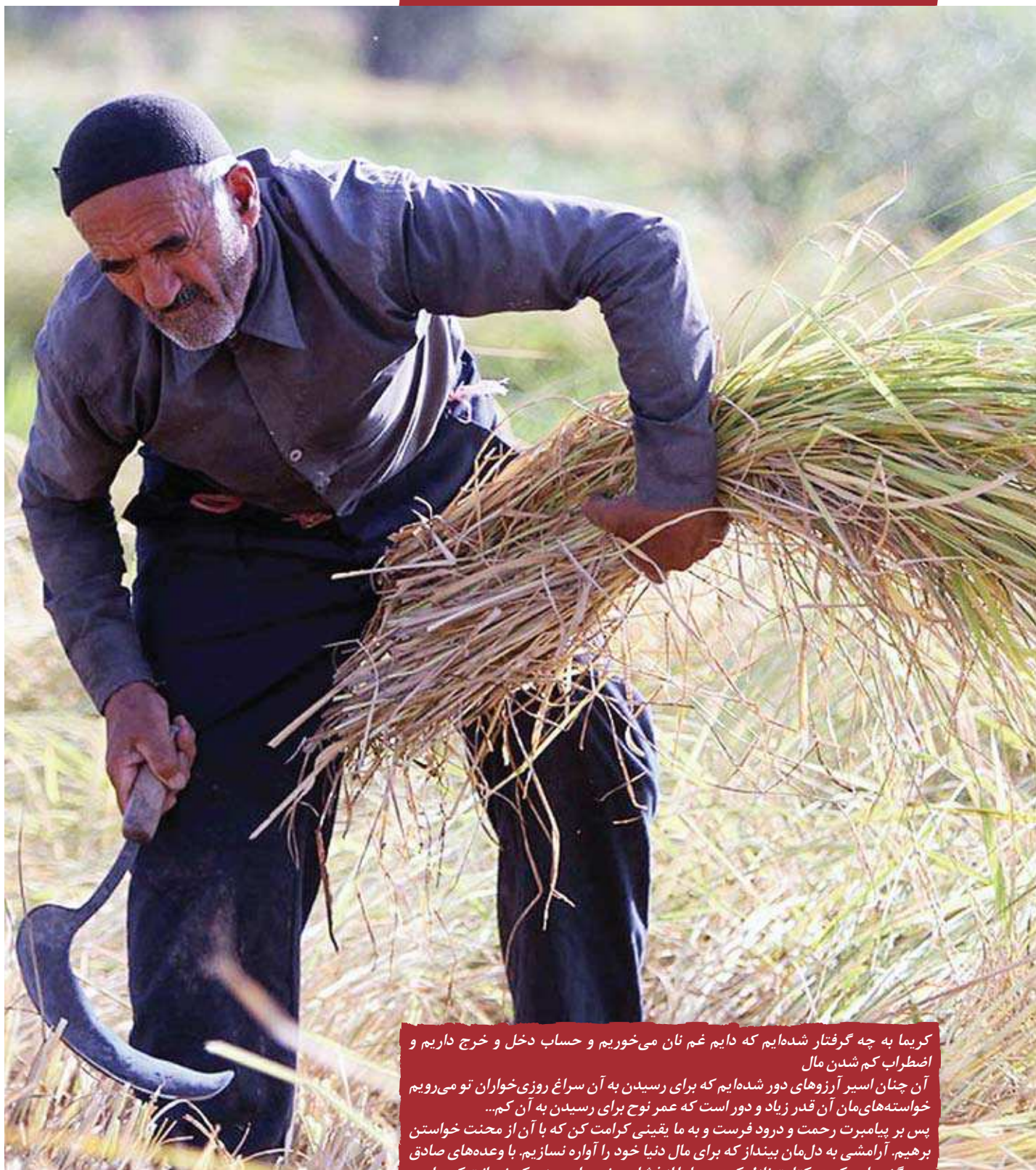


روزی شما در آسمان است



کریم! به چه گرفتار شده‌ایم که دایم غم نان می‌خوریم و حساب دخل و خرج داریم و اضطراب کم شدن مال
 آن چنان اسیر آرزوهای دور شده‌ایم که برای رسیدن به آن سراغ روزی خواران تو می‌رویم
 خواسته‌های مان آن قدر زیاد و دور است که عمر نوح برای رسیدن به آن کم...
 پس بر پیامبر رحمت و درود فرست و به ما یقینی کرامت کن که با آن از محنت خواستن
 برهیم. آرامشی به دل مان ببنداز که برای مال دنیا خود را آواره نسازیم. با وعده‌های صادق
 و سوگندهایی که در کتابت نازل کردی، ما را از فشار و رنج برای روزی که ضمانت کرده‌ای و
 اموری که کفایتش بر عهده توست، برهان که سخت راست است و سوگندت انجام شدنی
 که فرمودی «و روزی شما و آنچه وعده داده می‌شود در آسمان است»
 «برداشتی از دعای بیست و نهم صحیفه سجاده»

با تشکر از:

حجت الاسلام حسین فتحی

مهدی زنگنه، حجت الاسلام مرتضی وافی

چاپ: رونق

توزیع: نشر گستر امروز

صفحه آرا: محمد عاشق

امور اجرایی تحریریه: فاطمه بوجار

عکس: حسین موسوی فراز، هدی

زعیمی و مهدی صالحی

مالی: رسول کریمی

هماهنگی: محمد علی خطیب

روابط عمومی: محمد جواد رزاقی

پشتیبانی: امید مقتصدی

بازرگانی: حسین دوست محمدی

تحریریه:

حمید محمدی محمدی، هیات

زینب السادات شاه صاحبی

زینبیه و موضوع ویژه

راحله شاکر، فرهنگ

محمد رسولی، فاطمه صناعی، سیده

اعظم سادات، متین انصاری، ریحانه

فدایی، زهره اشرفی، بسیمیه وظیفه خواه

شیما شیبانی، مریم لایق، جواد شمس

علیرضا یزدان طلب

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد رضا انوری

جانشین مدیر مسئول و سردبیر:

مهدی خداجویان

معاون سردبیر و دبیر تحریریه:

عطاءالله اسماعیلی

مدیر هنری:

کامران مهرزاده

نخایلیا

شعبان ۱۴۳۳
خرداد ۱۳۹۱



تفسیر امام از عاشورا عزت مند است

بررسی مدل رهبری امام
خمینی در نهضت انقلاب
اسلامی با قیام های مذهبی
پیشین

شنیدنی های بانوی سالخورده
مدرسه روشنگر، از روزهای پر تلاطم
درس و انقلاب و کار و زندگی



حمید رضا نیکدل، خودش را حلقه
واسطه و طیف مداحی کشور
می داند



خمیه یاد تو بهشت من است

بجای حضرت سید الشهدا خوش آمدید

بسم الله

۴ یادداشت سردبیر

۶ قاب خمیه

گالری جهان اسلام

۱۲ ثبت به عمل ارزش می دهد

گزیده های از بیانات مقام معظم
رهبری در دیدار جمعی از
مداحان سراسر کشور

۱۶ ماه استغفار ماه امید

نگاهی به برخی رویدادهای ماه
شعبان

۱۸ خبر

گزیده اخبار مربوط به جهان
اسلام و اتفاقات پیرامون آن از
قاب خمیه

هیات

۲۲ منیر تشریف بردنی نیست!

حجت الاسلام حائری زاده از
مستمع می پرسد درباره چه
چیزی حرف بزند

۲۶ هیاتی که با توفیق عباس بابایی بود

مجمع الذاکرین ۳۵ سال است
مداح پرورش می دهد

۳۰ حجت الاسلام مداحان

حاج اکبر محبی؛ استاد مداحی
باقینه شکری و چهره های همیشه
خندان

۳۶ زیادی به من امید بسته بودند!

عصری با سید حسن وحید،
که خودش را «سید حسن»
کوچیکه می نامد

۴۴ بزرگترها بزرگتری نمی کنند،

کوچکترها شاگردی
حمید رضا نیکدل، خودش را
حلقه واسطه و طیف مداحی
کشور می داند

موضوع ویژه

۴۸ آن سرما خوردگی سبب خیر شد

کم و کیف باخیر شدن از بیماری
امام تا خاطره مبارزات جوانی در
خمین در گفت و گو با محافظ
ویژه امام خمینی

۵۴ تفسیر امام از عاشورا عزت مند

است
بررسی مدل رهبری امام خمینی
در نهضت انقلاب اسلامی با
قیام های مذهبی پیشین

۵۸ هویتی به عمق تاریخ،

به وسعت افق
امام خمینی رحمه الله علیه از
قبیله انبیا و اصحاب آنان بود

۶۰ جهاد سازندگی امام

الگوی اقتصاد اسلامی بود
تبیین نسبت اندیشه اقتصادی
امام خمینی با دین اسلام در
گفت و گو با دکتر ابراهیم رزاقی

۶۴ امام می دانست سیره اهل بیت

برای زندگی است
نگاهی بر نسبت امام خمینی با
مکتب اهل بیت علیهم السلام در
سیره فردی و اجتماعی

قرآن

۶۸ سواد قاریان تهرانی به روز

است
سعید طوسی از فراز و فرودهای
تلاوت قرآن می گوید

۷۴ کلاس قرآن وسط حسینیه

کمتر حسینیه ای سراغ داریم که
در آن کلاس هم برگزار شود اما
در حسینیه حضرت علی اکبر
این اتفاق افتاده

۷۸ خدا بی است

۸۰ وارد دفتر نگاه شدید
توصیه های آیت الله قاضی در
ماه های رجب، شعبان و رمضان
به روایت علامه طهرانی

نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان
استاد نجات‌اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۷۰
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵

خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پیامک فرستید ۳۰۰۶۹۶۱

info@kheimeh.com



گفت و گو با محافظ ویژه
امام خمینی

۴۸



سعید طوسی از فراز و فرودهای
تلاوت قرآن می گوید

۶۸



ابوالفضل شناسی در گفت و گو با
حجت الاسلام قهرمانی نژاد

۹۰



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای راشب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

صفحات آخر

۱۲۷ یاعباس
ته مقاله

زنبیه

۱۱۸ خانه ابراهیم دانشگاه کردا
شنیدنی های بانوی سالخورده
مدرسه روشنگر، از روزهای
پر تلاطم درس و انقلاب و کار و
زندگی

۱۲۲ پشت و پناه دختران حرم
عریضه ای به ساحت حضرت ماه

۱۲۴ خداوند و صلتان را مبارک کند
گفت و گو با زوجی که سی و دو
سال پیش، امام مهربانی ها خطبه
عقدشان را جاری کرد

فرهنگ

۹۸ می گفتند: تو بچه مسلمان
اسمت را عوض کن!
کارگردان «روزهای زندگی»
می گوید: نظام سرمایه و
مدیریت های پوست کلفت
خط دهنده سینما هستند نه
سینماگران

۱۰۲ گنجینه ماندگار
نگاهی به تلاش های ماندگار
استاد سید هادی خسرو شاهی
در مرکز بررسی های اسلامی

۱۰۴ قیدار یک منبر با صفاست
سبک زندگی بچه هیاتی ها، به
پهانه آخرین رمان رضامیر خانی

۱۰۸ شاهنامه سیدالشهدا
کنگره ملی شعر و اندیشه عمان
سامانی برگزار شد

۱۱۰ الشعب يريد تحریک اتویس!
در حکایت کنفرانس خیزی
خاک ایران و عبرت هایی از
اجلاس بین المللی جوانان و
بیداری اسلامی

اهل بیت علیهم السلام

۸۴ حب سیدالشهدا ویژه است
معرفت امام حسین علیه السلام
در گفت و گو با حجت الاسلام و
المسلمین حسین اسکندری

۸۸ سرور عابدان
آنچه کمتر درباره امام سجاد علیه
السلام شنیده اید

۹۰ اشتباه نکنید، عباس یعنی
مرزچهره
ابوالفضل شناسی در گفت و گو با
حجت الاسلام قهرمانی نژاد

۹۴ از این نامه ساده نگذر!
باز خوانی فراز دوم نامه سی و یکم
نهج البلاغه



گر روضه‌ات نبود که ما دین نداشتیم*



مهدی خداجویان

چند ماه پیش وقتی برای مصاحبه، با آقا رضای امیرخانی گپ می‌زدیم، بحث کشیده شد به این موضوع که مواجهه ما با پدیده‌هایی که خاستگاه غربی دارند چگونه است. امیرخانی به نکته ظریفی اشاره کرد که با ظرافت بیشتری می‌توان این نکته را در رمان قیدار ملاحظه کرد. نکته این بود که مردان خدا می‌توانند در ماخلق الله تصرف کنند، چطور نمی‌توان در ماهیت این پدیده‌ها تصرف کرد. راست می‌گفت آقا رضای امیرخانی. در همین شماره اشاره‌ای به کتاب قیدار شده است و بخشی از این رمان نیز ضمیمه همان مطلب آمده است. در همین بخش ضمیمه می‌توان دید که نویسنده چطور در کلمات تصرف داشته و حلقه متصل بین کلمه‌ای دم‌دستی و ظاهراً بی‌ربط مثل "آچارکشی" با مفهوم بلندی چون "تولی" شده است و اینگونه قیدار را بی‌آنکه ادعایی داشته باشد رمان دینی و انقلابی کرده است. نمونه‌ای از این تصرف در کلمات را می‌توانید در صفحاتی که از اعجاز کلام مرحوم سید علی آقایی قاضی در همین شماره رنگین شده‌اند ببینید. کلماتی که از نهانخانه دل جناب قاضی برخاسته‌اند، چنان شوری دارند که هنوز هم آتشینند و بر دل و جان مخاطب آتش می‌زنند. صفحاتی که متعلق به توصیه‌های جناب قاضی است، گویی روح و جان

دارند و کلمات هنوز داغ و تازه‌اند. اصل ماجرا همان است که امیرخانی گفت. مردان خدا چون متصل به قادر متعال هستند توان تغییر در حال و احوال دیگران را نیز دارند و می‌توانند دیگران را نیز همراه خود کنند. اینان سیر الی الله رانه حرکتی فردی که جریانی اجتماعی می‌دانند و چنین می‌کنند. همانگونه که جریان متصل به کر می‌تواند هر نجاستی را پاک و یا حتی در خود هضم کند. مانند دریا که هیچ نجاستی توان آلوده کردنش را ندارد. وقتی سیر الی الله از کنج عزلت و تنهایی عارفانه به مسیر زندگی بشری و حرکت اجتماعی جامعه رسیده باشد، بلندای روح آن بزرگی که بر چشمه عرفان الهی نشسته است، بیش از پیش هویدای می‌شود. این روزگار ما نیز اینگونه سپری می‌شود که بزرگ‌منشی بر سرچشمه جریان هدایت الهی نشست و دل‌های کویری ما مردمان دنیا را آب‌رسانی کرد. اگر در فرازی از زیارت عاشورای خوانیم که "اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد"، بزرگ‌روزگار ما، این فراز را زندگی کرد. خمینی بزرگ، بر بلندای قله عرفان نشست و دریای معرفتش را به دامنه دنیای ما جاری کرد که امروز من و شما می‌توانیم ادعا کنیم به حرمت زندگی سراسر معنویت امامان، مانیز

بر ستمگران آل بیت است، تمام فریاد قهر مانانه ملت‌ها است بر سر دمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی الابد."

خمینی بزرگ، اهل عزای بر سید و سالار شهیدان بود. امام، عاشورا را در زندگی مردم جریان داد و جامعه را عاشورایی کرد. انقلاب امام، تجلی زندگی عاشورایی جامعه دوستدار و شیعه اهل بیت علیهم السلام بود که با دم مسیحایی امام جان گرفته بود و هنوز هم زنده است. امام از بلندای قله عرفان چنان اهل انقلابش را سیراب از دریای معرفت الهی کرد که هنوز هم جوانی از نسل جوانان انقلاب امام، وقتی به کارزار مذاکره با اباطیل زمان می‌رسد و برای حفظ حق نظام مقدس جمهوری اسلامی مقابل گروه ۵+۱ می‌نشینند، میدان را عرصه مقابله با دشمنان آل الله می‌داند و مشق "حرب لمن حاربکم" می‌کند. به همین دلیل است که می‌گوییم خمینی بزرگ، جامعه را عاشورایی کرد. به همین خاطر است که معتقد امام ما، جان تازه‌ای بود برای تمام ملت‌ها. امام، ما را زنده کرد. حیات مجددی به ما داد از جنس حیات محمد و آل محمد علیهم السلام. "خمینی روح خدا بود در کالبد زمان"

*مصرعی از جواد حیدری

با دشمنانشان، مساله‌ای کاملاً اجتماعی است که در قالب فردیت نمی‌گنجد. چنان که خود واقعه عاشورا نیز اینگونه است.

خمینی بزرگ، به فرموده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از داغ عاشورا چنان سوخته است که حرارت این داغ هیچ گاه به سردی نرسید و نخواهد رسید. داغ کربلا گویی با دل و جان حضرت امام چنان کرده است که توان نشستن را از او ربوده بود و بی تابش کرده بود. اینگونه بود که سراسر زندگی امام رنگ و بوی عاشورایی داشت و روش و منش زندگیش کربلایی بود. امام خمینی، استجابت دعای "اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد" بود. اینگونه است که وقتی دم از قیام علیه باطل می‌زند، دم حسینی می‌گیرد و همه چیزش را از این خیمه و بارگاه می‌داند. بی جهت نیست که شروع انقلاب امام با محرم و عاشورا عجین می‌شود. بی دلیل نیست که اینگونه وصیت می‌کند: "و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان، حضرت ابی عبد الله الحسین - صلوات و افر الهی و انبیا و ملائکه الله و صلحا بر روح بزرگ حماسی او باد - هیچ گاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه - علیهم السلام - برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین

قطره‌ای نصیبمان شده است. امروز اگر می‌توان از راه و رسم زندگی بر مدار زندگانی آل الله علیهم السلام دم زد، از برکت زندگی توحیدی حضرت خمینی است که رحمت خدا بر او باد. گاه به این فکر می‌کنم که اگر امام رحمت الله علیه نبود، یا در زمان دیگری زندگی می‌کردم - چنان که پیش از ما قرن‌ها اینگونه زیسته بودند - چه تفسیری از "اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد" داشتیم؟ شاید "و مماتی ممات محمد و آل محمد" را بتوان تصور کرد؛ که شیعه امیرالمومنین علیه السلام به عنایت و کرم حضرتش، مرگی بر مدار حق و حقیقت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین داشته باشد. اما زندگی؟ نمی‌دانم. شاید چون این چند روزه زندگی ما همراه با عرفان اجتماعی پیرمان بوده است، نمی‌توانم تصویری جز اینگونه زیستن داشته باشم. اما به هر حال تصورش دشوار است که کسی هر روز زیارت عاشورایش را بخواند بدون این که در کی از "انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم" داشته باشد. درک دوستی و دشمنی با دیگران تنها در شرایطی محقق می‌شود که تصویر درستی از جامعه و اجتماع داشته باشیم. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت حیات و ممات به روش آل الله علیهم السلام و دوستی با دوستانشان و دشمنی



ماهِ

داخل ضريح امام حسين عليه السلام



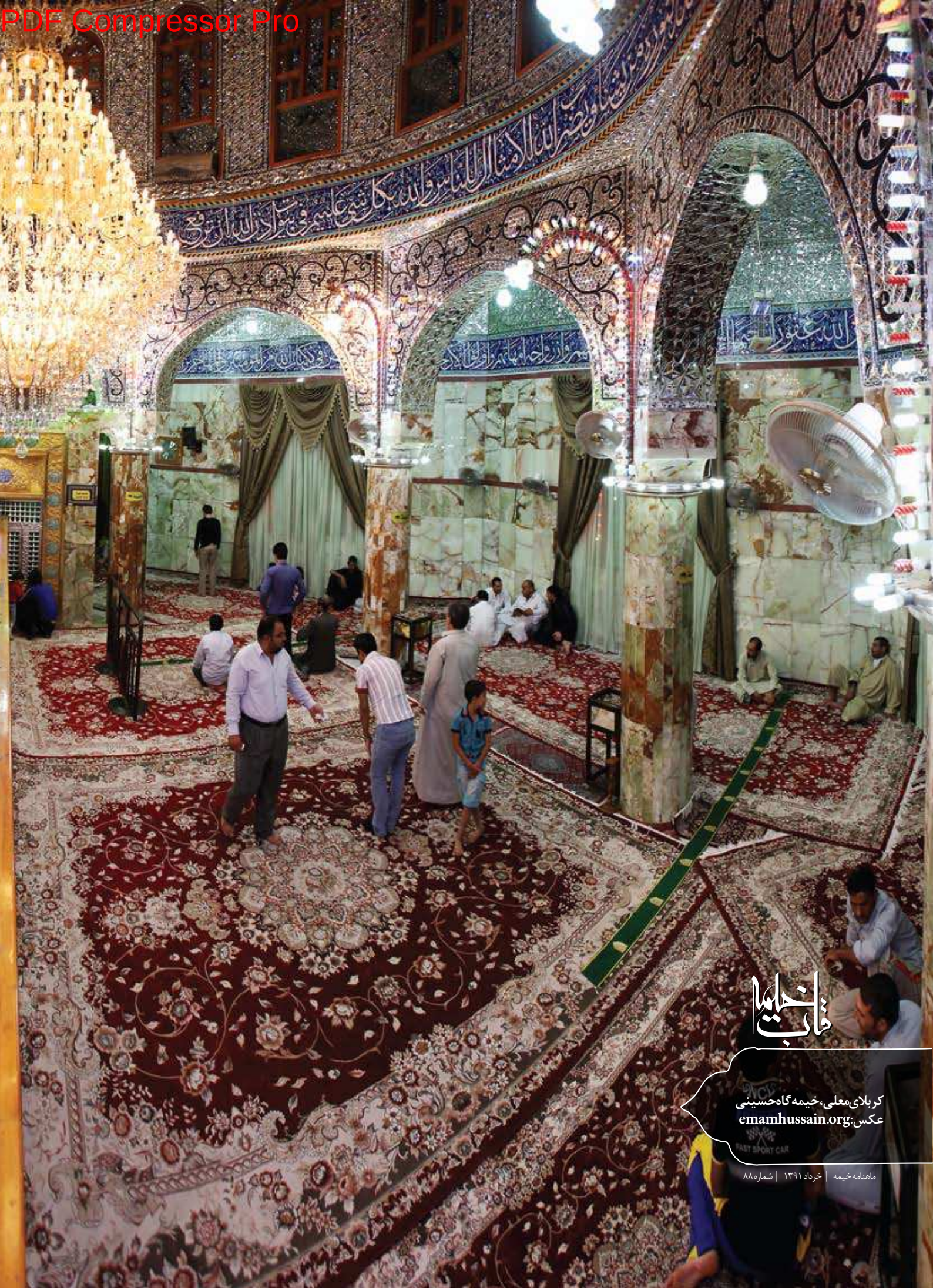


عقاب

حرم حضرت عباس عليه السلام
عكس: emamhussain.org

ماہنامہ عقاب | جلد ۳۱ | شمارہ ۱۱۱





تاب خلیما

کربلائی معلی، خیمه گاه حسینی
emamhussain.org: عکس

ماہنامہ خیمہ | خرداد ۱۳۹۱ | شماره ۸۸





عکس: khamenei.ir

گزیده‌ای از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور

نیت به عمل ارزش می‌دهد

آن وقت این می‌شود یکی از جنودالله؛ «و لله جنود السماوات و الارض». یکی از جنود الهی همین کسی است که با زبان خود، با بیان خود، با طبع خود، با ذوق خود، این حقایق را گسترش می‌دهد؛ می‌شود سرباز خدا. اگر نیت دیگری بود، نه، از جهاد چه کاری بالاتر است؟ فرمود: اگر چنانچه کسی قدم به میدان جهاد بگذارد برای یک هدف مادی، نه مجاهد است، و نه اگر کشته شود، شهید است؛ با اینکه به میدان جنگ رفته. اگر برای هدفهای مادی - چه برسد خدای نکرده برای هدفهای پست - وارد این میدان‌ها شویم، برای ما نه فقط موجب تعالی و رشد نمی‌شود، بلکه موجب تنزل و سقوط هم می‌شود. این،

خواندند و دل‌های ما را از محبت این بزرگواران سیراب کردند. این هم نعمت دیگری است که انسان بشود مادم و ستایشگر این‌ها. گاهی انسان حقیقتی را می‌بیند، می‌شناسد؛ اما گاهی این معرفت را، این محبت را در قالب شعر، در قالب نثر بیان می‌کند و می‌پراکند.

سرباز خدا

نیت‌ها را خدائی کنید؛ اصل قضیه این است. اگر نیت ما در این گفتن، در این مدح و ثناگستری، نیت خدائی بود، به قصد روشن کردن دل‌ها، جلا دادن ذهن‌ها، انسان این را بیان کرد و گفت،

نعمت بزرگ

معرفت اهل بیت و ارادت به اهل بیت، نعمت بزرگی است. اگر همه عمرمان را برای شکر این نعمت بزرگ صرف کنیم که خدای متعال چشم ما را نابینا و ناتوان از درک حقیقت قرار نداد، توانستیم این انوار طالع و مضیئه را به قدر استعداد خودمان ببینیم، درک کنیم، به آن‌ها عشق و ارادت بورزیم و از آن‌ها غافل نباشیم، واقعاً کم است. رحمت خدا بر آن پدران، مادران، گذشتگان، پیشروان و پیشوایانی که این دریچه‌ی درخشان را به سوی این افتابهای معنویت بر روی ما باز کردند؛ زمزمه‌ی محبت اهل بیت را از آغاز زندگی ما، از کودکی ما، از دوران گاهواره نشینی ما به گوش ما

مخصوص مداحی هم نیست؛ مسئله گوئی هم همین است، عالم شدن هم همین است، مجتهد شدن هم همین است، دانشمند شدن هم همین است. آن چیزی که روحی است در کالبد اعمال ما، نیت ماست؛ «تَمَامُ الْأَعْمَالِ بِالنِّيَّاتِ»؛ نیت هاست که به عمل ارزش می دهد.

فکر لازم است

اگر بنا شد نیت خدائی باشد، پس باید شما نگاه کنید ببینید کدام بیان، ذکر کدام منقبت، بیان کدام فضیلت، مخاطب شما را هدایت می کند؛ این آن نکته ای است که من در طول این سالهای متمادی - شاید بیست و چند سال است که ما مثل امروزی، این نشست را با مداحان و بلبان غزلخوان این بوستان داریم - همیشه تکرار کردم. ببینید چه بخوانید، چه بگوئید، مستمع شما می شود متغور به نور فاطمه ی زهرا سلام الله علیها. یک چیزهایی هست که گفتن آن ها هیچ گشایشی و هیچ فتوحی در ذهن شنونده ی شما به وجود نمی آورد، هیچ بهجتی در جان مستمع شما به وجود نمی آورد؛ این ها را نگوئید. آن چیزهایی را بگوئید که دل ها را نرم می کند، خاشع می کند، به پیروی از فاطمه ی زهرا سلام الله علیها راغب می کند. آن چیزهایی را بگوئید که می تواند مستمع شما را به پیمودن راهی که آن بزرگوار رفت، تشجیع کند، تشویق کند. این ها فکر لازم دارد، آموزش لازم دارد؛ کار، آسان نیست.

سخت است

کار مداح، استفاده ی از هنر برای بیان حقیقت است. خود این ایستادن، با صدای خوش و با آهنگ زیبا شعری را خواندن - هم شعر هنر است، هم آهنگ هنر است، هم صدا هنر است - با چندین هنر، انسان یک حقیقتی را بیان کند، می تواند تأثیر مضاعفی در ذهن مستمع و حاضر در مجلس و مخاطب شما بگذارد؛ این خیلی نعمت بزرگی است، خیلی فرصت بزرگی است. جمعیت مداح ها هم بحمدالله روزبه روز توسعه پیدا کرده، مردم هم قبول دارند، اشتیاق دارند، استقبال می کنند - این هم هست دیگر - پس همه چیز فراهم است. اگر وقت این جلسه به چیز دیگری گذشت، اگر این چند هنر - هنر شعر، هنر صدا، هنر آهنگ - در چیزی مصرف شد که هیچ فایده ای برای مستمع شما نداشت، این می شود خسران. لذا کار مداحی، کار سختی است. این جور نیست که بگوئیم حالا که صدامان خوب است، چند تا شعر هم حفظ کنیم - حالا که الحمدلله آقایان مداح ها از روی کاغذ می خوانند!

قدیم ها عیب بود که مداح از جیبش کاغذ در بیاورد، از روی کاغذ بخواند؛ قصائد طولانی پنجاه شصت بیتی را از بر می خواندند؛ البته حالا لازم نیست، از روی کاغذ خواندن ایرادی هم ندارد - یک شعری از یک گوینده ای بگیریم، با صدای خوش بخوانیم؛ قضیه این نیست. باید نگاه کنید، ببینید، بسنجید.

نصیحت پدرانه

شما می دانید که ما به شما مداح ها اخلاص داریم، شما را دوست می داریم، کارتان را بارزش می دانیم؛ منتها این شرط بزرگ را من همیشه با مداح ها داشته ام؛ شما هم اغلب تان جوانید، جای فرزندان ما هستید؛ نصیحت پدرانه است، ان شاء الله دنبال کنید: شعر خوب، شعر پر مغز و البته شعر زیبا. خود هنر شعر اثر هم می گذارد. وقتی شعر خوب بود، وقتی استخوان بندی شعر، الفاظ شعر، خوب بود - شعر خوب، با مضمون خوب - تأثیرش بیشتر هم هست؛ بعلاوه که سطح ذهن مردم و فکر مردم را هم بالا می آورد. به جامعه نگاه کنید، ببینید جامعه به چه چیزی احتیاج دارد؟ این ها چیزهایی نیست که امروز برای امثال شما جوان ها - که الحمدلله باسوادید، بافهمید، با بصیرتید - مخفی باشد. امروز مردم ما بحمدالله سطح فکشان بالاست، ملت ما بلوغ فکری دارد؛ شما جامعه ی مداح هم همین جور. شما می دانید مردم به چه چیزی احتیاج دارند. امروز مردم به دین، به اخلاق، به ایمان راسخ، به بصیرت، به شناخت دنیا، به شناخت آخرت احتیاج دارند؛ همه مان احتیاج داریم. اینکه می گوئید فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در محشر وارد می شود، فضای محشر تحت تأثیر عظمت دختر پیغمبر قرار می گیرد، باید محشر را بشناسیم، قیامت را بشناسیم، هیبت جلال الهی را در محشر بدانیم؛ این ها معرفت می خواهد، این ها آگاهی می خواهد؛ قرآن هم پر است از بیانیاتی که این معانی را به ما نشان می دهد، روایات هم همین جور. این ها را با زبان شعر، با همان هنری که در شما هست، بیان کنید.

می دانید همیشه شروع یک کار، خیلی سخت است. وقتی کار شروع شد، روی غلتک افتاد، آسان تر می شود. از یک جامعه ی جاهل

متعصب دور از اخلاق گرفتار انواع و اقسام فساد، پیغمبر بتواند یکی مثل عمار را بیرون بیاورد، یکی مثل ابوذر درست کند، این ها مگر کار آسانی است؟ پیغمبر چه کار کرد؟ این دنده ی سنگینی که توانست این موتور را به راه بیندازد، چه بود؟ آیات مکی را نگاه کنید؛ در درجه ی اول، ذکر قیامت، ذکر عذاب الهی، ترساندن از نعمت الهی برای کافران و دوران و کوران است؛ این ها بود که آن تکان اول را به مردم داد. ما از این نکته نباید غفلت کنیم. شفاعت به جای خود محفوظ، محبت به جای خود محفوظ، ولایت به جای خود محفوظ؛ اما خدای متعال، هم رحمت دارد، هم سخط دارد. سخط الهی را هم به یاد خودمان بیاوریم؛ اول به یاد خودمان، بعد به یاد مردم. این است که دل های ما را تکان می دهد، این است که ما را از اعماق

جهالت ها و مادیگری ها و گرفتاری ها بیرون می کشد؛ این ها جزء نیازهای ماست. دنیا را بشناسیم، آخرت را بشناسیم، وظیفه را بشناسیم، جهاد را بشناسیم.

مثل خورشید

امروز ملت ما یک ملت تازه متولد شده ی در دنیای گرفتار است، با یک خلقت دیگر، با یک هیأت دیگر، با یک ابعاد وجودی نو. در دنیائی که همه ی عوامل برای دور کردن دل ها و مردم از معنویت بسیج شده بودند و تلاش می کردند و همچنان می کنند، یک ملتی متولد شده است با زیربنای ایمان؛ این چیز کمی است؟ این مثل الماس می درخشد. هیچ لازم نیست ما پیرایه ببندیم؛ مثل خورشید نورافشانی می کند. ما یک چنین ملتی داریم. هم معنویت، هم آگاهی های دنیوی، هم زیور دانش، هم تلاش های سیاسی، هم کار درست تبلیغی، هم سازندگی خود، هم سازندگی جامعه، هم رسیدن به بنای اقتصادی، هم رسیدن به بنای اخلاقی؛ این ها همه جزو کارهای ما است. شما نگاه کنید ببینید در این بخشهای گوناگون و متنوع، چه کار می توانید بکنید؛ چقدر می توانید آگاهی بدهید. شاعر ما متوجه به این نقاط باشد، گوینده ی ما متوجه به این نقاط باشد، مداح ما همین جور؛ ببینید چه اتفاقی می افتد.

کلمه کلمه ی نماز
درس است کلمه
کلمه ی نماز حال
است. روزه همین
جور است زکات
همین جور است
جهاد همین جور
است تعالیم دین همین
جور است؛ مداحی
شما هم همین جور
است

نماز درس است

اگر سرمایه‌هائی را که در اختیار داریم، درست بشناسیم و به کار ببریم، بی‌نیازترین خلق خدا، ملت ما و مسلمان‌ها خواهند بود. همین نماز، یکی از سرمایه‌هاست. نماز را می‌خوانیم، با غفلت عبور می‌کنیم؛ مثل این است که یک انسان مبتلا به فقر غذائی، کمبود ویتامین، کمبود پروتئین، محتاج مواد لازم، به یک جعبه‌ای دسترسی پیدا کند که پر از همه‌ی این موادی است که او احتیاج دارد؛ بعد آن را بو کند، کنار بگذارد! خوب، باز کن، بخور، استفاده کن، نیرو را بفرست به بدن خود؛ همین طور بو می‌کنی، می‌گذاری کنار؟! حالا آنهایی که اصلاً اعتناء نمی‌کنند، هیچ ما

نماز را همین طور بو می‌کنیم، می‌گذاریم کنار! کلمه کلمه‌ی نماز درس است، کلمه کلمه‌ی نماز حال است؛ اگر قدرش را بدانیم. روزه همین جور است، زکات همین جور است، تعالیم دین همین جور است؛ مداحی شما هم همین جور است. مداحی شما هم جمله جمله‌اش، کلمه کلمه‌اش می‌تواند مغذی باشد؛ می‌تواند مستمع را رشد بدهد.

زبان قاصر است

من حقیقتاً، نه به عنوان تعارف، نه به عنوان یک حرف هزاران بار تکرار شده، واقعاً قاصرم؛ زبان قاصر است، دل قاصر است، ذهن قاصر است که بخواهد از این مقام بلند تعریف و تجلیل کند؛ این موجود انسانی، این دختر جوان، این همه فضیلت، این همه درخشندگی، این همه کبریا و عظمت؛ که کسی مثل پیغمبر وقتی فاطمه‌ی زهرا بر او وارد می‌شد، «قام الی‌ها»؛ نه فقط بلند می‌شد، بلکه بلند می‌شد و به سمت او می‌رفت. یک وقت یکی وارد اتاق می‌شود، شما به احترامش بلند می‌شوید؛ یک وقت کسی وارد اتاق می‌شود، شما با اشتیاق به طرفش می‌روید. این‌ها مگر شوخی است؟ این بحث پدر - فرزندی نیست. پیغمبر خدا اینجور از فاطمه‌ی زهرا تجلیل می‌کند؛ رضای او را رضای خود، رضای خود را رضای خدا؛ سخط او را سخط خود، سخط خود را سخط خدا اعلام می‌کند؛ این‌ها مقامات فاطمه‌ی زهرا است. آن زندگی با امیرالمؤمنین، آن تربیت آن فرزندان، خوب، مگر می‌شود درباره‌ی این بزرگوار، امثال ما حرف بزنیم؟

وقتی شعر خوب بود، وقتی استخوان‌بندی شعر، الفاظ شعر، خوب بود تأثیرش بیشتر هم هست؛ بعلاوه که سطح ذهن مردم و فکر مردم را هم بالا می‌آورد

با همه‌ی این‌ها، این بزرگوار الگوست؛ نکته این است. ائمه‌ی ما علیهم‌السلام که بدون تردید رتبه و مقامشان از ملک و فرشتگان مقرب خدا بالاتر است، جوری زندگی نکردند، جوری حرف نزدند، جوری مشی نکردند که از دسترس ما خارج باشند؛ نه. به فرموده‌ی مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مثل آن کسی است که روی قله‌ی کوه ایستاده است، به مردم می‌گوید بیایید اینجا؛ به سمت خود، به سمت قله، به سمت اوج فرا می‌خواند. اینجوری نیست که این‌ها مثل برجستگان دروغین دنیای مادی و دارای معنویت‌های قلابی، بروند توی برج عاج و اتاق شیشه‌ای بنشینند، کسی به این‌ها دسترسی نداشته باشد؛ نه، می‌گویند بیایید، بیایید. راه همین است؛ ما باید

دنبال ائمه راه بیفتیم؛ زندگی آن‌ها الگوی ماست. بله، «الا و انکم لا تقدرون علی ذلک»، ما مثل آن‌ها نمی‌توانیم حرکت کنیم؛ ما لیاقت این را نداریم، طاقت این را نداریم؛ اما می‌توانیم آن راهی را که آن‌ها رفتند، مسیر زندگی‌مان قرار بدهیم؛ این را جهت قرار بدهیم، در این جهت حرکت کنیم.

روز زن

امام رضوان الله علیه در یک بیانی خطاب به زن‌هایی فرمودند: اینک شما قبول کردید روز ولادت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها روز زن باشد، این برای شما مسئولیت و تکلیف به وجود می‌آورد. روز شما، روز زن، روز مادر، روز فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها است؛ معنای این چیست؟ این یک حرکت نمادین است؛ این کار، سمبلیک است. معنایش این است که زن باید در این صراط حرکت کند؛ عظمت و جلالت و علو مقام و مقدار برای زنان در این راه است؛ راهی که در آن تقوا هست، عفاف هست، دانش هست، نطق هست، ایستادگی در می‌دانهای گوناگون محتاج ایستادگی هست، تربیت فرزند هست، زندگی خانوادگی هست؛ همه‌ی زینت‌ها و فضیلت‌های معنوی در آن هست؛ زنان باید در این جهت حرکت کنند. خوشبختانه زنان جامعه‌ی ما حقاً و انصافاً نه فقط در انقلاب ما، بلکه از گذشته هم همین جور بوده است؛ زنان متدین ما در می‌دانهای گوناگون و در همه‌ی قضایا جزو پیشروان بودند. قبل از شروع مبارزات تند مشروطیت، زن‌ها در میدان بودند. در یک برهه‌ای، مبارزات مشروطیت آرام بود؛ بعد

شدت پیدا کرد، که همه وارد شدند. آن وقتی که هنوز همه وارد نشده بودند و در واقع فقط یک عده‌ای از علما و خواص دنبال این قضایا بودند، زن‌ها بلند شدند، یک اجتماعی تشکیل دادند، آمدند اینجا سر راه حاکم و زمامدار وقت را گرفتند، او از دست این‌ها فرار کرد، رفت در کاخش مخفی شد! رفتند آن طرف، فراش‌باشی‌های دستگاه حکومت، این‌ها را کتک زدند. آن زمان با چادر و چاقچور وارد میدان شده بودند. اکثر قریب به همه‌ی شماها چاقچور را ندیده‌اید. چادر و چاقچور و رویند، نوع بسته‌ی حجاب اسلامی - ایرانی بود. با آن حالت، این‌ها وارد این میدان شدند. حالا یک عده‌ای خیال می‌کنند زن تا وقتی که بی‌حجاب نباشد، بی‌اخلاق نباشد، نمی‌تواند در می‌دانهای گوناگون اجتماعی و سیاسی وارد شود. در همین انقلاب خود ما، در بعضی از نقاط کشور، زن‌ها زودتر از مردها اجتماع راه انداختند، در خیابان‌ها حرکت راه انداختند و مقابله کردند؛ که ما اطلاع قطعی داریم. در دوران انقلاب همین جور، در مبارزات گوناگون بعد از پیروزی انقلاب همین جور، در جنگ تحمیلی همین جور.

در زیارت خانواده‌های شهید، اغلب اوقات مادران شهید را شجاع‌تر و مقاوم‌تر از پدران شهید یاقتم. مگر محبت مادر را می‌شود با محبت پدر مقایسه کرد؟ روح لطیف زنانه، آن هم نسبت به جگر گوشه، این را پرورش بدهد، بزرگ کند مثل دسته‌ی گل، بعد راضی بشود که او برود میدان جنگ و به شهادت برسد؛ بعد برای اینکه جمهوری اسلامی دشمن شاد نشود، بر جنازه‌ی او گریه هم نکند! که بنده مکرر به این خانواده‌های شهیداهم گفتمم گریه کنید؛ چرا گریه نمی‌کنید؟ گریه ایرادی ندارد. گریه نمی‌کردند، می‌گفتند می‌ترسیم جمهوری اسلامی دشمن شاد شود. «زن مگو، مرد آفرین روزگار». زن‌های ما اینها را می‌دانند؛ امتحان خوبی دادند. البته انسان در معرض آسیب است؛ مردها در معرض آسیبند، زن‌ها در معرض آسیبند، جوان‌ها در معرض آسیبند، پیرها در معرض آسیبند؛ عالم، جاهل، همه در معرض آسیبند؛ «والمخلصون فی خطر عظیم». کو حالا مخلص؟ همه‌ی ما زیر این استاندارد قرار داریم. اگر به حد استاندارد هم برسیم، مخلص هم بشویم، تازه «فی خطر عظیم»! خوب، باید مراقب باشیم. دشمنان دنیای ما، دشمنان آخرت ما، دشمنان عزت ما، دشمنان نظام جمهوری اسلامی، از نقاط ضعف ما استفاده می‌کنند؛ از حس شهوت ما، از حس غضب ما، از قدرت‌طلبی ما، از علاقه‌ی ما به جلوه‌فروشی و خودنمایی؛ باید مراقب باشیم. بانوان عزیز هم باید مراقب



پیر غلامان اهل
بیت در حسینیه
امام خمینی
رحمه الله علیه به
دیدار مقام معظم
رهبری رفتند

حجاب و قار است

حجاب مایه‌ی تشخیص و آزادی زن است؛ برخلاف تبلیغات ابلهانه و ظاهر بینانه‌ی مادیگرایان، مایه‌ی اسارت زن نیست. زن با برداشتن حجاب‌های خود، با عریان کردن آن چیزی که خدای متعال و طبیعت پنهان بودن آن را از او خواسته، خودش را کوچک می‌کند، خودش را سبک می‌کند، خودش را کم‌ارزش می‌کند. حجاب و قار است، متانت است، ارزشگذاری زن است، سنگین شدن کفهی آبرو و احترام اوست؛ این را باید خیلی قدر دانست و از اسلام باید به خاطر مسئله‌ی حجاب تشکر کرد؛ این جزو نعمتهای الهی است.

کشور و پیشرفت کشور، وضع حجاب را، وضع عفاف را، وضع تقیدات و پابندی را خانم‌ها باید مراقبت کنند؛ این وظیفه است. خودنمایی و جلوه‌فروشی، یک لحظه است و آثار سوء آن برای کشور، برای جامعه، برای اخلاق، حتی برای سیاست، آثار مخرب و ماندگار است؛ در حالی که ملاحظه‌ی عفاف، ملاحظه‌ی حدود شرعی در رفتار و حرکات بانوان، اگر چنانچه سختی‌ای داشته باشد، سختی کوتاهی است، اما آثارش، آثار عمیق و ماندگاری است. خود خانم‌ها خیلی باید مراقبت کنند مسئله‌ی حجاب را، مسئله‌ی عفاف را؛ وظیفه‌ی آنهاست، افتخار آنهاست، شخصیت آنهاست.

باشند، دخترهای جوان هم باید مراقب باشند. این زندگی می‌گذرد؛ لذات و سختی‌هایش همه به طرفه‌العینی می‌گذرد. شما در دوره‌ی جوانی، این حرف را درست نمی‌فهمید. انسان در دوران جوانی خیال می‌کند دنیا ثابت است، ساکن است، همیشه همین جور است؛ به سن ما که رسیدید، یک نگاه می‌کنید، می‌بینید دنیا عجب سریع می‌گذرد؛ چشم به هم می‌زنید، گذشته، خب، آن طرف: «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ زندگی و حیات، آنجاست. «ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ» - که امروز در آیات کریمه می‌خواندند - بشارت‌های الهی آنجاست. هم برای آنجا، هم برای حفظ عزت



نگاهی به برخی رویدادهای ماه شعبان

ماه استغفار ماه امید

شعبان هشتمین ماه از ماه‌های قمری بوده و در لغت از ریشه شعب و به معنای شعبه و فرقه است. در وجه تسمیه آن دو نظر ارایه شده است: ۱- به علت اختلاف اعراب در طلب آب بود که هر کدام به راهی رفتند و پس از آن متفرق شدند. ۲- به سبب آن که در این ماه، قبایل متشعب و متفرق می‌شدند. ماه شعبان ماه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ماه استغفار است. در روایات آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَلَا إِنَّ شَعْبَانَ شَهْرِي فَرَحَمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى شَهْرِي»؛ ماه، ماه من است؛ خداوند کسی را که در این ماه به من کمک کند، رحمت کند. از جمله مهم‌ترین رویدادهای این ماه ولادت امام حسین علیه السلام، ولادت حضرت ابوالفضل علیه السلام و ولادت امام زین العابدین علیه السلام است. همچنین در نیمه این ماه میلاد با سعادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شده است.

آغاز وجوب روزه شعبان ۲۰ تیر مه‌ار نفس سرکش

مریم لایق
نظر به اینکه به خاطر مصالحی، قوانین و احکام اسلام به تدریج نازل شده، حکم وجوب روزه ماه رمضان، در روز دوم ماه شعبان سال دوم هجری بر مسلمانان نازل شده است. روزه که از جمله احکام و عبادات مهم اسلامی است، در قرآن کریم به‌طور نسبتاً وسیع با بیان جزئیات و محدوده آن مطرح شده است. نخستین آیه مربوط به روزه، حکم تشریع و وجوب روزه است که قرآن در آیه ۱۸۳ سوره بقره خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «ای افرادی که ایمان آورده‌اید؛ روزه بر شما نوشته شده، همانگونه که بر کسانی که قبل از شما بودند، نوشته شد تا پرهیز کار شوید.» خداوند در آیه ۱۸۳ بقره امر به «صیام» کرده است و عامل آن را در آیه بعدی بیان می‌کند و می‌فرماید: «أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ»؛ یعنی روزه‌ای که بر شما واجب شده، قلیل بوده و در روزهای خاص و مشخص تعیین شده است؛ یعنی چند روزی. همچنین عامل این چند روز در آیه بعدی مطرح شده و فرموده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...» («روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن در آن نازل شده است.» خداوند در قرآن در بیان حد روزه می‌فرماید: بخورید و بیاشامید تا رشته سقیدی از رشته سیاهی سپیده دم فجر صبح برایتان آشکار شود؛ از این رو دستور داده که روزه را تا شب تمام کنید. بنابراین صوم لیل را قرآن کریم تحریم کرده و حد روزه را که از اول فجر صبح تا اول شب باشد، بیان کرده که مراد از آن همان زایل شدن سرخی مشرقیه است. همچنین بلوغ، عقل، مسافر نبودن به سفری که نماز در آن شکسته می‌شود و سلامتی از جمله شروط وجوب روزه هستند.

مرگ معترقات امام هادی علیه السلام شعبان ۲۰ تیر سه روز تارهایی

سمیه وظیفه‌خواه
بعد از متوکل عباسی که پس از اهانت به امام هادی علیه السلام در انتقال به سامرا به درک واصل شد، افراد صاحب نفوذ در دستگاه عباسی تنها دو نفر از پسرانش و برادرزاده‌های متوکل را مناسب حکومت دیدند و این باعث اختلاف در حکومت عباسی شد لذا معتر - که نامش را محمد یا زبیر ذکر کرده‌اند - سومین خلیفه بعد از پدرش بود. او در سال اول حکومتش امام هادی علیه السلام را در اسارت سامرا با زهر تدریجی مسموم کرد و به شهادت رساند، در حالیکه شیعیان اجازه ملاقات با ایشان را نداشتند و از جزئیات جنایتش خبردار نشدند. در حکومت معتر بیش از ۷۰ نفر از علویان و دودمان جعفر طیار و دودمان عقیل بن ابیطالب را که در حجاز قیام کرده بودند اسیر کرده و به سامرا آوردند و دوستان امام عسگری علیه السلام در زمان این خلیفه در رنج و فشار بودند و برخی در نامه‌ای که به امام علیه السلام نوشتند از اوضاع شکایت کردند، امام در پاسخ مرقوم فرمودند: سه روز دیگر فرج و رهایی حاصل می‌شود. و همچنان شد که امام فرمود، سپاهیان ترک دربار عباسی که معتر پیوسته سرکردگان‌شان را می‌کشت در روز مبعث سال ۲۵۵ هجری به انتقام کشتار سرکردگان اتراک به رهبری صالح بن وصیف دور او را گرفتند و توبیخ و سرزنش کرده و مطالبه اموال ضبط شده‌شان را کردند و او را از حجره بیرون کردند و در آفتاب داغ نگه داشتند تا جایی که از شدت گرما تکیه بر یک پای می‌کرد و آنقدر زدند تا اینکه در ۲۷ رجب خود را از خلافت خلع کرد، سپس سه روز به او آب و غذا ندادند تا مرده و به قولی دیگر او را آب جوش تنقیه کردند. بعضی گفته‌اند: او را پنج روز در گرمابه بدون آب و غذا حبس کردند و روز آخر آب نمک یا آب برفی به او دادند و به این سبب کشته شد.



ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام ۱۱ شعبان ۱۱ تیر

شبهه‌ترین مردم به پیامبر

فاطمه صناعی

حضرت علی اکبر علیه السلام فرزند ابی عبدالله الحسین علیه السلام بنا به روایتی در یازدهم شعبان، سال ۴۳ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

پدر گرامی‌اش امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و مادر محترمش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است. مادر لیلی، میمونه دختر ابی سفیان و از طایفه بنی امیه می باشد.

درباره شخصیت علی اکبر علیه السلام گفته شده که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبهه‌ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است: السَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیل. حضرت علی اکبر علیه السلام در نبرد روز عاشورا ۲۰۰ تن از سپاه عمر بن سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبیدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی کرد.

آنگاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه‌ها قرار دادند و مظلومانه به شهادت رساندند.

امام حسین علیه السلام در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر شد و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین‌اش را در بغل گرفت، فرمود: عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ العِفا. در مورد سن شریف وی به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می‌گویند ۱۸ ساله، برخی می‌گویند ۱۹ ساله و عده‌ای هم می‌گویند ۲۵ ساله بود.

توقیع امام زمان برای شیعیان توسط ابوجعفر سمري ۸ شعبان ۸ تیر

این آخرین نامه است

وجیهه محمدطاهری

«ای علی؛ فرزند محمد سمري! خدا اجر برادرانت را که در مصیبت تو سوگواری زیاد کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا رخت اقامت خواهی چید و به دیار باقی خواهی شتافت؛ پس به رتق و فتق امورت بپرداز و هیچ کس را به عنوان نائب پس از خودت بر نگزین و به کسی در این رابطه وصیتی مکن؛ که هنگامه غیبت دوم؛ و زمانه غیبت کبری فرا رسیده است؛ و دیگر ظهوری در کار نیست مگر به اذن خداوند بزرگ والامقام؛ این اذن، زمانی فرا می‌رسد که انتظارات طولانی گشته، قلب‌ها سنگ و دل‌ها سخت شده، و زمین از جور و ستم لبریز گردد. به زودی از میان شیعیان، خواهند آمد کسانی که مدعی دیدار من خواهند بود؛ آگاه باشید! هرآنکه پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی چنین ادعایی نماید؛ دروغگویی مفتر بیش نیست؛ پس هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر از جانب خداوند بلند والامقام.»

این آخرین نامه‌ای است که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ پس از هفتاد و چهار سال که در غیبت صغری به سر می‌برد؛ به آخرین نائب خود؛ علی بن محمد سمري نوشت. وی که پس از حسین بن روح نیابت خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر عهده داشت؛ در پایان عمر خویش و در پاسخ شیعیانی که از جانشین وی پرسش کرده بودند؛ اعلام کرد که «مأمور نشده است تا در این زمینه به کسی وصیتی بکند» و سپس آخرین توقیع حضرت مهدی علیه السلام را به ایشان نشان داد که در آن، آغاز غیبت کبری به مردم اعلام شده بود.

علی بن محمد سمري؛ مطابق فرمایش امام علیه السلام؛ شش روز بعد یعنی نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری در گذشت و همزمان با میلاد حضرت حجت، شیعیان جهان را به دستان خورشیدی سپرد که همواره از پس ابر دل نگران ایشان است.

ورود امام حسین علیه السلام به مکه ۳ شعبان ۳ تیر

هنگامی که خاک خون شد

محمد رسولی

چون فضای مدینه بر حسین بن علی علیهما السلام تنگ شد و ولید بن عتبه، حاکم مدینه، از جانب یزید مأمور شد تا یا از حسین علیه السلام بیعت بگیرد یا سر او را برای خلیفه بفرستد؛ امام قصد ترک مدینه به مقصد مکه را کردند

آن زمان که عازم خروج از مدینه شد سر قبر جدش پیغمبر و مادرش فاطمه و برادرش حسن علیهم السلام رفت و با آنها وداع کرد.

در روایت آمده، ام‌سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت خروج آن حضرت به نزد ایشان آمد و ایشان را از آنچه که از رسول خدا درباره کشته شدن حسین در سرزمین کربلا شنیده را نقل کرد.

حضرت فرمود که ای مادر به خدا سوگند که من نیز این مطلب را می‌دانم... و اگر خواهی ای مادر به تو بنمایم جایی را که در آن کشته و مدفون خواهیم گردید.

پس آن حضرت به جانب کربلا اشاره فرمود و به اعجاز ام سلمه کربلا را دید و های‌های بگریست.

پس حضرت فرمود که ای مادر خداوند مقدر فرموده و خواسته مرا ببیند که من به جور و ستم شهید گردم و اهل بیت و زنان جماعت مرا متفرق و پراکنده دیدار کند و اطفال مرا مذبح و اسیر در غل و زنجیر نظاره فرماید در حالتی که ایشان استغاثه کنند و هیچ ناصری و معینی نیابند.

آنگاه ام‌سلمه گفت که در نزد من تربتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا داده است و اینک در شیشه آنرا ضبط کرده‌ام. پس حضرت امام حسین علیه السلام دست فراز کرد و کفی از خاک کربلا برگرفت و به ام سلمه داد و فرمود ای مادر این خاک را نیز با تربتی که جدم به تو داده ضبط کن و در هر هنگامی که این هر دو خاک خون شود بدان که مرا در کربلا شهید کرده‌اند.

پیشرفت ۸۵ درصدی ساخت ضریح مطهر امامین عسکریین



حجت الاسلام والمسلمین موسی پور، استاندار قم در بازدید از کارگاه ساخت ضریح حرم عسکریین گفت: کار ساخت ضریح مطهر از سال ۸۹ به دستور حضرت آیت الله سیستانی و با همت حجت الاسلام والمسلمین شهرستانی آغاز شد و تا کنون قریب به ۸۵ درصد پیشرفت داشته است.

استاندار قم افزود: در ساخت ضریح ضمن بهره از مجربترین استادکاران و هنرمندان ایرانی، از بهترین مصالح در راستای ماندگاری ضریح مطهر استفاده شده است.

وی با اشاره به تلاش‌های شبانه‌روزی مسئولان امر اظهار امیدواری کرد تا به‌زودی شاهد اتمام و نصب ضریح مطهر امامین عسکریین باشیم.

تدارک ۲۲ هزار دقیقه برنامه و ۴۰ هزار کلاس برای تربیت حافظان وحی

معظم انقلاب مبنی بر تربیت ۱۰ میلیون حافظ در کشور این طرح به حفظ جزء ۳۰ روخوانی و روانخوانی و مفاهیم صور آن اختصاص یافته است. دبیر اجرای طرح ۱۴۴۶ با اعلام آغاز حفظ جزء ۲۹ قرآن بلافاصله پس از ماه مبارک رمضان تصریح کرد: علاوه بر سیمای قرآن تمام شبکه‌های تلویزیونی و برخی از شبکه‌های رادیویی در اجرای این طرح همکاری می‌کنند به گونه‌ای که در طول ۷۰ روز بیش از ۲۲ هزار دقیقه برنامه که در هر روز شامل ۳۱۵ دقیقه می‌شود روی آنتن رسانه ملی می‌رود.

سیدعباس انجام دبیر اجرایی طرح قرآنی ۱۴۴۶ با اشاره به آغاز اجرای این طرح هم‌زمان با میلاد امام جواد علیه السلام گفت: این طرح برای نخستین بار پس از ۵ سال با محور قرار دادن حفظ جزء ۳۰ از مصحف شریف همسو با اجرای نهضت ملی حفظ قرآن از ۱۲ خرداد آغاز شده و با طی زمانی ۷۰ روزه در ۲۵ مرداد با برگزاری آیین اختتامیه به کار خود پایان می‌دهد. وی اظهار کرد: طرح‌های تابستانی سیمای قرآنی طی ۵ سال گذشته معطوف به آموزش‌های عمومی شامل روحانی، روانخوانی قرآن بود اما امسال با تاکید رهبر

بیش از ۵ هزار روحانی بر اعمال زائران نظارت دارند

و اعتقادی عمره یاری می‌دهند. حجت الاسلام زمانی اظهار کرد: زائران با هزار و ۶۰۰ آیه نازل شده در مدینه منوره و بیش از ۵ هزار آیه نازل شده در مکه منوره آشنا می‌شوند و این برکات زیادی دارد. وی با اشاره به اینکه بر کار روحانیون کاروان‌ها نظارت می‌شود، بیان کرد: به تناسب هر ۱۲۰ روحانی یک رابط بعثه مقام معظم رهبری در مکه عملکرد روحانیون را ارزیابی می‌کند، این رابط بالای ۱۰ سفر عمره را تجربه کرده و به مسائل مختلف آشنا است.

حجت الاسلام والمسلمین رجبعلی زمانی، مدیر جذب و ساماندهی امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اشاره به اینکه بیش از سه هزار روحانی از ابتدای عمره امسال تاکنون به عنوان روحانی کلوران در سرزمین وحی حضور پیدا کردند، گفت: این تعداد سه هزار کلوران زائر را هدایت کردند، کاروان‌هایی که از ۱۲۰ تا ۱۸۰ نفر متغیر بوده است. وی افزود: تا پایان عملیات عمره حدود ۵ هزار و ۳۰۰ نفر از روحانیون ۸۰۰ هزار زائران را در مسائل فقهی



■ اخبار کوتاه ■

■ برگزاری جلسات درس اخلاق
آیت الله مجتبی تهرانی در ماه مبارک
رمضان

جلسات درس اخلاق و معارف اسلامی حضرت آیت الله مجتبی تهرانی، در ماه مبارک رمضان با موضوع «دعا» برگزار می شود.

■ جشنواره آخرین منجی تا سالروز
آغاز امامت امام عصر ادامه دارد

رئیس شورای سیاست گذاری جشنواره آخرین منجی با اشاره به ادامه جشنواره تا سالروز آغاز امامت آخرین منجی، گفت: کتاب شعر آخرین منجی که حاصل اشعار برگزیده دوره های گذشته جشنواره است، نیمه شعبان رونمایی می شود.

■ برگزاری جلسه بیان مهارت های
تبلیغی ویژه طلاب حوزه علمیه

کارشناس آموزش مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه از برگزاری جلسات هفتگی مهارت های تبلیغی با حضور طلاب این مرکز و حجت الاسلام والمسلمین قرآنتی خبر داد.

هشتمین همایش بین المللی دکترین مهدویت ۱۵ و ۱۶ تیر ماه برگزار می شود. هشتمین همایش بین المللی دکترین مهدویت ۱۵ و ۱۶ تیر امسال با محور فرهنگی هنری در سالن همایش های بین المللی صدا و سیما برگزار می شود.

■ محل برگزاری مسابقات
بین المللی قرآن تغییر کرد

بیست و نهمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم پس از سال ها برگزاری در سالن اجلاس سران، امسال در سالن همایش های بین المللی برج میلاد برگزار می شود.

♦♦♦ برگزاری دهمین دوره تجلیل از پیرغلامان با ۱۵ برگزیده



محمدحسین صوفی معاون صدای جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد: دهمین دوره تجلیل از پیرغلامان در روزهای ۱۶، ۱۷ و ۱۸ آبان ماه به میزبانی استان اردبیل برگزار می شود. در این دوره ضمن توجه به کشورهای حوزه قفقاز؛ این همایش از ۱۵ مداح پیشکسوت داخلی، پنج مداح بین المللی، شش مداح استانی و پنج مداح جوان تجلیل می کند. این همایش با حضور ۸۰۰ مهمان و برگزاری نشست های تخصصی برگزار می شود.



♦♦♦ آیت الله علوی گرگانی

آداب مسجد، فرهنگ سازی شود

می طلبد تا دردها را شناخته و در رفع آنها اقدام کرد. آیت الله علوی گرگانی با بیان اینکه مساجد بیت خداست و جایگاه و شان عظیمی دارد، گفت: قداست مسجد به حدی است که گفته شده مستحب است در بیرون مسجد وضو گرفته و با طهارت وارد مسجد شوند. مساجد جایگاه حل مشکلات است و در سوره توبه آیه ۱۸ بر عمران و آبادانی مساجد اشاره شده است.

آیت الله علوی گرگانی گفت: انتظار ما از این نظام این است که در هر گوشه اش حرکت هایی اسلامی و دینی انجام شود تا با همیاری یکدیگر نظامی بسازیم که الگو و اسوه جهانیان شود. وی تصریح کرد: حرکات و اقدامات مثبت بسیاری هم به دست مسئولان انجام می شود که جای افتخار دارد. لذا باید سعی شود تا امور منفی به مثبت تبدیل شود که تحقق این امر همتی بلند

حمله نئونازی ها به مسجدی در آلمان

یک گروه از نئونازی ها در آلمان به مسجدی که در حال تاسیس بود، و رستوران یک تاجر مسلمان حمله و خسارت های مادی بر مسجد و رستوران وارد کردند.

یک گروه ناشناس صلیب هایی بر روی دیوار مسجدی در شهر اهرنسرگ در نزدیکی شهر هامبورگ که جمعیت فرهنگ اسلامی ترکیه در حال ساخت آن هستند؛ ترسیم کردند.

مسئول جمعیت فرهنگ اسلامی ترکیه گفت: این مسجد در پایان ماه می افتتاح خواهد و این تعرض برنامه ساخت مسجد را تغییر نمی دهد. از سوی دیگر، این افراد نژادپرست به رستوانی شخص مسلمانی به نام «محمد عابد سیال» در شهر جیتان در ایالت ساسونیای آلمان مواد منفجره پرتاب کردند. هیچ شخصی بر اثر این اقدام آسیب ندید.

معروف ترین مسجد تاجیکستان تعطیل شد

نهاد دولتی کمیته دین تاجیکستان که پیشتر برگزاری نماز جمعه در این مسجد را برای مدت سه ماه و سپس تا اطلاع ثانوی ممنوع کرده بود؛ با ارسال نامه ای به هیئت موسس این مرکز عبادی، اقامه نماز پنج هفته را نیز ممنوع کرد. این کمیته دی ماه سال گذشته اعلام کرد که مقامات تاجیک طی سه ماه تصمیم خواهند گرفت که آیا با ادامه فعالیت مسجد محمدیه شهر وحدت که در ۲۵ کیلومتری شهر دوشنبه قرار دارد، موافقت کنند یا خیر؟

این نهاد اقامه نماز جمعه در مسجد «محمدیه» شهر «وحدت» را به خاطر برگزاری قتل خوانی در عاشورای حسینی و به اتهام آنچه «ایجاد تفرقه میان سنی ها و شیعیان» خواند، ممنوع کرده بود.



اظهارات بی سابقه وزیر خارجه کویت علیه فرقه ضاله وهابیت

عادل عبدالله الفلاح، وزیر خارجه کویت در همایشی که تحت عنوان «دکترین اسلامی علیه رادیکالیسم» در گروزی چین برگزار شد ضمن تقبیح رفتار وهابیون اظهار کرد: وهابیون هیچ نقطه مشترکی با دین ندارند.

وی گفت: وهابیون با اقدامات جنایتکارانه خود دین را تحقیر کرده و احساسات مسلمانان را جریحه دار می کنند. عادل الفلاح در قالب هیئتی متشکل از فعالان اسلامی برای شرکت در اختتامیه این نشست به گروزی پایتخت چین سفر کرده است.

در پایان نشست، هر گونه حرکت رادیکال و افکار رادیکال محکوم اعلام شد. در این نشست بزرگ، دانشمندان و رهبران دینی اسلامی از لبنان، مراکش، یمن، تونس، اندونزی، چاد، ترکیه، مالزی، عراق، ایران و سایر کشورها حضور داشتند.

تجمع معلمان محجبه در ترکیه

گروهی از زنان معلم قدیمی ترکیه به دادستان کل شکایت کرده و خواستار حق خود در بازگشت به تدریس شدند. این افراد در انقلاب ۲۸ فوریه به سبب داشتن حجاب از تدریس محروم شده بودند. انقلاب ۲۸ فوریه یک انقلاب نظامی با هدف حمایت از لائیک و از بین بردن تمام مظاهر دینی در ترکیه بود. بانوان معلم به طور رسمی از فرماندهان نظامی مسؤول در آن زمان شکایت کرده اند. آنها در یک تجمع اعتراض آمیز مقابل کاخ عدالت در شهر استانبول ترکیه خواستار محاکمه عوامل انقلاب ۲۸ فوریه شده و شعارهایی در مورد مطالبه حقوق خود سر دادند.

توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط شرکت مکدونالد

یکی از شعبه های رستوران زنجیره ای مکدونالد در اقدامی زشت و شنیع، ساخت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد اهانت قرار داد. مکدونالد در شعبه خود در شهر «طائف» یک عروسک تولید کرده تا آن را به کودکانی که به همراه خانواده های خود به این رستوران می آیند بدهد. این اسباب بازی به گونه ای ساخته شده که عروسک پای خود را بر روی نام مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهد.

این اقدام مک دونالد در حالی انجام شده که در برخی شهرهای عربستان سعودی در اعتراض به این کار، حرکت و فعالیتی آغاز شده تحت عنوان «از پیامبر خود حمایت کن» و «با هم از پیامبر حمایت کنیم».

در این میان موجی از اعتراضات برای تحریم رستوران مک دونالد در فضای مجازی عربستان سعودی آغاز شده است. بسیاری از کاربران این پرسش را مطرح می کنند که چگونه وزارت بازرگانی و اداره گمرک سعودی به این کالا اجازه ورود به خاک عربستان را داده است؟

این کاربران خواستار برخورد شدید با شرکت مک دونالد و تحریم این شرکت و نیز پلمپ شدن شعبه های این رستوران در سراسر عربستان سعودی شده اند.



برافراشتن پرچم اسرائیل در قبله اول مسلمین برای اولین بار!

دهها سرباز اسرائیلی با ورود به محوطه مسجد الاقصی، برای اولین بار از سال ۱۹۶۷ اقدام به برافراشتن پرچم اسرائیل در محوطه مسجد الاقصی و قبله اول مسلمین کردند.

بنا به اظهارات شیخ عظم الخطیب، رئیس موسسه اسلامی «موهبت های مذهبی» در اورشلیم، ابتدا ۱۶۰ نفر از اعضای نیروهای ویژه، با حمایت پلیس به داخل محوطه مسجد الاقصی وارد شدند، و در حالی که محوطه را در تصرف خود داشتند، با به اهتزاز درآوردن پرچم اسرائیل و چرخاندن آن در اطراف مسجد الاقصی، به شادمانی و هلهله پرداختند.

مدیر مدرسه اسلامی واقع در مسجد الاقصی و خطیب آن، دکتر شیخ اکرام صبری با محکوم کردن این اقدام اعلام کرد که این اتفاق، یکی از صداها بی احترامی ای است که هر روزه به این مکان پاک، توسط نیروهای پلیس اسرائیل اعمال می شود.

هیأت



زیادی به من امید بسته بودند!
حاج اکبر محبی؛ استاد مداحی
عصری با سیدحسن وحید،
که خودش را «سیدحسن
کوچیکه» می نامد

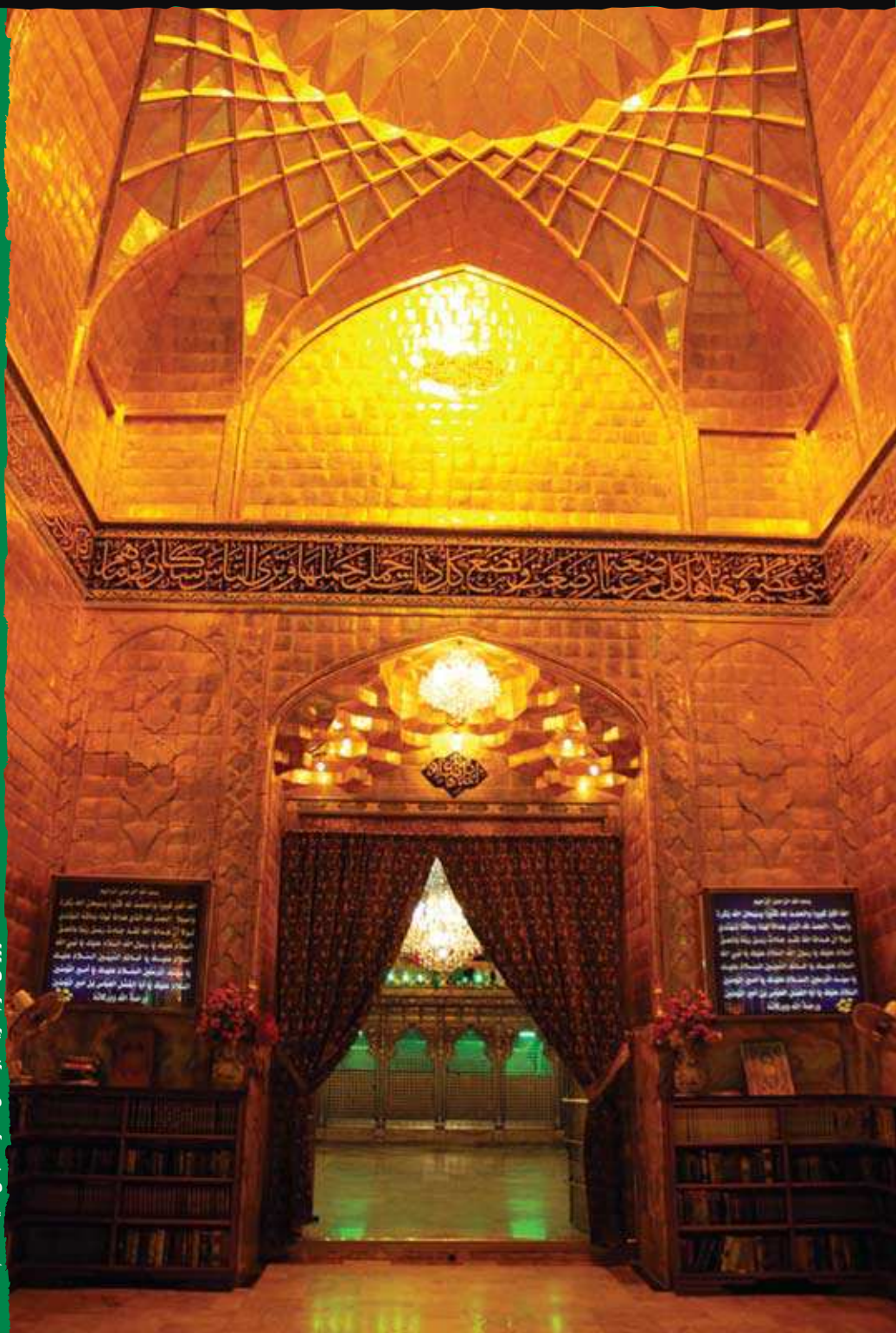
حجت الاسلام مداحان
حاج اکبر محبی؛ استاد مداحی
با فینه شکری و چهره ای
همیشه خندان

هیاتی که پاتوق عباس بابایی
بود
مجمع الذاکرین ۳۵ سال است
مداح پرورش می دهد

میرتشریف بردنی نیست!
حجت الاسلام حائری زاده از
مستمع می پرسد درباره چه
چیزی حرف بزنند



ورودی حرم شریف ابو فاضل حضرت عباس علیه السلام



حجت الاسلام حائری زاده از مستمع می پرسد درباره چه چیزی حرف بزند منبر تشریف بردنی نیست!

محمد رسولی

شاید خیلی از اهل هیأت سید مهدی حائری زاده را با منبرهای او در هیأت رزمندگان اسلام و مهدیه امام حسن مجتبی علیه السلام بشناسند. او منبری سرشناسی است که با مداحان معروف هم رفاقت دارد و در این گفتگو از اثرات روابط صمیمانه این دو طیف بر ایمان می گوید. حائری زاده پیش از آنکه خود را منبری بداند به روضه خوانی اش برای امام حسین علیه السلام افتخار می کند؛ چنانکه خود با ۵ ریالی اهدای پدر بزرگ مرحومش، ابتدا شعری درباره حضرت زینب سلام الله علیها و واقعه عاشورا حفظ کرده و با همان شعر به مجالس گوناگون رفته است. این استاد حوزه و دانشگاه که خود در سطح چهارم درس خارج است، برای ارتباط وسیع تر با مخاطب خود، گاهی انتخاب موضوع سخن را به آنان واگذار می کند؛ روشی که در میان اهل منبر کم تر تجربه و مشاهده شده است. گفتگوی خیمه با حجت الاسلام حائری زاده از بحث های جدی مربوط به مسائل خانواده تا سلوک یک منبری خارج از فعالیت حرفه ای او را در بر می گیرد.



یکی دیگر از ویژگی های جلسات ثابت، ارتباط صمیمی بین مستمع، منبری و مداح است. به گونه ای که از اوضاع یکدیگر باخبرند. به نظر من بهترین روابط عمومی را دستگاه امام حسین علیه السلام دارد. از همدیگر چیز یاد می گیریم. همانطور که من منبری چیزهایی را به مستمع یاد می دهم، چیزهایی را هم از او یاد می گیرم؛ مسائلی که درش تخصصی ندارم.

■ به شناخت منبری از مستمع اشاره کردید که باعث می شود روابط صمیمانه تر شود. یک پله بالاتر، بحث مجلس شناسی حتی در جلسات غریبه است. مجلس شناسی چقدر در ارائه منبر و تأثیرش نقش دارد؟

اینکه باید مخاطب را بشناسی، یک اصل ثابت است. یک وقت هست می بینی طیف خاصی پای منبر هستند. خوب کار راحت تر است. یک وقت هم می شود که همه جور آدم حضور دارد. اگر جایی بروم که مجموعه را بشناسم، مناسب نیاز آن جلسه صحبت می کنم. به خیلی از جلسات می روم و پنج دقیقه در آن صحبت می کنم. بعدش می گویم هرچه سؤال دارید، پرسید. سؤال می کنند و جواب می گیرند. خیلی جاها هست که می دانم مثلاً دوست دارند راجع به شبهات وهابیت صحبت کنم. بنابراین منبرم را متناسب با خواسته

بخش زیادی از منبری ها دعوتی تلقی شوند. یعنی مثلاً یک دهه در جایی دعوت شوند و بعد از آن، دیگر گذرشان به آنجا نیفتند و با



مستمع آنجا، دیگر برخورد نداشته باشند، اما عده ای هم هستند که علاوه بر دعوت شدن به مجالس مختلف، جلسات ثابتی هم دارند که در آنجا به صورت مستمر منبر می روند. شما هم از همین دسته منبری ها هستید. این جلسات ثابت چه مزایایی برای منبری و مستمعش و رابطه بین آنها دارد؟

یکی از مزیت های جلسات ثابت این است که افراد را چهره به چهره می شناسیم و با ادبیاتشان آشنا می شویم. این آشنایی ممکن است تا جایی پیش برود که مستمعان خیلی از مسائل ریز خانوادگی شان را برای ما مطرح کنند. یعنی در این حد به زندگی خصوصی افراد ورود پیدا می کنیم. منبری در هیأت های فصلی و مقطعی مثل باغبانی است که می خواهد باغی را آبیاری کند، ولی چون ده روز می آید و دیگر نمی آید، شاید تلاشش آن ثمره لازم را ندهد. اما در هیأت های ثابت، منبری و مداح، مثل باغبانی هستند که مدام با محصولات باغ سر و کار دارند و هر هفته با فکر و اندیشه مخاطبان درگیر هستند.

■ به روایت خویش ■

منبر رفتن جلوی آینه!

از ۸۷ سالگی روضه‌خوان بودم. پدر بزرگم، مرحوم آیت‌الله حائری شعری به من داده و گفته بود: «اگر این را حفظ کنی ۵ قران به تو می‌دهم.» آن موقع ۵ ریال خیلی بود. من شعر را حفظ کردم و همه جا می‌خواندم. ایشان به کربلا رفت و یک عبا هم برای من آورد. من این عبا را می‌انداختم، روسری مادرم را هم عمامه می‌کردم و می‌رفتم همه جا و همین شعر و روضه را می‌خواندم. مردم هم برای اینکه مرا تشویق کنند، ۲ تومان به من می‌دادند. ۲ تومان در سال ۴۷ خیلی پول بود. آن موقع یک شیشه شیر کاکائو ۵ قران بود. آن شعر هم این بود:

زینب چو دید پیکری اندر میان خون
زخم تن از ستاره و ز انجمش فزون
گفت این گلو بریده نباشد حسین من
این نیست آن که در بر من بود تاکنون
طولانی است. هنوز هم که هنوز است این شعر را که می‌خوانم حال خودم عوض می‌شود. یادم است که همان ایام روی پله جلوی آینه می‌نشستم. پله می‌شد منبر من! قیافه خودم را تسوی آینه نگاه می‌کردم و در ذهن بیجگی خودم این قیافه می‌شد مستمع من! همان موقع تقلید همه منبری‌ها را می‌کردم؛ آقای کافی و فلسفی و منبری‌های دیگر.

کلاس پنجم دبستان معلمی داشتیم به نام خانم گلپایگانی. او می‌گفت تو بیا برای من قرآن بخوان! من قرآن می‌خواندم و ایشان گریه می‌کرد. معلم‌های آن زمان حجاب نداشتند خب خیلی هم با قرآن مانوس نبودند. چون خودش نمی‌توانست بخواند به من می‌گفت برایش بخوانم.

سال ۶۰ تا ۶۲ در نیروی هوایی ارتش سربازی رفتم. ارشاد پادگان مرا نگه داشت و در کمپ اسرای عراقی مسئول گزینش شدم. بعد از سربازی هم به جبهه رفتم و رسماً از سال ۶۴ آمدم حوزه. الان هم که درس خارج را گذارنده‌ام و سطح چهارم هستم حوزه‌ها و دانشگاه‌ها تدریس دارم.

را هم بیشتر کند، ولی مشکل این است که اثرات این هیأت کجا باید تجلی پیدا کند؟ زن و شوهر هر دو دوست‌دار امام حسین علیه‌السلام هستند، ولی هنوز نمی‌دانند چطور باهم حرف بزنند. به هم ناسزا می‌گویند و قدر یکدیگر را نمی‌شناسند؛ چون زبان نرم ندارند. این‌ها مشکلات ماست.

■ چرا با وجود اینکه اقبال نسل جوان به منبر و هیأت بیشتر شده، اما این مشکلات هم زیادتر به چشم می‌خورد؟

بخشی از آن برمی‌گردد به خود ما منبری‌ها! الان بعضی از منبرهای ما احساسی است. در منبر، هم احساس باید باشد، هم مطالب معقول، اما خیلی از منبرها فقط احساسی است. جمعیت را فقط نباید به سمت احساسات سوق دهیم. می‌گوییم آقا بیا توی مجلس امام حسین علیه‌السلام یک قطره اشک بریز، سر و ته همه کارهایت هم می‌آید! اولین کاری که امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا کرد، این بود که گفت راضی نیستم کسانی که حق الناس نزد خود دارند، همراه من باشند. الان چقدر از کسانی که به جلسات می‌آیند، گرفتار حق الناس هستند. حق الناس که فقط مالی نیست. غیبت، آبرو بردن این‌ها حق الناس است؛ حتی زیرآب زدن هم حق الناس است! این ما هستیم که می‌توانیم به جمعیت خط بدهیم. احساسات خوب است، اما ببینیم تعامل امام حسین علیه‌السلام با خانواده‌اش چگونه بوده است.

■ چقدر از مسائلی که به ارتباطات خانوادگی و اجتماعی اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌گردد در روایات ما موجود است؟

فراوان. منتها جوینده یابنده است. «من جدّ وجد» الان که خیلی کار ساده شده است. نرم‌افزارهای متعدد و فضای مجازی هست و به راحتی می‌توان درباره هر موضوعی که بخواهی تحقیق کنی یا از دیگران مشورت بگیری. ما با برخی از دوستان منبری، مجموعه‌ای داریم و قبل از مناسبت‌ها با همدیگر تعامل می‌کنیم و موضوعاتمان را باهم در میان می‌گذاریم. الان در منبرها جای مسائل خانوادگی و مهارت‌های زندگی خالی است و آداب زندگی کردن دیده نمی‌شود.

■ چقدر از منبر دیگران برای پیشبرد منبرتان استفاده می‌کنید؟

بسیار. اگر بدانم کسی در مسأله‌ای وارد است، چه معمم باشد و چه شخصی، از او سؤال می‌کنم؛ چه حضوری چه تلفنی.

■ منبرهای خودتان را هم به عنوان یک منتقد

آن‌ها ارائه می‌کنم. اگر کسی مخاطبش را شناسد، مطلب هدر می‌رود. خیلی از جلساتی که می‌روم، قبلش مسئولان جلسه برگه‌هایی را به مخاطبان می‌دهند تا سئوالات و موضوعاتی را که علاقه دارند در منبر به آن‌ها پرداخته شود، بنویسند. بعد آن مباحث را جمع‌بندی می‌کنند و دست منبری می‌دهند.

مسأله دیگر، ادبیات بیان منبر است. به نظر من امروز باید ادبیات، ادبیات نسل جوان باشد. من به این نتیجه رسیده‌ام که منبر خطابه‌ای دیگر جواب نمی‌دهد. اگر ادیب‌تامن را نزدیک به نسل جوان کنیم، تأثیرش هم در آن‌ها بیشتر خواهد بود.

■ تا حالا شده مطلبی را برای جلسه‌ای آماده کنید، اما وقتی به آن جلسه می‌روید، طبق اصل مجلس‌شناسی فضا را طوری ببینید که باعث شود همان‌جا موضوع صحبت‌تان را عوض کنید؟

بله. مثلاً یک بار به جلسه‌ای دعوت شده و مطلبی را برای منبر آماده کرده بودم، اما وقتی بالای منبر رفتم، دیدم مطلب من به درد آن فضا نمی‌خورد. همه جور آدم در جلسه بود. اولش هم خیلی خشک و جدی مرا نگاه می‌کردند. خوش و بشی کردم که کم کم یخشان وا برود و جاذبه ایجاد شود. دیدم غالب مستمعان کسانی‌اند که تازه ازدواج کرده‌اند. بحث را به فضای مهارت‌های زندگی بردم و اتفاقاً بحث خوبی هم شد و ادامه پیدا کرد. اما اگر می‌خواستم همان مطلبی را که آماده کرده بودم بگویم هم خودم خسته می‌شدم، هم چیزی گیر مخاطبم نمی‌آمد.

■ قطعاً شما در دفترتان یا جاهای دیگر مراجعات مردمی هم دارید. این روزها موضوع بیشتر این مراجعات چیست؟

اختلافات خانوادگی! موضوعی که من ۲-۳ سال است در منبر آن را دنبال کرده‌ام و خوب هم جواب داده، مهارت‌های زندگی است. چیزهایی را که ما از اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن در این خصوص داریم، مطرح می‌کنم. پسر و دختر باید مهارت‌های زندگی را یاد بگیرند و بعد وارد زندگی شوند. وقتی این مهارت‌ها را بلد نیستند، دعوایشان می‌شود. احساسی برخورد کردن به بنیان خانواده لطمه می‌زند. هم دختر و هم پسر باید این مهارت‌ها را بدانند. کتاب‌های زیبایی هم در این زمینه نوشته شده است که از کتاب‌های آقای دکتر دهنوی یا آقای دکتر قائمی می‌توانند استفاده کنند.

مسأله بعدی که موضوع بسیاری از مراجعات است، کج خلقی است. مشکل ما هیأت داشتن یا نداشتن نیست. الحمدلله هیأت زیاد داریم و خدا برکتش

باشد که مداح و منبری همدیگر را نمی‌شناسند و رفاقتی ندارند.

بله، به خاطر همین است که من می‌گویم اگر منبری را به جلسه‌ای دعوت کنند، حتماً باید کسی باشد که مداح را بشناسد یا برعکس. معمولاً مرا که دعوت می‌کنند، می‌پرسم که مداحان کیست. یک وقت شاید کسی باشد که اصلاً خط و ربطش با ما نخواند. حتی منبری و مداح باید قبل از جلسه در بحث روضه باهم هماهنگی کنند. اخیراً در حرم امام حسین علیه‌السلام منبر می‌رفتم. هر روز از مداح سؤال می‌کردم که فردا چه روضه‌ای می‌خواهی بخوانی. برای اینکه هماهنگی کنیم؛ مثلاً من تا فلان جای روضه بخوانم و ادامه‌اش را مداح بخواند. بعضی وقت‌ها بی‌دقتی می‌شود. منبری روضه را تا آخر می‌خواند و چیزی برای مداح نمی‌ماند. این رسم ادب نیست!

■ روضه‌ای که انتهای منبر خوانده می‌شود، چقدر اهمیت دارد؟ اصولاً رابطه منبر با روضه چگونه است؟

جواب شما را با یک شعر می‌دهم. گفت «تو نمک روضه اهل بی‌تی / بی‌غم تو روضه نمک ندارد». منبری که روضه نداشته باشد، مثل غذای بی‌نمک است! هر چقدر هم که خوب باشد، نمک باعث می‌شود که جلوه پیدا کند. اساساً قبولی منبر به آن توسل آخرش است. منتها ورود و خروجش خیلی مهم است. این کار باید متناسب با آن منبر باشد. جایی که ببینم حق مطلب ادا نمی‌شود، روضه را فقط با یک اشاره کوچک می‌خوانم. اما وقتی شب عاشورا است و جمعیت کشش دارد، مفصل‌تر می‌خوانم. به ما یاد داده‌اند که روضه را کوتاه بخوانیم. متن روضه را خیلی اشاره نکنیم و با حاشیه بخوانیم. یک اشاره کفایت می‌کند. لزومی ندارد که خیلی شرح دهیم.

نکته مهم دیگر این است که بفهمیم چه داریم می‌خوانیم. خیلی‌ها نمی‌فهمند چه می‌گویند. همین‌طوری می‌خوانند: «دست و پا می‌زد حسین» تو می‌فهمی چه داری می‌گویی؟ من شب عاشورا هم جرات نمی‌کنم این را بخوانم! هدف ما نباید این باشد که مجلس را سراسر گریه کنیم و به اصطلاح امروزی‌ها «بترکانیم»! تو روضه‌ات را بخوان، جلوه‌اش را کس دیگری می‌دهد.

■ نوع مواجهه روحانیت و وعاظ با رسانه‌ها، خصوصاً صدا و سیما چگونه باید باشد. فرق رسانه با منبر چیست و جنس حرف‌هایی که در تلویزیون زده می‌شود باید چه تفاوت‌هایی با جنس صحبت‌های روی منبر داشته باشد؟

احترامی که مردم به ما می‌کنند، تصدیق سر سیدالشهدا است



کند، با مقدمه جلو بیاید و زیاد هم نخواند. استاد ما می‌فرمودند کم بخوانید، همیشه بخوانید! لحظه‌ای که هنوز اشک مردم در چشمشان هست، دعا کنید. بگذارید مردم تشنه روضه بمانند. نگویند دیگر تماش کن! روضه باید توی «به به» تمام شود نه آه‌ها!

ادب هم خیلی مهم است. منبری و مداح نسبت به هم حریم نگه دارند. اجمل الخطاب تسمع

جميل الجواب! خوب حرف بزن

جواب خوب هم می‌گیری. سابق

بر این اکثر مداح‌ها پای منبر

می‌نشستند. ولو اینکه شاید

حرف‌ها تکراری باشد، اما مقید

بودند حتماً پای منبر بنشینند.

چون مستمع نگاه می‌کند

به مداح. اگر ببیند او نشسته

خودش هم می‌نشیند. متأسفانه

برخی از جلسات ما مداح‌محور

شده است. البته سخنران‌های ما

هم باید کار کنند و به روز باشند.

الان ۱۸ سال است که در هیأت

رزمندگان منبر می‌روم. سعی

می‌کنم مطالب غیر تکراری و

دسته‌بندی شده باشد.

مسئله دیگر هم این است که خود امام حسین علیه‌السلام به ما جلوه می‌دهد و خود آن‌ها نمکش را می‌پاشند. خود آن‌ها به دل مردم محبت ما را می‌اندازند یا به دل ما محبت مردم را. احترامی که مردم به ما می‌کنند، تصدیق سر سیدالشهداست. هیچ کدامان هم نباید به خودمان بگیریم. لحظه‌ای که به خودمان بگیریم، لحظه سقوط است.

■ شاید یکی از دلایلی که مداح پای منبر نمی‌نشینند یا بالعکس منبری پای روضه این

در منبرها جای مسائل خانوادگی و مهارت‌های زندگی خالی است



گوش می‌کنید؟

کمتر اتفاق افتاده؛ چون فرصت نمی‌کنم، ولی چند نفر پای منبرهایم هستند که از آن‌ها بازخورد می‌گیرم و نقاط ضعف و قوت‌م را درمی‌آورم. این را هم بگویم که بنده از اولی که منبر رفتم، تاکنون فیش همه منبرهایم را نوشته و نگه داشته‌ام. الان نزدیک ۳۰ جلد سررسید شده است!

■ شما از منبری‌هایی هستید

که می‌دانم با برخی از مداحان

مشهور رفاقت دارید. آیا ما در

منبر به چنین روابطی در منبر

نیاز داریم؟

افتخار من این است که

اول روضه‌خوان امام حسین

علیه‌السلام بوده و هستم. از

۸۷ سالگی روضه‌خوانی کرده‌ام.

احساس من این است که گاهی

اوقات از دو طرف افراط و تفریط

می‌شود. چه از جانب مداح‌ها و

چه از طرف وعاظ. اینکه ما از

دور باهم حرف بزنیم، مجبور

می‌شویم داد بزنیم. ولی وقتی

به هم نزدیک باشیم، آرام سخن

می‌گوییم و حرف هم را بهتر می‌فهمیم. اگر قرار است نکته‌ای را هم متذکر شویم، خوب است آرام و با ارتباط نزدیک باشد. همانطور که گفتید، من بین مداحان رفت و آمد می‌کنم؛ چه قدیمی‌ها و چه جدیدترها. هم خوش و بش می‌کنیم و هم اگر انتقادی به نظرم برسد، می‌گویم.

دوستان مداح باید دقت کنند که در فضای مسائل دینی کارشناسی نکنند. کارشناسی بدون دقت، به پیکره دین و اعتقادات مخاطب آسیب وارد می‌کند. مداحان بزرگوار در حوزه عمل خودشان تأثیر گذارند. مداح خوب باید شعر خوب حفظ

اولین کاری که امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا کرد، این بود که گفت راضی نیستم کسانی که حق الناس نزد خود دارند، همراه من نباشند

بهترین روابط عمومی را دستگاه امام حسین علیه السلام دارد



مستمع خسته می شود. به قول آقای قرائتی منبرها باید کیسولی و ساندویچی شود! منبرهایی موفق است که به دور از کلمات سخت، سریع مطلب را بگویند. مطالب باید دسته بندی شده باشد تا مخاطب زود آن را فرا بگیرد. به عنوان نمونه شما منبرهای جناب آقای دکتر رفیعی را ببینید؛ منبرهای قوی، تحقیقی و دسته بندی شده. اینکه بخواهیم همه اش در منبر خواب یا قصه بگوییم جواب نمی دهد. قصه باید مؤید منبر باشد. پنج دقیقه اش خوب است. مادامی که آیه و روایت داریم، محور منبر باید حول این دو باشد.

■ یک منبری برای پیدا کردن نیازهایی که مخاطب دارد، اما خودش از آن ها بی خبر است چه کار باید بکند؟

من خودم لایه لای کلام، مستمع را تست می زنم تا ببینم نگاه مخاطبم به کدام سمت است. گاهی اوقات دو - سه تا جمله طنز مطرح می کنم. اگر ببینم مستمع نشاط پیدا کرد، می فهمم که الان نیاز او این است. اما اگر ببینم مستمع کسل شد و مدام ساعتش را نگاه می کند، می فهمم که این مسأله خیلی نیاز او نیست. یک راه این است که منبری صمیمانه از خود مخاطبش بپرسد. چند تا موضوع را مطرح کند و از او بخواهد که خودش انتخاب کند. در همین هیأت رزمندگان که صحبت می کنم بارها شده که کسی وسط جمعیت بلند شده و گفته آقا من سئوال دارم! جلسه پرسش و پاسخی شده و از دل همین پرسش و پاسخ ها سئوال های دیگری هم درآمده است.

منبری که روضه نداشته باشد، مثل غذای بی نمک است!



صحبت می کرد. هنر یک منبری این است که با ادبیات مخاطبش آشنا و مطالبی را که می گوید، متقن باشد. او باید سعی کند کمتر از مطالب تکراری استفاده کند. به گونه ای که مخاطب وقتی می رود، حس کند پربار رفته است.

منبر تشریف بردنی نیست، منبر مشرف شدنی است. منبر است که به ما شرافت می دهد نه ما به منبر! حالات خود ما قبل از منبر هم خیلی مهم است. اینکه حتماً با وضو باشیم یا دو رکعت نماز بخوانیم و هدیه به حضرت زهرا سلام الله علیها بکنیم و بگوییم «خانم جان! من مطالب را آماده کرده ام، اما تو زبانم را راه ببیند». شش - هفت سال پیش از یکی از منبری های تهران پرسیدم چه شد به این جا رسیدی؟ گفت: سی سال تمام است که هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می خوانم و هر روز نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می خوانم. معلوم است چنین فردی وقتی می گوید صلی الله علیه و آله یا اباعبدالله چه اتفاقی می افتد.

نکته دیگر این است که منبر را باید تقسیم کرد. اولش خطبه و بخش بعدی اش احکام است. متأسفانه الان در منبرها احکام نیست. منبری های سنتی حتماً روی منبر احکام می گفتند. به آداب اسلامی باید بیشتر توجه کرد. مثلاً آداب شوخی کردن، آداب غذا خوردن، آداب موعظه کردن، آداب کار کردن، آداب میزبانی و میهمانی و همه چیزهای کاربردی در جامعه. این ها چقدر گفته شده است؟ بعد از احکام، باید طلیعه بحث را مطرح کنیم. مثلاً یک روایت بخوانیم و صحبتمان را حول آن روایت ادامه دهیم. یک مطلب را هم نباید خیلی کش داد.

یقیناً جنس رسانه متفاوت است. پای منبر مخاطب خاص است، اما در رسانه ملی آدم های مختلفی دارند تو را می بینند. افرادی که شاید اصلاً منبر را قبول نداشته باشند. در رسانه باید طوری صحبت کنی که جاذبه ایجاد شود. مطالبی هم باید مطرح شود که عقلی و فطری باشند. صحبت ها هم باید ساده باشد. خیلی اوقات شده مردم شماره مرا پیدا کرده و تماس گرفته اند و در مورد صحبتی که در رسانه کرده ام، سئوال کرده اند. این نشان می دهد که ممکن است بر خلاف تصور ما گاهی اوقات اهتمام افرادی که پای تلویزیون می نشینند در دنبال کردن مطالب بیشتر از افرادی باشد که پای منبر هستند. ملاحظاتی رسانه را باید در نظر گرفت. خصوصاً در برنامه های زنده باید نسبت به یک سری از محذورات دقت نظر داشته باشیم. یک مثال خیلی ساده می زنم. ببینید غذای خوب را همه دوست دارند. مسیحی، زرتشتی، یهودی، شیعه یا سنی. وقتی شما حرف خوب بزنی، حرفی که مطابق با فطرت و قرآن باشد، فارغ از اینکه تفکر مخاطب چیست، حرف را می گیرد. الان همین برنامه «سمت خدا» یکی از برنامه های خوب معارفی است که بسیار موفق به نظر می رسد. دلیلش این است که جنس مخاطب را شناخته است. هم کارشناسی که دعوت می کنند، دستش باز است، هم افرادی که با برنامه ارتباط می گیرند راحت صحبتشان را مطرح می کنند. علیرغم اینکه برخی می گویند بعضی از مباحث معرفتی نباید از رادیو و تلویزیون مطرح شود، اما می بینیم که مثلاً جناب آقای مسعود عالی، مسأله مرگ را مطرح می کند و مطلب را خیلی خوب جا می اندازد. اثرگذاری رسانه خیلی بیشتر از منبر است. در واقع، یک منبر عمومی و جهانی است. منتها باید از گرفتن مطالب سخیف و کم اعتبار اجتناب کرد.

■ از نگاه شما چه عواملی باعث می شود که مردم به منبر یک واعظ اقبال خوبی نشان می دهند و به قول خودمان منبرش سلوغ می شود؟ فقط لطف خداست و شاید آن اخلاصی که فرد دارد.

■ خب اخلاص را شاید خیلی ها داشته باشند، اما استقبال از منبرها یکسان نیست. اینکه منبری بین مردم باشد، نکته مهمی است. نکته دوم هم مخاطب شناسی است. مطالب را هم باید راحت بیان کرد؛ طوری که از دکتر و مهندس تا بی سواد حرف منبری را بفهمند. هنر پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که در عین حال که یک انسان آسمانی بود، اما با ادبیات زمینی با مردم

مشکل ماهیات داشتن
یا نداشتن نیست.
مشکل این است که
اثرات این هیأت کجا
باید تجلی پیدا کند

مجمع‌الذاکرین ۳۵ سال است مداح پرورش می‌دهد

هیأتی که پاتوق عباس بابایی بود

جواد شمس

شاید حوصله خواندن و گوش سپردن به سخنرانی‌ها را نداشته باشیم، ولی با شنیدن واژه‌های منظم در کنار هم قرار گرفته، سراپا گوش می‌شویم و گوش می‌سپاریم. از این روست که تاریخ ایران را شعرها ساخته‌اند و سازندگان شعر در شأن بالایی از تاریخ ایران قرار گرفته‌اند. ما حتی دین و مذهب خود را هم با شعر تبلیغ می‌کنیم. با شعر به جنگ دشمن می‌رویم و با شعر آرمان و اندیشه‌مان را به ذهن و قلب‌های آماده القاء می‌کنیم. شعرها هستند که مسیری فرا روی ما قرار می‌دهند؛ درست مانند شعرهای مجمع‌الذاکرین که ابتدا انقلاب را معرفی کرد، بعد به دفاع از جمهوری اسلامی پرداخت، شور و شعور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل ایجاد کرد، مقابل فتنه‌ها و انحرافات ایستاد و دست آخر اینکه همیشه فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام را ترویج کرد. نگاهی انداختیم به فعالیت‌های مجمع‌الذاکرین از آغاز تاکنون که محتوای آن علاوه بر اسناد موجود در محافل مذهبی، در گفت‌وگو با حاج غلامرضا سازگار و حاج محمد صادقی به دست آمده است.

همگام با اوج‌گیری انقلاب اسلامی به رهبری خمینی کبیر رحمه‌الله علیه در سال ۱۳۵۶ تحرکات مذهبی‌ها در تهران برای جاری



ساختن مذهب در جامعه افزایش یافت. آن زمان، هر روزش که سپری می‌شد، هنگامه‌ای جدید رخ می‌داد و از این رو، مداحان و واعظان از شعرای مذهبی و آیینی درخواست می‌کردند که شعری متناسب با حال و هوای آن دوران بسازند و ارائه دهند. برخی از این شاعران مذهبی نیز با مشاهده روند حاکم بر جامعه، خود را موظف می‌دانستند که قدمی بردارند و انقلاب اسلامی و بعدها، نظام مقدس جمهوری اسلامی را یاری رسانند. به همین دلیل افرادی مانند غلامرضا سازگار، سیداحمد صالحی خوانساری، محمود تباری، محمد نوروزی، مصطفی طالبی، محمد صادقی و تعدادی دیگر از شاعران و مداحان، صبح‌های جمعه گرد هم می‌آمدند و اشعاری را که متناسب به نیازهای انقلاب اسلامی بود، باهم مرور می‌کردند؛ جلساتی که با گسترش و دامنه‌دار شدن آن، نام مجمع‌الذاکرین را به خود اختصاص داد.

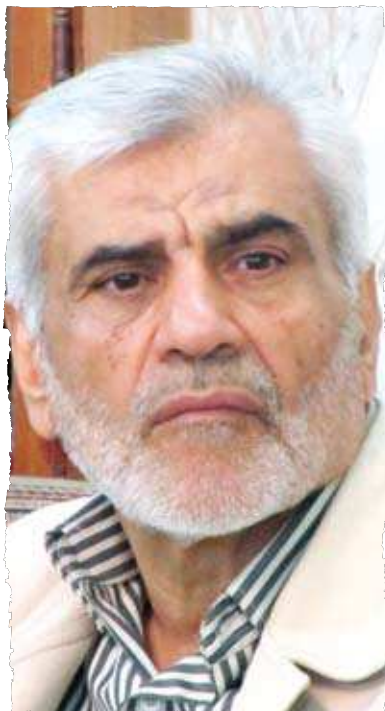
یادروز اولین جلسه

غلامرضا سازگار، فضای اولین جلسه مجمع‌الذاکرین را به یاد دارد. در شرح آن می‌گوید: «خوب به یاد دارم. اولین جلسه در منزل خود ما بود. همه نشسته بودیم و همفکری می‌کردیم که چه شعری بسازیم. البته خاطر من نیست که کدام شعر را ساختیم؛ ولی صد درصد مربوط به انقلاب بود. شعری که با درونمایه سیاسی و مبارزاتی به مدح اهل بیت علیهم‌السلام می‌پرداخت و همزمان مردم را به تفکر درباره رژیم طاغوت می‌انداخت.» اشاره سازگار به گونه‌ای از شعر سیاسی دوران انقلاب است که مربوط به قیام امام حسین علیه‌السلام بود؛ ولی به قیام مردم برای براندازی طاغوت در کشور هم گوشه می‌زد: حسین گفتا دین عقیده و جهاد است بیعت من حرام با این زیاد است شیوه او قمار است و مستی شیوه من بود حق پرستی مثلاً در همین شعری که خواندید، حسینی و عاشورایی بودن انقلاب اسلامی و یزیدی و طاغوتی بودن دستگاه پهلوی به مردم یادآوری می‌شود. شعر دیگری بخوانید: آمدم تا بین انسان سوز و انسان ساز را داوری در انقلاب سرخ عاشورا کنم

آمدم بر ضد تبلیغات مسموم یزید هر مبلغ را به گفتار خدا گویا کنم و نمونه‌ای دیگر که در ظاهر برای مسلم بن عقیل علیه‌السلام سروده شده است؛ ولی در باطن هم پاسداشت رشادت‌های مسلم است و هم شهادی انقلاب اسلامی:

شما که بهر بدن، جان خویش را کشتید شما که برای کافر، ایمان خویش را کشتید اینها نمونه‌هایی از کنایه‌های شاعران عاشورایی به رژیم منحوس پهلوی و وابستگان آن بود.

یک بار دیگر انقلاب و روزهای خاطره‌انگیزش با اوج‌گیری تحرکات مردم برای گسترده شدن آتش انقلاب، از سویی شاه دل به فعالیت‌های ساواک بسته بود تا با شناسایی نیروهای انقلابی و دستگیری آنان بتواند انقلاب را متوقف سازد و از سوی دیگر، انقلابیون نیاز به شعر و شعار برای فریاد در روزهای راهپیمایی و تظاهرات داشتند. اعضای مجمع برای انقلابیون شعار و شعر می‌سرودند؛ ولی با درایتی که به خرج می‌دادند، ساواک به این نتیجه نرسیده بود که اعضای مجمع را دستگیر کند. با این حال نقل است که جواد ملاحیدر، از نظامیان ارتش شاه که دارای روحیه‌ای مذهبی است و بارها به



مصطفی طالبی



محمد صادقی



علی فراهانی

استمرار حضور در ۳۴ سال پس از انقلاب
مجمع‌الذاکرين با برگزاری اولین جلسه و اعلام موجودیت، از همان ابتدا در تداوم کار خود سختگیر بود. پس از گذشت یک هفته، دومین جلسه این مجمع در منزل حاج آقا میری و جلسه سوم هم در منزل آقای حسن‌زاده و بعدها هم آقایان صالحی، طالبی و ... تا اینکه تعداد اعضای جلسه زیاد شد. پایه‌گذاران مجمع با افزایش جمعیت نگرانی‌هایی داشتند. این مجمع پیش از تأسیس قرار بود محفلی باشد برای چند شاعر تا با کمک هم اشعاری را برای یاری رساندن به انقلاب اسلامی و سپس جمهوری اسلامی بسرایند. افزایش جمعیت این توان را از آنان بازمی‌ستاند. غلامرضا سازگار پیشنهادی به مؤسسان مجمع داد. خودش در این باره می‌گوید: «به اعضا گفتم که مردم را از کسب فیض محروم نکنیم. هیأت را به شب‌های یکشنبه موکول کنیم و جلسه صبح شنبه را با حضور خصوصی خودمان و اعضای اصلی و اولیه ادامه دهیم.»
حضور شاعران توانمند عاشورایی در جلسات صبح شنبه، انگیزه‌ای بود برای اینکه عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام بی‌توجه به خصوصی بودن جلسه، در آن حضور یابند و به آن جنبه عمومی دهند. به همین دلیل با گذشت یک سال از این تفکیک -

من مرد جنگم، مرد جنگم، مرد جنگم
با آغاز جنگ تحمیلی، مجمع‌الذاکرين برای خود مأموریت جدیدی تعریف کرد. حضور در جبهه‌ها، جوان‌ترها در خط مقدم و بزرگ‌ترها در ستادهای تبلیغات، اشعار یکی پس از دیگری سروده می‌شد:

دست نیرومند حق بازوی قرآنی بسیجی
بیشه توحید را شیر خروشان بسیجی
یکی با قلمش نیرو به جبهه‌ها می‌داد و دیگری با سلاحش، توان از دشمن می‌گرفت. شهید تاری، سند دلاوری مجمع‌الذاکرين است که تا پای خون برای دفاع از آرمان انقلاب اسلامی ایستاده است.

جزیره مجنون بُود کربلای من
نیزار این صحرا بُود نینوای من
شاید همین نیرو دادن‌ها و شعر گفتن‌ها بود که مجمع‌الذاکرين در جبهه‌ها هم طرفداران بسیاری داشت. یکی از این هواداران مرحوم شهید عباس بابایی بود که در گوشه‌ای دنج از جلسات مجمع می‌نشست و به عزاداری‌ها گوش می‌داد. بی‌اغراق نیست اگر بگوییم که عباس بابایی در همین جلسات فرهنگ شهادت را آموخت تا خورش به خون مولایش حسین علیه‌السلام آغشته شود.

داد انقلابیون رسیده و دیدار فرماندهان نیروی هوایی با حضرت امام را ترتیب داده، گفته است که از یکی از نظامیان در آستانه انقلاب شنیدم که به زبردستانش و سربازان تحت امرش می‌گوید: «سازگار را هر کجا دیدید با تیر بزنید.» اشعاری که سازگار علیه رژیم پهلوی می‌ساخت، دلیل این دستور بوده است. منی که برای شما در سینما رکس آبادان کباب بی‌تقلب می‌پزم از گوشت انسان من شاه بدی هستم؟
منی که تا سه شب با یک هنرپیشه خطا کردم سپس با پول خون ملت‌م او را رضا کردم من شاه بدی هستم؟

همین شعر گفتن‌ها دستگاه ستمشاهی را بر آن داشته بود که حکم تیر سازگار را بدهد؛ ولی تقدیر و حکم الهی بر زنده ماندن این چهره انقلابی است تا با اشعار خود مردم را تشویق به حفظ نظام کند.

در سرزمین لاله‌ها

من شهروند آذرستان بلایم
ایرانی‌ام لیک از تبار کربلایم
در رزم‌هایم نام قهار خدایم
با بعثی شیطان صفت صلح است ننگم

یکی از نظامیان در آستانه انقلاب به سربازان تحت امرش گفته بود هر جا سازگار را دیدید با تیر بزنید



هیأت

که تقریباً با سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی برابر بود - جلسه تنها در شبهای یکشنبه و با حضور اعضای اصلی و مهمانان و مستمعین برگزار شد و این روند تاکنون ادامه دارد.

ما خاک پای عاشقان حسینیم

هیأت حاج منصور (حسین جان) و همچنین مجمع الذاکرین در ماهها و سالهای نخستین انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، بیشترین اقبال را داشتند تا از عاشقان اهل بیت علیهم السلام میزبانی کنند. در خصوص مجمع الذاکرین گفته می شود که جمعیت فراوانی برای استفاده از اشعار ناب و دست

اول شاعران و ذاکران حسینی در جلسات هیأت جمع می شدند. سازگار برای نشان دادن بزرگی جمعیت استقبال کننده از جلسات مجمع می گوید: «وقتی جلسات ما در آن روزها در مسجد لاله زار برگزار می شد، چند بار جمعیت داخل و خارج مسجد باهم جابه جا می شدند. افراد بسیار زیادی به جلسه می آمدند و واقعاً بی نظیر بود.» این هیأتها خود را موظف می دانستند که با آغوش باز، مردم را بپذیرند و از این راه بیش از پیش فرهنگ امامت و ولایت را گسترش دهند. تا

اینکه با افزایش تعداد هیأتهای عزاداری، مردم نیز در این هیأتها پراکنده شدند و دیگر کم تر می توان هیأتی را یافت که استقبال کنندگان از آن بی شمار باشند.

پایبند به سنتها

امام خمینی رحمه الله علیه در چگونگی عزاداری

برای اهل بیت علیهم السلام حساسیت های زیادی داشتند تا خدای ناکرده در مجالس عزاداری کوچک ترین بی احترامی ای به شأن و جایگاه برترین انسان های تاریخ وارد نشود. مجمع الذاکرین هم عزاداری خود را بر این اصول، یعنی شیوه عزاداری سنتی مورد قبول حضرت امام بنا گذاشت. بنابراین در جلسات مجمع الذاکرین نوع عزاداری سنتی محفوظ مانده است. در جلسات مجمع، قصیده خوانی، مقتل خوانی و بیان روضه های صحیح، برنامه های عزاداری است.

چشم به راه مهمان عزیز

آخرین ماهها و روزهای جنگ تمحیلی رژیم بعثی عراق علیه ایران در بهار سال ۱۳۶۷ سپری می شد که غلامرضا سازگار خبر مهم و شگفت انگیزی دریافت کرد: «قرار است رئیس جمهور - حضرت آیت الله خامنه ای - در جلسه فردا شب مجمع الذاکرین شرکت کند.» این خبر را سازگار باید پیش خود نگه می داشت تا نکات امنیتی حفظ شود. سازگار خاطره خوش آن روزها را بیان می کند: «هن خبر را تنها به یکی از دوستان و نزدیکان مجمع گفتم. تا اینکه جلسه مورد نظر برگزار شد؛ ولی حضرت آقا به جلسه تشریف نیاوردند. علت را از محافظان آقا پرسیدم که گفتند ما آمدیم و دیدیم که تمام مردم محله زمزمه می کنند که آقا به اینجا تشریف خواهند آورد!»

اما در جلسه بعدی بود که سازگار را صدا می زنند و می گویند تا چند لحظه دیگر، مجمع، پذیرای عزیزترین میهمان خود خواهد بود. همه

مرحوم ژولیده،
چهره اش شبیه به
شاعران و ذاکران
حسینی نبود. وقتی
می خواست همانند
دیگر شاعران
بزرگ در جوار
مقام معظم رهبری
بنشینند محافظان
مانع نزدیک شدنش
به آقامی شدند

شگفت زده به هم نگاه می کنند. اشک شوق روان بر گونه ها، نقطه مشترک تمام چهره های اعضای مجمع است. آنها میهمان عزیزی در راه دارند. میهمانی که مهربانی خود را هدیه به مادحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام کرده است.

می گویند مرحوم ژولیده، چهره اش شبیه به شاعران و ذاکران حسینی نبود. وقتی می خواست همانند دیگر شاعران بزرگ در جوار مقام معظم رهبری بنشینند، محافظان و حراستی ها که او را نمی شناختند، مانع نزدیک شدنش به آقا شدند، اما حضرت آقا که ژولیده نیشابوری را از قدیم می شناختند از محافظانشان خواستند که اجازه دهند آقای ژولیده هم در جمع آنان حاضر شود. ذاکران در آن روز محو محبت رئیس جمهوری شدند که یک سال پس از آن مقام معظم رهبری خوانده شد. مجمع الذاکرین این دیدار را یکی از افتخارات بزرگ و ماندگار خود می داند و این دیدار تاریخی را مایه فخر و مباهات خود می داند.

چشم انداز مجمع الذاکرین

تحوالاتی که در سال های نخستین فعالیت مجمع الذاکرین وجود داشت، امروز دیگر مشاهده نمی شود و یا اینکه به اشکال دیگری موجود است. با این حال دفاع از انقلاب اسلامی و نظام ولایی در رأس برنامه های مجمع قرار دارد. مجمع راجع به فتنه و عدم بصیرت بی تفاوت نبوده و اشعار بسیاری را سروده است. آنها مشغول عزای امام حسین علیه السلام هستند و هرگاه نیازی را احساس کنند که باید در دفاع از نظام جمهوری اسلامی وارد شوند، بی تعلل حضور محکم و استوار خواهند داشت.

علاوه بر دفاع از انقلاب اسلامی، مجمع الذاکرین اهداف دیگری را هم در سر می پروراند. حاج محمد صادقی، از پایه گذاران و اعضای هیأت





یکی از این هواداران مرحوم شهید عباس بابایی بود که در گوشه‌ای دنج از جلسات مجمع می‌نشست و به عزاداری‌ها گوش می‌داد

■ حاشیه ■

اعجاز هشتمین امام

جلسات مجمع‌الذاکرین پیش از مسجد لاله‌زار در مسجد صدریه در میدان خراسان برگزار می‌شد. در یکی از جلسات، محمد صادقی متوسل به امام رضا علیه‌السلام شد. فردا شب نامه‌ای از یک جانباز که خود را هیچگاه معرفی نکرد، به دست سازگار رسید. خود وی از متن نامه خبر می‌دهد: «در نامه نوشته شده بود: دیشب که آقای صادقی از امام رضا علیه‌السلام می‌خواندند، پیش خود گفتم که آیا می‌شود امام هشتم من را شفا بدهد؟ تا اینکه یک لحظه در عالم مکاشفه دیدم که در حرم حضرت رضا علیه‌السلام ایشان را ملاقات کردم و سلام دادم. امام نیز به من فرمودند که شفا پای خود را گرفته‌ای.»

سازگار کرامت دیگری از امام رضا علیه‌السلام تعریف می‌کند: «پس از یک ماه عزاداری در ماه رمضان حدود ۲۰ سال پیش به دوستان پیشنهاد دادم که برای گرفتن اجر و مزد خود به مشهد و حرم امام رضا علیه‌السلام برویم. یکی از دوستان اتوبوس خود را در اختیار ما قرار داد. وقتی به مشهد رسیدیم، بی‌اختیار شروع کردیم به نوبت خواندن و همگی هم گریه می‌کردیم. خادمان حرم و زائران هم ما را همراهی کردند و علیرغم ممنوع بودن، خدام ما را به سمت حرم راهنمایی کردند. ضریح در دستمان بود که دیدم کودکی را به آن دخیل بسته‌اند. پاهایش به نازکی طناب و سیاه و خشک شده بود. بچه را به آغوش یکی از مداحان مجمع به نام آقای مناعی گذاشتند. در همین لحظه شیون مردم بلند شد. آقای نوروزی با آن حال عرفانی که پیدا کرده بود، گفت: «این بچه امشب شفا پیدا می‌کند» در دارالولایه بچه را بغل گرفتم و روضه حضرت رقیه سلام‌الله‌علیها خواندم. یک لحظه این بچه سنگین شد و دیدم توانایی نگه داشتن او را ندارم. زمین گذاشتم و دیدم که بچه پاهایش را به حالت رکاب زدن حرکت می‌دهد. او شفا یافت و خدام او را سریع به دفتر بردند و خادمی به نام آقای فهیم گفت که آن بچه سر پا ایستاد و شفا کامل گرفت. این مدال افتخاری بود که امام رضا علیه‌السلام به مجمع‌الذاکرین اهدا کرده است.

نصیب اعضای مجمع‌الذاکرین می‌شود. استفاده از رهنمودهای حضرت آقا در خصوص نوحه‌ها و اشعار و مقاتل و سبک‌های مداحی حاصل این دیدارها است که اعضای مجمع‌الذاکرین از آن بهره مند هستند.

■ مداحی اصولی

مجمع‌الذاکرین در طول بیش از ۳۵ سال فعالیت خود، توانسته است مداحان و ذاکران شایسته‌ای را تربیت و تحویل جامعه دینی دهد. مداحانی که اصول مداحی سنتی و نوین را به خوبی فراگرفته‌اند و بارها نزد مقام معظم رهبری و جلسات گوناگون عزاداری به ذکر مصیبت اصولی و سنتی پرداخته‌اند.

مجمع برای آنکه بتواند این نوع عزاداری اصولی را همه‌گیر کند، اقدام به چاپ و انتشار جزوه‌های شعر کرده است. محمد صادقی در این باره می‌گوید: «تاکنون جزوه‌هایی با نام آوای مجمع که شامل اشعار آقای سازگار و آقای تاری بود را چاپ کرده‌ایم. همچنین چند سال پیش برای اولین بار مجموعه اشعار و نوحه‌ها را به صورت گردآوری و انتخاب به چاپ رساندیم که در حال حاضر این روند در جامعه مداحی باب شده است و می‌تواند محلی برای انتشار اشعار شاعران مستعد باشد.»

مجمع‌الذاکرین خود را موظف می‌داند که از مداحی صحیح برای اهل بیت علیهم‌السلام محافظت کند و در این راه تلاش‌های مجاهدت‌گونه‌ای انجام داده است. ۳۵ سال برگزاری جلسات هفتگی بدون وقفه، امری ممکن، اما بسیار سخت است که برپاکنندگان مجمع موفق به انجام آن شده‌اند. این جلسات پربار حتی از چشمان ولی فقیه زمان دور نمانده است و امید آنکه در یوم‌الورود، اعضای مجمع از خوان کرم و سفره رحمت الهی بهره‌مند باشند.

مدیر مجمع می‌گوید: «یکی از اهدافی که به دنبال آن هستیم، رشد و شکوفایی استعداد جوانان تازه کار است.»

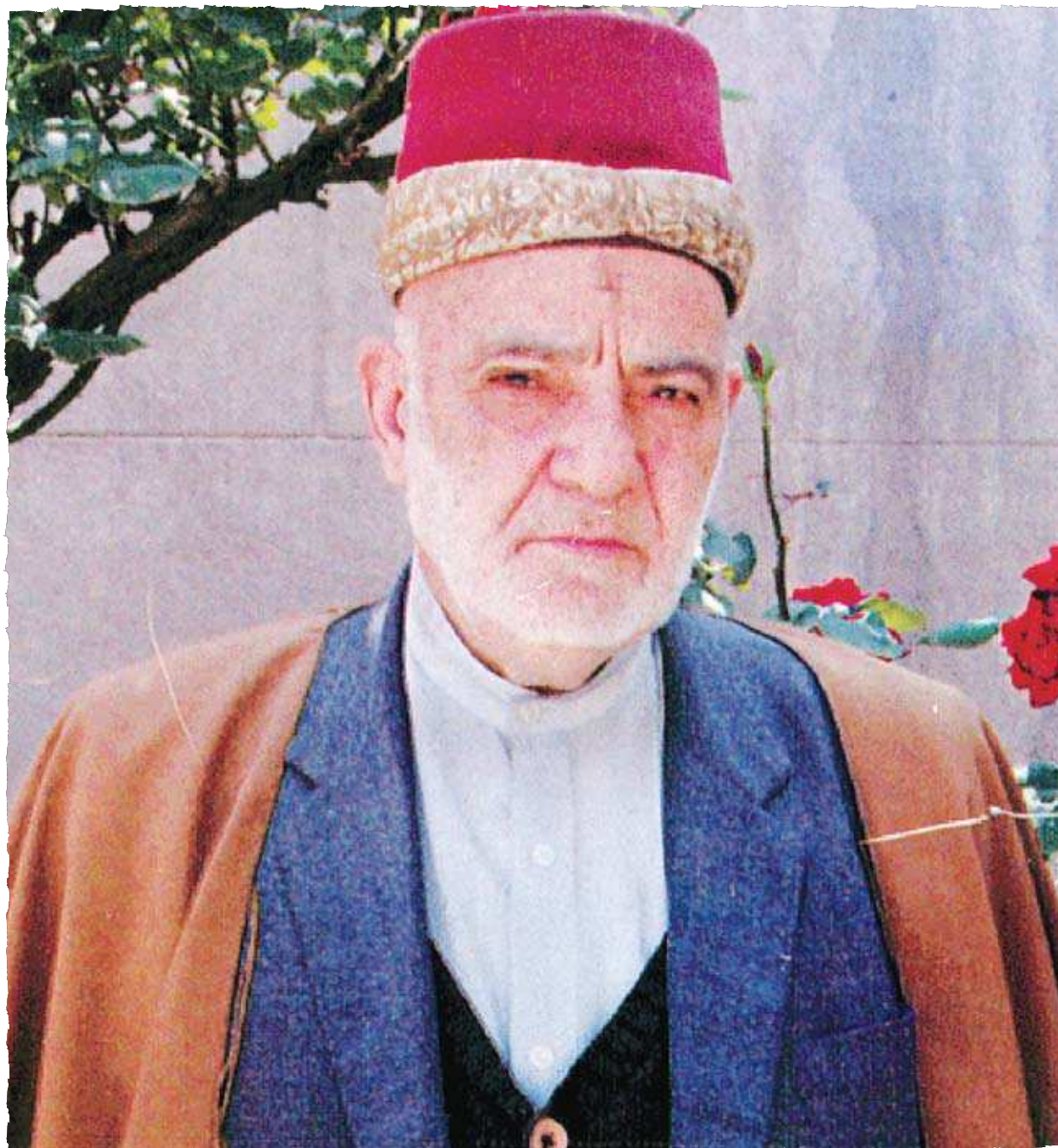
این جوانان البته برای شناخت و فهم واقعه عاشورا باید مطالعات بسیاری داشته باشند و برای مطالعه نیازمند منبع هستند. صادقی در خلال سخنان خود اشاره می‌کند که مجمع به دنبال شناسایی مقاتل صحیح و مورد استناد است تا پس از مطالعه آن‌ها اشعار عاشورایی ساخته شوند. صادقی این اقدام مجمع‌الذاکرین را خدمت به آستان اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند که سیره زندگی و نحوه شهادتشان به درستی و بدون تحریف به دست شیعیان می‌رسد.

■ خادمان بی‌منت

خادمان اهل بیت علیهم‌السلام بی‌منت و با افتخار نام نوکری اربابان جهانیان را به خود می‌گیرند. البته این کار آنها بی‌مزد نیست و خداوند در فردای قیامت و یوم‌الحساب این خدمت‌ها را نادیده نخواهد انگاشت. به همین دلیل است که بسیاری برای خادمی امامان معصوم علیهم‌السلام تلاش می‌کنند و از هر طبقه و قوم و نژادی که باشند، نام پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را زینت خود قرار می‌دهند. در مجمع‌الذاکرین هم عده‌ای با نام هیأت مدیره خدمت به آستان ائمه اطهار علیهم‌السلام کرده‌اند. آقایان نوروزی، صالحی، طالبی، صادقی، تاری، قانع، محمدی، فراهانی، غیاثی، کریمی فاضل، سازگار و تعدادی دیگر از شاعران و ذاکران حسینی سابقه خدمت به اهل بیت علیهم‌السلام را با عنوان هیأت مدیره مجمع‌الذاکرین دارند و به این سند شیعی خود فخر می‌ورزند.

دیدار با مقام معظم رهبری در هر سال و به مدت ۲۴ سال، هم از افتخاراتی است که





حاج اکبر محبی آشتیانی؛ استاد مداحی با فینه شکری و چهره‌ای خندان

حجت الاسلام مداحان

فاطمه صناعی

سال ۱۲۹۰ در شهر آشتیان در خانواده‌ای بسیار معتقد به دنیا آمد. پدرش یک روستایی ساده بود که با کشاورزی و دامداری زندگی می‌گذراند و از طبقات معمولی آشتیان بود. پدر را در سن ۱۰ سالگی و در دوره نوجوانی از دست داد و بیشتر از همه، از مادرش که زنی پاکیزه و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام بود، تاثیر گرفت. پدر که در گذشت، از آنجا که فرزند بزرگ خانواده بود، مسئولیت روی دوشش افتاد و سخت با فقر دست و پنجه نرم کرد. در همان شرایط دشوار با تشویق مادرش در مکتب ۵ کلاس درس خواند و مختصر سواد بی به دست آورد.

کاروان‌هایی که اجناسی از قم، اراک، همدان و سایر نقاط کشور می‌آوردند و در حال گذر از آشتیان بودند، به یک نفر احتیاج داشتند که حساب و کتاب کارهایشان را داشته باشد. در آنجا هم هیچ کس جز اکبر محبی سواد نداشت، در نتیجه او مسئول حساب و کتاب کارهایشان شد و اینگونه کار را از همان سن نوجوانی آغاز کرد. او یک برادر بزرگ‌تر داشت که بر اثر گرمازدگی و بیماری‌های رایج در آن زمان در دوران سربازی از دست رفت. آن زمان اکبر محبی ۲۰ ساله بوده و البته دو برادر و یک خواهر دیگر داشته است که تصمیم می‌گیرد به تهران بیاید و خانواده را به پایتخت بیاورد.

یک مغازه خواروبار فروشی در خیابان شهباز آن زمان (۱۷ شهریور فعلی) باز می‌کند و بعد از مدتی به خدمت سربازی می‌رود. خدمت سربازی‌اش به سال‌های ۱۵-۱۳۱۴ برمی‌گردد که بین ۲۳ و ۲۴ سال داشته و در زمان خدمت با محمدرضا شاه ملعون هم دوره بوده است. او تن به سختی‌ها و دشواری‌های فراوانی در تهران می‌دهد، اما خداوند به واسطه صبر و شکیبایی‌اش به او وسعت رزق عطا می‌کند. پنج، شش سال بعد از اسکان در تهران مادرش در همان محله سنتی دروازه دولا ب به خواستگاری دختری ۱۳ ساله می‌رود و او را برای حاج اکبر ۲۷ ساله نشان می‌کند.

حاصل ازدواج آن دو، فرزندان خوش آتیه و مؤثر در جامعه است که دکتر سعید محبی، نماینده سابق ایران در دیوان لاهه، یکی از افتخارات خانواده بزرگ محبی است. دکتر سعید، فرزند ارشد همان مداحی است که فینه شکری به سبک مداحان عراقی به سر می‌گذاشت، دست‌هایش را روی کمر گر می‌زد و با بلخندی آشنا در کوچه پس کوچه‌های شهر ما به روضه‌های ماهانه‌اش می‌رفت.

حاج اکبر محبی نه فقط یک پیشکسوت مداحی که شاعر و استاد ارزنده برای جوان‌ترها بود و مداحان زیادی در مکتب او زانوی ادب زده‌اند.



دکتر سعید می‌گوید: مادرمان از خانواده‌ای اصیل و قدیمی در تهران بود و با این وجود پدرم در خانواده مادری‌ام بسیار شاخص بود. او بسیار خانواده‌دوست بود و چون کفالت خواهر و برادرانش را هم داشت، تا آخرین لحظه حیاتش این کفالت را حفظ کرد و هرگاه آنها مشکلی داشتند، پدرم مشکیشان را حل می‌کرد. پدرم نسبت به غریبه‌ها هم کمک حال بود.

او از خاطره کربلا رفتن با پدر در زمان‌های قدیم می‌گوید که خودش ۱۳ ساله و برادرش حمید ۱۱ ساله بوده‌اند. می‌گوید: «دسته جمع با خانواده در تعطیلات عید به کربلا رفتیم، اما چون ما بعد از تعطیلات باید به مدرسه می‌رفتیم، پدرم ما دو نفر را سوار اتوبوس کرد و به تهران برگرداند که به درس و مشقمان برسیم، اما خودشان تا ۴۰ روز در عتبات ماندند. البته برای اینکه می‌دانست ما باید زود برگردیم، ما را جداگانه به نجف و سامرا هم برد. یادم هست که پدرم بیشتر در صحن می‌ماند و بلند روضه می‌خواند.»

دکتر سعید ادامه می‌دهد: «در محله ما مسجدی به نام ارباب محمدتقی هست که پیشنمازی به

نام حاج سیدمیرزا آقای طاهایی داشت. پدرم از ابتدا که به تهران آمد تا پایان عمرش عضو هیأت امنای این مسجد و تحت تاثیر آقا سیدمیرزا بود. دعاها و مناجات مسجد را همیشه پدرم می‌خواند. یادم هست که می‌گفت من ۷۰ سال است که دعای «یا علی و یا عظیم» را می‌خوانم. کم کم در همان مسجد شروع به خواندن کرد و چون در محضر چنان عالمی بود، با دقتی مضاعف اشعار و مدح با سند قوی می‌خواند و این چنین به کسوت مداحان طراز اول درآمد.

از او درباره «فینه» مخصوص مداحان عراقی می‌پرسیم که دکتر سعید در جواب می‌گوید: «سابقه «فینه» ای که به سر پدرم بود، به سفرش با حاج میرزا آقا و یک سری دوستان دیگر در سال ۱۳۳۰ به مکه مکرمه و کربلا می‌برمی‌گردد. این فینه را بعد از کربلا بر سر گذاشت. در آن زمان هر کسی فینه روی سر نمی‌گذاشت. خادمان حرم و کسانی که زندگی‌شان وقف حرم و امام حسین علیه‌السلام بود، از این فینه‌ها را روی سر می‌گذاشتند. اینجا هم معمولاً کسانی از فینه استفاده می‌کردند که در مرتبه‌ای از مداحی قرار داشتند. مداحان قدیمی معمولاً از شب کلاه و پالتو استفاده می‌کردند و کسانی هم که به لحاظ

اعتقادی و دینی در رتبه بالایی قرار داشتند، قبا می‌پوشیدند. اما پدرم و چند نفر از مداحان قدیمی از این نوع کلاه مخصوص - که به آن فینه می‌گفتند - استفاده می‌کردند و همین فینه او را نسبت به سایر مداحان هم‌دوره با او متمایز و شاخص می‌کرد.»

راز موفقیت حاج اکبر از نگاه خودش

«پدرم خیلی خوش استعداد بود و به همین دلیل در مداحی خیلی زود پیشرفت کرد و مورد قبول و توجه ائمه جماعات و علمایی چون آیت‌الله شهرستانی، سیدعلی آقای موسوی و آقا شیخ جواد خراسانی که تحصیل کرده نجف بود، قرار گرفت.»

این جملات را فرزند ارشد حاج اکبر آقا به زبان می‌آورد و ادامه می‌دهد: «پدرم در جلسات درس سحرگاهان آقاشیخ جواد خراسانی شرکت می‌کرد؛ در صورتی که شاید به خیلی از آن مباحث احتیاجی نداشت و قبلاً آنها را در محضر استادان دیگری آموخته بود.»

دکتر سعید، مصاحبت با بزرگان دینی را دلیل موفقیت پدرش قلمداد می‌کند و می‌گوید: «یکی از دلایلی مهمی که پدرم زود هنگام به مرتبه بالا



مقتل خوانی از روی منتهی‌الآمال چاپ سنگی
سعید آقا که همراه پدر در جلسات و هیأت‌ها شرکت می‌کرده درباره مجلس پدرش می‌گوید: «و متناسب با مناسبت مجلس سعی می‌کرد حدیثی در اول، وسط و یا آخر جلسه بیان کند و برای این کار کتاب‌های زیادی از احادیث و روایات را ورق می‌زد. در زمان ولادت و شهادت ۱۴ معصوم سلام‌الله علیهم اجمعین، کتاب منتهی‌الآمال با چاپ سنگی را می‌آورد و می‌خواند و به ما هم می‌گفت بخوانید.»

مثل خیلی از کسانی که با مداحان قدیمی و اصل و نسب‌دار معاشرت داشته‌اند، باب انتقاد از مداحان نوخاسته و کم‌تجربه را باز می‌کند و می‌گوید: متأسفانه الآن مداحی شغل و حرفه کسانی شده که حتی به این کار به عنوان شغل دوم خود نگاه می‌کنند. قدیمی‌ها اما این طور نبودند و در کارشان اخلاص بالایی داشتند. برای دیده شدن کار نمی‌کردند و زندگی‌شان را اهل بیت علیهم السلام اداره می‌کردند. مثلاً پدرم می‌گفت: «هیچ وقت سعی نکنید روی دست منبر قبلی خود بلند شوید، روی او را کم کنید و بالاتر از او بخوانید. یا اصرار کنید که مستمع حتماً بگرید و گریبان چاک کند. هیچ وقت تلاش نکنید تا به زور اشک مردم را درآورید. شما کار خودتان را بکنید، خودتان باشید.»

سعید محبی دنباله حرفش را اینطور می‌گیرد: یکی از ویژگی‌های مرحوم پدرم این بود که مجلس و روضه‌اش را با متانت و وقار برگزار می‌کرد و می‌خواند. می‌گفت: «مقام اهل بیت علیهم السلام

نمی‌گیرد. اما من می‌گویم تا نمونه‌ای برای درس گرفتن دیگران باشد. استاد ادبیات عرب ایشان آقای «کمره‌ای» بود که بر سر شعرها با هم بحث ادبی می‌کردند.

اشعار حاج اکبر عین‌مقتل است
پیش از انقلاب حجت‌الاسلام والمسلمین شریف‌زاده گلپایگانی، امام جماعت مسجد حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله در چهارصد دستگاه (خیابان پیروزی) بود و حاج اکبر محبی در جلسه درس جمعه صبح‌های ایشان همیشه شرکت می‌کرد. ایشان که فوت کردند، آقا شیخ محمدرضا جعفری، پیش‌نماز مسجد شدند که از نزدیکان و عضو شورای افتای آیت‌الله خویی بودند. درس جمعه‌ها بعد از فوت آقای شریف‌زاده ادامه یافت و حاج اکبر باز هم در آن شرکت می‌کرد؛ چون همیشه و حتی تا پایان عمر به یادگیری مداحان اهمیت می‌داد و می‌گفت روضه‌خوان امام حسین علیه‌السلام باید با یک روحانی در سطح بالا ارتباط داشته باشد.

دکتر سعید در این باره می‌گوید: «یادم می‌آید مجلس شب هفت پدرم که آقا شیخ محسن مشایخی از شاگردان آیت‌الله بروجردی در مسجد فخرآباد سخنرانی می‌کرد، از قول آقای شهرستانی نقل کرد که «شعار حاج اکبر محبی عین‌مقتل است و روایات کم و زیاد ندارد.» در مجلس سوم ایشان حاج اکبر کاظمی منبر رفت و گفت: «حاج اکبر سرمایه مداحان بود و با سواد دینی‌ای که داشت، حجت‌الاسلام مداحان بود.»

رسید، همنشینی و تماس مداوم با علما بود و از آنها علم می‌آموخت. چند سال پیش از فوتش صدا و سیما مصاحبه‌ای با او ترتیب داد و از پدرم پرسید که راز موفقیت شما چه بوده است؟ که پدرم بعد از آنکه گفت «مداح باید اخلاص داشته باشد، خوب شعر حفظ کند، به فارسی و عربی مسلط باشد و ...» تاکید کرد که «مداح حتماً باید با یک عالم خوب در ارتباط باشد.»

مسئله دیگری که معمولاً برای مداحان مهم است، این است که نزد چه کسی می‌خوانند؛ نزد علما و فضلاً و مراجع یا پیش مردم عادی کوچه و بازار. یقیناً هر دو مداح‌اند اما به تعبیری این کجا و آن کجا. مداحی که در محضر عالمان دینی و فضلاً و دانشمندان می‌خواند، پخته‌تر و سنجیده‌تر و آنکه در حضور مردم عادی می‌خواند، کم‌تر معایب و نقایصش برطرف می‌شود.

سعید محبی در این باره می‌گوید: «پدرم همیشه می‌گفت که بارها در حضور آیت‌الله العظمی بروجردی خوانده است و آیت‌الله به او خلعت هدیه داده است. در نجف و در حضور آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیت‌الله العظمی خویی، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله شاه‌رودی و در مشهد منزل آقای میلانی خوانده بود و از این آیات عظام قبا هدیه گرفته بود.»

فرزند این مداح قدیمی در میان صحبت‌هایش با همان لحن صمیمانه می‌گوید: «اگر من اینها را تعریف می‌کنم، به خاطر آن نیست که شأن و مرتبه پدرم را بالا ببرم. چرا که شأن ایشان از اهل بیت علیهم‌السلام است و از حرف‌های من آبرو



به حاج اکبر می‌گفتیم شما از اینجا پای پیاده تا بهارستان می‌روید، شاید ۵ تومان پول بگیرید. می‌گفت: «شما نمی‌دانید این ۵ تومان چقدر ارزش دارد. اگر می‌دانستید این را نمی‌گفتید.»

برش

من زنده‌ام شما کارتان را بکنید!



ایشان یک ناراحتی جسمانی داشت و باید عمل می‌کرد. قرار شد برادر یکی از دوستان که جراح بود، حاج اکبر را عمل کند. به خاطر کهولت سن، نمی‌شد او را بی‌هوش کنند. حاج اکبر هم مخالفت نکرد و گفت: کارتان را انجام دهید. در میان عمل پزشکان متوجه می‌شوند که ایشان تحرکی ندارد و فکر می‌کنند از دنیا رفته است که وقتی ایشان را تکان می‌دهند، می‌گوید «شما کارتان را بکنید من دارم دعای توسل می‌خوانم!»

حاج سیداصغر موسوی در این باره می‌گوید: «پس از عمل، امام جماعت مسجد ارباب به عیادت حاج اکبر رفت. ما هم جمع شدیم به دیدن ایشان در بیمارستان برویم که خبر دادند او را به منزل آورده‌اند. بعد دسته جمع به خانه‌شان رفتیم. اما در منزل نبود و خانواده‌اش گفتند که حاج آقا به روضه رفته است. حاج آقا آیت‌الله زاده، پیش‌نماز مسجد گفت: «این مداح آنقدر علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام و معتقد به آن ذوات مقدس است که حتماً ائمه اطهار علیهم‌السلام دست ایشان را می‌گیرند.» در حالی که حاج اکبر به لحاظ مادی احتیاجی نداشت و بر این عقیده بود که یک نوکر باید وظیفه‌اش را انجام دهد و مردم را چشم‌انتظار نگذارد.»

گفت. وقتی به دیدار رهبر انقلاب می‌روند از پدرم می‌خواهند که در حضور رهبری مداحی کند. وقتی برای مدح حضرت زهرا سلام‌الله علیها برمی‌خیزند، برای اینکه حق دوستانی که این فرصت را ندارند، اما آرزو دارند نزد رهبری بخوانند، رعایت شود، همان رباعی حاج احمد صالح و یک شعر هم از غلامرضا سازگار می‌خواند و در پایان مجلس کوتاه و چند دقیقه‌ای اش می‌گوید: «من قدیمی هستم و قدیمی می‌خوانم. اجازه بدهید جوان‌تر بخوانند.» یعنی در همه حال به فکر رفا بود. مداحی مداحان که تمام می‌شود، رهبر معظم انقلاب در سخنرانی‌شان وقتی شروع به پند و نصیحت مداحان می‌کنند، می‌فرمایند: «شما باید مثل آن آقا که گفت من قدیمی‌ام، بخوانید. سبک او را بخوانید.»

نو کری تا آخرین لحظه عمر

چهار - پنج سال آخر عمرش خیلی مریض احوال بود، اما تا آخرین لحظه نوکری امام حسین علیه‌السلام را کنار نگذاشت.

هر چند دیگر توانی برای رفتن به روضه‌های ماهانه رانداشت اما مجالس قدیمی بانیان چندین ساله‌اش در دهه محرم را ترک نکرد. هیچ وقت صحبت از پول نکرد. یکی از جملاتش این بود: «فلان خانم به نیت امام حسین علیه‌السلام سماورش را آتش می‌کند، من هم وظیفه دارم بروم.»

شاید حتی برای یک روضه خانگی به او ۵۰ ریال می‌دادند، اما بارها می‌گفت: «من جاهایی می‌روم که حتی کسی در اتاق نیست و صاحبخانه هم برای حفظ حرمت در اتاق دیگری نشسته است. وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. روضه‌ام را می‌خوانم و می‌روم؛ چه کسی باشد، چه نباشد. صاحب مجلس که هست.»

پنج‌م دی ماه ۱۳۸۰ وقتی مهیای تحجد و نماز صبح می‌شد، دار فانی را وداع گفت. تشییع جنازه‌اش از مسجد امیرالمومنین علیه‌السلام در میدان احمدیه بود و بعدها اهالی محل گفتند که ما تشییع جنازه‌ای به این عظمت ندیده بودیم. تمام خیابان‌های مجاور پر از جمعیت بود. همه اینها سرمایه‌ای بود که از امام حسین علیه‌السلام گرفته بود.

یادم می‌آید در مجلس ختمش یک نفر جلو آمد و گفت که من می‌خواستم وام بگیرم که حاج اکبر آقا ضامنم شد و یا حتی یک راننده از آنس آمده

این نیست که به خاطر گریه برایشان، به هر شکلی روضه بخوانیم. وظیفه شما روضه‌خواندن طبق روایات و مقتل است. وقتی صاحب مجلس هست، با متانت و وقار بخوانید. ذکر مناقب و مصائب اهل بیت علیهم‌السلام که باشد، کافی است.»

رهبر انقلاب او را الگو معرفی کرد

حمید محبی، پسر کوچکتر حاج اکبر هم‌وارد بحث می‌شود. یک روز هر دو برادر را کنار هم نشاندیم تا برای ما از پدر بگویند. او می‌گوید: پدرم شعرهای «جوادی» را می‌خواند و بسیاری از اشعارش را حفظ بود. قصیده‌های طولانی مرحوم محیط و اشعار حاج شیخ محمدحسین غروی معروف به کمپانی را هم حفظ بود و از مرحوم خوشدل هم اشعار غزل و نصیحت می‌خواند. اما خودش، آدمی کم‌سروده بود که از میان تمام شعرهایش یک رباعی را خیلی دوست می‌داشت. با ما شوخی می‌کرد و می‌گفت:

ببینید چه شعری گفته‌ام!

جان‌ها به فدای نام نیکوی حسین
قربان حسین و تربت کوی حسین
از سوی حسین روی کن سوی خدا
زیرا که بود سوی خدا روی حسین

مداحی که بدون وضو منبر نمی‌رفت و اهل تهجد و نماز شب بود، باید هم این طور می‌شد. سعید آقا که پای منبر پدر فراوان نشسته است، می‌گوید: «او منبر را با یک رباعی شروع می‌کرد، اصطلاحاً یک غزل پند می‌خواند و اگر مجلس کشش داشت، یک قصیده پندآمیز هم در ادامه می‌خواند، اما اگر می‌دید مجلس کشش لازم را ندارد، از همان غزل به روضه گریز می‌زد.»

دیدار و شعرخوانی مداحان در حضور رهبر انقلاب، یکی از آوردگاه‌های مهم آنان است که جوامع مختلف مداحی در آن به چشم یک رقابت حتی می‌نگرند، اما حاج اکبر محبی به خاطر اخلاصی که داشت و برای اینکه خود را نشان ندهد، در مجالس دیدار مداحان با رهبری که هر سال روز میلاد حضرت زهرا سلام‌الله علیها برگزار می‌شود، شرکت نمی‌کرد.

دکتر سعید، دلیل نرفتن او به این جلسه سالانه را با ذکر خاطره‌ای توضیح می‌دهد: «سال ۱۳۶۳ آمدند و ایشان را برای دیدار بردند. در راه که می‌رفتند، حاج احمد صالح در ماشین یک رباعی

تا پایان عمر
به یادگیری
مداحان اهمیت
می‌داد و می‌گفت
روضه‌خوان امام
حسین علیه‌السلام
باید بایک روحانی
در سطح بالا
ارتباط داشته باشد



حاج اکبر محبی در کنار حاج حسین باقری



بالباس احرام در سفر حج

حضرت زینب سلام الله علیها شکی نیست، اما شما نباید در جملات خودتان، حضرتش را خار کنید. اگر بانوی صبور کربلا به اسارت نمی رفت، نامی از کربلا نبود. ایشان بود که عاشورا را احیا کرد. سعی کنید طوری بگویید که اهل بیت علیهم السلام را بزرگ کنید. افتخار بیافرینید. یا در مورد صلح امام حسن علیه السلام نگویید که حضرت را مجبور به چه کارها کردند و ... ایشان امر به صبر داشت و حضرت حسین علیه السلام مأمور به قیام بود.»

دغدغه حاج اکبر همبستگی مداحان بود

حاج علی ترابی - که این روزها عصر خردمندی را می گذراند و در زمره پیشکسوتان ستایشگری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است - روزی از دوستان نزدیک حاج اکبر محبی آشتیانی و به گفته خودش از شاگردان آن استاد بوده است. ترابی می گوید: «من و حاج اکبر محبی یکدیگر را در مجلس امام حسین علیه السلام پیدا کردیم. هیأت های هفتگی، مساجد، روضه های خانگی و ماهانه و جلسه خصوصی مداحان، محافلی بود که ما یکدیگر را در آنجاها می دیدیم. میدان محمدیه (اعدام سابق) زندگی می کردیم و خانه حاج اکبر در خیابان ۱۷ شهرپور فعلی بود. اولین استاد من برادرم، ملاحسین بود و بعد از او با حاج اکبر محبی آشنا شدم. ما باهم به منزل پسران آقای علوی طباطبایی که پسرعموهای آیت الله بروجردی بودند، می رفتیم و برنامه داشتیم.» حاج اکبر هم خودش شعر می گفت و هم مداحی می کرد. در میان نوحه هایی که می خواند، علاقه زیادی به این شعر جانسوز داشت و بیشتر آن را زمزمه می کرد:

ای پناه بی کسان ای شاه مظلومان حسین
غیر تو لب تشنه کین جان داده در راه خدا؟
بیشتر اشعار و سبک ایشان سنتی بود. اصلا با سبک های امروزی قابل مقایسه نبود. نورصالحی درباره علاقه فراوان حاج اکبر به شاگردانش از جمله خود او و حس متقابلش به استاد می گوید: «هرجا جلسه ای بود و من بودم، ایشان علاقه مند بود که حتما دو بیت شعر هم شده، بخوانم. یاد می آید روزی در مجلسی یک غزل از دکتر قاسم رسا، ملک الشعرای آستان قدس رضوی در نیم قرن قبل خواندم که بیت آخر آن با این مضمون بود:

شاد کن خسته دلان را که خداوند رسا
شاد گردد ز تو آن دم که دلی شاد کنی
وقتی این شعر را خواندم، در مصراع اول به خداوند کسره دادم و با کسره خواندم. تمام که شد حاج اکبر مرا صدا زد و خیلی تشویق کرد و بعد گفت: «این خداوند کسره ندارد، باید با ساکن خوانده شود. چون این کلمه «رسا» تخلص شاعر بود.» این مداح اباعبدالله الحسین علیه السلام صحبت هایش را ادامه می دهد: «یک روز در جلسه دیگری داشتم روضه قمر منیر بنی هاشم، حضرت عباس علیه السلام می خواندم که دستها قطع شد، تیر به چشم حضرت خورد، عمود آهن به فرق مبارک حضرت زدند و در آخر گفتم حضرت پس از آن روی زمین افتاد. روضه که تمام شد، حاج اکبر گفت: «مقتل صحیح بود، اما شما نباید اهل بیت علیهم السلام را کوچک کنی. باید بگویی بعد از خوردن تیر به صورت، حضرت روی زمین قرار گرفت.» من ادب درباره ائمه اطهار علیهم السلام را از ایشان یاد گرفتم. می گفت: «اینها را نخوانید که زینب را بردند و ... در اسارت

بود و می گفت یک بار ایشان را سوار کردم و در ماشین درد دل کردیم که حاج اکبر آقا کمکم کرد و برانیم وام جور کرد. این طور آدمی بود که تاجایی که می توانست به خلق خدا کمک می کرد.

نمی دانید ۵ تومان روضه چه ارزشی دارد!

داوود نورصالحی که پدرش رفیق حاج اکبر بوده، عمری شاگردی ایشان را کرده و باهم مراوده خانوادگی داشته اند. او می گوید که پدرش جلسات قرآن برگزار می کرد و مرحوم محبی هم مشتری پروپا قرص آن بود. حاج داوود وارد شدن به کسوت مداحی را مدیون حاج اکبر است و می گوید به خاطر قرابتی که با او داشته، به مداحی علاقه مند شدم و مسأله ای که وی را جذب کرده، این بود که حاج اکبر خیلی به احادیث و روایات و آیات قرآن تکیه داشته و سعی می کرده درباره اهل بیت علیهم السلام مقتل صحیح بخواند که با واقعیت مطابقت داشته باشد.

نورصالحی از گذشته ها تعریف می کند که دادن حق القدم یا پاکت به مداحان به شکل فعلی نبود. می گوید: «مردم آنقدرها به روضه خوان پول نمی دادند که کسی بتواند با آن امرار معاش کند. یادم می آید به حاج اکبر می گفتیم شما از اینجا پای پیاده تا بهارستان می روید، شاید ۵ تومان پول بگیرید. می گفت: شما نمی دانید این ۵ تومن چقدر ارزش دارد. اگر می دانستید این را نمی گفتید.» حاج داوود درباره سبک خواندن حاج آقا محبی می گوید: «حاج اکبر بیشتر به سبک «سقای همدانی» می خواند و به ایشان ارادت داشت؛ سبک بسیار آرام و دلنشینی که به دل می نشست. نمونه اش این شعر که به سبک سقای همدانی می خواند:



رهبر معظم انقلاب در سخنرانی‌شان خطاب به مداحان می‌فرمایند: «شما باید مثل آن آقا «حاج اکبر محبی» که گفت من قدیمی‌ام، بخوانید. سبک او را بخوانید.»



دکتر سعید و حمید محبی فرزندان مرحوم حاج اکبر محبی



حاج اکبر محبی در کنار زنده یاد رضا فرشچی

شعر انتخاب می‌کرد که قدیمی‌تر بودند. همیشه فیض آخر مجالس با ایشان بود و در پایان هر مجلسی او را به منبر می‌فرستادند تا حسن ختام برنامه باشد.

حاج آقا موسوی از سجایای اخلاقی حاج اکبر می‌گوید و اینکه انسان بسیار معتقد و بالیامانی بود، به همین دلیل هر جا برنامه‌ای بود که حاج اکبر در آن حضور داشت، مدیر جلسه بود. جاذبه بسیار و دافعه کمی داشت و اگر شوخی می‌کرد، بسیار حساب شده بود. زندگی‌اش اصولی بود و کسی بود که سعی می‌کرد نمازها را اول وقت بخواند.

این دوست و مرید قدیمی از فواید حضور حاج اکبر در جامعه مداح هم سخن می‌گوید: حاج آقا محبی، مدافع جامعه مداح بود و اگر کسی اهانت می‌کرد، همان جا به دفاع برمی‌خاست. او خاطره‌ای تعریف می‌کند به این قرار: «یادم می‌آید در یکی از جلسات سالانه مسلمیه که در مرقد حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه‌السلام برگزار می‌شود، وقتی ایشان اشعارش را خواند، گفت: «اگر کسی نسبت به این اشعار انتقادی دارد، پس از مراسم من می‌نشینم و می‌شنوم.» آن هم در جلسه‌ای که هزار نفر از بازاریان و روسای هیأت‌ها و روحانیون حضور داشتند.»

او می‌گوید: «حس می‌کنم به حاج اکبر کم‌لطفی شد. ایشان از مقام بالایی برخوردار بود اما همیشه با طبع بلندی که داشت اتکایش به امام حسین علیه‌السلام بود. یادم می‌آید روز قبل از فوتش در مسجد ارباب بعد از نماز مغرب و عشا نزد من آمد و گفت: «این مردم که می‌بینی به ما توجه دارند، فقط به خاطر امام حسین علیه‌السلام است.»

عقل به درک تو مانده مات حسین جان
آتش دوزخ رهاست روز قیامت
هر که گرفت از کفات برات حسین جان
جد تو فرموده در حدیث شریفی
ای که تویی کشتی نجات حسین جان
آب جهان مهر مادرت، عجب این است
تشنه دهی جان لب فرات حسین جان

فقط به ارباب تکیه داشت

حاج سیدعلی اصغر موسوی از مداحان قدیمی تهران و سرپرست و مدیر بخشی از جامعه مداحان شرق تهران است. او می‌گوید: «حدود ۴۰ سال با مرحوم حاج اکبر محبی محشور بودم، اما یک غیبت از او نشنیدم. استاد ما درباره مداحی اصرار به تلاش داشت و می‌گفت باید از اشعار خوب و باکیفیت استفاده کرد. همچنین باید اشعاری خوانده شود که در جای دیگری نخوانده‌اند. حاج اکبر می‌گفت «مداح باید فقط متکی به امام حسین علیه‌السلام باشد و به مسأله دیگری فکر نکند.»

به گفته این کارشناس ارشد الهیات و مداح اهل بیت علیهم‌السلام، حاج اکبر محبی، معلم اخلاق بود و نشست و برخاست و رفتار و کردارش همه آموزنده بود، چرا که اهل مطالعه بود. آدم تن‌پرور و سستی نبود و در کارش خیلی تلاش می‌کرد. حاج اکبر معمولاً از سروده شاعرانی

چرا بر تن برادر سر نداری
بمیرم من مگر خواهر نداری؟
دهن بگشوده زخم سینه تو
مگر ای تشنه لب مادر نداری؟
چرا این حنجرت خشک است و بی‌آب
مگر عباس آب آور نداری؟

حاج اکبر با جوان‌ترها هم زیاد خوش و بش می‌کرد و در این میان آنها را نصیحت می‌کرد. می‌گفت: «تا جوان هستی، شعرهای سنگین حفظ کن و بخوان. الان حافظه دارید، بعدها نمی‌توانید.» رفتارش طوری بود که طرف را جذب می‌کرد. اهل شوخی بود، اما شوخی بجا و وقتی هم حرف می‌زد، سنجیده سخن می‌گفت.

وقتی جایی مداحی شعری را اشتباه می‌خواند، خیلی دوستانه به او تذکر می‌داد و مثلاً می‌گفت که فلان بخش این شعر اشتباه است یا مثلاً آیینی نیست.

حاج علی ترابی درباره دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های استاد خود می‌گوید: «در کل بیشترین دغدغه حاج اکبر محبی این بود که مداحان در کنار هم و باهم باشند؛ همان دغدغه‌ای که امروز حاج علی آقای آهی دارد و همه

وقتش را برای آقایان مداح گذاشته است. حاج اکبر، مداح نمونه، نخبه و تمیز بود.» در میان اشعاری که سروده بود، این شعر را بیشتر از بقیه دوست داشت و می‌خواند: حب تو سرمایه نجات حسین جان

اصرار نکنید که
مستمحتمانگرید
گریبان چاک کند.
هیچ وقت تلاش
نکنید تا به زور اشک
مردم را در آورید.
شما کار خودتان
را بکنید و خودتان
بلشید



عصری با سید حسن و حید، که خودش را «سید حسن کوچیکه» می نامد زیادی به من امید بسته بودند!

حمید محمدی محمدی

بیست و ششم هر ماه قمری، پرچم سه گوش خامه دوزی شده را سر در خانه اش آویزان می کند، در را نیمه باز می گذارد و روی مبل های قدیمی پذیرایی به انتظار همکارانش می نشیند. زن های یکی پس از دیگری از راه می رسند و در طبقه بالای خانه جاگیر می شوند تا مداحی بیاید، روضه ای بخواند و اشکی بگیرد.

صدای موتور بی دنده که به گوش می رسد، صاحب خانه جلدی بر می خیزد و می رود به استقبال مهمانش. لابد حاج اکبر عین الدوله ای است. دل نمی کند از این موتورهای «رکس» گازی که نه کلاه ایمنی می خواهد و نه خیال دارد روزی روزگاری خراب شود! تازه در این شلوغی شهر، لاغر تر و سبک تر از آن هم نیست. اصلاً آدم را یاد دو چرخه های موتوردار مداح های قدیمی می اندازد این وسیله دوپای ضعیف جثه.

سید حسن و حید خوانساری، ۴۰ سال است که این مراسم ساده استقبال را به جامی آورد. نه حاج اکبر کاظمی که مداحان دیگر هم با همین مهمان نوازی به روضه عصرهای بیست و ششم خانه مداح ۸۱ ساله قصه ما می آیند. حالا همه می دانند این نشانی را: «کوچه سعید، منزل و حید»! سجع دارد این آدرس. انگار «سید حسن کوچیکه» عمداً در این کوچه ساکن شده است که نشانی خانه اش شاعرانه باشد. مثل لقبی که خودش به خودش داده است: سید حسن کوچیکه در برابر سید حسن معطر - که به تعبیر او سید حسن بزرگه است!



سیدحسن بزرگه، لقب مداح دیگری بوده که در شماره ۷۹ هم یک گفتگوی مفصل با او در خیمه چاپ شد؛ حاج سیدحسن معطر.

حاشیه

توان ندارم روضه فاطمیه را بخوانم

سیدحسن وحید، آدم شوخ طبعی است. روضه خوان ها به این جور رفقای شان می گویند: «خوشمزه!» وقتی از او سؤال می کنم که مشکل و بیماری اصلی جسمانی اش چیست، می گوید که همه جور مرضی دارد! و تندی همه مرضی ها را می اندازد گردن پیری بی پیر که اجازه نمی دهد نفس بکشد. تا می خواهد از بند یک بیماری رها شود، یک درد دیگر به جاننش می افتد و تمام ناراحتی های قبلی را زنده می کند. گاهی هم دردهای مزمن و جانکاهش را به گردن راننده ای می اندازد که بعد از تصادف با او، پایش را روی گاز گذاشته و رفته. به قول خودش، «لابد کار واجب داشته است!»

سیدحسن می گوید: «همسرم سال ها در بستر بیماری بود و یک پرستار او را تر و خشک می کرد. سال های زیادی از زندگی من و بچه ها صرف مواظبت از او گذشت و همین قضیه باعث شد نتوانم روضه فاطمیه را بخوانم.»

دو سال قبل، در آستانه نیمه شعبان، همسرش از قید و بند دنیا آزاد شد و حالا تنهایی های سیدحسن شکل و شمایل تازه ای می یافت. حالا کسی نبود که روی تخت بیماری، سخت و دل آزار نفس بکشد، اما حضورش برای اهل خانه مغتنم باشد و بدانند همسری و مادری در کنارشان است.

این پیرغلام اباعبدالله علیه السلام می گوید: «با مرگ همسرم، خیلی تنها شدم. بچه ها به خاطر مادرشان بیش تر دور و برم بودند و خانه گرم تری داشتیم، اما او که رفت، یکه ماندم و دست تنها. اما نگذاشتم روضه بیست و ششم ماه تعطیل شود. هرطور بود در خانه را باز می کنم، بیرق می زنم و یک قوری چایی تازه دم می کنم تا صدای موتور رفقا بیاید و دلم خوش باشد به اینکه روضه را تعطیل نکرده ام.»

سیدحسن، هم سن و سال حاج علی آقای ترابی است؛ ۸۰ را یک سال پیش رد کرده است.

خودم روی خودم اسم گذاشتم!

در گذشته بین مداح ها مرسوم بود که برای شناسایی یکدیگر، لقبی به همکارانشان نسبت بدهند. مثلاً به یکی از مداح ها که خوب تحریر می زده و صدای نرم و مخملی داشته، می گفته اند: «ایرج مداح!» یا به سیدحیی میرهادی که رئیس جامعه مداحان بوده و شخصیت و منشی استثنایی داشته لقب «قاشاه» را داده بودند. البته آن زمان ها کلمه شاه، نفرت انگیز نبوده و معنی بزرگ و رئیس از آن برمی خاسته است. در همان دوران، مرحوم سیدعلی گلچین را «سیدعلی بزرگه» و مرحوم سیدعلی سالکفر را «سیدعلی کوچیکه» خطاب می کرده اند. شاید استفاده از فامیلی افراد تا این اندازه سخت بوده که به کار گرفتن لقب برای آنها راحت تر می نموده است!

سیدحسن بزرگه، لقب مداح دیگری بوده که چند شماره قبل هم یک گفتگوی مفصل با او در خیمه چاپ شد؛ حاج سیدحسن معطر. و حالا سیدحسن کوچیکه، درست در مقابل آن لقب به حاج سیدحسن وحید داده شده است که خودش می گوید: «این لقب را خودم برای خودم انتخاب کردم. بالاخره سیدحسن بزرگه قد و قامت بلندی داشت و من از نظر جثه، نصف او بودم! قبل از اینکه این لقب را بدهند به یک نفر دیگر، به هرکس تلفن می زدم و او می پرسید که هستم، فوری می گفتم: «سیدحسن کوچیکه.»

معلمی زیر نور چراغ زنبوری

مداحان زیادی در کنار سیدحسن وحید بار آمده اند. او پای خیلی از قدیمی ها را اولین بار به روضه های خانگی باز کرده است و همین کار، یعنی رفتن نیمی از راه مداحی با تکیه بر او. از جمله این ذاکران، مرحوم حسین محمدی، مداح نابینا و روشن دل آئمه طاهرین سلام الله علیه است. مادرش، او را به سیدحسن معرفی کرد تا راه و رسم مداحی را از او بیاموزد. ابتدا به حصه و کمبود بهداشت و درمان در کوران جنگ جهانی دوم، حسین جوان را از هر دو چشم نابینا کرده بود. در آن زمان، بسیاری از مداحان و مرشد های

سیدحسن وحید به قول عرب ها دچار «ثقل سلمعه» است و با سمک می شنود؛ آن هم یک خط در میان! معمولاً سئوال را چیز دیگری می شنود و در جواب، حتی سئوال مورد نظر خودش را هم پاسخ نمی دهد! دائم می رود سر وقت گلایه از من - که چرا در روضه های خانه اش شرکت نمی کنم و اگر پدرم زنده بود، لااقل برای بردن او هم که شده، چند ماه یک بار به آنجا می رفتم. او این گلایه را ترجیع بند مصاحبت ما قرار می دهد.

می دانم که او راهنما و مربی خیلی از مداحان قدیمی از جمله پدر من هم بوده است. می دانم که وقتی مادر بزرگ من می خواست لباس مقدس مداحی را بر اندام پسر نابینایش بپوشد، جز سیدحسن وحید، به دیگری اعتماد نکرد و او را دست دیگران نسپرد. می دانم که روضه ده روزه ایام فاطمیه در منزل سیدحسن، خیلی بی ریا و عاشقانه برگزار می شد و ده ها «می دانم» دیگر.

با تمام این اوصاف، سن و سال این پیرغلام و مداح صادق اهل بیت علیهم السلام را نمی دانم. خودش هم می گوید که دقیق نمی داند متولد چند است. دو تا نشانی می دهد برای این کار؛ یکی اینکه ۱۰ سال از پدرم بزرگ تر است و یکی اینکه چند سالی از خدا کوچک تر است! نشانی اول سراسر است! او متولد ۱۳۱۰ خورشیدی است و به اعتبار دنباله فامیلی اش زاده خوانسار.

وحید در سال های دراز روضه خوانی اش با مداحان زیادی محشور و مأنوس بوده

است. هنوز هم روضه عصر بیست و ششم او را همان رفقای باصفا گرم می کنند و با همه پیری و خسته جانی به دیدارش می آیند. به قول خودش، ناله ای می زنند و می روند تا ماه بعد. پای ثابت داستان اما حاج اکبر کاظمی است. وگر نه حاج احمد صالح، حاج اکبر محبی، حاج سیدمصطفی موسوی، حاج حسن سلیمی، مرشد رجب رضایی و یک لشکر مداح و ذاکر قدیمی که عمرشان را داده اند به شما و جایشان را به جوان ترهایی مثل علی قنبری و تقی خالقی - که جای پدران مرحومشان را سبز می کنند در روضه عصرگاهی منزل وحید.

ندیده ام ذکر می مانند
صلوات بر حضرت
رسول صلی الله علیه
و آله در سختی ها به
یاری انسان بیاید



روضه خوان، مثل او روشندل بودند.

سیدحسن وحید در این باره می گوید: «در آن زمان، خانه ها برق نداشتند. چراغ زنبوری را روشن می کردم و زیر نور آن برای حسین شعر می خواندم. حافظه خوبی داشت. کافی بود یک یا دو بار شعر را بخوانم. حتی قصیده های طولانی را بعد از یکی - دوبار از حفظ می خواند.»

از او می پرسیم: «چگونه قبول می کردید که کسی را به عنوان مداح به خانه های مردم ببرید و اجازه بدهید پای منبرتان رشد کند؟»

جواب می دهد: «به هر کسی این فرصت را نمی دادم. تعداد کسانی که هم اهل تقوا بودند و هم پشتکار کافی داشتند، زیاد نبود. برای همین خیلی از مداحان باسابقه و سرشناس که استاد دیگران بودند، اجازه نمی دادم هر کسی وارد این کار شود. نمونه اش حاج اکبر محبی بود که به هر جوانی راه نمی داد، اما افرادی مثل حاج رضا فرشچی، حاج حسین محمدی، حاج حسن سلیمی، حاج رضا مهاجرانی، حاج رضا صادقی یا حاج ذبیح الله ترابی، اهل کار و تلاش بودند.»

سیدحسن وحید، یک خاطره هم نقل می کند که این است: «یک مداحی بود که اسمش را نمی برم. مرحوم شد. هر کس می خواست لباس مداحی بپوشد و به او مراجعه می کرد، می گفت که فلان قدر می گیرد و راه و رسم کار را یاد می دهد. حتی آن زمان به یک نفر گفته بود: «۱۰ هزار تومان از تو می گیرم تا تو را راه بیندازم.» من اما از این اخلاق ها نداشتم و از کسی برای معرفی اش به روضه های خانگی یا گرفتن دعوت از طرف مردم پول نمی گرفتم.»

استاد من حاج اکبر مظلوم بود

حاج اکبر مظلوم، یکی از مداحان ریشه دار و صاحب سبک در تهران بوده است. مثل خیلی از مداحان گذشته، او نیز اصطلاحاً «حمله دار» یا به تعبیر امروزی تر، کاروان دار حج بوده است که حاج سیدمحمد موسوی سجاسی، از پیشکسوتان مداحی از او خاطراتی را نقل کرده است.

سیدحسن وحید را حاج اکبر مظلوم به مردم معرفی کرده و اوست که این لباس را بر اندام شاگردش پوشانده است. او می گوید: «استاد من به سادات علاقه زیادی داشت و برای همین، پذیرفت که شاگردی اش را بکنم. حتی امروز، حسین مظلوم فرزند حاج اکبر هم همان احترام را برای من که شاگرد پدرش بودم، قائل است.»

به تعبیر سیدحسن، مداح و نوحه خوان شدن در آن روزگار، خیلی سخت بوده است. می گوید که

شاید مداحی کار راحت تری نسبت به نوحه خوانی بود. یادش می آید که برای یاد گرفتن نوحه های یک دستی یا «واحدنوس» چه سختی هایی را متحمل شده تا آن را از حاج اکبر مظلوم فرا گرفته است.

وحید درباره آشنایی خودش با استاد می گوید: «ما در کوچه قجرها در محله آبشار فعلی همسایه بودیم. مادر حاج اکبر به خانه ما رفت و آمد می کرد و با مادرم دوست بود. همین زمینه ای شد تا من به مظلوم معرفی شوم و مداحی را پیش او یاد بگیرم. انصافاً هم او استادی را در حق من تمام کرد و هر چه می دانست در اختیارم گذاشت.»

ملزومات شاگردی چنین استادی، پیش از همه چیز، صبر و بردباری و کوشش و پشتکار بوده است: «باید خیلی چیزها یاد می گرفتیم. این طوری نبود که یکی - دو تا شعر بلد باشیم و برویم روی چارپایه یا صندلی بنشینیم و بخوانیم. اول باید زمینه می خواندیم و بعد نوحه می دادیم و مردم را سر پا بلند می کردیم. تازه وقتی در نوحه خوانی زبردست می شدیم، اجازه می دادند یک منبر کامل بخوانیم.

منبر کامل یعنی چه؟ این سؤال من است و این پاسخ او: «یک مداح، باید احکام می دانست و در محفوظاتش شعر کوتاه پند بود. حفظ کردن قصیده، دانستن مقتل و آداب ورود به روضه و مصیبت، کار راحتی نبود. یعنی یک مداح باید نیم ساعت منبر می رفت و همه را از حفظ می خواند. کسی کاغذ دستش نمی گرفت آن روزها.»

زیادی به من امید بسته بودند!

مداح اگر سید باشد، نور علی نور است. مردم او را بیشتر از یک مداح عادی دوست دارند و به دامنش پناه می آورند. سیدحسن هم از جمله آن مداح هاست. خودش می گوید: «همسایه ای داشتیم که وقتی بچه هایش می شدند، آنها را پیش طبیب نمی برد. می آمد یک حب نباتی تسوی آب می انداخت، می داد من به آن آب دعا می خواندم و برای بچه اش می برد تا بخورد و شفا بگیرد، اما همیشه اینطور نیست. بالاخره یک بار هم ممکن است به مصلحت طرف نباشد که شفا بگیرد و راهی آخرت شود!»

به او می گویم که حکایتی در همین زمینه درباره اش شنیده ام. صحت دارد یا کذب است. می گوید: «یک نفر مرا دعوت کرده بود که بالای سر بیمارش روضه بخوانم. رفتم و شروع به خواندن کردم که دیدم اطرافیان او دارند متقلب می شوند و به سینه و سر می زنند. فکر کردم اثر روضه من است؛ بس که داغ خوانده ام، اما یک دفعه دیدم طرف دارد تمام می کند!»

حکایت دیگری هم از او هست که به این ماجرا شباهت دارد. سیدحسن وحید را برای خلاصی یک زندانی سیاسی در سال های پیش از انقلاب دعوت می کنند. قرار است او هفت هفته پایپی روضه امام هفتم بخواند. چهارشنبه هفتم که روضه موسی بن جعفر علیه السلام می خوانده، صدای تلفن از اتاق دیگر صاحب خانه بلند می شود. گویی را که برمی دارند، انگار یک نفر از آن طرف می گوید، فلانی را اعدام کردند!

مداح اگر سید باشد
نور علی نور است.
مردم او را بیشتر
از یک مداح عادی
دوست دارند و به
دامنش پناه می آورند

که مرد خیبر فکن اشک ریخت. من در سختی‌ها به اشک چشم مولا علی علیه‌السلام متوسل می‌شوم؛ چون زهرای اطهر سلام‌الله علیها فرموده که اشک چشم مظلوم گره‌های شما را باز می‌کند.»

صحبت‌های حاج سیدحسن که به اینجا می‌رسد، اشک در چشمانش حلقه می‌زند. گویی یاد مصائب و تنهایی‌هایش بعد از درگذشت همسرش در نیمه شعبان دو سال قبل می‌افتد: «گاهی وقتی مشکلی در زندگی دارم، غم و اندوه و تنهایی بی‌بی فاطمه سلام‌الله علیها را به یاد می‌آورم و به مادرمان - زهرای مرضیه - توسل می‌جویم.»

وحید البته ذکر صلوات را هم برای رفع مشکلات و سختی‌ها بسیار کارساز می‌داند و می‌گوید: «تدبیهام ذکر می‌ماند صلوات بر حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله در سختی‌ها به یاری انسان بیاید. من هر شب پیش از خوابیدن، ۱۰۰ صلوات برای فرج حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف و ۱۰۰ صلوات نثار روح منور امام هشتم می‌فرستم. صبح‌ها هم با ذکر ۱۰۰ صلوات بر امام زمان و ۱۰۰ صلوات نثار روح مطهر حضرت عباس علیه‌السلام از خواب بلند می‌شوم.»

روضه‌های خانگی را کم

کرده‌ام

دیگر مثل سابق فرز نیست. خودش هم یکی از این موتورهای رکس آبی داشت؛ از آنها که تسوی هر کوچه پس کوچه‌ای کاربرد دارد و در هیچ تنگه‌ای گیر نمی‌کند. اما از وقتی دست‌های سیدحسن وحید به لرزش افتاده، ترجیح می‌دهد پیاده برود. دو سال پیش، موتورش را فروخت و تکیه کرد به پاهایش. می‌گوید: «قدیم‌ها از صبح تا شب روضه داشتیم. شاید ۳۰ تا خانه می‌رفتم و توسل پیدا می‌کردم، اما الآن در سراسر ماه

شاید اینقدر روضه نروم. بیشتر خانه‌نشینم و منتظرم ببینم کی عمر تمام می‌شود.»

پیرمرد در آن حیاط دل‌انگیز، باز هم منتظر بیست و ششم ماه قمری است که خانم‌ها بیایند و دسته دسته بروند بالاخانه جاگیر شوند و مداح‌ها یکی یکی از راه برسند و روی مبل‌های قدیمی لم بدهند تا نوبت خواندنشان برسد.

نگذاشتم روضه بیست و ششم ماه تعطیل شود



حاج سیدحسن در عین حال، مرحوم خوشدل را هنرمندترین شاعر از نظر خود می‌داند: «روزی خوشدل خانه ما مهمان بود. از او خواستم برای پدرم یک رباعی بسازد. او در چهار بیت، سه کار انجام داده است؛ هم مرا، هم پدرم و هم خودش را فی‌البداهه در یک رباعی معرفی کرده است: این عکس من که در بر چشمات مصور است سید خلیل باشم و جدم پیمبر است عمری ز عاشقان حسینی بدم ز صدق زان «خوشدل» ام که یک پسر اهل منبر است به قول یکی از دوستان، جایی که خوشدل شاعر باشد، بقیه لوله‌کش و آهن‌گرند!»

توسل به حضرت امیر و

همسرش در سختی‌ها

مطمئناً یک مرد ۸۱ ساله روزگار پر افت و خیزی را گذرانده است. مرگ برادرانش، بیماری درازمدت و درگذشت همسرش، تنهایی‌ها و مشکلات گوناگون معیشتی، همه و همه موجب می‌شود که یک مداح و ذاکر باسابقه اهل بیت علیهم‌السلام، همانطور که خود وسیله توسل مردم می‌شود، همواره ائمه هدی سلام‌الله علیها را در برابر این مشکلات به یاری

بطلبد. وقتی از او می‌پرسم که در دشواری‌ها دست توسل به دامن کدام معصوم می‌زده است، می‌گوید: «در روایات می‌بینیم که غم و اندوه حضرت زهرا سلام‌الله علیها بعد از وفات پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم بسیار فراوان بوده است. اما وقتی امیر مؤمنان علی علیه‌السلام کنار بدن بی‌جان همسرش نشست، چنان مضطر شد

بامرگ همسرم خیلی تنه‌اشدم



روضه وداع را دوست دارم

هر کدام از مداحان به خواندن جانسوز روضه‌ای از روضه‌های اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شهرت دارد. مثلاً می‌گویند تا وقتی فرزند مرحوم احمد صالح زنده بود، او به روضه حضرت علی اکبر علیه‌السلام علاقه زیادی داشت و این روضه را خیلی خوب و گرم می‌خواند، اما وقتی هواپیمای خلبان مجید صالح سقوط کرد و او در آن سانحه تلخ کشته شد، دیگر احمد صالح نه روضه علی اکبر خواند و نه نوحه سبط اکبر امام حسین علیه‌السلام را.

همچنین گفته می‌شود که سیدمحمد موسوی سجاسی، روضه حضرت زهرا سلام‌الله علیها را خیلی خوب می‌خواند. این سؤال را از سیدحسن وحید می‌کنم که او بهترین توسل و مصیبت‌خوانی‌اش را کدام روضه می‌داند. می‌گوید: «من روضه وداع سیدالشهدا علیه‌السلام با خانواده‌اش را خیلی دوست دارم. معمولاً قمیقه این روضه را از مرحوم خوشدل تهرانی می‌خواندم، بعدش یک مصیبت و بعد، این شور:

شوری عجب برپا بود در ملک امکانی
لرزد زمین چون کشتی گردیده طوفانی
چون محشر کبراست، یا روز عاشورا است
باشد حسین بن علی عازم به قربانی
عزم سفر داری اگر ای خسرو خوبان
بگذار تا آرم برت آئینه قرآن»

بعد از اینکه این نوحه را با همان سبک قدیمی‌اش می‌خواند و آرام سینه می‌زند، ادامه می‌دهد: «من شعرهای زیادی حفظ می‌کردم، اما بیش‌ترین چیزهایی که می‌خواندم از خوشدل تهرانی و عارف یکدل بود. شعر بقیه شاعران را خیلی دوست نداشتم، چون بکر نبودند و دست همه پیدا می‌شدند؛ وگرنه شعرهای صغیر اصفهانی، تابع، صابر همدانی و دکتر قاسم رسا هم خوب بودند.»

به یکی از مداح‌ها که صدای نرم و مخملی داشته می‌گفتند: «ایرج مداحا!»
یاب‌سیدیحیی میرهادی که رئیس جامعه مداحان بوده و شخصیت و منش استثنایی داشته لقب «آقا‌شاه» را دادند

خاطره‌اولین و آخرین منبر مرحوم فلسفی منبر دو قرانی!

به خاطرات سرشناس‌ترین منبری دهه‌های اخیر یعنی مرحوم حجت الاسلام محمد تقی فلسفی رجوع کردیم و خاطره ایشان از اولین منبرشان را به نقل از کتاب خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی که به چاپ چهارم رسیده را در ادامه آوردیم.



مرحوم فلسفی درباره اولین منبرش این گونه می‌نویسد:

اولین باری که بنام منبر بروم، نزد آقای شیخ علی اکبر رشتی که فامیلش عزمی بود و منبر می‌رفت، رفتم و گفتم، یک منبر برای من بنویس. گفت: دو قران می‌گیرم و می‌نویسم. دو قران به او دادم و او برای من یک منبر نوشت من این منبر را از حفظ کردم. تصمیم گرفتم اولین منبرم در همان مسجد فیلسوف باشد که پدرم شب‌ها در آنجا نماز جماعت اقامه می‌کرد. بعد از نماز عشا منبر رفتم. آقا شیخ محمد نامی بود که روحانی سوهانک بود و سالی یک بار یک سید میوه برای پدرم می‌آورد، و دو سه شب در منزل ما می‌ماند و بعد برمی‌گشت... آقا شیخ محمد هم بعد از ظهر به تهران رسید و آمد منزل ما. آن شب که می‌خواستیم منبر بروم، آقا شیخ محمد شمیرانی هم در نماز جماعت پدرم در مسجد فیلسوف حضور داشت. تا پدرم گفت «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» و نماز را تمام کرد، من بالای منبر رفتم. پدرم که در محراب نشسته بود اطلاع داشت، ولی دیگران بی اطلاع بودند. آقا شیخ محمد شمیرانی که ده‌ها بار مرا دیده بود، وقتی مرا در بالای منبر دید، بهت زده نگاه می‌کرد. سایر افراد هم نافله عشا را نخواندند. همه به من نگاه می‌کردند. این از خاطراتی است که خوب در ذهن من مانده است و هیچ وقت فراموش نمی‌شود. من شروع به سخن کردم و مطالبی که حفظ کرده بودم، تحویل دادم. خیلی خوب به خاطر دارم که ابتدای منبری که آقای عزمی برایم نوشته بود چند بیت شعر داشت و من با آن اشعار منبر را شروع کردم: بی مهر علی به مقصد دل نرسی/ تا تخم نیفتنی به حاصل نرسی/ بی دوستی علی و اولاد علی/ هرگز به خدا قسم، به منزل نرسی/ کشتی نجات ز هلاک است علی/ بنشین که به ورطه‌های قاتل نرسی؛ «حب علی حسنه لا تضر معها سیئه» وقتی این سه بیت شعر

حجت الاسلام مهدی ماندگاری



۱. اولین منبرم را در جبهه رفتم.
۲. موضوعش را به خاطر ندارم.
۳. دوست دارم آخرین منبرم در حال شهادت باشد.
۴. موضوع توبه را برای آخرین منبرم انتخاب می‌کنم.

حجت الاسلام سید



حمید میرباقری
۱. در سن ۱۴ سالگی در هیأت محل خودمان منبر رفتم.
۲. موضوع صحبتیم یک بحث اخلاقی بود.

حجت الاسلام محمود ریاضت



۱. دوم دبیرستان بودم که در دبیرستان منبر رفتن را برای اولین بار تجربه کردم. آن موقع ۵ سال بود که درس طلبگی می‌خواندم.
۲. در باب جهاد صحبت کردم.

۳. اگر توفیق داشته باشم علاقه دارم آخرین منبرم در صحن مطهر امام حسین علیه‌السلام باشد.
۴. محبت به اهل بیت علیهم‌السلام موضوعی است که برای آخرین منبرم انتخاب می‌کنم.

حجت الاسلام محمود ابوالقاسمی



۱. سال ۷۱ بود که منبر اولم را در هیأتی در نازی آباد رفتم.
۲. موضوع منبرم ذکر بود.
۳. یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام از ایشان

در خصوص تبلیغ سؤال کرد و حضرت فرمودند «علیکم بالاحداث». یعنی جوان‌ها را دریابید. من از سال اولی که منبر رفتم در دبیرستان بودم و از همان موقع تاکنون با جوان‌ها سر و کله زده‌ام. دوست دارم آخرین منبرم را هم برای جوان‌ها بروم. چون می‌دانم نظر امام بر این است.
۴. به لطف خدا همه منبرهایم در مورد اهل بیت علیهم‌السلام بوده و این شاء الله که آخرینش هم همین‌طور باشد.

پاسخ منبری‌های معروف
به ۴ سؤال خیمه

اولین و آخرین منبر

شاید برای برخی از مردم دانستن گوشه و کنار دل‌کسانی که برایشان مهم هستند جذاب باشد. در این شماره با ۴ سؤال سراغ برخی از منبری‌هایی رفتیم که نام‌شان و چهره‌شان برای مردم شناسست و شاید هر کدام از خوانندگان هم بارها پای منبر این بزرگواران نشسته باشند. این ۴ سؤال را پرسیدیم:

۱. اولین منبری که رفتید کجا بود؟

۲. موضوع اولین منبرتان چه بود؟

۳. علاقه دارید آخرین منبرتان را کجا و برای چه کسانی بروید؟

۴. اگر بدانید که این آخرین منبرتان است چه موضوعی را برای صحبت انتخاب می‌کنید؟



♦♦♦ حجت الاسلام سید ابوالقاسم شجاعی

می‌کنیم، از دنیا بروم.
۴. بهترین موضوع آرزوی دیدار اهل بیت علیهم السلام و پاسخ دادن به آن‌هاست. من یقین دارم که آن‌ها در برابر یک عمر نوکری یک دقیقه پاسخ می‌دهند.

۱. اولین منبرم را در سن چهار سالگی در شب بیست و یکم ماه رمضان رفتم.
۲. راجع به حضرت قاسم علیه السلام منبر رفتم.
۳. اهل بیت علیهم السلام خواستارم که روی منبر هیأت فاطمیون که سال‌هاست در آنجا فعالیت



♦♦♦ حجت الاسلام شهاب مرادی

برنامه‌ام باشد. در طول مدتی که منبر می‌روم به این قصه عادت کرده‌ام و فرقی نمی‌کند کجا تمام شود. این به معنای مرگ هم نیست صرفاً، بلکه شاید دیگر نتوانم صحبت کنم.
۴. ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و غیرت دینی.

۱. فردای روزی که معمم شدم در یک دبیرستان هیأتی برپا شده بود که در آن هیأت منبر رفتم.
۲. موضوع بحثم حدیث امیرالمومنین علیه السلام بود. «الفرصة تمرّ مرّ السحاب»
۳. من همیشه قبل از هر منبر یا برنامه تلویزیونی به خودم تفهیم می‌کنم که شاید این آخرین منبر یا



♦♦♦ حجت الاسلام سید حسین مومنی

۳. دوست دارم آخرین منبرم را در محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بروم.
۴. اگر از آخرین منبرم خبر داشته باشم. از غربت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صحبت می‌کنم.

۱. اولین منبرم را در هیأت طفلان حضرت زینب سلام الله علیها در تهران رفتم که خودم هم از کودکی در همان هیأت بودم.
۲. موضوع اولین منبرم آیه ۱۲۴ سوره طه بود «من أعرض عن ذكری فإنّ له معیشة ضنکا و نحشرة یوم القیامة أعمی»



♦♦♦ حجت الاسلام حبیب‌الله فرحزاد

متبرک‌ترین جاها که کربلا و حرم امام هاشم است.
۴. اگر در روز آخر عمرم توفیق منبر پیدا کنم، موضوع صحبت‌م را به محبت، رحمت و مغفرت اختصاص می‌دهم. آن چیزی که به درد مردم می‌خورد ارتباط با خدا و چهارده معصوم علیهم السلام است.

۱. اولین منبرم را در ۱۹ سالگی در محلی به نام دنجیران فیروز آباد استان فارس رفتم. چند سالی محرم و ماه رمضان به آنجا می‌رفتم.
۲. فکر می‌کنم موضوع منبر اولم در خصوص ماه رمضان و پرهیز از گناه بوده است.
۳. علاقه دارم آخرین منبرم را برای مستمعینی بروم که مستضعف باشند و تشنه مطالب.



♦♦♦ حجت الاسلام سید محمدعلی غروی

که منبرم را رفته‌ام و در حالی که عرق نوکری روی پیشانی‌ام نشسته است همان موقع اجلم سر برسد و بگویند که این نوکر ما بوده است و در حال انجام وظیفه جانم را گرفتیم.
۴. اگر ما در این مسیر بتوانیم دست یک نفر را هم بگیریم و کمکش کنیم برایمان بس است. دلم می‌خواهد موضوع آخرین منبرم اخلاقیاتی باشد که از گذر زندگی اهل بیت علیهم السلام به دست ما می‌رسد. بگویم یا علی! اگر ما نوکری کردیم قصدمان این بود که دو تا طرفدار بیشتر برای شما درست کنیم.

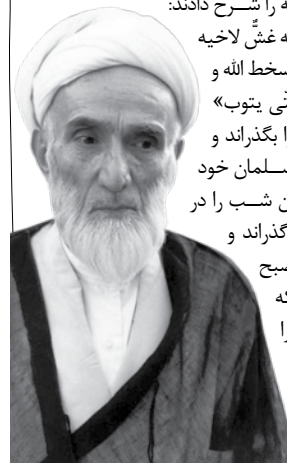
۱. اولین منبرم را در ماه رمضان در هیأت جوانان باب‌الحق رفتم. این هیأت را پدرم تاسیس کرده بودند و در خیابان مولوی و در مسجد باب‌الحق برگزار می‌شد.
۲. موضوع این بود که سعادت چیست و سعادت‌مند کیست. شاخه‌های عمل صالح را تبیین کردم. یادم هست که در آن منبر «روضة وداع امام حسین با حضرت سکینه علیهما السلام را خواندم.
۳. آنچه که من از خدا خواسته‌ام این است که نوکری ما نسبت به اهل بیت و حضرت سیدالشهدا علیهم السلام قطع نشود. بهترین وقت آنوقتی است

را خواندم، آقای شیخ محمد شمیرانی باصدای بلند گفت: آفرین! به راستی این یک کلمه «آفرین» در آن روزگار به من چنان قدرتی داد که هر وقت بشنوم یا در کتابی بخوانم که تشویق چقدر مؤثر است، این آفرین او مثل آفتابی در ضمیر من می‌درخشد! تمام متن منبر را از حفظ خواندم و آن منبر دو قرآنی خیلی مورد توجه قرار گرفت. شاید در آن موقع ۱۵ ساله و یا ۱۶ ساله بودم. بعضی‌ها همان شب به پدرم گفتند: اجازه بدهید جلسه‌ای هم در خانه بگیریم و ایشان این منبری را که این‌جا رفته، در خانه بروند. به این ترتیب اولین منبر خیلی مورد توجه قرار گرفت. آن شب وقتی به منزل آمدم، پدرم فرمود: با این که اولین منبرت بود خوب صحبت کردی و مطالب را بدون وحشت و نگرانی و اضطراب بیان داشتی. من هم صادقانه گفتم: آن آفرین آقا شیخ محمد شمیرانی این اثر را در من گذاشت.

حجت الاسلام شهاب مرادی درباره آخرین منبر مرحوم آقای فلسفی این طور می‌گوید: آقای فلسفی پای مسائل اجتماعی، فرهنگی، روانشناسی تربیتی و اخلاق اجتماعی را مبتنی بر آیات و روایات به منبر کشاند. فرهنگ سازی اساسی که ایشان توانست انجام دهد و پخش سخنرانی‌هایشان از رادیو هم در این کار مؤثر بود این بود که ایشان سطح سلیقه مردم را نسبت به مردم افزایش داد. افرادی مثل ایشان و مرحوم راشد توانستند این کار را بکنند. البته همیشه در منبر افرادی هم که حرف‌های نه چندان علمی می‌زنند و تکیه اصلی‌شان روی خواب و مسائل صرفاً عاطفی بی‌قاعده است، وجود دارند. ولی آقای فلسفی منبرهای علمی را در جامعه‌جا انداختند. آخرین منبرشان هم در همین راستا بود. راجع به محبت، گذشت و کرامت.

آقای فلسفی مرد کریمی بود و این کرامت و بزرگواری در کلامش هم وجود داشت. بی خود نبود که امام به ایشان می‌گفتند زبان گویای اسلام. ایشان در آخرین منبرشان این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شرح دادند:

«من بات و فی قلبه غشّ لایخیه المسلم بات فی سخط الله و أصبح کذلک حتی یتوب» کسی که شب را بگذراند و دلش به برادر مسلمان خود ناخالص باشد، آن شب را در غضب الهی می‌گذراند و به همین منوال صبح می‌کند تا زمانی که توبه کند و دلش را از بدبینی تطهیر نماید.





راوی: محمدباقر روئین‌نژاد واحد

رجب را از کجا آوردید؟!

کارگرها که حالا با لباس برهنه تند و تند به سینه می‌کوبند، همانطور که می‌گویند:

«قاسم به رجب گفت یل یخشکن ام من ...» از در تکیه خارج می‌شوند. مرشد اسماعیل به طیب می‌گوید که زشت است سینه‌زن‌ها با این دم از تکیه بیرون بروند، اما طیب می‌گوید که حالا دیگر دیر شده و سینه‌زن‌ها با این دم گرم شده‌اند. در واقع او نمی‌خواهد مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام به هم بریزد. حتی بعضی‌ها می‌گویند همین کارهای طیب سبب نجات او شد و راه درست را انتخاب کرد و عاقبت‌بخیر شد.

بارها تکرار می‌کند. مرشد اسماعیل به میان‌دارها می‌گوید که آهسته آهسته دم را تند کنند و سینه‌زن‌ها از تکیه بیایند بیرون تا نوحه‌خوان هیأت نوحه بگیرد و راهی شوند. مرشد، این دم را یاد میان‌داران و سینه‌زن‌ها می‌دهد و خودش از جمعیت جدا می‌شود. وقتی نزد طیب - که در حجره‌ای با دوستانش نشسته بوده - می‌رود، صدای جمعیت را می‌شنود که نوحه را تند کرده‌اند: قاسم به رجب گفت یل یخشکن ام من ...! طیب به مرشد می‌گوید: «تو چی یاد این جماعت دادی؟ این دیگر چه نوحه‌ای است؟» اما دیگر برای اصلاح دم نوحه دیر شده است.

مرشد اسماعیل، یکی از مداحان پیشکسوت در هیأت «طیب»، لوطی تهران قدیم منبر می‌رفته است. رسم هیأت طیب این بوده که اعوان و انصار این مرد، با بدن‌های برهنه سینه‌زنی می‌کرده و از تکیه بیرون می‌آمده‌اند. سپس به هیأت‌های دیگر می‌رفته و به دید و بازدید با آنها می‌پرداخته‌اند. شبی از شب‌های محرم، طیب به مرشد اسماعیل می‌گوید که دمی بگیرد تا سینه‌زن‌ها خودشان را با آن گرم کنند و به سمت خیابان‌های اطراف راه بیفتند. مرحوم مرشد نیز این دم را انتخاب می‌کند: قاسم به رجب گفت یل صف‌شکنم من - یتیم حسن ام من - یتیم حسن ام من - یتیم حسن ام من - یتیم حسن ام من - دست سینه‌زنی هیأت طیب این دم را بارها و

شوخی با صاحبخانه وسط روضه

راوی: حاج سیداصغر موسوی

وقت به او می‌رسید، جمله‌ای یا قطعه شعری از طنز و مطایبه نثار این منبری می‌کرد که البته همیشه جانب ادب در آن رعایت می‌شد. با سلام و صلوات و گرفتن نوحه مخصوص، آقا شاه را به منبر فرستادند تا حسن ختام مجلس ده روزه منزل آقای سده‌ای او باشد.

آقا شاه به منبر رفت، قصیده و پندیات خواند و وارد روضه و مصیبت شد. هنگامی که مجلس در اوج قرار داشت، او نفس کم آورد و همانطور که داشت بریده بریده شعر می‌خواند، این بیت را هم در کنار اشعار روی منبر قرائت کرد:

سادات سده، آبروی دین بردند
کاش در راه سده می‌مردند

اما او چنان با هنرمندی این کار را انجام داد که فقط دوستان آقا شاه فهمیدند او چه شوخی ظریفی روی منبر کرده است. حتی زن‌ها که پای منبر نشسته بودند، با این بیت هم گریه کردند و بر سر زدند! چون او بریده بریده و با تکرار آهسته کلمات خوانده بود و صدایش در همه‌م مردم شنیده نشده بود:

سادات سده ... سادات سده ... آبروی دین بردند
کاش در راه سده ... راه سده ... می‌مردند!

نقل است که سیدیحیی میرهادی، مداح قدیمی و درگذشته که به «آقا شاه» مداحان معروف بوده، کارهای استثنایی و خارق‌العاده‌ای انجام می‌داده و به صراحت لهجه شهره بوده است، اما این بار باید از شیرین کاری او در اوج روضه یاد کنیم. می‌گویند: مجلس وعظ و سخنرانی سیدجواد سده‌ای، یکی از منبری‌های معروف تهران از منبر مرحوم شیخ احمد کافی بیشتر مخاطب داشته است. طبیعی است که چنین کسی وقتی روضه‌ای در خانه‌اش دایر می‌کند، نه تنها اهل منبر که مردم کوچه و بازار هم نسبت به آن اقبال زیادی نشان می‌دهند.

روز آخر یکی از مجالس ده روزه در منزل آقای سده‌ای، جمعیت زیادی گرد آمده بودند و قرار بود در آخرین ساعات مجلس، آقا شاه یا همان سیدیحیی میرهادی منبر برود. او رئیس و بزرگ مداحان تهران بود و کسی با او نمی‌توانست شوخی کند. آدم جدی و غیرقابل نفوذی به نظر می‌رسید، اما گاهی کارهایی انجام می‌داد که در باور کسی نمی‌گنجید. آقا شاه با مرحوم سده‌ای شوخی کلامی داشت و هر



عزراییل این دور و برها

پرسه می‌زند

راوی: حاج ذبیح‌الله ترابی

چند روز پیش در هیأت لباس‌فروشان یا همان دوخته‌فروشان تهران، حجت‌الاسلام سیدمهدی طباطبایی منبر بوده است که مداح هیأت از راه می‌رسد و روی زمین می‌نشیند. منبری در حال دعا کردن بیماران و رحمت طلبیدن برای اموات اهل منبر بوده است. حجت‌الاسلام طباطبایی از خدا می‌خواسته که حاج علی ترابی، حاج حسن خطیب، حاج مهدی ریاحی و چند نفر دیگر را که یا در بیمارستان یا در خانه در بستر بیماری هستند، شفا دهد که حاج قاسم، مدیر هیأت صنف لباس‌فروشان کنار حاج ذبیح‌الله می‌نشیند و می‌گوید: عزراییل بدجوری توی مداحان افتاده است. مواظب خودت باش حاجی! ترابی هم که به حاضر جوابی و شوخ‌طبعی شهرت دارد، تندی می‌گوید: «می‌دانم که عزراییل این دور و برها پرسه می‌زند. برای همین است که از کوچه پس کوچه خودمان را به حسینه شما می‌رسانیم!»

راهنمای هیئات تهران

روز	ساعت	عنوان برنامه	سخنران و مداح	آدرس
سه شنبه	بعداز نماز مغرب و عشا	دعای توسل	حاج منصور ارضی	بیت الزهرا سلام الله علیها (خیابان ولی عصر بالاتر از چهار راه مولوی جنب مهدیه کوچه تاج)
سه شنبه	ساعت ۵:۴۵	زیارت عاشورا	حاج منصور ارضی	حسینیه لباس فروش ها (خیابان سعدی جنوبی-پارکینگ سعدی)
جمعه	ساعت ۲ بامداد	دعای کمیل	حاج منصور ارضی	شهری حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
چهارشنبه	بعداز نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حاج منصور ارضی	حسینیه چمنی خیابان دماوند ایستگاه فرودگاه کوچه شهید محمودی
پنجشنبه	بعداز نماز مغرب و عشا	دعای کمیل	حاج محمد طاهری	حسینیه کبریت چی خیابان ایران، کوچه شهید محمد حسین کبریتچی
جمعه	بعداز نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حاج علی انسانی	منزل حاج علی انسانی خیابان ایران، خیابان شهید گل محمدی
جمعه	ساعت ۷ صبح	سخنرانی و مداحی	حجت الاسلام والمسلمین علوی تهرانی و حاج حسن خلج	حسینیه جلوه خیابان وحدت اسلامی، روبه روی پارک شهر کوچه زهره کرمانی
شب اول شب دهم و شب بیست و دوم هر ماه	۶ ماه اول سال قبل از نماز مغرب؛ ۶ ماه دوم سال بعد از نماز	سخنرانی و مداحی	حاج حسن خلج	ماتمکده حسن خلج خیابان وحدت اسلامی، خیابان فرهنگ، کوچه هفتم
جمعه	۲ ساعت مانده به مغرب	زیارت آل یاسین	حاج مهدی سماواتی	منزل حاج غلام سماواتی خ ۱۷ شهرپور، قبل از پل آهنگ، خ کیامنش، خ خدای
پنجشنبه	بعداز نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حجت الاسلام والمسلمین پناهیان و حاج میثم مطیعی	حسینیه شهدای گمنام خ ولیعصر، پایین تر از میدان منیریه، خیابان فرهنگ
یکشنبه	صبح ها	مداحی	جامعه مداحان	خانه مداحان خ مصطفی خمینی، خ فخرآباد، عمارت فخرالدوله
پنجشنبه	بعداز نماز صبح	سخنرانی و مداحی	حاج سعید حدادیان	مهدیه امام حسن علیه السلام خ آزادی، بعد از یادگار امام جنب ناحیه مقاومت بسیج
جمعه	یک ساعت مانده به مغرب	مداحی	حاج حسین سازور	حسینیه دخمه خ فداییان اسلام، روبه روی مسجد فیروز آبادی، خ پیل قوش
جمعه	ساعت ۷:۳۰	زیارت عاشورا	حجت الاسلام والمسلمین محب الاسلام، حاج حسین ارضی، حاج علی بهاری	حسینیه آیت الله علوی تهرانی خ فاطمی غربی، خیابان اعتماد زاده

علاقه مندان می توانند با اعلام برنامه هیأت هفتگی و ماهانه خود در جدول تقویم هیأت

ماهنامه خیمه سهیم باشند

تلفن تماس: ۸۸۹۳۴۹۷۰



حمیدرضا نیکدل، خودش را حلقه واسطه دو طیف مداحی کشور می داند و ادعاهای جنجالی هم دارد بزرگترها بزرگتری نمی کنند، کوچکترها شاگردی

میشم پارسا

حمیدرضا نیکدل را نمی شود در زمره مداحان نوگرا قرار داد، اما با وجود اینکه فرزند حاج اصغر نیکدل، مداح قدیمی و با سابقه است، خود را و امدار جریان سنتی مداحی نمی داند و در مرز این دو طیف فعالیت می کند. او که ۴۲ سال سن دارد، به مدد تجربه هایی از مداحی در جبهه های نبرد در میان رزمندگان هشت سال دفاع مقدس به خوبی شناخته می شود.

نیکدل که سابقه مداحی در خارج از کشور را نیز دارد و در جمع هموطنانش در اروپا و چند کشور آسیایی به ذکر فضائل و مصایب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پرداخته است، علاوه بر پدرش، میراث دار تجربه های دیگری در حوزه مداحی از خانواده مادری است که نسب او به ملا احمد نراقی، دانشمند اسلامی قرن های ۱۲ و ۱۳ هجری قمری می رسد.

او که خود را از پایه گذاران و اعضای اولیه حلقه تأسیس هیأت رزمندگان اسلام می خواند، خود از مداحان ثابت این مجموعه در سراسر کشور است که غیر از آن، مخاطبانی نیز در مهدیه تهران در جلسات صبح جمعه داشته است.

نیکدل را در دفترش در خیابان یوسف آباد ملاقات می کنیم. نوع کار او چندان ربطی به مداحی ندارد. شرکت او، میزبان آئین ها و جشن هایی است که نیازمند طراحی و پشتیبانی هستند.



افتخارم این است که اولین فرمانده من حسین الله کرم است. آن موقع نه سعید حدادیانی بود، نه حسین سازوری. این‌ها بیشتر عقبه جبهه بودند.



شما فرزند حاج اصغر نیکدل هستید که در میان مداحان سنتی سرشناس‌اند، اما نوع خواندن خودتان با سنتی خوانی تفاوت دارد. چرا

در همان فضای سنتی کارتان را شروع نکردید؟ دهه ۵۰ همراه پدرم به جامعه مداحان تهران می‌رفتم. سرشناس‌های مداحی سنتی در این جمع رفت و آمد داشتند. آن موقع پایگاه جامعه مداحان در مسجد امام حسین علیه‌السلام بود. خمیرمایه ما هم از پدر بزرگمان، آقا سیدحسن نراقی بود. آن‌ها دو تا برادر بودند؛ یکی حاج اسماعیل، یکی هم حاج حسن در راسته سبزه‌میدان و بازار فرش فروش‌های قدیمی که در حال حاضر هنوز خاندان مادری ما در آن کار هستند. پدر بزرگ من و برادرش مغازه‌های فرش فروشی‌شان را می‌بندند و آن‌جا را به محلی برای تعلیم و تفسیر قرآن تبدیل می‌کنند. سیدمحمد نراقی هم دایی بنده بود که مداح و مؤذن قدیم رادیو بوده است. این پیشینه مادری ما بود. ریشه‌مان هم می‌خورد به ملا احمد نراقی. دسته عزاداری‌ای در منطقه دروازه دولا ب تهران به نام دسته سبزواری‌ها بوده است. آنقدر این دسته عظیم بود که کل منطقه شرق تهران را می‌گرفت. بیش از صد اسب و شتر داشتند. البته به علت درگیری با رژیم گذشته این دسته در آن سال‌ها تعطیل می‌شود. پدرم هم که از مداحان سنتی بود و همین زمینه‌ها موجب می‌شد تا من در کنار پدر و دایی‌هایم بتوانم رسماً وارد حوزه مداحی بشوم.

ماجرای جبهه رفتن شما چگونه بود؟ به نظر می‌رسد که سن و سال کمی داشتید.

بعد از انقلاب و با شروع جنگ با این که سن کمی داشتم، شناسنامه‌ام را دستکاری کردم تا به جبهه بروم. هیچ آموزشی هم ندیده بودم. رفقایمان شهید شده بودند و ما جا مانده بودیم. توی شناسنامه دست بردم و رفتم. البته چون جثه‌ام کوچک بود، دو بار اول در منطقه درود و ازنا مرا از قطار پیاده کردند، اما دفعه سوم درون یکی از گونی‌های سربازی پنهان شدم و تا منطقه رفتم. پدرم هم که خودش سپاه گیلان را تشکیل داده بود و در جبهه بود. به همین خاطر به من می‌گفت که تو دیگر لازم نیست بیایی.

اما این که چرا مداح شدم، داستان مفصلی دارد که شنیدنش خالی از لطف نیست. اولین شعری که پدر بزرگم به من داد تا حفظ کنم، متعلق به مرحوم مرشد چلوبی بود. همان شعر معروف «من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم/ روز اول

کآمدم دستور تا آخر گرفتم». واقعاً هم همین‌طور است. وقتی شعله محبت اهل بیت علیهم‌السلام در دلم روشن شد با عقبه‌ای که داشتم این مسیر را پیش گرفتم. البته هنوز خیلی خامم. دهه ۶۰ جامعه مداحان از مسجد امام حسین علیه‌السلام جدا شد و به مسجد حاج ابوالفتح در میدان قیام فعلی نقل مکان کرد. شیخ حسین انصاریان هنوز به این شهرت دست نیافته بود. تازه آمده بود هیأت محبان‌الائمه علیهم‌السلام که داشتند ساختمان‌شان را پی‌ریزی می‌کردند. به نظر من دهه ۶۰ دهه انفجاری بود. آقای سازگار آمد و لباس شخصی‌هایی را که در فضای مداحی نوین می‌خواندند از فضای جامعه مداحان جدا کرد و مجمع‌الذکرین را راه انداخت. این کار هم خیلی خوب گرفت و جواب داد. چون این لباس شخصی‌ها می‌خواستند در این مسیر رشد کنند و فضای جامعه مداحان متأسفانه به این‌ها راه نمی‌داد. البته مداحان عبایی هم به مجمع رفت و آمد می‌کردند و من همراه پدرم به حرکت پدرم در مداحی و خاندان مادری‌ام در فضای تفسیر قرآن بود. تلفیق این‌ها چیز خوبی از آب درآمد. ما هم از این‌جا و فضای جبهه و جنگ کارمان را شروع کردیم.

اما نشان دادید که مداحی را با نگاهی به پدر ادامه ندادید. یعنی به سبک و سیاق او و مداحان سنتی نمی‌خوانید.

اصل قضیه این است که اتفاق دیگری که در این سال‌ها برایم افتاد، انس با حاج منصور ارضی بود. هیأت «حسین جان» راه افتاده بود و در منزل مرحوم چمنی برنامه می‌گرفتند. همه بچه‌های هیأت، رزمنده بودند. یعنی وقتی بچه‌ها از جبهه می‌آمدند وعده‌گاهشان دو جا بود؛ یکی نماز جمعه و دیگری هیأت حسین جان. سال ۶۴ بود که هیأت «حسین جان» درخشید. از شب میلاد حضرت علی اکبر علیه‌السلام که حاج منصور «آی جوونا گل بریزید اومه اکبر لیلان...» را خواند. جو «حسین جان» جو رفاقت‌هایی بود که بچه‌ها در جبهه داشتند و سراغ یکدیگر را در هیأت می‌گرفتند. هم فرمانده‌ها بودند و هم بسیجی‌ها. ما گردان انصار بودیم. افتخارم این است که اولین فرمانده من حسین الله کرم است. آن موقع نه سعید حدادیانی بود، نه حسین سازوری. این‌ها بیشتر

دهه ۶۰ دهه انفجاری بود. آقای سازگار آمد و لباس شخصی‌هایی را که در فضای مداحی نوین می‌خواندند از فضای جامعه مداحان جدا کرد و مجمع‌الذکرین را راه انداخت

عقبه جبهه بودند. کسانی که یادم هست حضور داشتند، یکی محسن طاهری بود و یکی برادر محمود تازی که شهید شد. صادق آهنگران هم تازه آمده بود. حسن خلیج هم تازه آمده بود و در شب ولادت حضرت علی اکبر علیه‌السلام یک غزل خواند. خلاصه «حسین جان» گرفت. طبیعی است کار که برای خدا باشد، می‌گیرد. خیلی هیأت‌های دیگر هم بودند که آمدند، ولی نماندند.

با این حساب، با پدرتان هم دچار چالش بودید.

بله، پدرم به من می‌گفت که در همان فضای جامعه مداحان حرکت کنم، اما من می‌گفتم الان موقع جنگ است و این فضا چیز دیگری می‌طلبد. کار جدید لازم بود. شور‌هایی که حاج منصور در «حسین جان» می‌خواند در جبهه‌ها بازتاب داشت. شور با شعور! ولی حال اعتقاد کار می‌کردیم. ولی حال و هوای مداحی سنتی به این چیزها توجهی نداشت و خودش را منطبق با روز نمی‌کرد.

همان‌طور که خودتان گفتید با وجود عقبه مداحی سنتی که در خانواده‌تان بود، اما شما مسیرتان را جدا کردید. نگران چالش‌های دیگری که ممکن بود برایتان پیش بیاید نبودید؟ ریشه جامعه مداحان ماندگار است و شاید الان قوی‌تر هم شده باشد، اما من ناراحت بودم از اینکه چرا جامعه مداحان علمشان را به روز نمی‌کنند. چرا با شرایط روز پیش نمی‌روند، چون به شرایط جنگی کشور توجه جدی نداشتند.

به نظر شما چرا به روز نمی‌شدند؟ البته توجه داشته باشید که نکات مثبت زیادی داشتند. مثلاً هر چه خوانده می‌شد با تکیه بر سند بود. یا این که اشعار را از بر می‌خواندند، اما به روز نبودند. کسی نبود که همدشان کند. اگر هم کسی چیزی می‌گفت، واکنش مثبت نشان نمی‌دادند. به خاطر همین مخاطبان کم می‌شد. من که دارم این حرف را می‌زنم، خودم را چکیده این خاندان می‌دانم، اما باید اتفاقی می‌افتاد که جواب شور و شوق جوان‌های آن دوره را می‌داد. این چیزها باعث می‌شد دو نسل مداحی از هم دور شوند.

بنده با حکم رسمی از فرمانده سپاه پاسداران وقت، یعنی محسن رضایی به مدت چهار سال مدیرکل دفتر هیأت رزمندگان اسلام کل کشور شدم.



مداح

■ الان شما در هر دو سبک مداحی نوین و سنتی می‌توانید بخوانید؟

بله. بنده هم پیشینهم را حفظ کرده‌ام و هم حواسم به نیازهای روز مخاطب است. به گونه‌ای بهره‌برداری می‌کنم که به ۱۷ کشور دنیا برای مداحی دعوت شده‌ام. شیوه‌ای را پیاده می‌کنم که ناظر بر نوآوری و به‌روز بودن باشد. نگاه می‌کنم که مخاطبم به چه چیزی احتیاج دارد. این تلفیق باعث می‌شود که مستمع بیشتر لذت ببرد. چون می‌بیند هر دو وجه هست. در حال حاضر نسل سوم ما عقبه ندارد. ذکر مصیبت بلد نیست. پندیات و پیش‌درآمد منبر نمی‌داند.

■ ذکر مصیبت را هر مداحی باید بلد باشد، اما آیا واقعا نیازی هست که امروز مداح بلد باشد قصاید بلند یا پندیات را از حفظ بخواند؟

حرف شما را تاحدی قبول دارم، اما هر کس در رشته خودش باید جامع باشد. باید بتواند همه طیف‌ها را اغنا کند. باید زحمت کشید. پی کار باید قوی باشد. شما ساختمان پنج طبقه‌ای می‌سازید و فقط به ظاهر آن توجه می‌کنید و زیبایی می‌کنید، اما به پی ساختمان بی‌توجهید. این ساختمان با تمام زیبایی‌اش با یک زلزله کوچک فرو می‌ریزد. عقبه باید محکم باشد. مشکل ما این است که جلوی استاد زانو نمی‌زنیم. بزرگان ما بزرگی نمی‌کنند، کوچکترها و جوانان، شاگردی. مخاطبانی که خارج از کشور هستند، شور نمی‌خواهند. آن‌ها دنبال مطلب و معرفت هستند. اهل بیت علیهم‌السلام کریمند و با کرم‌شان با ما برخورد می‌کنند، اما اگر باور داشته باشیم امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف در جلسه‌مان هستند، خیلی از این کارها را می‌کنیم؟! می‌آییم دهه محرم شب قاسم بن الحسن علیه‌السلام در جلسه امام حسین علیه‌السلام کل بکشیم و عروسی برگزار کنیم؟!

■ شعرها و سبک‌ها تا آنجا که می‌توانید؟

بیش از هفت - هشت نفر در سراسر کشور در این کار به من کمک می‌کنند. از هر استانی هم یک شاعر دارم؛ از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور. یک



یادواره شهدا در دیر بوشهر برگزار می‌شد و ما را هم دعوت کرده بودند. قبل از رفتن من همه جوانب کار را سنجیدم که چه چیزی مناسب با آن فضا بخوانم. منبری هم آقای نقویان بودند. همین جا عرض کنم که افتخارم این است که اولین و بزرگ‌ترین یادواره شهدای کشور را در خوزستان برگزار کردم. شاید از آن‌جا استارت یادواره‌ها خورد. سبک‌هایم را هم اکثراً خودم می‌سازم. بعضاً هم شده است که دوستان سبک مرا خوانده‌اند. اولین سبکی که آقای سیب سرخی خواند و گل کرد را من ساخته بودم. افتخارم این است که در بحث اخلاق، استایدی مثل استاد الهی

داشتیم. برای این که بسجی می‌شدیم باید زیارت عاشورا را حفظ می‌کردیم و قرآن را روان می‌خواندیم. یکی از معضلات الان ما این است که رفقایمان نه به زبان عربی تسلط دارند و نه دعا می‌دانند.

■ فضایی در این چند ساله ایجاد شده که گردان‌های مختلف جبهه، هیأت‌هایی را که در سال‌های جنگ داشتند، دوباره تقویت می‌کنند؛ هیأت‌هایی که باعث شد خیلی‌ها در همان جبهه

مداحی را فرا بگیرند و بعد از جنگ هم ادامه دهند. این اتفاق می‌تواند دوباره فضای مداحی جبهه را تقویت کند؟

در جبهه هر گردانی برای خودش یک هیأت داشت و اینکه شما امروز می‌بینید، چیز تازه‌ای نیست، اما بعد از جبهه بعضی جاها فاصله افتاد. این که آن هیأت‌ها دوباره تقویت شود، خوب است، اما باید شرایطمان را با وضعیت روز تطبیق دهیم. باز افتخار من این است که جزو بنیانگذاران هیأت رزمندگان اسلام بودم. بنده با حکم رسمی از فرمانده سپاه پاسداران وقت، یعنی محسن رضایی به مدت چهار سال مدیرکل دفتر هیأت رزمندگان اسلام کل کشور شدم. نتیجه زحمتی که کشیدیم این شد که الان می‌بینیم. از رسانه ملی تا خارج از کشور نام هیأت رزمندگان برای همه آشنا شد. حاج صادق آهنگران، حاج اکبر مداحی و حاج سیدمحمد میری هم بودند. در همایش‌هایی که می‌گرفتیم، آقایانی را که الان مشهور هستند، دعوت می‌کردیم. شاید بهترین منبرهای

حجت‌الاسلام پناهیان، حجت‌الاسلام نقویان، حاج آقای صدیقی و خیلی‌های دیگر در هیأت رزمندگان اتفاق افتاده باشد.

■ شما راجع به هیأت دیوانگان کاشان صحبت کردید. این هیأت و مرحوم سیدجواد ذاکر در یک دوره خیلی گل کرد؛ به صورتی که خیلی‌ها از شهرهای دیگر به کاشان می‌رفتند تا در جلسات این هیأت شرکت کنند. کمی از آن فضا برایمان بگویید.

من ۱۸ سال کاشان می‌خواندم و از بنیانگذاران هیأت دیوانگان حسین علیه‌السلام کاشان بودم. حمید علیمی هم از شاگردانم بود. فضایی که داشتیم، فضای خالصی بود. اما در جوی که راه افتاد، بعضی از نگاه‌ها عوض شد. به سیدجواد می‌گفتم اذان را تو بگو، شور وسط اذان را من می‌گیرم. فرد مخلص بود. البته یک ایرادی هم بود که همان بحث به کار بردن الفاظی مثل سگ و این‌ها بود. انسان اشرف مخلوقات است و نباید خودش را حیوان تلقی کند. این نکته را هم بگویم که خواندن در کاشان سخت است. خدا مرحوم فلسفی را رحمت کند. ایشان می‌گفت

که در کاشان سه نفر اگر استوانه اصلی عزاداری باشند، یکی مداح است، یکی واعظ و یکی میزبان. همه‌شان این کاره‌اند. خیلی از آقایان آن‌جا رفته‌اند، اما نتوانستند دوام بیاورند.

■ حرف دیگری مانده است که نشنیده باشیم؟ فراموش کردم نام اساتیدم را بگویم. استاد دستگاه‌های موسیقی من، استاد شمس بودند. مناجات‌خوانی را هم که از حاج منصور ارضی فرا گرفتم.

■ پدرتان چی؟

پدرم علت اصلی قرار گرفتن من در این حلقه بود. او بود که زمینه این کار را در من فراهم کرد و نمی‌توانم این بزرگواری او را نادیده بگیرم. به خصوص که این روزها گرفتار بیماری دیابت است و متأسفانه هر دو چشم خود را از دست داده است. بنابراین همینجا از خوانندگان خیمه برای شفای این مداح پیشکسوت سیدالشهدا علیه‌السلام طلب دعا می‌کنم.

پدرم علت اصلی قرار گرفتن من در این حلقه بود. او بود که زمینه این کار را در من فراهم کرد و نمی‌توانم این بزرگواری او را نادیده بگیرم.

موضوع ویژه

امام و اهل بیت

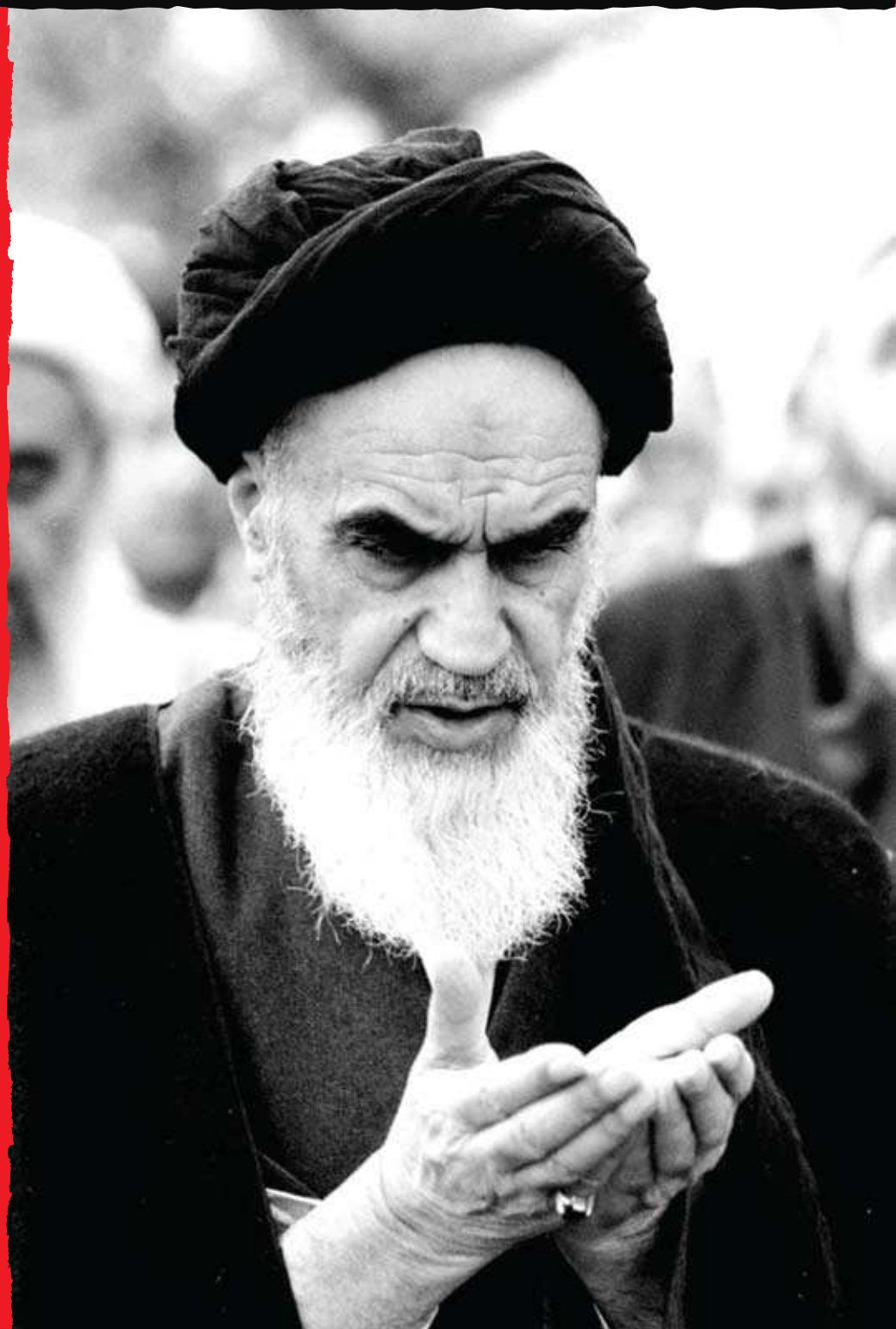


هویتی به عمق تاریخ، به
وسعت افق
امام خمینی رحمه الله علیه از
قبیله انبیا و اصحاب آنان بود

جهاد سازندگی امام
الگوی اقتصاد اسلامی بود
تبیین نسبت اندیشه اقتصادی
امام خمینی با دین اسلام در
گفت و گو با دکتر ابراهیم رزاقی

تفسیر امام از عاشورا عزتمند
است
بررسی مدل رهبری امام خمینی
در نهضت انقلاب اسلامی با
قیام‌های مذهبی پیشین

آن سرماخوردگی
سبب خیر شد
از کم و کیف باخبر شدن از
بیماری امام تا خاطره مبارزات
جوانی در خمین در گفت
و گو با محافظ ویژه امام
خمینی





کم و کیف باخبر شدن از بیماری امام تا خاطره مبارزات جوانی در خمین در گفت و گو با محافظ ویژه امام خمینی

آن سر ما خوردگی سبب خیر شد

زینب السادات شاه صاحبی

حاج رضای فراهانی، راننده و محافظ ویژه امام خمینی بوده، از بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۸. به اندازه همه این ۱۰-۱۱ سال می تواند درباره امام حرف بزند و آن هم شیرین. مساله اصلا خاطره پروری و تولید حس نوستالژیک نیست، اصلا شأن موضوع خیلی بالاتر از این حرف هاست. مساله این است که درباره امام خمینی از مسوول و مدیر و وزیر و وکیل و پژوهشگر و فیلسوف و مورخ، زیاد شنیده ایم و همه این ها هم به مناسبت شخصیت محوری آن، ارزشمند است اما با این همه، وقتی یک آدم معمولی با زبان خود ما، از حس و حال هم نشینی با امام می گوید، وقتی مثل ما ذوق می کند از دیدن هیبت و بزرگی این مرد، وقتی مثل ما غافلگیر می شود از کمال یک آدم در همه ابعاد فردی اش، وقتی میز و مقام و لقبی در کار نیست که حجاب احساس واقعی شود، حرف ها بیشتر به دل آدم می نشیند. حرف های راننده خوش صحبت حضرت امام از این جنس است. با او مفصل صحبت کردیم و بهتر بگوییم که خودش اشتیاق ما را که دید، مفصل بر ایمان گفت. در کوچه های جماران و خانه امام و دفتر و هر جا که روزی رد پای از امام بود، راه می رفت و از امام می گفت. بضاعت صفحه های این پرونده اما، فقط بخش کوتاهی از این گفت و گوی مفصل بود.

من دادم که فکر می کنم هنوز آن عکس ها را دارم. مدتی گذشت و استادام از یکی از دوستانش رساله امام را که آن موقع بی نام منتشر می شد، برای من گرفت و از آن به بعد هم کم کم مرا با امام خمینی و حرف ها و کارهایش آشنا کرد.

ما انتخاب شدیم

از سال ۱۳۵۴ کم کم وارد کارهای انقلابی و مبارزه زیرزمینی شدم. سال ۱۳۵۷ که امام می خواستند به ایران بیایند، دو بار به تهران آمدم، یک بار گفتند امکان آمدن امام فراهم نشده و برگشتیم. بار دوم که آمدم، شب در خانه یکی از انقلابی های تهران مستقر شدیم. آنجا از بچه هایی که بودند آزمون تئوری شناخت اسلحه و مبارزه و تیراندازی

گذاشت، البته مسلمان بود، اما دین دار و مذهبی و مکتبی نبود. بعد که بلند شد و ایستاد، رو کرد به پدرم و گفت: «مش ممد، من در مردان عالم، اول علی بن ابیطالب را به پهلوانی و شجاعت قبول دارم، بعد این مرد را!»

این ماجرا گذشت اما تصویرش مثل یک شعله در ذهن من روشن ماند. بعدها به قم آمدم و دنبال کار و کاسبی رفتم. استادی داشتم که مرد شریفی بود. آرام آرام روی من کار می کرد. یکی از یاران امام خمینی رحمه الله علیه در ماجرای ۱۵ خرداد بود. کم کم من را با این حرف ها آشنا کرد. ۱۴-۱۵ ساله بودم که درباره انتخاب مرجع تقلید صحبت کرد، تحقیق زیادی کردم تا به امام خمینی رسیدم. سر آن تحقیق دو تا عکس قشنگ از امام خمینی به

بچه که بودم - حدودا ۶-۷ ساله - در شهرستان زندگی می کردیم، اتاقمان کاهگلی بود. پدرم یک عکس از امام خمینی آورده بود،



ظاهر از آشتیان، با میخ های بزرگ این عکس را به دیوار زده بود. روزی، دوست پدرم که درباری بود، به خانه مان آمد، تا وارد اتاق شد، نگاهش به عکس افتاد. گفت: «مش ممد، این عکس کیه؟» پدرم چون می دانست آن موقع داشتن عکس امام جرم سنگینی است، گفت: «نمی دونم، این عکس را خانم آورده، نمی دونم مال کیه!» این آقای سرهنگ چند ثانیه به عکس خیره شد و بعد مثل مسیحی ها روی زانو جلو عکس نشست و احترام



شوند و امام را ببینند، یعنی در باطن یا امام بودند، اما چون لباس نظامی تنشان بود و ظاهراً مأمور دستگاه بودند، ما دلهره داشتیم. خلاصه ماشین امام رسید و رد شد و ماسوار ماشین شدیم که دنبال ماشین ایشان برویم. شرایط طوری شد که اصلاً نفهمیدیم امام از کدام طرف رفت و کدام محافظ کجا بود و الان کجا هست و... فقط امداد غیبی امام را حفظ کرد.

مردم همه جوره پای کار بودند

روی پل کریمخان داشتیم با سرعت به سمت بهشت زهرا سلام الله علیها می‌رفتیم که گفتند برگردید به سمت خیابان ایران و جایگاه امام، چون بهشت زهرا سلام الله علیها شلوغ است و

خودش را به امام پرساند. هر کس یک شعار می‌داد و یک جور خوشحالی‌اش را فریاد می‌زد. ما هم از یک طرف ذوق زده بودیم از آمدن امام، از طرف دیگر وقتی مردم هجوم می‌آوردند، بین مردم ارتشی‌هایی که با سلاح در میدان حضور داشتند و مثلاً نیروهای دستگاه و دربار بودند با جمعیت به سمت امام می‌رفتند. مدام وحشت داشتیم که نکند می‌خواهند به سمت امام شلیک کنند، اما مطمئن هم نبودیم که بخوایم واکنشی نشان دهیم. خلاصه هم می‌ترسیدم، هم گریه می‌کردم، هم از خوشحالی و هیجان فریاد می‌زدم و الله اکبرهایی می‌گفتم که مگر دیگر در خواب بتوانم آن را تکرار کنم!

البته آن نظامی‌ها هم می‌خواستند به مردم ملحق

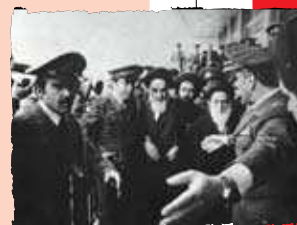
گرفتند. کسانی را که قبول شدند، گروه بندی کردند و بازوهای سبزی هم به ما دادند که فکر می‌کنم روی آن نوشته بود «کمیته استقبال از امام خمینی». مسیر حرکت امام را تقسیم کردند و هر قسمت را به یک گروه سپردند که تحت نظر داشته باشد. راس این گروه‌ها هم شهید مطهری و شهید سعیدی بودند.

محدوده ما، حدود میدان آزادی بود. امام آمدند و وارد میدان آزادی شدند. ما همه یک کلت زیر لباس داشتیم، یک اسلحه بلند دست گرفته بودیم و یک دشنه که آن را برای هر کس طوری جاسازی می‌کردند. آن ساعتی که امام به میدان آزادی وارد شد، من صحرای محشر را دیدم. در آن جمعیت میلیونی، هر کس از یک طرف می‌دوید تا

حاشیه

چیزی شبیه معجزه

بعد از پیروزی انقلاب امام به قم آمدند و من با معرفی آقای اشراقی، داماد بزرگ امام، رسماً محافظ ایشان شدم. امام به قم که آمدند، به مدرسه فیضیه و حرم حضرت معصومه سلام الله علیها رفتند و از آنجا به منزل حاج قاسم دخیلی رفتند. حدود یک هفته آنجا بودند. بعد از آنجا به خانه آقای بی به نام مومنی رفتیم و امام ۱۰-۱۵ روز هم مستاجر ایشان شد و از آنجا دیگر به منزل آیت الله یزدی کوچ کردند و در آنجا ثابت مستقر شدند. در این ایام ملاقات‌های امام خیلی زیاد بود و ما شبانه روز کار می کردیم. شاید در شبانه روز فقط دو ساعت می خوابیدیم و بقیه ساعت‌ها مدام فعالیت شدید بدنی داشتیم. یا داشتیم ملاقات کننده‌ها را تفتیش می کردیم، یا امام به فیضیه و دیدارهای عمومی می رفتند و ما درازدام جمعیت بودیم و... اما خداوند انرژي و قدرتی به ما می داد که شبیه معجزه بود. آن موقع چون برنامه‌های امام خیلی فشرده بود، حاج احمد آقا و آقای اشراقی با اصرار، امام را راضی کردند که هر ماه یکی دو روز به منزل آقای اشراقی در دور شهر بروند و استراحت کنند. اما طوری امام را می بردیم که پاسدارهای جلو خانه هم متوجه نمی شدند. سه - چهار نفری از در پشتی، امام را سوار ماشین می کردیم و می بردیم. یک ماشین هم پشت سر ما می آمد. گاهی که من در صندلی جلو می نشستم، در مسیر معذب بودم که پشتم به سمت امام نباشد. به در تکیه می دادم و طوری می نشستم که پشتم به سمت در باشد، اما امام خیلی مهربان بودند، حواسشان هم بود، خودشان دودستی شانه‌های من را می گرفتند و روی صندلی جابه جایی می کردند و می گفتند: «درست بنشین، راه طولانی است و ادیت می شوی.»



نمی توانید به آنجا برسید. رفتیم و دو سه روز آنجا بودیم تا اینکه امام فرمودند هر کس به شهر خودش برود. اما نزدیکی پیروزی انقلاب، دوباره به تهران برگشتیم، دور و بر امام بودیم و در جنگ و گریزهای خیابانی هم شرکت می کردیم که آن‌ها هم برای خودش داستان مفصلي دارد. مردم همه جور مایه می گذاشتند و دفاع می کردند. اگر یک نفر زخمی می شد و در یک خانه را می زدیم و می گفتیم یک ملحفه بدهید، طرف هر چه ملحفه در خانه داشت، می آورد و می داد. چیزی برای خودش نگه نمی داشت.

دید و باز دید به سبک امام

در قم امام آزاد رفت و آمد می کردند، دیدار داشتند، به بازدید علمایی می رفتند که به دیدارشان آمده بودند، گاهی هم پیاده می رفتند و من پشت سرشان می رفتم. در آن دو - سه روزی که امام در منزل آقای اشراقی استراحت می کردند، گاهی نخست وزیر یا مسوولان برای دیدار ایشان می آمدند. یک بار معاون یاسر عرفات برای دیدار آمده بود، امام همیشه چهارزانو روی زمین می نشستند و دست‌هایشان را روی پایشان می گذاشتند. بین صحبت با او که یک دفعه امام از جا بلند شدند و رو به قبله ایستادند و مشغول مقدمات نماز شدند. تازه همه به خودشان آمدند و بدو بدو رفتند برای وضو و بعد آمدند به امام اقتدا کردند. نماز که تمام شد، امام دوباره نشستند و جلسه را ادامه دادند. در همه آن سال‌ها، همیشه نماز

امام بر همه چیز مقدم بود. این رفتار امام برای آن هیات خارجی خیلی عجیب بود.

این دوران به هر حال سپری شد. مدتی قبل از اینکه امام بیمار شوند و به تهران بیایند، ماجرای پیش آمد که به نظر من مقدمه بیماری امام بود. در کوچه‌ای که امام ساکن بودند، چند تا خانه آن طرف تر حاج احمد آقا مستاجر یک خانه بودند. یک روز آمدند و به من گفتند ماشین را ببرید کنار در پشتی، می خواهیم امام را به منزل آقای اشراقی ببریم. ما امام را بردیم به آنجا و خودمان با حاج احمد آقا برگشتیم. یکی - دو تا خانه آن طرف تر از خانه امام، منزل علامه طباطبایی بود، روی سکوی خانه ایشان نشسته بودم، هوا هم سرد بود و ۱۰-۱۵ سانتی متر برف روی زمین بود. مردم

چند خانه آن طرف تر پشت نرده ایستاده بودند که امام را ببینند، با هیچ حرفی هم راضی به رفتن نمی شدند.

میان جمعیت، یک خانم با بچه اش و یک خانم دیگر که همراهش بود، داشت به پاسدارها اصرار و التماس می کرد که اجازه بدهند امام را ببینند. پاسدارها هم می گفتند امام الان ملاقات ندارد. در همین حین حاج احمد آقا از خانه شان بیرون آمد که به سمت دفتر بیاید. این خانم یک دفعه دوید و آمد جلو حاج احمد آقا، گفت من از فلان روستای اطراف مشهد برای دیدن امام آمدم، همسرم شهید شده و دخترم مدام بهانه پدرش را می گیرد. او را به اینجا آورده‌ام که امام را ببیند. حاج احمد آقا گفت: «خواهرم امام اینجا نیستند، شما برو و دو روز دیگر بیا.» این را گفت و رفت به دفتر. بعد از چند دقیقه حسین آقا، پسر حاج آقا مصطفی از خانه بیرون آمدند، پاسدارها به آن خانم گفتند این آقا نوه امام است، شاید بتواند کاری برای شما بکند. آن زن دوباره آمد سراغ حسین آقا و همان حرف‌ها را زد. حسین آقا هم صادقانه گفت: «خواهرم امام در قم نیستند، جای دیگری هستند، شما بروید و دو - سه روز دیگر بیایید.» باز این خانم راضی نشد، آنجا نشست و دوباره که حاج احمد آقا بیرون آمد، جلو آمد و درخواستش را مطرح کرد. می گفت: «راهم خیلی دور است، از آن طرف مشهد آمده‌ام، نمی توانم بروم و دوباره بیایم، اینجا هم جایی برای ماندن ندارم.» حاج احمد آقا نگاهش به من افتاد و گفت: «آقا رضا، بلند شو ماشینت را روشن کن و این خانم را ببر امام را ببیند، بعد دوباره آن‌ها را بیاور.»

سرهنگ چندثانیه
به عکس خیره شد
و بعد به پدرم گفت:
«مش ممد، من در
مردان عالم، اول علی
بن ابیطالب را به
پهلوانی و شجاعت
قبول دارم، بعد این
مرد را!»

این سرما خوردگی، سبب خیر شد

ماشین یک لندرور بود که حاج مهدی عراقی که در بنیاد شهید بود برای رفت و آمد امام داده بود. ماشین را روشن کردم و این خانم‌ها را با بچه شان سوار کردم و راه افتادم. بین راه یک دفعه به ذهنم آمد که نکنند این خانم نقشه‌ای داشته باشد، ما هم که او را بازرسی نکردیم. بین راه، رفتم دنبال خانمی که در قم می شناختم، او را سوار کردم که هم این خانم‌ها را بازرسی کند و مراقب کارهایشان باشد و هم به این بهانه، امام را ببیند. کمی از مسیر را که رفتیم، از آن خانم‌ها عذرخواهی کردم و



یک روز حاج احمد آقا گفتند: «یک ماشین زرهی داریم، پرده‌هایش را هم می‌کشیم، ببینید تا حرم حضرت عبدالعظیم برویم» امام گفتند: «نه، من متعلق به خودم نیستم، این اجازه را به خودم نمی‌دهم.»



گفتم: «چون شما را نمی‌شناسم، این خانم باید شما را تفتیش کند. آن‌ها هم قبول کردند و خلاصه رفتیم.»

کنار منزلی که امام آنجا مستقر بودند، ماشین را پارک کردم و داشتم از در وارد می‌شدم که دیدم امام توی اتاق، روی زمین نیم خیز بود و داشت شمد را می‌کشید روی خودش که استراحت کند. در این بین علی، نوه امام را صدا کردم و گفتم: «برو به امام بگو دایی احمد دو تا خانم را فرستاده تا شما را ببینند، الان آن‌ها را می‌بینید یا بعد از خوابتان؟» علی رفت و من دیدم امام در همین حین که علی با ایشان صحبت می‌کرد، شمد را عقب زدند و از جا بلند شدند. آمدند جلو و فرمودند: «همین الان آن‌ها را بیاور ولی از این طرف، نه، برو از آن در بیا. امام شمد را روی دوششان انداختند، بیرون خیلی سرد بود و برف روی زمین بود، اما داخل اتاق بخاری روشن بود و امام هم با یک پیراهن نازک در خانه بودند.»

اعتقاد من این است که شروع بیماری امام از همین جا بود. امام شمد را روی دوش انداختند و به بالکن آمدند. من رفتم دور زدم و آن خانم‌ها را از آن طرف به خدمت امام بردم. جالب بود که امام شخصا به استقبال این زن و بچه آمدند. زمانی که یک خانواده مستضعف یا شهید یا مردم عادی می‌آمدند، از امام متواضع‌تر، فروتن‌تر و افتاده‌تر روی زمین وجود نداشت. اما از آن طرف، رئیس جمهور و نخست‌وزیر و مسوول فلان کشور و آدم‌های بی‌دین و ایمان که می‌آمدند، می‌گویند در مثال مناقشه نیست - از نظر غرور، ببر بنگال و بلندی دماوند پیش غرور امام هیچ بود، خیلی عجیب بود. ابرقدرت‌ها که می‌آمدند، ابهت و غرور و زست امام بی‌نظیر بود، اما اگر می‌گفتم آقا یک خانواده شهید، یک خانواده محروم آمدند، فروتن و خاکی و خودمانی از آن‌ها استقبال می‌کرد.

فقط سلامتی شما را می‌خواهیم

به هر حال این خانم‌ها آمدند و از روی پارچه دست امام را بوسیدند. آن خانم به امام گفت: «آقا جان، من همسر شهیدم و این هم فرزند شهید است. از آن طرف مشهد برای دیدن شما آمدیم.» آقا فرمودند: «چرا این قدر به خودت زحمت دادی و این بچه را در این راه طولانی اذیت کردی؟ مگر من کی هستم که برای دیدار من این کارها را کردی؟» همسر شهید گفت: «نه آقا، آرزوی من دیدن شما بود و بچه‌ام هم بهانه پدرش را می‌گرفت، آوردم که شما را به عنوان پدرش به او نشان بدهم.» امام فرمودند: «اگر خواسته‌ای داری، بگو برایت برآورده کنم.» آن خانم گفت: «نه آقا، من سلامتی



شمارا می خواهم. خواسته من این بود که شما را از نزدیک زیارت کنم که برآورده شد، هیچ چیز دیگری نمی خواهم.» امام سه بار این حرف را تکرار کردند و آن خانم هر بار گفت: «نه، من فقط می خواستم شما را ببینم که خدا را شکر می کنم آرزویم برآورده شد.»

امام به من نگاه کردند و فرمودند: «آقا رضا، برو بخاری ماشینت را روشن کن، ماشین را گرم کن، بعد هم این دو خانم را هر جا که خواستند، ببر و برسان.» موقع رفتن هم آقا دوباره آن ها را بدرقه



کردند و چند بار به من سفارش کردند که حتما ماشین را گرم کن. من خدا حافظی کردم و آن خانم ها را پردم.

به نظر من زمینه سرماخوردگی امام از همین جا بود. البته این کار خدا بود. امام ناراحتی قلبی داشتند و کسی از آن خبری نداشت. غروب همان روز آقای اشراقی احساس کردند که امام تب دارند، دکتر باهر را خبر کردند و او امام را دید. یک سری داروهای سرماخوردگی به امام داد و گفت: «ان شاء الله تب امام تا فردا قطع می شود.» اما نشد،

فردای آن روز دکتر کردستی را آوردند و ایشان هم تجویزی کرد، اما تب امام باز هم قطع نشد. بار چندم هر دو دکتر آمدند و معاینه که کردند، متوجه شدند انگار قلب امام یک صدای اضافه دارد. از اینجا بیماری قلب امام ظاهر شد و دکترها پی گیر آن شدند.

اگر دکترها می گویند، قبول می کنم

حاج احمد آقا با تهران تماس گرفت و سه-چهار تا دکتر؛ دکتر زرگر، دکتر عارفی، دکتر معتمدی و یک آقای دیگر برای معاینه امام به منزل آقای اشراقی

آمدند. از ساعت ۱۱ شب تا حدود نماز صبح دکترها امام را تحت نظر داشتند. زمان نماز، دکترها گفتند امام که نماز شان را خواندند، دستگاه ها را به ایشان وصل می کنیم. در این مدت من رابط امام و دکترها بودم. دکترها گفتند به امام بگویید نمی توانند ایستاده نماز بخوانند. به امام گفتم: «آقا

جان، دکترها می گویند شما نمی توانید ایستاده نماز بخوانید.» امام تبسمی کردند و گفتند: «من که طوریم نیست، می توانم ایستاده بخوانم.» بلند شدند و مهیا شدند برای نماز، به دکترها گفتم امام می خواهند ایستاده نماز بخوانند. دکترها هر چهار تا با هم گفتند: «نه، امام نباید ایستاده نماز بخوانند» دویدم و به امام گفتم. امام باز گفتند: «من چیزیم نیست اما اگر دکترها می گویند، قبول می کنم.» آنجا برای اولین بار دیدم که امام نشستند نماز خواندند.

بعد از نماز هم دکترها سفارش کردند امام اصلا نباید حرکت کنند، یک برانکار آوردند و امام را به طبقه بالا بردند و دستگاه های قلب را به امام متصل کردند، آنجا دکترها خیلی ناراحت شدند و به حاج احمد آقا گفتند وضعیت قلب امام حاد است و باید به تهران منتقل شوند.

بنی صدر، از اول سر به هوا بود

خلاصه آمبولانس آوردند و امام را برای انتقال آماده کردند. دکترها گفته بودند امام نمی توانند با هلی کوپتر منتقل شوند و باید با ماشین بروند. روز انتقال امام، صحنه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها و گریه های آرام خانواده ایشان برای من تداعی شد. ما از رفتن و بیماری امام ناراحت بودیم و می خواستیم گریه کنیم، اما نمی توانستیم چون همسایه ها نباید با خبر می شدند. توی دلمان گریه می کردیم. امام

خانم گفت: «جای آقا مناسب نیست. کوچک و تاریک و نمور است.» اما امام گفتند: «دو تا اتاق دارد؟» گفتیم: «بله، گفتند: «یکی از اتاق ها برای من بس است و یکی اش هم زیاد است.»

وقتی مطمئن شدم بی خطر است، به سید حسن دادم که بازی کند.

در همین حین آقای اشراقی آمد، تا اسلحه را دست سید حسن دید، جا خورد و ترسید و گفت: «اسلحه را بگیر!» گفتم: «خیالتان راحت، خالی و مطمئن است.» گفت: «نه، باز هم بگیر و چک کن.» خلاصه اسلحه را گرفتم، گفت خوب کنترلش کن، می خواهم برویم بالا و امام را بترسانیم.

اسلحه را دوباره چک کردم و به سید حسن دادم و بالا رفتیم. ما بیرون در ایستادیم و از کنار آن نگاه می کردیم.

در قم که بودیم چون محافظ ویژه بودم، تنها محافظی بودم که در اتفاق می ماندم، بقیه بیرون نگهبانی می کردند. یک روز بعد از ظهر که امام طبقه بالا بودند، طبقه پایین نگهبانی می دادم، خواستم از فرصت استفاده کنم و روی صندلی چرتی بزنم که حسن آقا، پسر حاج احمد آمد. خیلی باز یگوش و پر شور بود. اسلحه من یوزی بود که روی پایم گذاشته بودم. سید حسن پیله کرد که اسلحه را بده، می خواهم بازی کنم. هر چه گفتم: حالانه، برو، نمی شود، قبول نکرد. خشاب اسلحه را در آوردم و آن را خوب بازرسی کردم و

امام، سید حسن را خلع سلاح کرد



ابرقدرت‌ها که می‌آمدند، ابهت و غرور و ژست امام بی‌نظیر بود، اما اگر می‌گفتم یک خانواده شهید، یک خانواده محروم آمدند، فروتن و خاکی و خودمانی از آن‌ها استقبال می‌کرد

با اینجا انس می‌گیرم، نمی‌توانم اینجا بمانم.» دوباره دست به کار شدند که جایی را پیدا کنند، آقای جمارانی با حاج احمد آقا بعد از جست‌وجوی زیاد، این محل را که خانه خود آقای جمارانی بود، انتخاب کردند. کوچه جماران آن موقع خاکی بود و از می‌انش آب می‌گذشت، خود به خود محل زندگی امام و خانواده و دفتر جور شد و حسینیه جماران هم آن موقع تازه داشت ساخته می‌شد که آقای جمارانی گفتند این حسینیه را هم برای ملاقات‌های امام می‌گذاریم.

مهم این بود که خانم پسنند!
حاج احمد آقا شرایط را به امام گفتند، اما مهم این بود که خانم امام جایی را بپسندند، امام هم روی این موضوع حساس بودند، می‌گفتند: «برای من شرایط خانه مهم نیست، اما جای خانم باید مورد قبولشان باشد.» خانم امام جماران را دید و گفت: «جایی که برای من در نظر گرفتید، خوب است، برویم و جای امام را هم ببینیم.» آن دو تاتاق آن موقع تاریک و نمور بود، خانم گفت: «جای آقا مناسب نیست. کوچک و تاریک و نمور است.» همین را به امام گزارش دادیم، امام گفتند: «دو تاتاق دارد؟» گفتیم: «بله، امام گفتند: «یکی از تاتاق‌ها برای من بس است و یکی‌اش هم زیادی است.»

خلاصه تصمیم گرفتند و در اینجا مستقر شدند. در این مدت که امام جماران بودند، هیچ جا نرفتند. یک روز حاج احمد آقا امام را قسم دادند و گفتند: «یک ماشین زرهی داریم، پرده‌هایش را هم می‌کشیم، بیا بید تا حرم حضرت عبدالعظیم برویم» امام گفتند: «نه، من متعلق به خودم نیستم و این اجازه را به خود نمی‌دهم.»

بی‌ادبانه پایش را روی پایش انداخته بود و با تکبر نگاه می‌کرد. همان موقع پیش خودم گفتم «پیداست که این آدم سر به هواست!»

مردم ادیت می‌شوند، اینجا نمی‌مانم
بعد از مدتی حال امام بهتر شد، قصد خودشان این بود که به قم برگردند اما دکترها گفتند تا زمانی که یک بیمارستان مجهز به «آی سی یو» و «سی سی یو» در قم ساخته نشود، امکان برگشت به آنجا برای شما نیست. دو-سه ماه اینجا بمانید تا حالتان هم بهتر شود. امام قبول کردند، اما گفتند: «در بیمارستان نمی‌مانم، چون شنیده‌ام به دلیل حضور من مردم را ادیت می‌کنید و رفت و آمد مردم در بیمارستان سخت شده، اینجا نمی‌مانم.» آقایان بسیج شدند که جایی را برای اقامت امام پیدا کنند. یک خانه سه طبقه در گلایره دربند مهیا کردند که در طبقه اول آقایان دفتر مستقر شدند، طبقه دوم خانم و خانواده امام بودند و طبقه سوم هم محل زندگی خود امام بود که آنجا تنها زندگی می‌کردند تا با رفت و آمد دکترها و دیگران، خانواده معذب نشوند.

امام در خانه قدم می‌زدند، یک طرف مردم از پنجره امام را می‌دیدند و دست تکان می‌دادند و ابراز احساسات می‌کردند، یک طرف هم پاسدارها بودند و امام را می‌دیدند. اتاق ساده‌ای بود، اما امام فرمودند: «محیط اینجا طاغوتی است و من دارم

را در آمبولانس گذاشتیم و من هم رفتم توی آمبولانس و پیش امام نشستم. حاج احمد آقا آمد و گفت: «آقا رضا تو بی‌پایین، پیش زن و بچه من باش و مراقب آن‌ها باش. من با امام می‌روم و قول می‌دهم بیشتر از تو از امام مراقبت کنم.» هم قبول کردم و پیاده شدم.

دو-سه روز بعد از انتقال امام، انتخابات بنی صدر ملعون بود. از مرحوم حاج احمد آقا پرسیدم، ایشان گفتند: من به حسن حبیبی رای می‌دهم اما شما به کسی نگو که حاج احمد این حرف را زده است.

اما امام اصلاً نمی‌گذاشتند کسی ایشان را بفهمد. بارها موقع رای دادن از پشت سر می‌آمد و از روی شانه امام، نگاه می‌کردم که متوجه شوم به چه کسی رای می‌دهند، اما امام به قدری زرنگ بودند که اصلاً نمی‌گذاشتند کسی متوجه شود.

تفگیر ریاست جمهوری بنی صدر در همان بیمارستان قلب انجام شد. حال امام خیلی نامساعد بود. من ایشان را با ویلچر تا نزدیک آن بالکنی که برای این کار آماده شده بود، آوردم. به نزدیک جایگاه که رسیدیم، یک دفعه امام گفتند: «وایسا»، گفتم:

«آقا، دکترها گفتند نباید بلند شوید.» امام دوباره گفتند: «وایسا» ویلچر را نگه داشتیم، امام از جا بلند شدند و خودشان وارد جایگاه شدند که جلو دوربین‌ها با ویلچر دیده نشوند. امام روی صندلی کنار بنی صدر نشستند. خدا لعنت کند بنی صدر را! همان روز دیدم با اینکه کنار امام نشسته بود،

مهم این بود که خانم امام جایی را بپسندند، امام هم روی این موضوع حساس بودند، می‌گفتند: «برای من شرایط خانه مهم نیست، اما جای خانم باید مورد قبولشان باشد.»



اسلحه‌ای است؟» اسلحه را گرفتم و قنداقش را باز کردم و دوباره به امام دادم، امام گفتند: «آهان، حالا شد!» بعد هم گفتند: «وقتی جوان بودیم، با داداش آقای پسنندیده در خمین بودیم. راهزن‌ها که می‌آمدند اموال مردم را بدزدند و شهر را غارت کنند، ما می‌رفتیم بالای برج، اسلحه را دوباره نشان دادند و گفتند: «از این اسلحه‌ها نبوده! از آن اسلحه‌های سرپُر بود.» -از بالای برج تیراندازی می‌کردیم، اما به خودشان نمی‌زدیم، جلو پای اسبشان می‌زدیم که بترسند و بروند...» خلاصه امام ماجرای مبارزه‌های جوانیشان را برای ما تعریف کردند.

سید حسن با اسلحه وارد اتاق شد، آن را به طرف امام گرفت و گفت: «دست‌ها بالا!» امام بدون اینکه ذره‌ای جا بخورد، دستش را به طرف سید حسن دراز کرد و گفت: «کجا بودی باباجون، بیا جلو ببینم!» سید حسن یک قدم جلو رفت و دوباره گفت: «دست‌ها بالا!» باز امام همان حرف را تکرار کردند و سید حسن برای بار دوم سوم هم جلو رفت، امام دست دراز کردند و اسلحه را از او گرفتند و بچه را هم کنار خودشان نشانده‌اند.

اسلحه را دست گرفته بودند و این طرف و آن طرف می‌کردند. کمی نگاه کردند و گفتند: «این چه رقم

بررسی مدل رهبری امام خمینی در
نهضت انقلاب اسلامی با قیام‌های
مذهبی پیشین

تفسیر امام از عاشورا عزتمند است

سمانه توحیدی/سمیه وظیفه خواه

ساز و کار انقلاب اسلامی که به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، با هیچ انقلابی در جهان مشابه نبود؛ نه در انگیزه، نه در شکل و شیوه حرکت و نه در نتیجه. درباره این تفاوت‌ها، خیلی از نظریه پردازها مفصل گفته‌اند. مهم‌ترین تفاوت در مبدا و منتهای دینی این انقلاب بود و بقیه هم ذیل همین تعریف می‌آید. اما در همین کشور و میان همین مردم و اتفاقاً با همین خاستگاه و غایت دینی، در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هم، حرکت‌هایی انجام شده، اما به نتیجه نرسیده. از نهضت جنگل تا نهضت نفت و حرکت میرزای شیرازی و ... با دکتر موسی نجفی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی درباره تفاوت شیوه و سیره هدایت و رهبری قیام در انقلاب اسلامی و قیام‌های پیش از آن صحبت کرده‌ایم.





پیش از نهضت امام خمینی، افراد دیگری که بعضاً روحانی هم بودند، حرکت‌های مشابه داشتند، اما به نتیجه نرسیدند. تفاوت حرکت امام خمینی با

افرادی امثال مدرس و کاشانی و نهضت جنگل و... در شرایط موجود است یا در دیدگاه فردی؟

بعضی از این افرادی که اسم بردید، حرکت‌هایشان فردی بود و اصلاً انقلاب نداشت، برخی هم مدل حرکتشان با امام متفاوت بود. ما امروز به‌رکت بیداری اسلامی به نقطه‌ای رسیدیم که می‌توانیم اصالت، تأثیر و عمق انقلاب‌های گذشته تاریخ را بر اساس ملاک‌هایی که در بیداری اسلامی داریم، تفکیک و مشخص کنیم. جریان امام یک جریان اصیل است که از بیداری اسلامی نشأت گرفته، یعنی یک حرکت عادی و شخصی نیست. این طور نیست که یک شخص یک روز تصمیم بگیرد قیام کند. خیلی از کارها را دیگران و گذشتگان کرده‌اند. آن رهبر الهی باشخصیت فوق‌العاده می‌آید و به حرکت گذشته، عمق و جهت جدید می‌دهد و تکامل می‌بخشد.

امام هم همین کار را کردند. امام از حرکت‌های مرحوم مدرس، شیخ فضل‌الله نوری، میرزای شیرازی... خوب اطلاع داشت. نقاط قوت و ضعف حرکت آن‌ها را هم می‌دانست و براساس دستاوردهای گذشته با توجه به شرایط زمانی خودشان یک حرکت جدید ایجاد کردند. در حرکت امام چیزی که جدید است و عمیق‌تر از گذشتگان، بُعد نهضت نیست. ظرفیتی است که امام از نهضت ایجاد کردند و آن بُعد نظام سازی است. قبلاً هم نظام‌سازی داریم، در مشروطیت هست، اما یک نظام تمام‌قد اسلامی و دینی نیست. با مختصات آن دنیای غرب و افکار غربی در دوره مشروطه مخلوط می‌شود. ولی امام از مشروطه درس می‌گیرد و نظام‌سازی مشروطه را کامل می‌کند.

تفاوت‌ها دقیقاً چیست؟ به نظر می‌رسد در حرکت‌هایی که قبلاً انجام می‌شود، گاهی اتکابه پارلمان است، گاهی به روشنفکران است و گاهی قدرت‌های خارجی و... اما امام از اول بر توده و آحاد مردم تکیه می‌کند و با آن‌ها کار می‌کند. جایگاهی که امام در حرکت خودش برای مردم در نظر می‌گیرد، چه قدر متفاوت است با حرکت‌های قبلی؟

کشف مردم از امام نیست، مثلاً در میرزای شیرازی هم هست. شخصیت‌هایی مثل مرحوم سید جمال‌الدین را درست نمی‌شناختند و تکیه‌شان بر قدرت‌ها بود ولی جریان مرجعیت همیشه تکیه‌اش بر مردم بوده و این جدید نبود. اصلاً مرجعیت یعنی محل رجوع مردم. هر مجتهدی قیامی ترتیب داده، توده‌های مردم هم نقش دارند. اما بعد از مشروطه، کار دست

احزاب سیاسی افتاد. در نهضت نفت هم مردم بودند اما آن کسی که می‌خواست مردم را جهت بدهد، احزاب سیاسی بودند. امام این را حذف کرد؛ یعنی مردم دوباره برگشتند، نه اینکه مردم را کشف کرده باشد. مردم با مراجع ارتباط داشتند، امام هم با مردم بود اما جریان‌های سیاسی را حذف کرد.

واسطه‌ها را حذف کردند و خودشان مستقیم با مردم روبه‌رو شدند...

بله، چون احزاب هم امتحان خودشان را داده بودند، نشان داده بودند خواسته‌هایشان، فقط خواسته‌های مردم نیست، منافع گروهی و حزبی خودشان را دارند. به ویژه که احزاب بیشتر در جهت قدرت طلبی و به دست آوردن قدرت حرکت می‌کنند. اگر از خواست مردم هم حرف می‌زدند، در بسیاری از موارد خواست مردم در جهت منافعشان است. یعنی خود خواسته مردم اصالت ندارد، وسیله‌ای است برای رسیدن به قدرت.

شناخت امام از شرایط اجتماعی چه قدر تأثیر داشت؟ مثلاً امام از قمر راه می‌افتاد

و به تهران می‌آمد و در جلسه‌های مجلس شرکت می‌کرد، زمانی که در حوزه روزنامه خواندن خیلی وجهی نداشت، امام روزنامه می‌خواند و بحث می‌کرد و... این چه قدر تأثیر دارد در نتیجه‌ای که از حرکت می‌گیرد؟

اینکه شمامی گویند روزنامه خواندن در حوزه‌ها و وجهی نداشت را من قبول ندارم. حوزه‌های روزنامه هم می‌خواندند، در دوره مشروطه در شهر نجف ۱۰ تا ۲۰ روزنامه چاپ می‌شد، علما هم می‌خواندند. در گذشته علمایی داشتیم که روزنامه و

رمان می‌خواندند، چیز جدیدی نبود. به نظر من این‌ها ویژگی‌هایی نیست که بخواهیم بگوییم برای امام امتیاز است. امام این‌ها را داشت اما مهم این بود که میراثی را که از گذشته به او رسید، خوب تحویل گرفت. بعضی‌ها فکر می‌کنند امام خودش همه چیز را اختراع کرده است. نه، امام میراث تشیعی که از اهل بیت علیهم‌السلام به او رسیده بود و میراث علمای بزرگ را خوب تحویل گرفت و پرورش داد. این طور نبود که فقط تقلید کند. آن‌ها را رشد داد و مطابق مقتضیات زمان از آن‌ها استفاده کرد.

همان طور که می‌گویید امام خمینی از شرایط آگاه بود. متوجه بود که دولت پهلوی غیر از دولت قاجار

است، استبداد پهلوی، استبداد مدرن بود، استبداد قاجار، استبداد کهنه بود. در استبداد مدرن فقط قدرت حرف اول را نمی‌زند. پشتوانه این قدرت نوعی مدرنیزاسیون و عناصر غرب زده و روشنفکری هستند که می‌خواهند این قدرت بمانند. امام به جنبه فرهنگی استبداد رضاخان هم نظر داشت. از همان جاست که خودش را محتاج می‌بیند که روزنامه و رمان و کتاب‌های مختلف بخواند تا ماهیت این استبداد را بشناسد. به همین دلیل حرکتش باقیه فرق می‌کند. تلاشی که امام می‌کند برای اینکه دستاوردهای گذشتگان را رشد بدهد و برای مقابله با وضع جدید تجهیز کند، به دلیل شناختی است که از وضع جدید دارد. حالا اگر این وضع جدید در دوره میرزای شیرازی بود، ایشان هم همین کار را می‌کرد. منتی استبدادی که مقابل میرزای شیرازی است، استبداد ناصرالدین شاه است. استبدادی که مقابل امام است، استبداد رضاخان و محمدرضا است. ماهیت دوره پهلوی با ماهیت قاجار فرق می‌کند.

در پیروزی امام چه قدر مقتضیات زمان نقش داشت؟ مثلاً امام اگر در زمان

پیچیده رضاخان بود یا در زمان ناصرالدین شاه بود که ظاهر دین حفظ می‌شد، باز هم... در دوره ناصرالدین شاه اصلاً ظاهر دین حفظ نشده است.

اوایل دوره ناصرالدین شاه این طور بود، نه؟

اوایلش بله، این طور بود. ببینید مهم این است که در دوره رضاخان ایران به هرج و مرج بعد از مشروطه دچار شد تا جنگ جهانی اول. جامعه یک دست قدرت‌مند طلب می‌کرد و رضاخان توانست خودش را بر اساس نیاز

جامعه، یعنی نیاز به امنیت و وحدت در مسیر قرار دهد. ریاکاری و حیل‌گری‌اش هم در همین حد بود. دست قدرت‌مندی که بیاید و ایران را سامانی بدهد که مقابل دزدان و متجاوزان و غارتگران را بگیرد. رضاخان این کار را کرد، وقتی سوار کار شد، ماهیت انگلیسی خودش را نشان داد. امام این را متوجه شده که روی این آدم پرده‌ای از باونفاق است و پشت آن یک دست‌آنه‌ن. این را هر کسی نمی‌دید، واقعیتش همان خشونت و نظامی‌گری‌اش بود اما به وسیله روشنفکران روی این سیاهی‌ها و قلدری‌های لایه فکری و فرهنگی کشیده بود.

امروز برای ما این مسایل مشخص شده، اما مردم

مردم با مراجع ارتباط داشتند، امام هم با مردم بود اما جریان‌های سیاسی را حذف کرد. در نهضت انقلاب اسلامی مردم با این کار دوباره برگشتند، نه اینکه امام خمینی آن‌ها را کشف کرده باشد

انقلاب در می آید. یعنی می شود یک عالم دینی که مواجه می شود با عالم غیر دینی. شکل این مخالفت، انقلابی می شود، شکل عادی نیست. عالم، عالم غیر دینی و مدرن بود، سکولاریسم بر آن غلبه داشت و رقابت بین لیبرالیسم و مارکسیسم بود و دین جایی نداشت. امام با این عالم غیر دینی در افتاد چون علمی که جان مایه وجودش بود، دینی بود و در مواجهه با عالم غیر دینی طبیعتاً به انقلاب می رسید.

■ تا آنجا که از صحیفه امام بر می آید، ظاهر امام تا سال هایی خیلی مخالفت با نظام کلی شاه ندارد، می گویند تو باش ولی این جور باش و این جور نباش، اما بعد از مدتی رو کرد تغییر می کند و دیگر با کل نظام شاه مخالفت می کنند. علت، تغییر شرایط است؟

خب این تحلیل های زیادی دارد.

■ مثلاً می خواستند حجت تمام شود؟ می تواند این طور هم باشد. یک نکته این است که امام به حرکت گروهک ها و احزاب اعتقادی نداشت، به توده مردم اعتقاد داشت. برای حرکت مردم، باید زمینه سازی می شد. همیشه این طور نبوده که تا یک مرجع چیزی بگوید، مردم راه بیفتند و قیام کنند و کشته شوند. یک مرجع باید مردم را به این نقطه و این درک برساند. اول از همه باید خود روحانی ها را به این نقطه برساند. چون خیلی از آن ها به قول شما اعتقادی به این جور حرکت ها نداشتند. این، کار و زحمت می خواست. اول امام باید در جایگاهی قرار می گرفت که بتواند این حرف را بزند. این جایگاه، جایگاه مرجعیت بود. امام تا پیش از آنکه به مرجعیت برسد، حرکت مردمی ندارد. حرکت دارد، مثلاً کتاب کشف الاسرار را می نویسد.

■ مقابل آن کتاب «اسرار هزار ساله»...

بله، در سال ۱۳۲۲. یا کارهای فکری دارد، در نهضت نفت هم ایشان حضور فعال ندارد. اما از سال ۱۳۴۱ بعد از رحلت آیت الله بروجردی چند اتفاق افتاده، یکی اینکه فضای نهضت نفت دیگر نیست. فضای مشروطه حاکم شده، فضای مشروطه هم، فضای مدرن است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد پرونده مشروطه بسته شد. امام باید پرونده دیگری باز می کرد، این پرونده همان پرونده ۱۵ خرداد است که فضایش با



یک نیوتن بود که جاذبه را کشف کرد. خیلی اتفاق ها اطراف ما می افتد ولی برای ما مهم نیست. خداوند باید نعمت و درک و شعوری بدهد که این مساله را بفهمیم. امام این درک و شعور را داشت. ذاتاً مرد نابغه و تیزهوشی بود. اطرافش را خوب می دید و خوب تحلیل می کرد. مطالعه هم زیادی می کرد. آرام آرام در مسیر زندگی و اجتماع تجربه کسب می کرد. این ها کافی است برای اینکه از یک نفر، یک مرد بزرگ بسازد.

■ به نظر می آید مبنای فکری امام هم با غالب روحانیون آن زمان کمی متفاوت بود. علماً خیلی قابل به قیام به این شکل نبودند. آن عالمی که سال هادر حوزه نشسته بود و از احکام فردی می گفت، اصلاً دأب حرف های انقلابی امام خمینی را نداشت. تفاوت مبنای فکری عالم قاعد با عالم قائم، در کجاست؟

این تفسیری دارد و تفسیرش هم سنگین است. امام عصاره علوم و معارف اسلامی بود. فقه، قرآن، حدیث، کلام، فلسفه... همه این علوم را در حد مطلوب خوانده بود. این ها با جان او آمیخته شده بود. چنین آدمی وقتی با عالم مدرن که عالم دینی نیست مواجه می شود، همه این علوم در وجود او به

این چیز ها را نمی دانستند. رضاخان به دلیل کشف حجاب و خشونت که داشت، مورد نفرت مردم بود اما محمدرضا مثل پدرش کار نکرد. خودمقابله و رساندن مردم به نقطه ای که ماهیت محمدرضا را بشناسند، بسیار کار مشکلی بود. خیلی ها فریب مشهور رفتن و مکه رفتن و مسجد ساختن و ظاهر کارش را می خوردند. امام خیلی تلاش کرد که بگوید چهره واقعی این آدم، این طور نیست، مثل پدرش است.

محمدرضا گاهی که عصبانی می شد، می گفت «کاری نکنید که چکمه های پدرم را بپوشم!» امام همان سال ۱۳۴۱ گفته بودند «چکمه های پدرت برای تو گشاد است!» امام تعبیری درباره محمدرضا دارند برای ۲۸ مرداد، می گویند «محمدرضا از ایران خارج شد، رضاخان برگشت.» یعنی قبل از کودتا که از ایران خارج شد، محمدرضا بود و بعد از کودتا قلدر شد و مثل رضاخان برگشت.

ولی این قلدری به وسیله لایه ای از کار فرهنگی، تأسیس دانشگاه و صدا و سیما و... پشتیبانی می شد. امام متوجه این عقبه شد، با هنری که داشت، این عقبه را می دید، می دانست باید از فضای ایدئولوژیکی که غرب ساخته و مدرنیزاسیونی که کشور دچار شده، خارج شد.

■ این شناخت از کجای آمد؟ منشأ آن چه بود؟

این شناخت به خیلی از چیز ها بستگی دارد. به تیزهوشی و صفت های شخصی، تجربه های زندگی، مطالعات... از خیلی از درخت های دنیا سبب افتاد، اما

در حجت امام
چیزی که جدید
است و عمیق تر
از گذشتگان، بعد
نهضت نیست.
ظرفیتی است که
امام از نهضت ایجاد
کردند و آن بعد
نظام سازی است

■ حاشیه ■

قانون الهی ولاغیر!

«دموکراسی این است که آرای اکثریت و آن هم این طور اکثریت، معتبر است، اکثریت هرچه گفتند آرایشان معتبر است ولو به ضرر خودشان باشد، شما ولی آنها نیستید که بگویید این به ضرر شماست... شما آن مسایلی که مربوط به وکالت تان است و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه بروید ولو عقیده تان این است که این مسیری که ملت رفته، خلاف صلاحش است. خوب باشد، ملت می خواهد، این طور بکند به من و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می خواهد انجام بدهد، ملت رای داده و رایی که داد متبع است»

صحیفه نور، جلد ۸، صفحه ۲۴۷

«ما عدالت اسلامی را می خواهیم در این مملکت برقرار کنیم. اسلامی که راضی نمی شود حتی به یک زن یهودی که در پناه اسلام است، تعدی بشود. اسلامی که حضرت امیر سلام الله علیه می فرماید: برای ما اگر چنانچه بمیریم ملامتی نیست و لشکر مخالف آمده است و با فلان زن یهودی ای که ملحد بوده است، خلخال را از پایش درآورده است. یک همچو اسلامی که عدالت باشد در آن، اسلامی که در آن هیچ ظلمی نباشد، اسلامی که در آن شخص اولش با آن فرد آخر، علی السویه در مقابل قانون باشند. در اسلام چیزی که حکومت می کند، یک چیزی است و آن قانون الهی... قانون حکومت می کند. شخص هیچ حکومتی ندارد آن شخص ولو رسول خدا باشد، ولو خلیفه رسول خدا باشد، شخص مطرح نیست، در اسلام قانون است، همه تابع قانونند و قانون هم قانون خداست. قانونی است که از روی عدالت الهی پیدا شده است. قانونی است که قرآن است. قرآن کریم است و سنت رسول اکرم است»

صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ۴۲

■ پس امامی که در قم بود، چطور توانست مردم ورامین را بشوراند و به قیام وادارد؟

خب در یک شهر این اتفاق افتاد. مذهبی ها همیشه رسانه خودشان را داشتند و آن افکار عمومی شان بود. مذهبی ها معمولاً فکرشان تیز است. زود می فهمند. امام تا جایی که توانست این قیام ها را ایجاد کند، توانست اما آنجایی که باید ۱۵ سال کار کند، نتوانست. مردم باید برای طرح امام پخته تر می شدند.

■ مثلاً به نجف رفتند و تدریس ولایت فقیه را شروع کردند...

بله، البته اگر بخواهیم با دیدگاه شهید مطهری نگاه کنیم، همه قضیه هم خود ایشان نیست. ما اگر هزاران آهن را باداشته باشیم، تا این طرف آهن نباشد، جذب نمی شود، شما چوب را اینجای بگذارید و آهن را راقوی کنید، اتفاقی نمی افتد. باید یک براده آهنی در این چوب باشد. شهید مطهری معتقد است انقلاب ها وقتی می آید که نیرویی تاریخ را مسخر کرده باشد. امام متوجه این نیروی مسخر کننده شد. متوجه شد که الان درون این چوب ها براده آهن به وجود آمده، پس باید آهن را به کار ببرد. امام همیشه می گفتند این نهضت از من نیست و تعارف هم نمی کردند. می گفتند من نه خود را موثر می دانم و نه بقیه را، دست الهی ما را هدایت کرد. در وصیت نامه شان هم می گویند «انقلاب اسلامی یک هدیه غیبیه الهیه است». این انقلاب تفسیرهای مختلفی دارد؛ تفسیرهای جامعه شناسی، عرفانی... اما خود امام اصلاً این تحول را عادی و بشری نمی داند و معتقد است یک امداد غیبی است.

■ امام چه قدر به این مولفه های عمومی که نظریه پرداز هاد باره مقدمات انقلاب می گویند، مقید بود و چه قدر روی آن فرمول ها کار می کرد؟ که مثلاً قبل از اینکه یک اتفاق عمومی بیفتد، کادر سازی کند و افرادی را برای قیام تربیت کند...؟

مادر امام این چیز ها را نمی بینیم. چون نه رادیو دارد، نه تلویزیون و نه مطبوعات. ایشان حتی یک روز نامه هم نداشتند. اعلامیه می دادند و تکثیر هم می شد اما این غیر از سازماندهی های رسمی و کارهای چریکی بود. کادر امام، همان شبکه بزرگ روحانیت بود که ایشان درست نکرده بود، از قبل بود. حوزه های علمیه بود که از قبل بود. نمادهایی مثل مجلس روضه امام حسین علیه السلام و منبر و محراب بود که از قبل بود. ایشان فقط به این ها جهت و وحدت بخش داد. رهبران الهی مثل یک ناخدایمانند، ناخدا بادهان را در جهت بادی که می وزد قرار می دهد. فرق رهبر الهی با بقیه همین است. امام توانست جهت این بادهان را طوری تنظیم کند که این کشتی خودش را از طوفان نجات دهد.

فضای مشروطه فرق دارد. نکته دیگر اینکه مردم باید این تجربه و آگاهی را به دست می آوردند که دیگر به نام مشروطه نمی شود قیام کرد. از این دو مهم تر، موضع مرجعیت بود. امام بعد از آیت الله بروجردی مرجع تقلید شد. رابطه مقلد و مقلد رابطه عمیقی است. این رابطه را امام توانست آرام آرام عمیق تر کند تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که منجر به پیروزی انقلاب شد.

■ استفاده امام از ظرفیت های مذهبی شیعه، در نهضت انقلاب اسلامی چگونه است؟ مثلاً در همین قیام ۱۵ خرداد امام به طور مشخص به نهضت عاشورا اشاره می کنند و حتی شروع حرکت از یک روز عاشورا و یک جلسه عزاداری است با همان جمله معروف که می فرمایند «تکلیف ما را سیدالشهدا علیه السلام مشخص کرده است» خاستگاه دین و مذهب در همه علمای دینی یکی است، اینکه یک نفر می تواند به خوبی از این ظرفیت استفاده کند، به چه دلیل است؟

تفسیری که امام از عاشورا دارد، یک تفسیر عزتمند و زنده است. الان ما راحت می گوئیم شاه یزید است و نهضت حق و باطل را این طور ترسیم می کنیم اما آن موقع باور این مساله برای مردم سخت بود که قبول کنند شاه در جایگاه یزید زمان است. این شبیه سازی کار ساده ای نیست. خیلی زمان، انرژی، برنامه و توفیق می خواهد. اینکه کسی بگوید این شاه همان یزید است و مردم هم بپذیرند. اگر این کار انجام شود، مردم شیعه مذهب طبیعتاً زیر یوغ حکومت یزید نمی نشینند. اما اثبات این مساله برای آن ها سخت است. لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی این فرصت را به امام داد. در این شرایط امام توانست پلیدی شاه را آشکار کند. ثابت کند که این شاه با اسرائیل ارتباط دارد. کشور را وابسته کرده است. کشتار ۱۵ خرداد هم که ۱۵ هزار نفر در آن کشته شدند، بر حرف امام صحه گذاشت. یعنی مردم فهمیدند پشت این چهره محمدرضایی، چهره رضاشاهی است.

■ یعنی واقعاً زمانی مردم تصور می کردند یک شاه شیعه سر کار است و بر حق است و می شود زیر سایه اش مسلمانی کرد...

اینکه تصور بر حق بودن داشتند یا نه را نمی دانم، اما انگیزه مخالفان هم با او نداشتند.

■ تا قبل از ۱۵ خرداد امام چطور توانست خودش را به مردم بشناساند، نه رسانه داشت...

نتوانست، به همین دلیل در ۱۵ خرداد پیروز نشد، چون هنوز شناخت مردم کامل نشده بود. امام نهالی را کاشت و رفت نجف.



امام خمینی رحمه الله علیه از قبیله انبیا و اصحاب آنان بود

هویت بی به عمق تاریخ، به وسعت افق

شهید سید مرتضیٰ آوینی



امام «احیای حیات باطنی بشر» مکلف می‌دانست و می‌فرمود که چون باطن انسان حیات یابد، امور مربوط به دنیای او هم اصلاح خواهد شد



دهه شصت دهه امام خمینی رحمه الله علیه بود و از این پس دهه‌ها هر چه بیاید به جز او انتساب نخواهند داشت. این او بود که هر آنچه در تقدیر تاریخ انسان این عصر بود ظاهر کرد. حیات انسان‌هایی چون او نفخه‌ای از نفحات روح الهی است که در تن انسان می‌دمد، در تن زمین مرده، و آن را حیات می‌بخشد. امام خمینی انسانی چونان دیگران نبود؛ از قبیل انبیا و اصحاب آنان بود و مصداقی از مصداق معدود «تبا عظیم»... که هر هزار سال یکی می‌رسد، و مراد از این «هزار» عدد هزار نیست؛ مراد آن است که او از خیل یادآوران است و مورد خطاب «لما انت مذكر».

و مخاطب این سخن آنانند که نه نامی از آنان در تاریخ‌های تمدن هست و نه در تاریخ‌های رسمی، اما زمین هر چه دارد مدیون آنهاست. اینان چون دیگر انبیا بشر از خاک روییده‌اند، اما چون دیگران در خاک نمانده‌اند و سر بر آسمان برآورده‌اند. و فقط هم اینانند که از حقیقت با خبرند و دیگران را نیز اینان خبر کرده‌اند.

تاریخی، به قدمت رسولان الهی

تاریخ حیات باطنی بشر، تاریخ انبیاست و این تواریخ دیگر که نوشته‌اند ظنون نگارندگان آنهاست و راهی به حقیقت ندارد. آن‌ها همواره ظاهر را بی‌نسبت با باطن دیده‌اند و هر که اینچنین بنگرد، همه چیز را وارون خواهد دید. چرا در تاریخ‌های تمدن به انبیا و اوصیایشان اشاره‌ای نرفته است و اگر هم کسانی چون ویل دورانت به آن پرداخته‌اند، وجودشان را در حاله‌ای از ابهام نگاه داشته‌اند و درباره تعلیم انبیا سکوت کرده‌اند؟ انبیا برای بهبود زندگی اقتصادی مردمان به زعم امروزی‌ها که نیامده‌اند! آن‌ها قبل از هر چیز خود را «فرستاده خدا» می‌گفته‌اند و تعلیم خویش را «وحی» می‌نامیده‌اند. مدعی بوده‌اند که از جانب خدا آمده‌اند و خبر از آسمان دارند... و مردمان نیز می‌پذیرفته‌اند؛ و اگر نه دین و دینداری تا کنون در کره زمین نابود گشته بود.

بعد از چند قرن که از رنساس و هبوط بشر در مصداق کلی خویش گذشته است هنوز هم آنچه در میان مردمان اعتبار دارد، تاریخ میلادی است که از زمان تولد مسیح محاسبه شده است، و تاریخ هجری است که در زمان هجرت پیامبر

اسلام... و مگر نه اینکه اگر وقایع دیگری برای بشر از این وقایع اهمیت بیشتری داشت، آن‌ها را مبدأ تاریخ می‌گرفتند؟ اما در کتاب‌های تاریخ تمدن اعصار زندگی بشر را بر مبنای ابزار تولید آن‌ها عصر سنگ و آهن و مفرغ و مس و... حالا هم عصر تکنولوژی و عصر ارتباطات و عصر فضا و فلان و بهمان نامیده‌اند.

مردی از خیل یادآوران

امام خمینی پیامبر تازه‌ای نبود، اما از یادآوران بود، از مخاطبان آنها انت مذكر، که عهد فطری مردمان با خداوند را به آنان یادآوری کرد و بعد از چند قرن که از هبوط بشر در مصداق جمعی کلی می‌گذشت، چونان اسلاف خویش از ابراهیم و اسماعیل تا محمد صلی الله علیه و آله دوره‌ای از جاهلیت را شکست و عصر دیگری از دین‌داری را آغاز کرد. این عصر تازه را باید «عصر امام خمینی» نام نهاد، چنان که حق آن بود که اعصار پیشین را نیز به انبیا و اوصیا و یادآوران دیگر انتساب می‌دادند. و مردمان همواره چنین کرده‌اند، اما تاریخ نویسان نه. زیرک‌ترین آن‌ها همچون آرنولد توین بی در یکی از مفاهیمی که برای «هبوط» قابل می‌شود آن را «هبوط نیاکان بشر از زیستگاه‌هایشان در بالای درختان برای زندگی در خشکی» معنا می‌کند.

حتی «توین بی» که خودش یک متفکر ظاهراً مذهبی است، نسبت بین دین و تمدن و باطن و ظاهر وجود انسان را در نمی‌یابد، چه برسد به آنان که اصلاً بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک تاریخ را معنا کرده‌اند. او اصلاً نمی‌تواند خود را از سیطره‌ای که داروین به طور نابه‌خود بر تفکر او دارد، رها کند و برای هبوط در همان آغاز کتاب، سه معنا ذکر می‌کند که در چشم ما حقیقتاً ابلهانه و بسیار خنده آور است. یکی از معانی همان بود که نوشتیم و بعد هبوط را از لحاظ معنوی معنا می‌کند. به دیگر سخن آن‌ها زمانی که صاحب شعور و آگاهی شدند به‌طور معنوی هبوط نموده‌اند.

سومین معنای هبوط، که خودش هم آن را غیرقابل توجیه توصیف می‌کند، در ادامه همان معنای دوم است: «واقعیت این است

مسلمانان به قدرت اقتصادی تسلیحاتی نیز دست خواهند یافت، اما این امر مسلمانان موعول و مسبوق به یک «تحول انفسی» است که امام خمینی برای آن قیام کرده بود

که یک موجود آگاه و ذی‌شعور می‌تواند شریر باشد ولی یک موجود بی‌شعور نمی‌تواند... و بالاخره حتی به ذهنش هم خطور نمی‌کند که شاید آنچه در کتاب‌های آسمانی در معنای هبوط آمده است، دارای حقیقت باشد.

بت شکنی از تبار ابراهیم

وجود امام خمینی و برکات آن را تنها کسانی می‌توانند حقیقتاً درک کنند که در جست‌وجوی تاریخ تحول باطنی انسان بر کره زمین - که خاستگاه تحولات ظاهری اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حیات او نیز هست - به تاریخ انبیا رجوع می‌کنند. هم آنانند که در صف امام خمینی می‌گویند: «او بت شکنی دیگر از تبار ابراهیم بود»... و یا برای تبیین حقیقت مبارزه او با طاغوت به داستان موسی و فرعون در قرآن رجوع می‌کنند یا برای بیان شیوه مبارزه او در برابر دشمنان انقلاب اسلامی به واقعه کربلا بازمی‌گردند. خود او حتی یک بار هم نشد که برای تبیین افعال و سیاست‌های خویش مردم را به تاریخ‌های مصطلح رجوع دهد. حتی برای یک بار نگفت که «من آمده‌ام تا ایران را به توسعه اقتصادی برسانم» او خود را در برابر «احیای حیات باطنی بشر» مکلف می‌دانست و می‌فرمود که چون باطن انسان حیات یابد، امور مربوط به دنیای او هم اصلاح خواهد

شد - و این لفظ «اصلاح» نیز با غایت تاریخ‌های تمدن از «اصلاح» فقط مشترکی لفظی است. مسلمانان به قدرت اقتصادی تسلیحاتی نیز دست خواهند یافت، اما این امر مسلمانان موعول و مسبوق به یک «تحول انفسی» است که امام خمینی رحمه الله علیه برای آن قیام کرده بود و به آن هم رسید. و بی‌رو در بایستی، همه تحولات تاریخی دهه شصت هجری و دهه هشتاد میلادی و دهه اول قرن پانزدهم هجری قمری معلول همین علت یگانه است: قیام امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی... چه دیگران این حقیقت را بفهمند و چه نفهمند. و از این پس نیز همه تحولات تاریخی در کره زمین در جهت تشکیل امت واحده اسلامی و قدرت گرفتن او در مبارزات بزرگ و بسیار جدی است که خواه ناخواه روی خواهد نمود.

تبیین نسبت اندیشه اقتصادی امام خمینی با دین اسلام در گفت و گو با دکتر ابراهیم رزاقی

جهاد سازندگی امام الگوی اقتصاد اسلامی بود

راحله شاکر



امام خمینی شاگرد خوب مکتب اهل بیت علیهم السلام است. این را بارها گفته‌اند و به درست هم. کسی می‌گفت برای هر جمله از حرف‌های امام می‌شود در منابع دینی، مبنا و خاستگاهی پیدا کرد. ما هم تا جایی که خوانده‌ایم و شنیده‌ایم از حرف‌ها و نوشته‌های امام، چیزی غیر از این ندیدیم که حالا تعارف کنیم و بگوییم شاید صد در صد هم این طور نباشد و... از توصیه دینی تا حرف دقیق اقتصادی تا فرهنگ و اجتماع تا سیاست و مبارزه و...

مبنای اصلی اندیشه اقتصادی امام که در این گفت‌وگو با دکتر ابراهیم رزاقی، درباره آن صحبت کرده‌ایم، منطبق و مساوق مبانی اقتصاد اسلامی است. هدف عدالت اقتصادی است و این عدالت اقتصادی البته، در نظام فکری امام، فقط وسیله و ابزاری است برای تعالی انسان.

استاد بازنشسته دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران می‌گوید: بیداری اسلامی که امام پیش بینی کردند، حالا محقق شده، اما با فاصله‌ای که از دیدگاه اقتصادی ایشان گرفته‌ایم، آیا امروز الگوی اقتصاد اسلامی داریم که به این حکومت‌های نوخاسته ارایه بدهیم؟

نارضایتی یاد می‌کنند. نکته‌ای که خیلی روی آن تکیه می‌کنند که به طور عملی به همان عدالت اجتماعی که شما می‌گویید، برمی‌گردد، این است که اعتقاد داشتند ما بدون بهبود طبقه‌های ضعیف، کوخ نشین‌ها، نمی‌توانیم عدالت را برقرار کنیم و مهم‌تر از آن اسلام را پیاده کنیم.

■ یعنی می‌گویند بستر ایجاد حکومت اسلامی، برقراری عدالت اقتصادی است؟

البته تقدیمش را من نمی‌توانم دقیق بگویم که آیا یکی بر دیگری مقدم است یا موخر، اما ایشان می‌گویند یک آدم نمی‌تواند گرسنه بماند و بی‌کار باشد، به مسوولان هم می‌گوید ما اگر بخواهیم بمانیم و جمهوری اسلامی بقا داشته باشد، باید به طبقه‌های محروم رسیدگی کنیم. ایشان مدام نظریه‌های اقتصادی خودش را با

حضرت امام بارها در صحبت‌هایشان تاکید می‌کنند، که مهم‌ترین هدف ما برقراری عدالت اجتماعی است که البته یک بخش از



آن عدالت اقتصادی است؛ شامل فرهنگ و... هم می‌شود. مبنای نگاه اقتصادی امام چه بود که این چشم‌انداز در ذهنشان ترسیم می‌شد؟ آن طور که از صحبت‌های امام به ویژه در وصیت‌نامه برمی‌آید، عدالت اجتماعی فرع بر استقلال است. امام وقتی درباره دوره طاغوت حرف می‌زنند، ایرادی که می‌گیرند این است که فرهنگ مصرف بین مردم رواج داده شد و از آن طرف هم وابستگی در همه ابعادش برای ایران پررنگ شد. از کلمه «وابستگی» در حوزه‌های مختلف اقتصاد و سیاست و فرهنگ بارها با

■ حاشیه ■

چنانکه حیوانات می‌خورند...

«پنهایی که به امور جامعه و مصیبت‌های مردم اهتمام ندارند و از جنایاتی که در کشور اسلامی می‌شود غافلند و ساکتند و سرگرم خوردن و لذت بردن و زندگی مادی خود هستند، مصادق همان آیه شریفه اند: «یتمعنون و یاکلون کما تاكل الانعام و النار مثوی لهم»؛ «بهره می‌برند و می‌خورند چنانکه حیوانات می‌خورند و جایشان جهنم است.»

۱۳۵۰/۳/۱

«مسلمان اگر بخواهد اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد که مسلمان [نیست]؛ لیس بمسلم؛ من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم. هی هم بگو لا اله الا الله، مسلم نیست این‌طور. اسلام آن است که به درد مسلمین بخورد؛ مسلم آن است که به درد مسلمین بخورد، برسد به درد مسلم»

۱۳۵۶/۱۱/۲۹

«این‌طور نیست که حالا که ما منتظر ظهور امام زمان - سلام‌الله علیه - هستیم پس دیگر بنشینیم تو خانه‌هایمان، تسبیح را دست بگیریم و بگوییم: عَجَلْ عَلَیْ فَرَجِهِ. عَجَلْ با کار شما باید تعجیل بشود، شما باید زمینه را فراهم کنید برای آمدن او، و فراهم کردن اینکه مسلمین را با هم مجتمع کنید همه با هم بشوید، ان‌شاء‌الله ظهور می‌کند ایشان»

صحیفه امام، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۹

«در جمهوری اسلامی، زمامداران مردم نمی‌توانند با سوء استفاده از مقام، ثروت اندوزی کنند و یا در زندگی روزانه امتیازی برای خود قائل شوند، باید ضوابط اسلامی را در جامعه و در همه سطوح به دقت رعایت کنند و حتی پاسدار آن باشند.»

۱۳۵۸/۸/۱۱

سرمایه داری، عمیق‌تر است. هشدار می‌دهند درباره رادیو و تلویزیون و دانشگاه آن موقع که کار این‌ها فقط تربیت آدم‌هایی است که برای نظام غرب خودی بشوند، همان‌طور فکر کنند که آن‌ها می‌خواهند و درست می‌دانند. نکته‌ای هم که خیلی روی آن تاکید می‌کنند و برای من جالب است اینکه می‌گویند غرب و شرق سال‌هاست تلاش می‌کنند که بگویند ما کسی نیستیم. این خیلی دقیق است. متأسفانه غیر از رهبر انقلاب که ایشان هم خیلی روی این مساله تاکید می‌کنند، من از زبان دیگران این حرف را زیاد نشنیده‌ام. امام می‌گویند آن‌ها می‌خواهند به ما القا کنند که تمدن و دین و آیین شما کهنه و عقب مانده است.

■ یعنی می‌خواهند یک فضای خود کم‌بینی، بی‌هویتی ایجاد کنند که بعد فرهنگ و اندیشه خودشان را راحت‌تر مسلط کنند، نه؟

بله، برای اینکه القا کنند هر چه ما می‌گوییم خوب است، درست، همان کاری است که ما انجام می‌دهیم. باید اول یک از خود بیزاری در این سمت ایجاد کنند. امام مبنای کار آن‌ها را تشخیص داده‌اند و نسبت به آن هشدار می‌دهند؛ تا یک ملت به توان خودش اعتقاد نداشته باشد، رشد نمی‌کند. سال‌ها به ما تلقین کرده بودند که نمی‌توانید، جنگ و تحریم که شروع شد، جوان‌های ما کارخانه راه انداختند و ساختند و تولید کردند و نشان دادند که می‌توانند.

متأسفانه این نگاه را خیلی از مسوولان نداشتند و ندارند. اجازه ندادند کسی در این سیستم پرورش پیدا کند که به لیبرالیسم اقتصادی غرب انتقاد داشته باشد. دانشگاه و تلویزیون هم مدام در جهت آن مکتب کار کرد. الگوی اقتصادی قانون اساسی و وصیت‌نامه امام خمینی را کنار گذاشتیم و به آن بی‌مهری کردیم. در این الگوها تاکید بر این است که وابستگی اقتصادی نباشد. باید مصرف‌کننده چیزهایی باشیم که خودمان داریم. با همان بسازیم، قانع باشیم. بعد هم می‌گویند ثروت را ببرید جایی که منفعتش عمومی باشد، خوب این توصیه‌ها دارد به ما الگو می‌دهد. می‌گوید زندگی فقط «من» نیست.

ما این الگوی بومی و دینی و مکتبی را کنار گذاشتیم و مثل ۱۳۰-۱۴۰ کشور دیگر در جهان لیبرالیسم را الگو گرفتیم تا به اینجا رسیدیم. آن هم با وجود آن الگوهای حماسی که داشتیم؛ مثل دفاع مقدس. صدها سال بود که در ایران چنین شرایطی پیش نیامده بود. آدم‌ها آمدند از دین و سرزمینشان دفاع کردند.

شرق و غرب مقایسه می‌کند، مثلاً می‌گوید این‌طور نیست که ما با سرمایه مخالف باشیم اما به شرطی که مشروع باشد و این سرمایه موقعی ارزشمندتر می‌شود که به کارخانه و مزرعه برود. این خیلی مهم است، تعجب من این است که در این سی و چند سال چرا به این موضوع فکر نمی‌کنیم! این تفکر اقتصادی امام است. از این مهم‌تر باید توجه کرد امامی که درباره اقتصاد این‌طور حرف می‌زند، درباره انسان چه فکری می‌کند. می‌گوید ما یک دوره موقت در این دنیا زندگی مادی می‌کنیم، این زندگی ارزشی ندارد.

■ یعنی اقتصاد هدف نیست، ابزار است...

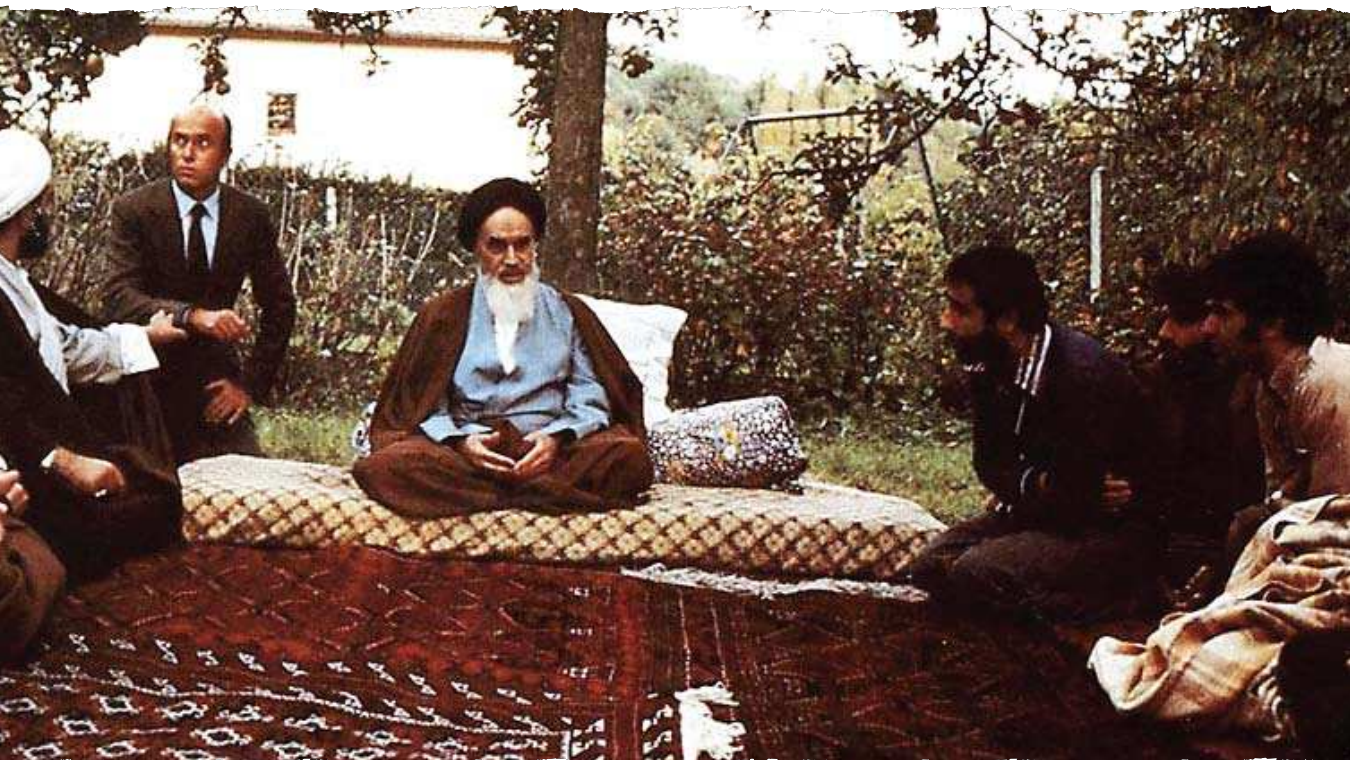
بله، دقیقاً، همان که در قانون اساسی می‌گوید؛ اقتصاد هدف نیست، وسیله است و باید کارایی داشته باشد. وقتی این شرایط را برای انسان متصور باشیم، می‌دانیم که نباید به مادیات ناچیز دلخوش باشد، برای آن طرف باید آماده شود. خوب در این آماده شدن، اقتصاد چه جایگاهی دارد؟ انسان چطور باید آن را مدیریت کند؟... این‌ها در اندیشه امام با هم ارتباط دارد. اینکه غایت زندگی انسانی را چه می‌داند، ابزار را چه می‌داند و روش استفاده از این ابزار را چطور تعریف می‌کند. اگر این‌طور نگاه کنیم، به نظر می‌آید انسان در اندیشه اقتصادی امام مدام باید در جهتی حرکت کند که برای دیگران مفید باشد، برای محرومان، برای نظام جمهوری اسلامی، برای بشریت. این هم نکته دقیقی است که در افق امام، اسلام برای ایران طرح نمی‌شود.

■ نگاه اصلاح جهانی دارند...

بله و در این نگاه انتقادهایی که به سرمایه داری دارند، از نظر اقتصادی خیلی قوی است. نسبت به سوسیالیسم با این شدت انتقاد نمی‌کنند، بیشتر می‌گویند ملحد، ایراد اساسی که به شوری و اعوان و انصارش می‌گیرد این است که این‌ها در سطح بین‌المللی غارتگرند، اما این‌ها ملحدند، دین ندارند.

■ چرا بر لیبرالیسم بیشتر انتقاد می‌کنند؟

برای اینکه لیبرالیسم در ایران عینیت بیشتری دارد. مقدمات آن در جامعه کاملاً مشاهده می‌شود. همین کلمه‌های «بازار»، «جامعه مصرفی» و... ادبیات لیبرالیسم است. امام می‌گویند این‌ها می‌خواهند منابع ما را ببرند، می‌خواهند ما را ذلیل کنند. می‌خواهند ما را درمانده کنند، خوب این حرف‌های امام مستقیم متوجه غرب است. خیلی با اقتصاد شرق کاری ندارند. نگرانشان از



امام در این بین نقش اصلی داشت. این یعنی مدلی دیگر از انسان را به جهان نشان دادند. کسی که فقط دنبال پول و سود و منفعت خودش نیست. از جان خودش می‌گذرد به نفع ارزش‌هایش.

اقتصاد ایران است، تا زمان اصلاحات ارضی. حتی تا اصلاحات ارضی ما تعاونی‌هایی داریم با عنوان «بن صحرأ». یعنی ده مالک دارد، اما زمین‌ها را به تعداد خانواده‌های ده تقسیم می‌کردند و هر کس با خانواده‌اش روی زمین کار می‌کرد. این یادگار آن دوران زندگی ایلی هم هست که در ایل همه برای هم زندگی می‌کنند.

■ در صحبت‌های تان اشاره کردید که امام می‌گویند سرمایه را به کشاورزی و کارخانه و تولید سرازیر کنید، درباره این کمی توضیح بدهید. فضای اقتصادی که با این مدل ایجاد می‌شود، چگونه است؟

انسانی که سرمایه‌اش را به زمین کشاورزی و کارخانه می‌ریزد، تک بعدی نیست. او ضمن کار خودش به دیگران هم فکر می‌کند، می‌خواهد زمینه کار برای کارگر ایجاد کند. این نگاه به تولید منجر می‌شود، یعنی سودآوری در تولید است. برای همین در کشورهای صنعتی یارانه را به تولید می‌دهند بر خلاف ما که یارانه را به مصرف می‌دهیم. امام وقتی می‌گویند ارزش سرمایه به این است که وارد مزرعه و کارخانه شود، نگاهش نظریه «آدام اسمیت» نیست

است. در تمدن‌های گذشته که هنوز در برخی از قسمت‌های دنیا زنده است، تعریف از ثروت این است که امکانات و مواهبی که دیگران ندارند، به آن‌ها تقدیم بشود. برای همین فقیر داشتند اما هیچ کس از فقر نمی‌مرد، به محض اینکه مثلاً خشکسالی می‌شد، آن آدم دارا امکانات را به فقیر می‌دهد؛ تعاون عمومی.

■ این نکته را با مصداقش امام در وصیت‌نامه‌شان دارند، می‌گویند ثروتمندان ببینند برای فقرا و کوخ نشینان خانه بسازند و زمینه کار ایجاد کنند.

بله چون نگاه این است که پولی که دست آن ثروتمند است، امانتی است که باید در محل خودش مصرف شود. در شرایط سرمایه‌داری شما نمی‌توانید دست‌تان را خالی کنید چون کسی بعدها به داد شما نمی‌رسد، تعاون عمومی معنی ندارد. البته در طول تاریخ ایران هم تعاونی یکی از پایه‌های

آموزش‌هایی که در دانشگاه‌ها داده شد، کاملاً مغایر بود. حتی بعضی از دانشگاه‌ها رشته تعاونی را حذف کردند چون با لیبرال‌یسم اقتصادی هماهنگ نبود

■ شهید آوینی هم در مبانی توسعه به همین جا می‌رسند. می‌گویند وقتی فرد به این مرحله می‌رسد که برای ارزش‌ها، از جان خودش می‌گذرد، در این فضا مدلی به نام «اقتصاد صلواتی» پدید می‌آید، یعنی همان ایستگاه‌های صلواتی مناطق جنگی. به نظرم اشاره شما هم در همین راستا بود که وقتی الگوی انسانیت حاکم بر دفاع مقدس را به جامعه تعمیم بدهیم، اقتصاد کاملاً ابزار

می‌شود و به خدمت تعالی در می‌آید، نه؟ درست است. از نظر تاریخی هم وقتی بررسی کنیم، روشن می‌شود که رمز بقای بشر، تعاون

خودجوش بود. اما بعدها این تعاونی‌ها را از رمق انداختند. دستگاه‌های دولتی مقابل این‌ها ایستادند، بی‌مهری و بی‌اعتنایی کردند. آموزش‌هایی که در دانشگاه‌ها داده شد، کاملاً مغایر بود. حتی بعضی از دانشگاه‌ها رشته تعاونی را حذف کردند چون با لیبرالیسم اقتصادی هماهنگ نبود. در صورتی که هم در قانون اقتصادی و هم در بیان امام بود. محتوای جهاد، تعاون است.

■ جالب است امام در سال‌های آخر، نامه‌هایی دارند درباره مفاسد اقتصادی که در جاهایی اتفاق افتاده، در جزئیات دستور می‌دهند. مثلاً نامه دادند به شورای عالی قضایی که من شنیده‌ام در فلان شهر کسانی از نظر اقتصادی کارهای نامشروعی کردند و کسی مقابلشان نایستاده. فلان آقا را بفرستید که با آن‌ها شدیداً برخورد کند...

بله برای اینکه می‌دانند این‌ها اگر هرس نشود، سریع الگو می‌شود. دیگر نمی‌توانیم با آن‌ها مقابله کنیم. همان‌طور که مثلاً الان رشوه گرفتن، رایج شده اما ابتدای کار چند نفر بودند که رشوه می‌گرفتند؟ لیبرالیسم که حاکم شد بر اقتصاد و سیاست و حتی دستگاه قضا، دیگر با این افراد مقابله نکردیم.

البته نمی‌گوییم که همه جا این‌طور است. نه، خوشبختانه فراگیر نشده، اما باید به فکر تغییر این شرایط باشیم و من فکر می‌کنم برای تغییر در درجه اول تغییر فرهنگی می‌خواهیم. همان‌طور که برای از بین بردن آن فضای اولیه، فرهنگ را تغییر دادند. چطور بود که طرف خجالت می‌کشید ماشین آخرین مدلش را از پارکینگ بیرون بیاورد؟ دو نفر با هم تصادف می‌کردند، هر دو می‌گفتند مقصر من بودم! فضای اجتماعی ما این‌گونه بود اما تغییرات فرهنگی، همه این ارزش‌ها را ضد ارزش کرد.

امام در وصیت‌نامه‌شان بیداری اسلامی را پیش‌بینی می‌کنند، اما حالا که این اتفاق افتاده است. باید ایران که منشأ این بیداری اسلامی بوده در زمینه‌های دیگر هم الگو باشد. به ویژه در اقتصاد که محور است. متأسفانه ما الگوی دقیقی درباره اقتصاد اسلامی برای دیگران نداریم.

آن را هر طور که خواستی، خرج کنی. امام می‌گوید ثروتمند باید مالیات بدهید، وجوهات شرعی خمس و زکات کافی نیست. من یادم هست امام مستقیم روی مالیات تأکید کردند.

■ امام در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب جهاد سازندگی را مطرح می‌کنند. فکر می‌کنم جهاد سازندگی با دستور کار و افقی که داشت، دقیقاً نهادی مبتنی بر مدل اقتصاد اسلامی با گزاره‌های مورد تأکید امام بود و در آن زمان به لحاظ اقتصادی هم کاملاً پاسخگو بود. نقش جهاد در اقتصاد آن سال‌های ایران چه بود؟

کاری را که جهاد کرد، هیچ سازمان و نهادی بدون آن تعریف نمی‌توانست انجام دهد. من در کتاب «الگوی برای اقتصاد ایران» که بخش‌هایی از آن در همان دهه شصت در روزنامه‌ها منتشر شد، نوشتم که جهاد سازندگی می‌تواند الگوی مناسبی برای اقتصاد پس از جنگ باشد. یعنی با شیوه‌ای که ناشی از تجربه جهاد سازندگی بود، اقتصاد را اداره کنیم اما ما صد و هشتاد درجه بر خلاف آن عمل کردیم.

البته به این معنا نیست که مدل جهاد سازندگی هیچ ایرادی ندارد، شرایط جنگ خیلی ویژه بود و چنین اقتضایی داشت. نگاه امام را ببینید که در همان بحبوحه که همه به دفاع از کشور و حضور در جنگ و جبهه فکر می‌کنند، امام جهاد سازندگی را مطرح می‌کنند و جالب اینکه اینجا هم مجاهد می‌خواهیم. یعنی جهاد سازندگی تعریفی اقتصادی از جهاد در

دفاع مقدس است با همان مبانی، باز هم من باید برای جمع کار کنم، برای خدا کار کنم. راحتی و نفع شخصی را به نفع دیگران زیر پا بگذارم. برای خلق خدا کار کنم. اگر با آن مدل پیش می‌رفتیم، صنعتی شدن ایران در مدت کوتاهی اتفاق می‌افتاد. نیروی کار با اعتماد به نفسی که به دست آورده بود، با حداقل سرمایه، همه چیز را اداره می‌کرد.

■ یک ویژگی‌اش هم این بود که خیلی وابسته به اقدام فلان مسئول و فلان نهاد نبود. اهل کار وقتی می‌دیدند جایی مشکلی هست، خودشان وارد صحنه می‌شدند، نه؟ بله، مثل تعاونی‌هایی که به وجود آمده بود،



که هر کس دنبال سود خودش برود. البته ما بعد از جنگ به همین سمت رفتیم. اما حرفی که امام می‌زند این است که هر کس برود در تولید، در مزعه، در کارخانه تا کار و اشتغال ایجاد شود. خب این اقتصاد کاملاً متفاوت است با نگاه فعلی.

علاوه بر این، ظرفیتی که در این کشور وجود دارد این است که همه، کوخ نشین و کاخ نشین، زمینه‌ای از اعتقادات مذهبی دارند و بر اساس آن زندگی می‌کنند. پس آن‌طور که مارکس می‌گوید، مقابل هم نیستند، در اعتقادات ما کسب منفعت بر زندگی حاکم نیست. نمی‌گوییم ضرر است، نه، اما سود شخصی با پا گذاشتن بر منفعت دیگران مطرح نیست. دلال صفتی جایی ندارد.

وقتی سرمایه به مزعه می‌رود یعنی ما با اقتصادی روبه‌رو هستیم که در آن، چیزی که فرد را هدایت می‌کند، اخلاق است. مشکلات سوسیالیست هم اینجا پیش نمی‌آید؛ در الگوی که امام می‌دهد، بخش خصوصی هست، حذف نمی‌شود. آدم پولدار هست اما وظیفه‌مند است، باید پول را جایی ببرد که منفعت عمومی داشته باشد. امام می‌گوید اگر ثروت داری، حق نداری

در الگوی که امام می‌دهد، بخش خصوصی هست، حذف نمی‌شود. آدم پولدار هست اما وظیفه‌مند است، باید پول را جایی ببرد که منفعت عمومی داشته باشد

نگاهی بر نسبت امام خمینی با مکتب اهل بیت علیهم السلام در سیره فردی و اجتماعی

امام می دانست سیره اهل بیت برای زندگی است

دکتر محمد صادق کوشکی عضو هیات علمی دانشگاه تهران



در زندگی امام خمینی چیزی پیدا نمی شود که نسبت مستقیم با کار و اندیشه و جهان بینی و محبت اهل بیت علیهم السلام نداشته باشد. رد پای اندیشه و معارف و مکتب و دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در زندگی ایشان پررنگ است. در رفتار شخصی، رفتار با همسر، با بچه، همسایه، دوستان، دشمنان، شاه، آمریکا، رژیم صهیونیستی، مسوولان مملکت و... قدم در جای پای اهل بیت علیهم السلام گذاشته و اصلا به همین دلیل امام، امام شد، چون توانست بیشترین نسبت را با اهل بیت علیهم السلام برقرار کند. هنر اهل بیت علیهم السلام این بود که همه چیز را با هم داشتند و هنر امام این بود که سعی کرد شاگرد خوب مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد.

در دین خدا با کسی تعارف نداشت

با دوستان صادقانه و با صراحت برخورد می کردند، تا جایی که بعضی ها از تلخی این صداقت و صراحت آزرده می شدند، ولی امام خمینی در دین خدا با کسی تعارف ندارد. درباره آقای منتظری می گوید «او حاصل عمر و امید من بود» اما تعارف ندارد، می گوید «آقای منتظری شما صلاحیت ندارید» امید خودش را و امید نظام را کنار می گذارد. می گوید «آقای منتظری من به شما علاقمندم و می خواهم عاقبت به خیر شوی» ولی با صراحت برخورد می کند و مماشات هم نمی کند.

معارف اهل بیت علیهم السلام مثل یک اقیانوس است و هنر امام خمینی این بود که این اقیانوس را شناخت و دنبال برکه ها و رودها و چشمه های کوچک و حتی دریا های بزرگ نرفت. سراغ یک اقیانوس بی انتها رفت. از اولین لیوانی هم که به دست آورد، استفاده کرد. بعضی ها اولین لیوان را که بر می دارند، محو آن می شوند. عمرشان تمام می شود اما از اقیانوس اهل بیت علیهم السلام یک لیوان هم استفاده نکرده اند. فراموش می کنند که خدا این اقیانوس آب شیرین را آفریده برای بهره و رفع تشنگی ما و آبادانی وجود ما؛ برای آنکه همه

بشریت رشد کنند و بزرگ شوند. هنر امام (ره) این بود که از این اقیانوس برای آبادی وجود خود و مردم و جهان استفاده کرد. بعضی ها فقط محب و عاشق و شیفته اهل بیت علیهم السلام می شوند، دروغ هم نمی گویند اما در زندگی شان اهل بیت علیهم السلام حضوری ندارند. مثل کسی که از اقیانوس آب برداشته و درباره اش شعر می گوید، اما تشنگی اش را برطرف نمی کند.

امام رحمه الله علیه می دانست احادیث و سیره اهل بیت علیهم السلام برای عمل کردن و زندگی است. امام می دانست که عاشورا و ماجرای امام حسن و حضرت زهرا سلام الله علیهما و ... برای

زندگی است نه فقط روزه و گریه. به همین دلیل از همه آنها زندگی یاد می گیرد و به خیلی ها یاد می دهد.

امام مثل آداب توری می شود که برق فشار قوی اهل بیت علیهم السلام را به قدر ظروف کوچک آدم ها پایین می آورد. شهدا کسانی بودند که ظرف های کوچکشان را از طریق امام به اهل بیت علیهم السلام وصل کردند و بزرگ شدند.

دوستدار اهل بیت زیاد و رهرو کم!

دوستداران اهل بیت علیهم السلام همیشه بوده اند. از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز دوستدار اهل بیت علیهم السلام زیاد داشتیم. آدم های زیادی بودند که واقف به قدر و منزلت اهل بیت علیهم السلام بودند؛ فراوان هم بودند، چون نمی شود خورشید را انکار کرد، اما مشکل این است که بهره نبرند. سال ها پس از شهادت امیر المومنین علیه السلام فردی از معاویه می پرسد که علی علیه السلام که بود؟ تلقی اش این بود که معاویه بدگویی می کند. اما معاویه یک ساعت گریه می کند و فضایل حضرت علی علیه السلام را می گوید، تا اینکه صورتش از گریه

خیس می شود. این فرد از او می پرسد واقعا علی این طور بود؟ معاویه می گوید هنوز مانده تا درباره علی علیه السلام بگویم. معاویه از بسیاری از ما علی علیه السلام را بهتر می شناسد، چون معاصر اوست و بیشتر از ما به واقعیت وجود او آگاه بوده. آدم باهوشی بوده و در مقام دشمن با هم مکاتبه داشتند.

ابوسفیان در وصف پیامبر می گوید «محمد از دریچه قلب ها وارد می شود» ببینید چه توصیف دقیقی است! ابوسفیان فرد زیرکی است. توصیف از این قشنگ تر می شود پیدا کرد؟ یا مامون عباسی. فکر می کنید او امام رضا علیه السلام را نمی شناخته؟ شیفته و واقف

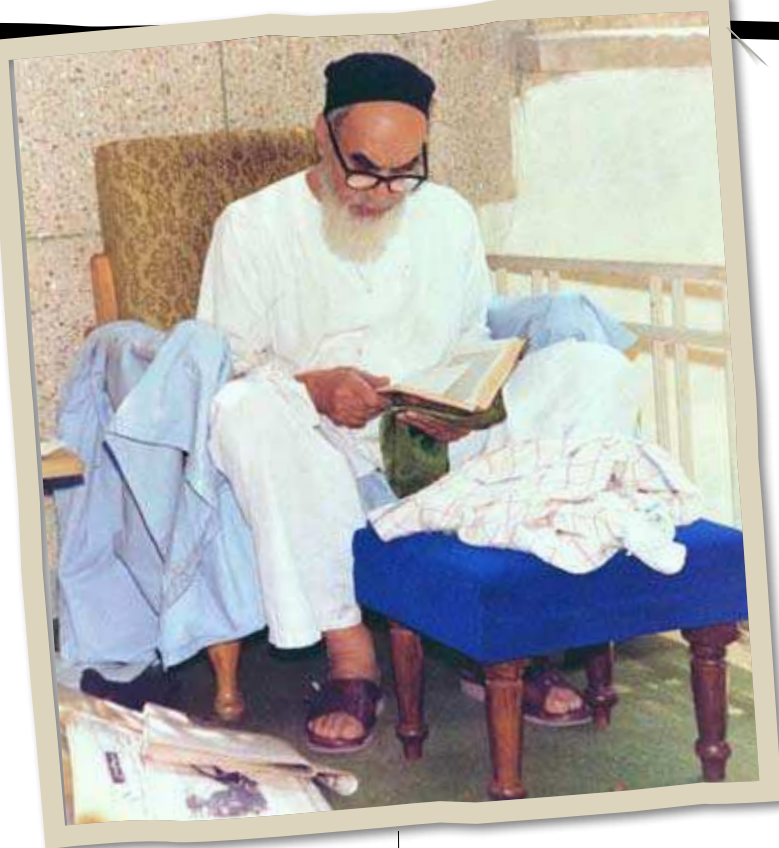
به مقام اهل بیت علیهم السلام کم نبوده، اما شیعه و رهرو اهل بیت علیهم السلام و کسی که پا جای پای آنها بگذارد، کم است. کسی که بفهمد باید از اهل بیت علیهم السلام استفاده کرد، کمیاب است و هنر امام رحمه الله علیه این بود که در این روزگار از اهل بیت علیهم السلام استفاده کرد و رهرو آنها بود. او برخلاف دیگران توانست مکتب اهل بیت علیهم السلام را احیا کند.

بعضی ها سراغ اهل بیت علیهم السلام می روند و لذت می برند و عاشق می شوند اما بعضی ها از نور اهل بیت علیهم السلام راه خود و دیگران را روشن می کنند؛ امام این طور بود. به همین دلیل احیاگر مکتب اهل بیت علیهم السلام می شود.

درست، به هدف زد!

وقتی امام رحمه الله علیه مبارزه را شروع کرد، حکومت شاه جزو باثبات ترین حکومت های جهان بود. شاه طوری عمل کرد که بیشتر کشورهای دنیا دوست و متحد او بودند. کسی جرات دشمنی با شاه را نداشت و به دلیل اتصال با قدرت های

امام بر اساس مصلحت دنبال یک برش کوچک از زندگی اهل بیت علیهم السلام نرفته تا کار خود را توجیه کند. از این مکتب برای آبادانی دنیا و آخرت بهره می گیرد



خواهد گرفت» می پرسند ته کار شما کجاست؟ می گوید «اعتلای کلمه الله برافراشتن پرچم لاله الا الله بر فراز قلل رفیع بزرگواری و کرامت.»

حرف، فقط حرف خداست!

امام می گوید تنها چیزی که به رسمیت می شناسیم، قانون خداست. اگر همه قوانین بین المللی با قانون خدا مغایرت داشته باشد، ما همه آن را دور می ریزیم. در قضیه سلمان رشدی امام حکمی صادر کرد که حق حاکمیت همه کشورهای جهان را خدشه دار می کرد. ۱۸۲ کشور آن روز را به مبارزه طلبید. گفت نویسنده و مترجمان و ناشرانی که بدانند چه چیزی را منتشر کرده اند در هر جای جهان که باشند محکوم به اعدام هستند و این طبق حکم خداست. این یعنی که من قانون های بین المللی را قبول ندارم و همه را هم نقض می کنم چون با دین حق خدا سازگاری ندارد. جالب است که در همان شرایط حرف امام به کرسی می نشیند و سازمان کنفرانس اسلامی مجبور می شود حرف امام را تایید کند. سفیران اروپایی هم که از کشور خارج شده بودند، با شرمندگی بازمی گردند. نه شورای امنیت، نه سازمان ملل و... نمی توانند ایران را تهدید کنند. امام تمام جهان را تهدید می کند و دنیا تسلیم می شود. این مکتب اهل بیت علیهم السلام است که می گوید «کم من فته قلیله غلبت فته کثیره باذن الله.»

بی حجابی ها و مشروب فروشی ها را بگیرد. افق شان این بود! امام رحمه الله علیه می گفت ما برای ادای تکلیف کارمان را شروع کردیم و برای اعتلای کلمه الله تلاش می کنیم و وقتی از او می پرسند چه بکنیم؟ می گوید «تکلیف ما را اسیدالشهدا علیه السلام مشخص کرده است»

زندگی در مکتب اهل بیت، یعنی همین!

جاری کردن مکتب اهل بیت علیهم السلام در زندگی یعنی همین کاری که امام کرد. یعنی مبارزه با ظلم، حق طلبی، عدالت خواهی، استکبارستیزی، جنگ با فرعون ها، تلاش برای اقامه حق، برای احقاق حق، ابطال باطل. امام بر کلیت مکتب اهل بیت علیهم السلام شناخت پیدا کرده بود و می دانست که اگر کلیت این مکتب سکوت بود، ۱۲ امام ما به مرگ طبیعی می مردند. امام می گوید رفاه طلبی و عافیت طلبی در این مسیر نیست. این راه، مسیر مبارزه و جهاد و خون دل خوردن و خون دادن است. امام بر اساس مصلحت دنبال یک برش کوچک از زندگی اهل بیت علیهم السلام نرفته تا کار خود را توجیه کند. از این مکتب برای آبادانی دنیا و آخرت بهره می گیرد. رژیم پهلوی که سقوط می کند امام می گوید فقط یک قدم برداشتیم. در سال ۶۶ می گوید «اگر خمینی یکه و تنها بماند به یاری بسیجیان جهان اسلام، این پابرهنگان مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از چشم جهان خواران

جهانی احساس قدرت می کرد. دشمن شاه در مقطعی دولت سوریه بود، در مقطعی هم صدام که با فشار آمریکا و شوروی صدام هم عقب نشست. در چنین فضایی بیشترین مطالبه روحانیت ما این بود که در قم سینما ساخته نشود. فکر نمی کردند که می شود بیشتر از این از شاه خواست. این مال دهه ۳۰ است. منتهای آرزوی روحانیت این بود که بی حجابی و مشروب فروشی و سینماها از کشور محو شود. در این فضا امام می گوید شاه که کسی نیست، دشمن اصلی ما آمریکا و صهیونیسم است و یقه دشمن اصلی را می گیرد!

امام (ره) سال ۴۱ جمله مشهورش را می گوید که «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از همه بدتر، همه از همه پلیدتر» سال ۱۳۴۱ سراغ همه گردنکشان تاریخ می رود. می گوید محمدرضا پهلوی نوکر است. این همان نگاهی است که پیامبر دارد. یعنی امام با استعانت از همان نگاهی که پیامبر دارد به هدف اصلی می زند. چون از هیچ کس نمی ترسد و از تنها بودن خود هم نگران نیست.

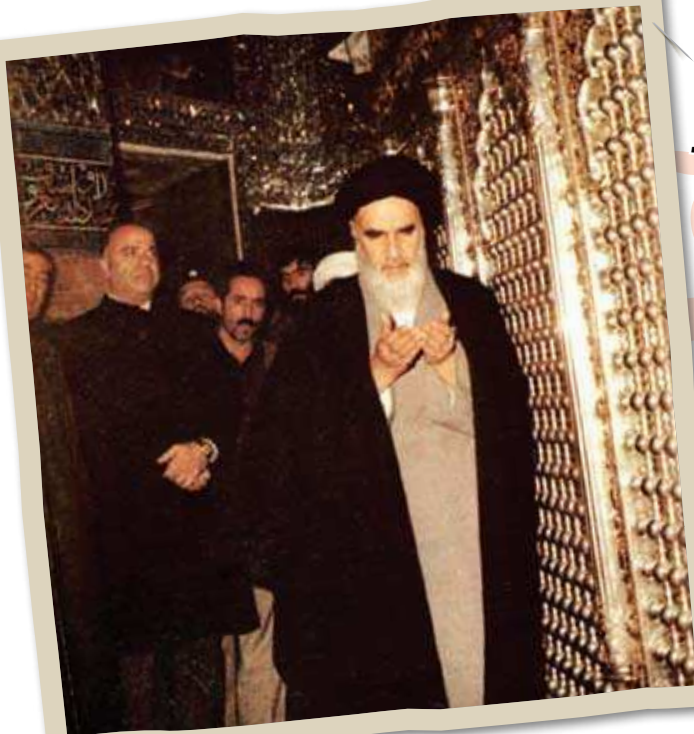
یک آخوند که در حوزه هم غریب بوده، تنهایی بلند می شود. در حوزه خیلی ها حرکت امام را درک نمی کردند و می گفتند: حاج آقا چه کار می کنی؟ نمی شود! کسی در حوزه خواب نمی دید که با سرهنگ مولوی رییس ساواک قم بشود جر و بحث کرد چه برسد به شاه! امام می گوید: بعضی ها از یک پاسبان صفر هم می ترسیدند. در چنین وضعی امام می گوید «ذهب الی فرعون انه طغی» و تازه فرعون شاه نیست؛ آمریکا، شوروی، انگلیس و اسرائیل است!

در عقل سیاسی، این کار خودکشی بود

ساواک از این نظر از امام رحمه الله علیه می ترسد که امام یقه شاه را نگرفته، یقه بالائی ها را گرفته. ساواک می فهمد این روح الله خمینی که شأن خود را از رویارویی با شاه اجل می داند، خطرناک است! جز نگاه و مکتب اهل بیت علیهم السلام، این حرکت معنی ندارد. در عقل سیاسی این حرکت خودکشی سیاسی است! در آن مقطع می گفتند شما اول با شوروی بساز، از آنها کمک بگیر تا بتوانی مقابل آمریکا و انگلیس بایستی. این را کشورهای بزرگ می گفتند! حالا یک سید تنها که فقط در قم شناخته شده است، می گوید من یقه فرعون را می گیرم! سال ۱۳۵۷ بعضی ها می گفتند خمینی می خواهد شاه را کنار بگذارد تا خودش شاه شود. امام می گفت ما برای اعتلای کلمه الله قیام کرده ایم و ایستاده ایم، آنها می گفتند خب، خوب است که خمینی جای شاه بنشیند و جلو

چند روایت معتبر درباره مردی که به زمانه ما اعتبار داد

با این حرم مأنوس بودم



از مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی نقل شده است: شبی هوا توفانی بود و بیرون رفتن از خانه مشکلاتی در برداشت. به امام عرض کردم: امیرمؤمنان علیه السلام دور و نزدیک ندارد، زیارت جامعه‌ای را که در حرم می‌خوانید، امشب در خانه بخوانید. امام فرمودند: مصطفی، تقاضا دارم روح عوامانه را از ما نگیری.

سید محمد جواد علم‌الهدی می‌گوید: یکی از خاطرات شخصی من با حضرت امام این بود که آن موقعی که در مجلس شورای ملی آن عصر به فرمان استعمارگران مطلبی مطرح شد به عنوان «انجمن‌های ایالتی و ولایتی...» و اینکه نام مقدس قرآن و قسم به قرآن که وظیفه هر نماینده‌ای است که قسم بخورد و متعهد شود، برداشته شود و به جایش کتاب آسمانی گفته شود و اینکه اسم اسلام از روی این کشور به گونه‌ای برداشته شود به پنهان اینکه بتوانند ملت‌های دیگر هم در این کشور دست‌اندر کار باشند. تنها این سه جمله نبود؛ امام هشدار می‌داد که این یک نوع رقیت و استعمار خانمان‌سوزی است که همه مقدسات اسلام را لگدکوب می‌کند. حضرت امام لازم دیدند که شب‌ها... استادان حوزه علمیه قم را جمع کنند و در این باره شور و مشورت‌هایی بشود... به دولت وقت هشدار بدهند و می‌دادند و اعلامیه‌هایی صادر می‌شد. من به اذن امام مامور شدم که بلادی که در قسمت شرق ایران قرار گرفته (یعنی استان خراسان) را از مشهد مقدس تا زاهدان که دورترین شهر بود، بروم و علمای بلاد را ببینم و برای بعضی از بزرگان‌شان که حایز اهمیت خاصی از حیث نفوذ مردمی بودند، با قلم مقدس‌شان نامه نوشتند. شبی که عازم بودم، خدمت ایشان شرفیاب شدم و امام از اندرون تشریف آوردند بیرون و نامه‌ها را به من لطف کردند و این جمله را فرمودند: «شما قبل از اینکه با هر کس ملاقات کنید، اول مشرف بشوید حرم مطهر ثامن الحجج علی‌این موسی‌الرضا علیه السلام و از زبان من به آن حضرت بگویید که «آقا! کار بسیار عظیم و مساله خطیری پیش آمده و ما وظیفه دانستیم قیام کنیم، چنانچه مرضی شماست ما را تایید کنید.»

می‌ریخت، اما او چون کوهی استوار بود و به هیچ وجه آثار شکست، اندوه و تألم در سیمایش هویدا نشد. یکی از ذاکران حسینی گفت: این حالت امام خطرناک است. باید کاری کرد تا ایشان نیز بگریزد. نباید اجازه دهیم بغض امام در درونش منفجر شود. پس به مناسبت، روضه حضرت علی اکبر علیه السلام را خواند. امام گریست.

صدای یاحسین سرشک بر دیدگانش جاری می‌ساخت. و با آنکه در مصایب شکیبا بود و حتی برای شهادت فرزند ارشدش حاج آقا مصطفی اشک نمی‌ریخت، در محافل ذکر اهل بیت علیهم السلام چون عبارت «السلام علیک یا ابا عبدالله» را می‌شنید قطرات اشک از دیدگانش فرو می‌چکید. در ماجرای ارتحال فرزندش، هر کس وارد خانه امام در نجف می‌گردید بی اختیار اشک

تاسوعا در جمع خبرنگاران ایرانی و خارجی شروع به روضه‌خواندن کرد. ناگهان مشاهده کردند که امام سخت به گریه افتادند. برای کسانی که از کشورهای اروپایی آمده بودند، شگفت‌آور بود که مردی، پس از سال‌های متمادی مبارزه در برابر استبداد و استکبار، روز تاسوعا بنشینند و بگریزد.

در زمانی که امام در فرانسه به سر می‌بردند، چون ماه محرم فرارسید، در روز تاسوعا امام از یکی از همراهان خواست روضه بخواند. او عرض کرد: آمادگی ندارم و حال و هوای پاریس به هیچ‌وجه مناسب روضه‌خوانی نیست. امام تاکید فرمود: فرقی نمی‌کند باید به همان صورت مجالس معمولی ایران، روضه بخوانی. او ظهر

عرض کردم: آقا، نمی‌شود از این سفر صرف‌نظر کنید؟! شما الان دارید تشریف می‌برید کویت و آنجا جای امنی نیست، سوریه جای امنی نیست، ایران وضعیت آنچنان است، کجا می‌خواهید بروید؟! امام فرمودند: «ناگزیر از اینجا باید بروم.» سپس فرمودند: «من در اینجا با حرم مطهر امیرالمومنین مأنوس بودم.»

سید حمید روحانی می‌گوید: در سحرگاه وحشت‌زای آخرین شبی که امام در نجف بودند، خدمت امام رسیدم که دستور العملی از ایشان بگیرم. یک حالت تأثری به من دست داده بود از اینکه می‌دیدم ایشان نجف را ترک می‌کنند و او پس از خدا و حرم مطهر امیرالمومنین علیه السلام تنها پناهگاه ما بود.

قرآن



وارد قرقگاه شدید

توصیه‌های آیت‌الله قاضی در
ماه‌های رجب، شعبان و رمضان
به روایت علامه طهرانی

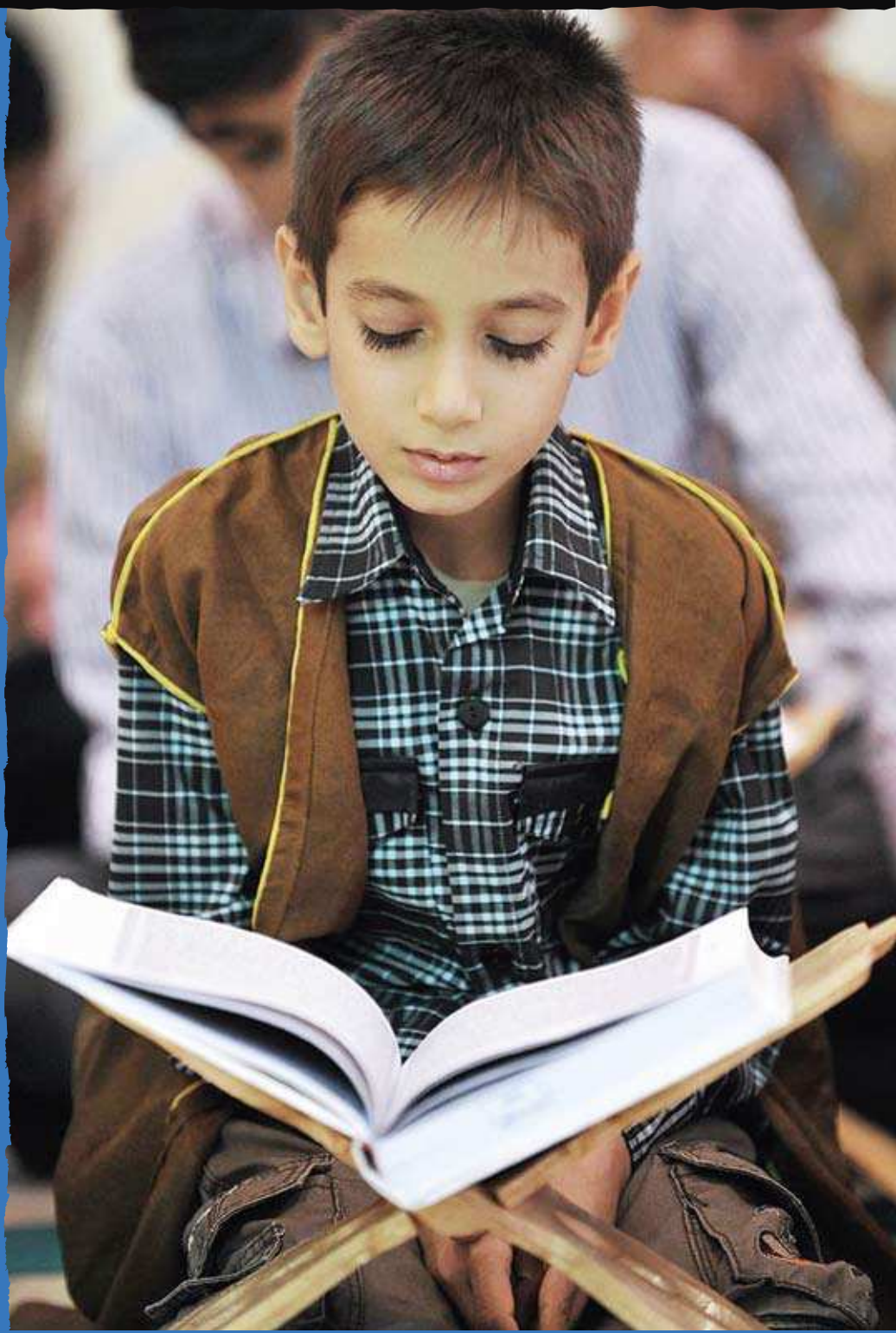


کلاس قرآن وسط حسینیّه
کمتر حسینی‌های سراغ داریم
که در آن کلاس هم برگزار شود
امادر حسینیّه حضرت علی اکبر
این اتفاق افتاده



سوادقاریان تهرانی به روز
است

سعید طوسی از فراز و فرودهای
تلاوت قرآن می‌گوید



سعید طوسی از فراز و فرودهای
تلاوت قرآن می‌گوید

سواد قاریان تهرانی به روز است

علیرضا یزدان‌طلب

در ابتدای دهه هفتاد در مشهد دو جریان قرآنی در حال شکل‌گیری بود یکی کسانی که حتی بعد از ۴۰ سال تلاوت حاضر نبودند مثلاً غیر از مصطفی اسماعیل بخوانند و پارافراتر از او نهند و جریان دیگری که تلاوت‌هایشان اصلاً ریشه‌ی مصری نداشت و به تقلید پای بند نبودند و ملودی و نغمه‌های ناموزونی را در تلاوت‌هایشان می‌شد دید. این وسط ناگهان جریانی شکل گرفت که نه کاملاً مقلد بود و نه کاملاً بی‌رگ و ریشه، به این معنا که در ضمن حفظ چهار چوب تلاوت بر مبنای یکی از اساتید بزرگ همچون مرحوم مصطفی اسماعیل تلاوت‌هایشان از نوآوری و ابتکار هم خالی نبود. سعید طوسی قطعه‌ای از چهره‌های شاخص این جریان و نحله بود گفتگو با او در سهای زیادی برای قاریان جوان و کسانی که تازه این راه را انتخاب کردند خواهد داشت.





آقای هروی ۶۰ سال در طلاب مشهد قرآن آموزش دادند. در اکثر مساجد، مدارس، بعضاً حوزه‌های علمیه. خلاصه هر کجا که می‌شد. تازه آن‌هم از نماز صبح تا آخر شب!



چه عواملی باعث شکل‌گیری حرکت قرآنی نوین و نوعی ساختار شکنی در مشهد شد؟

خیلی از اتفاقاتی که امروزه در تلاوت‌های قراء خوب و مقبول چه در داخل و چه در مصر و چه در کشورهای نظیر این دو کشور اتفاق افتاده برمی‌گردد به متقاضی و مستمع. آن وقت هم که شما فرمودید همین قصه بود؛ احساس شد مستمع به آنچه که غالباً قراء ارائه می‌کردند راضی نمی‌شود این بود که جریانی شکل گرفت که یک قدری ساختار شکنی کرد و به طرف الحان و نغماتی رفت که قبلاً کمتر شنیده شده بود.

■ به نظر شما خواست مخاطب به تنهایی برای این تغییر جهت کافی بود؟ فکر نمی‌کنید ممکن است این نگاه به تولید قراء بی‌پشتوانه از نظر لحنی منجر بشود؟

بله دقیقاً همین‌طور است یکی از بزرگان عرصه تلاوت جایی گفته بود آن چیزی که کار قاری را خراب می‌کند جمهور یا بقولی مستمع است یعنی مخاطب عوام. ولی منظور من مستمع و مخاطب خواص بود نه عوام! مخاطبی که آشنایی نسبی با مفاهیم دارد و چند سالی محضر اساتید قرآن زانو زده. من خواست او را هم در نظر گرفتیم. البته در کنار کلی چیزهای دیگر مثل حفظ چارچوب تلاوت، پایبندی به اصول موسیقی عربی، تقلید اساتید بزرگ همچون استاد مصطفی اسماعیل یا استاد منشاوی و خیلی چیزهای دیگر که تخصصی است و در حوصله نشریه شما نیست. من می‌گویم ما نباید خودمان را روی امواج آب قرار دهیم که موج به هر سمتی رفت ما را به همان سمت بکشاند، ما باید کار خودمان را انجام دهیم در عین حال به خواست مخاطب هم به عنوان یکی از چند مولفه توجه داشته باشیم. حرف من روشن است آن هم این است که باید ذائقه مخاطب را در نظر گرفت ولی نباید اختیار کار «قرائت» را دست مخاطب داد.

■ سوال بعدی من که شاید بی‌ارتباط با این چیزی که فرمودید نباشد این است که برخی از منتقدین شما می‌گویند بعضی تلاوت‌های شما بیش از حد شلوغ است نیازی به این همه مثلاً تحریر و... نیست، نظر تان چیست؟ من این انتقاد را وارد می‌دانم شاید یکی از علت‌هایش هم همان جمهور بود که عرض کردم.

■ یعنی در نظر گرفتن توده مخاطبین یا همان عوام؟

بله درست است اگر قاری به مطالبات مستمع کم توقع خیلی توجه کند این می‌شود. همین انتقاد را عده‌ای همان سال‌ها صادقانه به من گفتند به هر حال سعی کردم برطرفش کنم.

■ به نظرم موفق هم شدید، راستی این که در سال‌های اخیر گوشه‌هایی از سبک استاد رفعت هم از تلاوت‌های شما به گوش می‌رسد هم به این موضوع ارتباط دارد؟

بله شاید حق با شما باشد. اتفاقاً بی‌ربط نیست. این‌ها را هم عرض کنم؛ اخیراً در یکی از جلسات بیت، خدمت مقام معظم رهبری رسیدم و طبق معمول از ایشان راهنمایی خواستم ایشان جمله‌ای فرمودند که خیلی برای من جالب بود. عرض کردم آقا نکته‌ای بفرمایید فرمودند: نکته‌اش این بود که به طریقه شیخ رفعت خواندی که من از دقت نظر ایشان در تشخیص درست این الحان خیلی شگفت زده شدم.

■ اتفاقاً خوب شد این خاطره را گفتید. می‌خواهم برگردم به نزدیک چهل سال قبل، وقتی به جلسات آقا در مسجد کرامت می‌رفتید؛ شاید اواسط دهه ۵۰ به نظر شما آن جلسات چه نقشی در فضای قرآنی مشهد یا کشور داشت؟

مسجد کرامت قبل از پیروزی انقلاب یکی از پایگاه‌های تجمع قرآنی‌های مشهد، چه از استادها و چه از جوان‌ترها بود. سکان دار اصلی آن تجمعات هم خود رهبر انقلاب بودند. خب ایشان توجه خاصی به بحث تلاوت قرآن داشتند و در مناسبت‌های مختلف، از نوجوانان قرآنی به شکل خاصی تقدیر می‌کردند یک‌بار هم بنده مورد لطف‌شان قرار گرفتیم.

■ یادتان هست دقیقاً چه چیزی هدیه گرفتید؟ بله. بعد از این که قرآن خواندم ایشان در آغوشم گرفتند و یک صد تومانی به من هدیه دادند یادم می‌آید پدرم با آن پول برای من دوچرخه خرید. خلاصه همان تشویق‌ها و بهای دادن‌ها از طرف ایشان باعث روی آوردن نوجوانان زیادی به قرآن کریم شد و آن نسل الان از بهترین قراء کشور هستند. رویکردی که هم‌اکنون نیز ادامه دارد.

استادی که خودش
بهره‌ای از اخلاق
قرآنی نبوده
چگونه می‌تواند
شاگردانی با اخلاق
تربیت کند؟

به عنوان مثال سال‌هاست شخص اول مملکت وقت وسیعی را به قاریان قرآن کریم اختصاص می‌دهد و قاریان از همه جای ایران به این جلسه می‌آیند.

■ به نظر شما این جلسات ایشان که در اول ماه مبارک رمضان برگزار می‌شود در ادامه همان نگاه تشویقی نیست؟

قطعاً همین‌طور است. این جلسات باعث دلگرمی قرآنی‌هاست و ثمرات زیادی دارد. کسانی باید فقط در همین رابطه با شما صحبت کنند! همین اندازه بگویم ایشان به وظیفه‌شان برای نشر فرهنگ قرآنی عمل کردند ولی ما، یعنی بدنه قرآنی کشور متأسفانه نه تنها عمل نکردیم، کم کاری و سستی کردیم. ما باید در روزی که بیستل عن النعیم جواب بدهیم چه کردیم؟ روزگاری در این کشور اجازه کار قرآنی وجود نداشت ولی الان که الحمد لله شرایط فراهم است. چقدر شهید دادیم تا این فضا ایجاد شد؟ حالا که نوبت ماست ما سستی می‌کنیم. البته نمی‌خواهم منکر کارهای انجام شده باشم ولی این‌ها با خواست مخاطب و جامعه اسلامی فاصله زیادی دارد.

■ منظور تان از ما، مسئولان قرآنی کشور هستند؟ یا قرا؟ یا هر دو؟

هر دو؛ البته من به خاطر حرفه‌ام قاعدتاً باید در مورد قراء صحبت کنم.

■ به نظر شما قاریان چه کنند که به وظیفه‌شان عمل کرده باشند؟

من در جایگاهی نیستم که در این باره صحبت کنم؛ باید اساتید اظهار نظر کنند. ولی من وظیفه خودم می‌دانم آموزش را تعطیل نکنم. آموزش در همان غالب سنتی و جلسات هفتگی! نمی‌دانم چرا این قصه این‌قدر دارد کم رنگ می‌شود. قاریان نسل جدید حاضرند جهت ارتقا خودشان در جلسات اساتید شرکت کنند. ولی حاضر به آموزش به دیگران نیستند. این چند سالی هم که تهران آدم در مسجد النبی نارمک که گزارشش را دوستان شما در یک شماره کار کردند و حرم حضرت عبدالعظیم هر هفته جلسه داریم. ما این‌ها را از اساتیدمان آموختیم.

باید از مرحوم استاد اربابی، که پدر شهید هم بودند، نام ببرم. ایشان از کسانی بود که شاید بخش اعظمی از قراء خوب امروزی ما مدیون زحمات این مرد باشند



مکتب‌خانه

یادی از اساتیدتان کردید. اتفاقاً جناب استاد رحیمی به تازگی به رحمت خدا رفتند و همچنین استاد مرحوم هروی که می‌دانم دائم التدریس بودند. کمی هم از این بزرگواران برایمان بگویید و این که به نظرتان دقیقاً چرا نسل جدید تمایلی به تدریس از خودش نشان نمی‌دهد؟

آقای هروی ۶۰ سال در طلاب مشهود قرآن آموزش دادند. در اکثر مساجد، مدارس، بعضاً حوزه‌های علمیه. خلاصه هر کجا که می‌شد. تازه آن هم از نماز صبح تا آخر شب! با یک دوچرخه‌ای این طرف و آن طرف می‌رفتند. بدون هیچ تکلفی، ساده ساده! مرحوم استاد رحیمی هم همین‌طور. حالا شما لطف کردید و مرا استاد خطاب کردید ولی آنها استاد بودند نه ما! یادم می‌آید آقای رحیمی مبلغی حدود ۶۰۰ هزار تومان داشتند که هر سال به یکی از شاگردانشان قرض الحسنه می‌دادند. یادم می‌آید یک‌بار هم این پول دست من بود. این پول با برکت بخش قابل توجهی از همان مبلغی شد که ما با آن خانه خریدیم. ایشان اصلاً اهل دنیا نبودند. حتی یادم می‌آید که ایشان نزدیک ۲۵ سال اجازه ندادند موقت پوسیده اتاقشان را عوض کنیم. دیدنی بود ایشان! فوق العاده ساده زیست بودند. خب این‌ها برای ما پیام داشت، اگرچه ما قدرشان را ندانستیم. البته ایشان

دایی والده محترم‌شان آیت‌الله آقا نجفی قوچانی، از علمای اخلاق واصل بودند و این رفتارها را به‌نظرم از ایشان به ارث برده بودند. خب این حالات در شاگردان، اثر داشت، درس می‌گرفتند.

به نظرم شما تلویحاً یکی از عوامل فاصله گرفتن برخی قاریان از فضای ارزشی را فاصله گرفتن از جلسات و اساتید دانستید درست است؟

بله. البته فقط این نیست. اولاً منظورم از استاد، استاد واقعی است؛ نه هر کسی که اسم استاد روی خودش گذاشت. همین‌جا لازم است به جوان‌ترها توصیه‌ای برادرانه کنم که در انتخاب استاد و فضاهای قرآنی و اساساً کسانی که می‌خواهند با آنها معاشرت کنند خیلی دقت کنند و وسواس داشته باشند. این توصیه دین ماست، توصیه بزرگان ماست که در انتخاب دوست خیلی دقت کنید. استادی که خودش بهره‌ای از اخلاق قرآنی نبرده چگونه می‌تواند شاگردانی با اخلاق تربیت کند؟ «ذات نایافته از هستی، بخش‌اکمی تواند که شود هستی بخش؟» البته من که دارم این حرف را می‌زنم منظورم این نیست که خودم این‌طوریم. منظورم اساتید بزرگی همچون مرحوم استاد اربابی، استاد مولایی، استاد خدام حسینی و استاد سلیمی و بقیه بزرگانی هستند

که همه می‌شناسند. این‌ها خودشان بهره بردند الحمدلله! به شاگردان‌شان هم طبیعتاً منتقل می‌کنند. جوان‌ها بروند جلسات این اساتید و امثالهم زانو بزنند.

در توضیحات شما یک سبک دیده می‌شود؛ سبکی که به لقمه حلال، استاد اخلاقی، تلاش در تقلید و خضوع در تلاوت، اهمیت زیادی می‌دهد. ولی ما الان با نسلی مواجهیم که به چیزهای دیگری دل بسته و این مسیری را هم که شما طی کردید نرفته. با این جماعت چه حرفی دارید؟

انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً! هر کسی در انتخاب راهش آزاد است. من در جایگاهی نیستم که به دیگران امر و نهی کنم. ولی به عنوان برادر کوچک‌تر از همه آنها می‌خواهم به سنت‌ها برگردم و تا اساتید بزرگوار ما هستند محضرشان را درک کنند. والا این راهی که عده‌ای در پیش گرفتند به ترکستان است. یا همین احترام به استاد و پیش‌کسوت که امروزه مورد کم توجهی و کم لطفی قرار می‌گیرد. گاهی از بعضی قراء جوان شنیده شده که «ما از فلان استاد بهتر می‌خونیم». همه چیز که خواندن نیست! من شخصا تجربه کرده‌ام؛ اگر در محفلی دیدیم پیش‌کسوتی آمده یا نخوانیم، یا اگر خواندیم خیلی پیاز داغش را زیاد

بنده یکی از افتخارات بزرگم این بوده و هست که پدر من یک کاسب معمولی و درواقع یک کارگر بود. ایشان با یک موتور سیکلت چای فروشی می‌کردند



گاهی از بعضی قراء جوان شنیده شده که «ما از فلان استاد بهتر می‌خونیم». همه چیز که خواندن نیست!



توفیق اندک را هم که امروز دارم دیگر نداشتم. خلاصه زندگی ما به سختی می‌گذشت. بنابراین من از همان دوران ابتدایی سه ماه تابستان را می‌رفتم و کار می‌کردم. البته این سنت در گذشته مرسوم بود. در این مسیر با حرفه آرایشگری آشنا شدم و تا همین اواخر هم که مشهود بودم خدا را شکر مغازه‌ام را داشتم. باز هم تأکید می‌کنم این‌ها از الطاف خدا بود. این یک حرف نپخته نیست. من از بن دندان به این

بنده یکی از افتخارات بزرگم این بوده و هست که پدر من یک کاسب معمولی و درواقع یک کارگر بود. ایشان با یک موتور سیکلت چای فروشی می‌کردند و به همان سود کم قانع بودند. والده من هم که معلولیت جسمی داشتند از قدیم. این‌ها از الطاف بزرگ الهی به من بود منظور من از لقمه حلال این است که اگر پدر من مثل خیلی‌ها پول تو بانک می‌گذاشت و هر ماه از این راه امرار معاش می‌کردم شاید همین

خارج از متن

مشهد آرایشگری می‌کردم

نکنیم و بگذاریم تلاوت او غالب بر تلاوت ما باشد. چرا که این روز برای همه ما پیش خواهد آمد و بعدها اگر شاگرد ما طوری تلاوت کند که اصلاً حنای ما رنگی نداشته باشد ممکن است ضربه روحی به ما وارد شود. این‌ها نکات ظریف اخلاقی است که بعضاً به آن‌ها کم توجهی می‌کنیم.

■ از استاد مشه‌دی نام بردید و اساتید تهرانی مثل استاد مولایی. ما در جای جای کشور قاریان زیادی داریم ولی ظاهراً مشه‌د و تهران در تلاوت دو قطب تاثیر گذارند. بعنوان کسی که سال‌ها در مشه‌د بوده و در فضای قرآنی آنجا رشد کرده و الان هم چند سالی است به تهران آمده و با این فضا هم بیگانه نیست، از ویژگی‌های این دو مکتب بر ایمن بگوئید. تفاوتی هم در روش و تلاوت با هم دارند؟

تفاوت که بله. یک بخش برمی‌گردد به مسائل جغرافیایی و حتی گویش زبان و لحن کلام. بخشی هم برمی‌گردد به اختلاف فرهنگ، یک بخشی این که به هر حال تهران پایتخت بوده و بهره‌های بیشتری متوجهش بوده. به عنوان مثال همیشه اساتید مصری که می‌آمدند ابتدا وارد تهران می‌شدند. خب این‌ها را به قول خودمان می‌چالاندند. این مسجد و آن مسجد از نشان

استفاده می‌کردند. مصاحبه، استدیو، جلسه، تلاوت و... بعد این‌ها وقتی که می‌آمدند مشه‌د یا بعضی شهرهای دیگر خیلی انرژی نداشتند و حاضر نبودند به راحتی انتقال تجربه کنند. خب این‌ها تاثیر گذار است بالاخره! این روش تلاوت مصری است و اگر در ایران ۷۰ سال سابقه دارد در مصر ۷۰۰ سال پشته‌د دارد و انتقال تجربه این‌ها تاثیر گذار است. و اما مشه‌د، مشه‌د اساساً به جهت قرابت با بارگاه ملکوتی امام رضا علیه‌السلام توفیقاتی را داشته. یکی از همین توفیقات این بوده که جلسات قرآن قریب به صد سال است که در جوار حضرت برگزار می‌شود. این جلسات در مشه‌د و در مسجد گوهرشاد توسط شخصیت ارزشمندی بنام مرحوم حاج سید محمد عرب پایه گذاری شد. ایشان از نجف تشریف می‌آوردند مشه‌د و جلسات قرآن را راه اندازی می‌کنند. شاگردان ایشان هم الان هیچ کدام زنده نیستند. پدر محمدرضا شجریان، ملا عباس علی و هم محمد حسن رضوان از شاگردانشان بودند که همه به رحمت خدا رفتند.

جالب است که بدانید این‌ها نوعاً تک بعدی نبودند. هم قاری قرآن بودند، هم خطاط، هم شاعر و هم مداح! آقای مرحوم محمد حسن رضوان به عنوان یکی از کتبه نویس‌های مشهور زمان خودش

مطرح بود. اکثر کتبه‌هایی که به خط ثلث عربی در حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام هست، اگر دقت کنید زیرش نوشته شده که «کتبه رضوان». ایشان هم از شاگردان مرحوم حاج سید محمد عرب بودند. یکی دیگر از شاگردان ایشان هم پدر بزرگ بنده بودند که خاطراتی از استاد عرب نقل می‌کردند. این بخشی از پیشینه مشه‌د بود که عرض شد. ولی باز هم تاکید می‌کنم این برکات قرآنی به برکت نزدیکی با جوار ملکوتی حضرت رضا علیه‌السلام بوده و هست. این را هم عرض کنم که این برکات صدایی فقط در قرآن نبوده. مثلاً خوب است یاد کنم از سید جواد ذبیحی، محمد رضا شجریان، مرحوم آقایی که اذان مشهوری هم دارند. از خطبا و منبری‌های مشه‌د هم که بنده یادم هست باید نام ببرم از مرحوم شهید هاشمی نژاد، مرحوم فلسفی، مرحوم شهید کامیاب، خود مقام معظم رهبری، جناب آقای واعظ طبسی، مرحوم شیخ احمد کافی و خیلی‌های دیگر که بنده حضور ذهن ندارم.

عرض کردم که تهران هوای مناسب‌تری داشته؛ نه الان بالاخره سی سال پیش هوای مناسب‌تری داشته و این فرهنگ، فرهنگ بازتری بوده و نسبت به شهرهای دیگر یک مقدار امکانات بیشتری اینجا بوده. اساتید بزرگ این‌جا کسانی مثل استاد

مشه‌د اساساً به جهت قرابت با بارگاه ملکوتی امام رضا علیه‌السلام توفیقاتی را داشته. یکی از همین توفیقات این بوده که جلسات قرآن قریب به صد سال است که در جوار حضرت برگزار می‌شود

تهران هوای مناسب‌تری داشته؛ نه الان بالاخره سی سال پیش هوای مناسب‌تری داشته. این فرهنگ، فرهنگ بازتری بوده و نسبت به شهرهای دیگر یک مقدار امکانات بیشتری اینجا بوده



من می‌گویم امثال پدر من یا جناب شاکر نژاد و امثالهم که کم هم نیستند الحمد لله؛ اگر می‌خواستند زود بند کنند نمی‌توانستند؟ خیلی خوب هم می‌توانستند ولی نکردند! خدا هم در مقابل عوضش را به آنها عطا کرد. به نظرم لقمه حلال به عنوان یک زیر ساخت برای شکل‌گیری یک شخصیت قرآنی لازم است. در مرحله بعد استاد و تلاش فردی و تقلید و ... خیلی چیزهای دیگر هم قرار دارد.

حرف اعتقاد دارم که لقمه تاثیر خیلی زیادی در شکل‌گیری شخصیت قرآنی انسان دارد. مثال دیگر این که پدر دوتا از بهترین قاریان کشور آقای حمید و حامد شاکر نژاد - که من ایشان را از نزدیک می‌شناسم - مرد بسیار بزرگوار و متشخصی است. ایشان تعمیرکار ماشین‌های سنگین کشاورزی و این‌هاست. مرد فوق العاده زحمت‌کشی است! لقمه حلال سر سفره آورده. خب پسرهایش هم از افتخارات قرآنی کشورند.



غلو ش به حرم حضرت رضا علیه السلام می آید و شفاییش را از این امام می گیرد

مولایی هستند که الان در قید حیاتند. ایشان حق استادی به گردن اکثر اساتید امروزی دارند. خدا حفظشان کند! ایشان با وجود بیش از ۸۰ سال عمر با برکت هنوز جلسه داری می کنند و به نظرم این جلسه قریب ۴-۵ ساعت طول می کشد. ما باید جلسه داری را از ایشان یاد بگیریم. جناب آقای استاد مروت که قریب به ۲-۳ دهه است در ایران حضور ندارند اما خروجی های جلساتشان استاد خدام حسینی، یا استاد سلیمی، یا استاد موسوی، استاد سبزیعلی و خیلی های دیگر هستند. درواقع پایه گذار قرائت قرآن به سبک مصری همین آقای استاد مروت بودند. از اساتید دیگر تهرانی باید از مرحوم استاد اربابی، که پدر شهید هم بودند، نام ببرم. ایشان از کسانی بود که شاید بخش اعظمی از قراء خوب امروزی ما مدیون زحمات این مرد باشند. بعد از ایشان هم اساتیدی مثل استاد خدام حسینی، استاد سلیمی و این ها نقش کلیدی داشته اند. این ها علاوه بر استاد قرآن، استاد اخلاق هم بودند. خصوصیات ویژه اخلاقی در این عزیزان ما بوده که به هر حال خیلی ها بهره بردند.

■ حالا از همه این ها گذشته، تهرانی ها

بهتر می خوانند یا مشهدی ها؟
خود تهرانی ها اذعان دارند که مشهدی ها از لحاظ لحنی و مجلس گردانی از ما جلوترند. این یک واقعیتی است که نمی شود آن را کتمان کرد. اما آن چه که من خودم تجربه کردم، معمولا قراء تهرانی سواد روزشان مقداری بیشتر هست و توجهشان به مباحث کلیدی قرآن و مفاهیم قرآنی بیشتر از قراء مشهدی است. حالا دیگر اگر کسی این دو خصوصیت را داشته باشد قبا المراء. به نظرم در هر دو قطب، قاریان خوش خوانی هستند که نام آورند.

■ اگر کسی اهل موسیقی باشد

شاید عرض مرا تایید کند که اخیرا در تلاوتهای برخی قراء، تکه هایی از موسیقی دانان عربی مثل عبدالوهاب یا حتی ام کلثوم شنیده می شود. این قصه از قدیم

هم در محافل قرآنی مطرح بود، که آیا برای استفاده از موسیقی عرب مقدماتی لازم؟ اصلا اجازه چنین کاری داریم؟ و خیلی سوالات دیگر ...

به نظرم الزام قاری قرآن و مداح نباید موسیقی غیر مشروع گوش کند. ما این همه موسیقی مشروع داریم، این همه آوازهای مفید و مثبت داریم، هیچ لزومی ندارد که ما برویم چیزهایی را گوش کنیم که الزامی به گوش دادنشان نیست. در احکام فقهی هم داریم؛ فرمودند جایی که پزشک محرم هست نمیشود پیش نامحرم رفت؛ مگر در زمان اضطرار! موسیقی های دیگر را هم باید استحاله کرد. البته کار هر کسی نیست. بله باید آدم به آن درجه رسیده باشد که اگر گوشش یک موسیقی منفی را استماع کرد بیاید آن را به موسیقی مثبت تبدیل کند. همان که عرض کردم؛ استحاله! بیاید برگردانش بکند و مثبت تحویل جامعه بدهد. و اما آن جایی که بقول شما خیلی واضح است؛ خب آن شخصی که این کار را کرده از ناپختگی کامل است و ذوق هنری ندارد. و گرنه اگر به آن درجه و جایگاه رسیده باشد این را با یک تغییر نا محسوس یک دگرگونی در آن ایجاد میکند که ذهن مخاطب را مستقیم به فلان ملودی عربی هدایت نکند. مثل کاری که مداحان عزیز ما می کنند. چه دلیل دارد که ما روی آهنگ فلان خواننده پاپ شعر حضرت ابالفصل بگذاریم و عینا همان را در روضه اجرا کنیم؟! من کارهای فاختری مثلا از حاج محمد رضا طاهری شنیدم که این قصه در آن ماهرانه و استادانه رعایت شده. هم ملودی درست انتخاب شده و هم استادانه اجرا شده. مستمع هم لذت برده و ذهنش در گیر چیز دیگری نشده. توی قرآن هم همین طور است. پس اولاً تا موسیقی فاخر داریم لازم نیست این کارها را بکنیم و ثانیاً این کار، کار هر تازه از راه رسیده ای هم نیست. کار استاد است.

■ با توجه به این که نشریه خیمه

بیشتر رویکرد مذهبی و هیئتی دارد جایگاه قرآن را در جلسات مذهبی چطور می بینید؟ اصلا در هیئات اجرا داشته اید؟ استقبال مردم خوب بوده؟
هر جا قرآن با اهل بیت در آمیخته شد و

گره خورد این تلاوت هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ تاثیر گذاری بر عام تاثیر عمیق گذاشته. ما در زندگی اساتید مصری این ها را دیدیم و شنیدیم. استاد عبدالباسط می آید حرم حضرت امام کاظم و حضرت امام جواد علیه السلام و با این تعبیر این دو امام بزرگوار را خطاب قرار می دهد که شما دو بزرگوار افتخاری هستید برای شیعه و نیتی می کند. بعد از این توسل ساده و با همین بیان ساده، آن سوره حشر معروف را می خواند «لوانزلنا هذا القرآن...» که پس از گذشت قریب به شصت سال از آن واقعه هنوز این تلاوت برای ما زنده است. یا غلو ش به حرم حضرت رضا علیه السلام می آید و شفاییش را از این امام می گیرد. آقای طه الغثنی روز تولد امام حسین علیه السلام، در مسجد راس الحسین مصر، قطعه حب الحسین را می خواند. هنوز که هنوز هست پس از قریب به شصت سال این حب الحسین برای ما زنده است و هیچ معادلی نمی شود کنارش قرار داد. این از قرائی که اهل سنت هستند.

خود ما قاریان ایران، چه قراء بین المللی که استاندن چه قراء معمولی، هر جا این ارادت را حتی به صورت ظاهری با اهل بیت علیهم السلام گره زده و در آمیخته ایم؛ چه شب عاشورا چه شب تولد امام حسین علیه السلام یا هر کدام از حضرات معصومین، قرآن مان را سعی کردیم با صفای باطنی بیشتری بخوانیم. آن قرآن دوامش و تاثیرگذاریش بیشتر شده. برای خود بنده هم پیش آمده. ما در مشهد هر بار روبروی گنبد طلای حضرت ثامن الحجج علیه السلام قرآن می خواندیم یک فضای روحانی ایجاد می شد. هنوز هم دوستانی که آنجا هستند به این مطلب اذعان دارند.

■ اخیرا شما جلسه حاج منصور ارضی رفتید آنجا

چطور بود؟

یک شب از دهه فاطمیه اول سلام الله علیها رفتم آنجا قرآن خواندم. خطیب ارزشمندی منبر رفتند و بعد حاج منصور ارضی خواندند. مجلس فوق العاده ای شد! ما خوشبختیم و خوشحالیم که قرآن در هیئت های مذهبی دارد یک جایگاه ویژه ای برای خودش پیدا می کند. توی این سال های اخیر زیاد شاهد این اتفاقات بوده ایم. قبلا این طور نبود. در مشهد هیأتی بود که اعضای از این هیئت توی اتاق دیگر می نشستند، قرآن که تمام می شد و مداح می آمد این ها یکی یکی می آمدند و جلسه یک دست می شد. خب این خیلی کم توفیقی است. حداقل بیایند پای رحل قرآن بنشینند ولی الان الحمدلله بهتر شده.



رایحه پردازان پیشتاز

طراح و سازنده سیستم های تصفیه هوا و فوشیو کننده های محیط



دستگاه خوشبو کننده هوشمند مدل نوزم

ویژه مساجد ، حسینیه ها و اماکن متبرکه

مشخصات فنی :

- ❖ طراحی و ساخته شده در پارک علم و فناوری دانشگاه تهران
- ❖ قابلیت پوشش حداکثر ۳۰۰۰ متر مکعب فضا
- ❖ دارای ایران کد و کد بین المللی GS1
- ❖ قابلیت زمان بندی روشن و خاموش به صورت دیجیتال
- ❖ میزان مصرف انرژی : ۴۰ وات
- ❖ دارای گواهینامه ثبت اختراع از اداره کل ثبت شرکتها و مالکیت صنعتی
- ❖ دارای تاییدیه از سازمان توسعه نوآوری های جهاد دانشگاهی (SIDO)
- ❖ دارای پایه مخصوص برای نصب بر روی دیوار و مخزن قابل شستشو
- ❖ دارای صفحه نمایشگر و مجهز به سیستم کنترل از راه دور
- ❖ مصرف نا چیز عصاره (۲۵۰ سی سی برای ۶ تا ۱۲ ماه بسته به میزان مصرف)
- ❖ قابلیت استفاده در آروما تراپی (رایحه درمانی)
- ❖ قابلیت برنامه ریزی دستگاه جهت کارکرد هوشمند. ساعت، روزهای هفته)
- ❖ قابلیت تنظیم شدت بخش رایحه بدون تغییر با حفظ کامل خواص عصاره
- ❖ ابعاد دستگاه: ۳۳*۳۳*۳۵ سانتی متر و وزنی معادل ۱۱ کیلو گرم
- ❖ یکسال ضمانت تعویض دستگاه، خدمات پس از فروش و پشتیبانی عصاره مصرفی ۱۰ ساله
- ❖ برگزیده نمایشگاه دستاوردهای ۳۰ ساله وزارت علوم و دانشگاه تهران

روابط عمومی واحد فروش:
۶۶۸۹۰۵۷۲-۶۶۸۹۰۵۷۴

تلفن دفتر مرکزی:
۶۶۸۹۸۱۹۶-۶۶۸۴۴۰۶۱-۶۶۸۳۴۳۹۸
واحد خدمات پس از فروش:
۰۹۱۲۸۱۱۰۷۰۱-۰۹۳۹۸۱۱۰۷۰۱

www.rayehepardaz.com





کمتر حسینیهای سراغ داریم که در آن کلاس هم برگزار شود اما در حسینیہ حضرت علی اکبر این اتفاق افتاده

کلاس قرآن وسط حسینیہ

مریم لایق

قرآن و اهل بیت اینجا با هم تلفیق شده‌اند. حسینیہ حضرت علی اکبر علیه السلام مکانی است که کلاس‌های موسسه قرآنی احسن الحدیث در آن تشکیل می‌شود. فضای این حسینیہ با وجود کلاس‌های قرآن حال و هوای عجیبی به خود گرفته است. در اینجا با وجود رفت و آمدهای بسیار، سکوتی حکم فرماست که موجب آرامش خاطر می‌شود و وقتی وارد این موسسه یا همان حسینیہ می‌شوی دوست داری برای همیشه در آنجا بمانی.

از جمله ویژگی‌های این موسسه ایجاد روش قرائت محور و توجه به آموزش قرائت قرآن کریم به شیوه علمی و تحت عنوان (کلاس - جلسه) است به این معنا که در این رابطه شورای واحد موسسه احسن الحدیث در حال تصمیم‌گیری‌های نوین‌تری بوده و با دعوت و بهره‌مندی از نظرات اساتید و پیشکسوتان قرآنی کشور طرحی را در دست تدوین و اجرا دارد که هر فرد در بدو ورود و پس از انتخاب رشته مورد نظر خود شامل رشته‌های قرائت، حفظ و مفاهیم؛ در مرحله اول پس از سنجش و تعیین سطح در یکی از کلاس‌های مربوطه ثبت‌نام شده و با دریافت برنامه آموزشی فعالیت قرآن‌آموزی خود را آغاز می‌کند. عباس سلیمی، محمد خواجه‌وی، احمد حاجی‌شریف، استاد سید علی خاموشی، سید حسین موسوی بلده، محمدرضا پورزرگری، معصومه عباسی‌نظری، جعفر اصغری، رضا فراهانی از جمله اساتید و امنای این موسسه هستند و موضوع فعالیت موسسه، ترویج فرهنگ نورانی قرآن کریم و اهل بیت معصومین علیهم السلام به عنوان مفسرین حقیقی کلام وحی است.

تمام مقاطع سنی خواهران و برادران در سطوح مبتدی تا تخصصی در رشته‌های قرائت، حفظ، ترجمه، تفسیر، احکام، عربی (صرف و نحو) و سایر علوم قرآنی و معارف اهل بیت علیهم السلام و علوم مرتبط، تحقیق و پژوهش در علوم قرآنی و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، آموزش و تربیت مربیان و اساتید، نشر کتب و جزوات در زمینه علوم قرآنی و متون اسلامی و احادیث معصومین علیهم السلام، ایجاد بستر مناسب برای تولید و عرضه انواع رسانه‌های صوتی و تصویری و محصولات فرهنگی و هنری مرتبط، برگزاری مسابقات، مراسم، جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و اردوها، انجام همکاری و فعالیت‌های مشترک با نهادهای، کانون‌ها و شخصیت‌های قرآنی داخل و خارج کشور تاسیس شده است. عالی‌ترین سطح آموزش قرآن در موسسه؛ جلسه صبح جمعه استاد سید محسن موسوی بلده است. در این جلسه تمام نکات مورد نیاز یک تلاوت و قرائت قرآن توسط ایشان بیان می‌شود و صرفاً آموزش تجوید، صوت و لحن و ترجمه نیست بلکه آمیخته‌ای از تمام این موارد است.

موسسه قرآنی احسن الحدیث که با نام «مؤسسه راهیان طریق احسن الحدیث» ثبت شده است در خیابان صفای شرقی واقع در خیابان ۱۷



شهریور قرار دارد و در تاریخ جمعه هجدهم فروردین ۱۳۸۵ فعالیت خود را با کلاس قرآن استاد سید محسن موسوی بلده که استاد پیشکسوت قرآن است، آغاز کرده است. در ابتدا کلاس‌های صبح جمعه استاد موسوی بلده تنها فعالیت این موسسه قرآنی بود و سپس کلاس‌های قرآن واحد خواهران و واحد برادران این موسسه تشکیل شد. استاد موسوی بلده، با دعوت از جمعی اساتید و قاریان قرآن و نیز خیرین مشتاق قرآن کریم، مؤسسه احسن الحدیث را بنیان‌گذاری کرد.

تربیت مفسران حقیقی

این موسسه با هدف توسعه و تعمیق فرهنگ متعالی قرآن کریم و اهل بیت معصومین علیهم السلام از طرق، برگزاری دوره‌های آموزشی برای



عالی ترین سطح آموزش قرآن در موسسه؛ جلسه صبح جمعه استاد سید محسن موسوی بلده است. در این جلسه تمام نکات مورد نیاز یک تلاوت و قرائت قرآن توسط ایشان بیان می شود



فضای محدود

کلاس های این موسسه در طبقه سوم حسینیه علی اکبر علیه السلام تشکیل می شود، در طبقه سوم حسینیه دفتر موسسه و سه کلاس درس وجود دارد و تمام کلاس های موسسه قرآنی احسن الحدیث در همین فضای محدود برگزار می شود. فضای کلاس ها طوری طراحی شده که در آن مانند خانه های احساس راحتی و آرامش می کنی. در هر کلاس قفسه هایی از قرآن قرار دارد و در کلاسی که کمی بزرگ تر از بقیه کلاس هاست به جز قفسه های قرآن چند قفسه کتابخانه نیز وجود دارد که در آن کتاب های تفسیر و مفاهیم قرآن به چشم می خورد.

خانم رحمانی، مدیر واحد خواهران موسسه قرآنی احسن الحدیث از کلاس های روخوانی، حفظ، فصیح خوانی، مفاهیم، تفسیر، عربی (صرف و نحو) و تربیت مربی به عنوان برخی از کلاس های واحد خواهران نام می برد و می گوید: در قسمت مفاهیم و تفسیر فعالیت های بسیار گسترده ای داریم و دوره ها با توجه به گروه های سنی در سطوح های مختلف برگزار می شود مثلاً دوره هایی ویژه

دانش آموزان و دوره هایی نیز ویژه گروه سنی پیش از دبستان داریم.

دوره های ضمن خدمت

علاوه بر کلاس های آموزشی اردوهای تفریحی - آموزشی نیز به صورت دوره های ضمن خدمت در راستای رشد فعالیت های آموزشی موسسه برای اساتید موسسه برگزار می شود. این اردوها یک بار در سال برای اساتید برگزار می شود و برنامه های آموزشی موسسه را در این اردوها مرور می کنیم و اشکالات کار گفته می شود.

خانم رحمانی از دو جشن بزرگ که هر ساله توسط موسسه برگزار می شود یاد می کند و می گوید: هر ساله واحد خواهران جشن میلاد حضرت فاطمه سلام الله علیه و واحد برادران جشن میلاد حضرت علی علیه السلام را برگزار می کند.

او از برنامه ترتیل خوانی در ایام ماه مبارک رمضان به عنوان یکی دیگر از برنامه های فرهنگی موسسه یاد می کند و ادامه می دهد: یکی از برنامه های جانبی موسسه سایت موسسه احسن الحدیث به آدرس اینترنتی ahsanolhadis.ir است که

می توان از آن به عنوان یکی از بخش های فعال موسسه نام برد. تمام برنامه های موسسه در این سایت منعکس می شود و در کنار آن اخبار قرآنی و تلاوت اساتید مطرح نیز در سایت قابل دسترسی است.

حفظ و تثبیت همزمان

خانم رحمانی در رابطه با کلاس های حفظ می گوید: ویژگی کلاس های حفظ موسسه این است که به صورت فشرده برگزار نمی شود. این دوره ها در سه مقطع حفظ زیر دبستان، حفظ دانش آموزی و حفظ بزرگسال برگزار می گردد. کلاس های حفظ موسسه ما همراه با تثبیت است، در زمان حفظ به مرور آیات دوره شده و تثبیت می شود. خانم رحمانی از کلاس های ترجمه و مفاهیم به عنوان یکی دیگر از کلاس های موسسه نام برده و می گوید: این دوره در قالب طرحی به نام طرح بشیر برگزار و در آن به ترجمه و مفاهیم قرآن پرداخته می شود. در دوره مفاهیم از کتاب های استاد وکیل که مجموعه ای ۹ جلدی است، استفاده می کنیم.



دوره مفاهیم دوره بسیار پرباری است و پس از پایان آموزش مجموعه ۹ جلدی استاد وکیل قرآن آموزان وارد دوره تکمیلی می شوند، در دوره تکمیلی کتاب مرجع قرآن آموزان خود قرآن است و کتاب آموزشی دیگری ندارند. در این مرحله همراه با حفظ آیات از انتهای قرآن، تمام مفاهیم را مرور می کنند.

خانم رحمانی ادامه می دهد: این دوره تنها ترجمه تحت اللفظی نیست و علاوه بر ترجمه و مفاهیم آیات در کنار این دوره قرآن آموزان باید حتما دوره زبان عربی (صرف و نحو) را نیز بگذرانند و شرکت در کلاس های عربی به موازات این دوره از دوره مفاهیم ۵ به بعد برای قرآن آموزان اجباری است. او می گوید: تلاش ما این است که با وجود محدودیت در مکان برگزاری کلاس ها جذابیتی را در فضا و برخورد مسئولین و اساتید موسسه با قرآن آموزان ایجاد کنیم که همه در هر گروه سنی جذب موسسه شوند.

هر چند از لحاظ فیزیکی امکانات کافی برای این کار نداریم اما سعی می کنیم با رفتار خود جذابیت لازم را برای قرآن آموزان ایجاد کنیم تا بتوانیم تا حدودی جبران کمبود امکانات و فضای موسسه را کرده باشیم و با ایجاد فضای عاطفی و معنوی تلاش کرده ایم این کمبودهای فیزیکی موسسه به چشم نیاید. اساتید موسسه برای دوره های آموزشی به استان های دیگر نیز می روند اما این موسسه در سایر استان ها شعبه ای ندارد. همچنین این موسسه در تهران با ارگان ها و نهادهای دولتی در زمینه دوره های کوتاه مدت چند روزه در زمینه های قرآنی همکاری دارد.

تمام اساتید این موسسه از داوران مسابقات داخلی و بین المللی قرآن هستند و این موسسه نیز برای اولین بار مسابقات داخلی در بین خواهران قرآن آموز در رشته ترتیل در شهریور ماه برگزار خواهد کرد.

خانم رحمانی از برگزاری دوره تربیت مربی قرآن کودک به زودی در موسسه خبر می دهد و می گوید: در گذشته دوره های تربیت مربی قرآن داشته ایم و مربیان بسیار خوبی را به جامعه قرآنی کشور تقدیم کرده ایم، اکنون نیز تصمیم داریم این دوره ها را مجدداً برگزار کنیم. خانم آشوری، یکی از اساتید موسسه قرآنی احسن الحديث است که هنگام ورود ما به موسسه مشغول تدریس در کلاس روخوانی ضعیف است، در این کلاس افرادی با سن و سال های متفاوت حضور دارند و برخی از خانم ها به همراه کودکان خود در کلاس نشسته اند و بچه ها خود را با کشیدن نقاشی و بازی با یکدیگر سرگرم می کنند تا کلاس تمام شود.

روخوانی با لهجه عربی

خانم آشوری درباره کلاس روخوانی ضعیف می گوید: این کلاس از ابتدای تشکیل تا کنون ریزش زیادی داشته است چرا که درس روخوانی قرآن کمی سخت و سطح کلاس های این مکان بالاست و مانند مساجد نیست که فقط از قرآن آموز خواندن معمولی خواسته شود بلکه ما در اینجا از قرآن آموزان می خواهیم که حتماً با لحن عرب قرائت کنند.

این کلاس ها یک بار در هفته برگزار می شود و جزوه ای آموزشی شامل قواعد روخوانی و روانخوانی داریم که در ابتدای هر جلسه قسمتی از جزوه تدریس می شود و بعد از آن قرائت جزوه و تلاوت قرآن را داریم. در این کلاس ها چهار سوره مشخص می شود و در طول دوره آموزشی بر روی آن چهار سوره کار می کنیم که چهار سوره یس، الرحمن، واقعه و فرقان سوره های در نظر گرفته شده برای این دوره هستند.

این سوره ها آنقدر با قرآن آموزان کار می شود تا در خواندن روان شوند و در پایان این دوره امتحان کتبی از جزوه آموزشی قواعد روخوانی و روانخوانی و امتحان شفاهی از چهار سوره مشخص شده از قرآن آموزان گرفته می شود.

در کلاس روخوانی پس از تدریس قسمتی از جزوه و آموزش بخشی از قواعد روخوانی و روانخوانی

توسط استاد تمرین شروع می شود و هر کدام از قرآن آموزان به ترتیب صفحه ای از سوره فرقان را می خوانند و در زمان تلاوت استاد غلط هایشان را به آنها گوشزد و گاهی نیز با کلماتی همچون احسن آنها را تشویق می کند.

استاد ضمن تذکر اشتباهات مواردی که قبلاً تدریس شده را مرور می کند و بیشتر تاکید بر صحیح خوانی دارد و به کسانی که سن و سالی از آنها گذشته خیلی سخت

نمی گیرد. بعد از اینکه هر کدام از قرآن آموزان صفحه ای را تلاوت کردند استاد از آنها می خواهد که برای جلسه بعد به عنوان تکلیف، اشکالات خود را یادداشت کنند و بیاورند و هر کس قبل از قرائت خودش اشکالاتش را بیان کند. استاد از یکی از قرآن آموزان که در زمان تدریس درس تشدید در کلاس حضور نداشته می خواهد که برای جلسه بعد تمام کلمات تشدیددار سوره فرقان را نوشته و بخش نویسی کند و بیاورد.

بعد از اینکه تکلیف هر کس برای جلسه بعدی کلاس مشخص

شد، استاد صفحه ای را که برای جلسه بعد باید قرآن آموزان روی آن تمرین کنند مشخص می کند و خود شروع به خواندن آن کرده و از قرآن آموزان می خواهد تا به دنبال او آیات را تکرار کنند. بعد از پایان همخوانی استاد دعایی می خواند و از خداوند می خواهد که در دنیا و آخرت آنها را با قرآن همنشین کند و قرآن آموزان نیز آمین می گویند.

تمام اساتید این موسسه از داوران مسابقات و بین المللی هستند و برای اولین بار مسابقات داخلی در بین خواهران قرآن آموز در رشته ترتیل در شهریور ماه برگزار خواهد کرد

Bookki.ir

ساخته و منتشر شده توسط

پناهگاه سحر



مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
 عِدَّتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ
 اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ • مَا أَضَاءَ
 مِنْهُ نَبِيٌّ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ
 مِنْ قَبْلُ أَنْ تَبْعَها إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ • إِنْ كَفَلَا
 تَأْتُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا
 يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ • الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَسْطِ
 بِأَعْيُنِنَا فَتَبَوَّأُوا فِي الْبَنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
 لِيَقُومُوا بِأَنْفُسِهِمْ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ
 وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ



برگزیده قرآن کریم که
 توسط قربانعلی طالقانی در
 قرن ۱۴ ق کتابت شده است
 و هم اکنون در کتابخانه ملی
 نگهداری می شود.
 این منتخب شامل حزب
 آخر از جزء بیست و هفتم
 است و سوره مبارکه حدید
 آیات ۷ تا آخر ادر بر دارد.

خدا بس است

مریم لایق

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می ترسانند و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد!

سوره زمر - آیه ۳۶



این آیه در جواب یک تهدید آمده است، تهدید مشرکان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. بت پرستان مکه جمع شده

بودند و پیامبر را از خشم و غضب بت ها می ترسانند. بیم شان می دانند از این که پیامبر بت ها را اذیت کند یا به آنها توهین کند. قدرت بت ها را به رخ پیامبر می کشیدند و پیامبر را می ترساندند که اگر از بت ها بدگویی و به آنها توهین کند، بت ها ایشان را دیوانه می کنند و آزار می دهند و تهدیدهایی شبیه به این.

برای راحتی خیال یک پیامبر

اگر به آیه های قبل از این آیه نگاه کنیم می بینیم که خداوند نسبت به مشرکین تهدیدهایی کرده و آنها را سخت ترسانده است و در مقابل به پیامبر وعده هایی داده است. اما در این آیه اشاره به تهدیدهای کافران نسبت به پیامبر می کند و خیال پیامبر را راحت می کند از این که ضرری از جانب مشرکین و این تهدیدهای گاه و بی گاه متوجه پیامبر نخواهد شد.

در این آیه اشاره به تهدیدهای کافران نسبت به پیامبر می کند و خیال پیامبر را راحت می کند از این که ضرری از جانب مشرکین و این تهدیدهای گاه و بی گاه متوجه پیامبر نخواهد شد

خداوند در قالب یک جمله سوالی به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید که آیا خدا برای حفظ بنده اش در برابر تهدیدها و دشمنی ها کافی نیست؟ و این سوال سوالی است که پاسخی روشن تر از همه سوال ها دارد که بله! خدای مقتدر اگر بخواهد سنگ را کنار شیشه نگه می دارد و از همه بدی ها تو را کفایت می کند. هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک/ گرم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک

این جمله به پیامبر اطمینان می دهد که او را کفایت خواهد کرد و تهدیدهای هیچ تهدید کننده ای اثری نخواهد داشت. این دلگرمی تا حدی است که خداوند پیامبر را مطمئن می کند که نه فقط همین حالا، بلکه تا دنیا دنیا است این تهدیدها هیچ اثری ندارد و به نتیجه ای نخواهد رسید و آنها هیچ وقت به آرزوهای خام شان درباره پیامبر نمی رسند، به این خاطر که خداوند کسی را که هدایت کرده هیچ وقت گمراه نمی کند. از طرفی باید توجه داشت که این اطمینان را خدایی دارد می دهد که عزیز و دارای انتقام است. خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرت ها است و نیازها و مشکلات بندگان را

به خوبی می داند و نسبت به آنها نهایت لطف و رحمت را دارد، چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج دشمنی دشمنان تنها بگذارد؟

خدا همیشه همین است

هر چند شان نزول این آیه جوابی است که خداوند نسبت به تهدید مشرکین و برای اطمینان خاطر پیامبر داده است ولی مفهوم این آیه وسیع تر و گسترده تر است و شامل هر تهدیدی از جانب غیر خدا می شود. این آیه مؤده ای است برای همه کسانی که بر حقتد ولی در معرض تهدید قرار دارند. خداوند با این آیه به این افراد آرامش می دهد و قلب شان را مطمئن می کند و به آنها دلگرمی و ثبات قدم می دهد. خدا سعی کرده است اثر روانی این تهدیدها را با این آیه شریفه کم کرده و آنها را تا حدی خنثی کند. در قسمت آخر آیه خداوند بشارتش را با این تکمیل می کند که خدای عزیز و دارای انتقام این طور است که از کسی که حق را انکار کرده و روی کفر خود اصرار می کند انتقام بگیرد و انتقامش این است که او را گمراه می کند و دیگر راهنمایی نیست که او را هدایت کند. برعکس هم اگر خداوند کسی را هدایت کند کسی بر اراده خداوند غالب نمی شود و کسی نمی تواند او را گمراه کند. بنابراین گمراه کردن خدا یک مجازات است، اگر نه خدا از ابتدا شروع نمی کند به گمراه کردن کسی.

توصیه‌های آیت الله قاضی در
ماه‌های رجب، شعبان و رمضان به
روایت علامه طهرانی

وارد قرقگاه شدید

دستورات مرحوم قاضی به
شاگردانشان درباره ماه رجب و شعبان
و رمضان (دستورات مربوط به سال
۱۳۵۷ هجری قمری است؛ یعنی نه
سال به فوت ایشان، چون مرحوم
قاضی سال ۶۶ فوت کردند). علامه
محمد حسین طهرانی در جلسه‌ای نقل
کرده‌اند که مرحوم آیت الله حاج سید
علی قاضی در وصیتی که به شاگردان
خود در سه ماه رجب و شعبان و
رمضان دارد، می‌فرماید.

انتبهوا إخوانی الأعظم
وفّقکم الله لطاعته و قد
دخل أشهر الحُرْم! یعنی
متوجه باش که ما داخل در
قرقگاه شده‌ایم! و این ماه‌ها



برای کسانی که وارد می‌شوند خصوصیتی
دارد، مثل زمین‌هایی که حُرْم حساب شده و
دارای شرایطی است و باید از محرمات اجتناب
نمود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی است
انسان باید از خیلی چیزها اجتناب کند.

خدا در این ماه‌ها خیلی به انسان نزدیک
است، باید مراعات آن را بکند، همانند حُرْم و
زمین‌هایی که قرقگاه است و انسان وقتی وارد
آنها می‌شود به کعبه و آن امام نزدیک است و
زیارت می‌کند. چه قدر نعمت‌های خداوند بر ما
بزرگ است و او هرگونه نعمتی را بر ما تام و
تمام کرده.

علیکم بالفرائض فی أحسن أوقاتها! دستور



آیت الله سید علی قاضی سر سلسله عرفای بزرگ قرن

علامه سید محمد حسین طهرانی و سید هاشم حداد از شاگردان آیت الله قاضی



زیارت کنید و ببینید؛ زیرا اینها هستند برادران طریقی شما که در طریق و عقبات نفس و تنگناها و گریوه‌ها که انسان گیر می‌کند کمک انسان می‌کنند و نجات می‌دهند، نه آن برادرانی که رحمی و جزء صله هستند که چه بسا مخالف طریق و دشمن پیغمبر و خدا هستند؛ و نه آنکه بعضی می‌گویند برادران آمدند! نه، بلکه مقصود آن برادران طریق هستند که انسان با آنها تجدید مساعی کند و دیدن کند.

زیارت قبور کنید نه هر روز بلکه کم‌کم و گاه‌گاهی، (هفته‌ای یک مرتبه خوب است) و در روز زیارت کنید نه در شب.

توصیه‌های کلی

ما را چه کار با دنیا؟! ما را چه کار با اسم دنیا؟! این دنیا ما را گول زد و فریفت و ما را به پستی و ذلت گرایید! مقام ما را پائین آورد و پست کرد! دنیا مال ما نیست، دنیا را ول کنید و بسپارید به دست آنها که دنبال آن هستند و به کسانی که اهل دنیا هستند بدهید.

تنبّه! متوجّه باش! آگاه باش! که شهرهای خُرّم داخل شد که اولین آنها رجب است. بیدار شو برای آنکه توشه خوبی برای خود برداری! شب‌های این ماه را بیدار باش و روزهای آن را روزه بگیر به جهت شکر خداوند که به تو روزی کرده! و مخواب مگر به مقدار معتناهی و کم! و چه بسیار عاشقان دل سوخته‌ای که شب را

بر تو باد زیارت مشهد أعظم در هر روز! (که منظور از مشهد أعظم امیرالمؤمنین است، چون مرحوم قاضی در نجف بوده‌اند) و زیارت مساجد معظمه! (که منظور کوفه و سیهله است) و در بقیه مساجد عبادت خود را بجا آورید! چون مؤمن در مسجد مثل ماهی است در آب؛ همان‌طوری که حیات ماهی به آب است، حیات مؤمن هم در مسجد است؛ ماهی را از آب بیرون اندازند می‌میرد.

بعد از نمازهای واجب تسبیح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را ترک نکنید! زیرا که آن ذکر کبیره شمرده شده و لااقل بعد از هر نماز یکبار بگویید و اگر توانستید دو یا سه بار بگویید بهتر است.

از لوازم مهم، دعا برای فرج حضرت حجت بقیه الله الأعظم می‌باشد در قنوت نماز وتر، و از آن گذشته در هر روز، و در جمیع دعاها برای حضرت دعا کنید.

زیارت جامعه را روزهای جمعه بجا آورید! مقصود زیارت جامعه معروف است، زیارت جامعه کبیره.

قرآن که می‌خوانید، در این سه ماه از یک جزء کمتر نباشد، در هر روز یک جزء.

زیارت و دیدار برادران خود را زیاد کنید! (مقصود رفقای طریق هستند) خیلی آنها را

العمل آن است که نمازهای واجب را در بهترین اوقات خودش انجام دهید همراه نوافل آن! (که مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شود، اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت) و اگر شواغل دنیا شما را منع کردند، صلاه اوابین را که همان نماز ظهر است ترک نکنید، چون خیلی اهمّیت دارد! خصوصاً نماز ظهر خیلی اهمّیت دارد و آن به واسطه وقت آن و خصوصیت و موقعیت آن در بین اوقات دیگر است! و «صلاه وسطی» را که در قرآن آمده تفسیر به نماز ظهر کرده‌اند، و «صلاه اوابین» یعنی آنها که خیلی توجه به پروردگار دارند، یعنی رجوع کنندگان به خدا؛ زیرا رجوع کنندگان به خدا به آن تمسک می‌کنند.

نوافل شب را هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آنها را بجا آورید، نه خیال کنید نماز شب ساقط است و آن سدّ سکندری است که هیچ شکسته نمی‌شود! عجب از کسانی که قصد دارند دنبال کنند مرتبه‌ای از کمال را در حالی که شب‌ها قیام نمی‌کنند! ما نشنیده‌ایم کسی به مرتبه‌ای از کمال برسد مگر به قیام شب و نماز شب.

علیکم بقرائه القرآن! بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا! یعنی با صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات داریم که قرآن را با تغنی بخوانید، امام زین العابدین تغنی به قرآن می‌کردند، این تغنی در قرآن برای انسان بسیار مفید است. به طور کلی غنای صوتی حرام است و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشاند. هر چه که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد حرام نیست و همین است که می‌فرمایند با صوت حزین نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را، با صدای حزین بخوانید به طوری که آهنگ آن شما را از عالم بالا تربیت می‌کند و می‌رساند، اقرأ فارفع! سوره‌هایی را که حفظ هستید که خوب، و اگر حفظ نیستید از روی قرآن دو صفحه بخوانید، (در نمازها و نماز شب) به طوری که قرآن شما را به سوی کمالات سوق دهد.

بر شما باد به آورد معتاده که معروف است و هر کدام از شما که ورد خاصی دارد که باید بجا آورد؛ و سجده یونسیه را از پانصد تا هزار بجا آورید؛ یعنی تا هزار هم می‌توان بجا آورد، بسیار هم خوب است.

نمی‌خوانند! نماز شب را به نحو بیدار و خواب بجا آور، یعنی چند رکعتی نماز بخوان و کمی بخواب و سپس بیدار شو.

کتاب حق، قرآن را تلاوت کن، ولی تند تند نه، آرام آرام بخوان و با بهترین صوتی که داری! چه که قرآن کتاب وحی است و نور قرآن ظلمت‌ها را تبدیل به نور می‌کند و می‌درخشاند.

سلام و صلوات بفرست به اصل قرآن و فصل آن، که مراد از فصل قرآن پیامبر اکرم و اولاد طاهریین او هستند؛ در برابر آنها عبد بدون اراده و تسلیم باش و با روح و جسم سالم در برابر آنها بدون چون و چرا باش و از آنها اطاعت کن! و محبت آنها را در دل داشته باش چنانکه خداوند آنها را برای محبت خود قرار داده! و کسی که در غیر حب آنها خود را در ذمه خداوند رحمان درآورد، به درستی که همراه شده و در انکار او نعمت‌های خداوند از دستش رفته است، و اگر خدا را در غیر محبت آنها قرار دهی گم می‌شوی؛ پس حب آنها حب خداست و به حب خدا پناه ببر! و ایشان عروه وثقی هستند و دستاویز محکم؛ پس چنگ خود را محکم بگیر و به این دستاویز چنگ بزن.

پناه ببر به خدا درباره قرآن که قول خداست! درباره قرآن بازی نکن! با اهمّیت و احترام قرآن را بخوان و قرآن را از روی لهو و لعب نگاه مکن! چنانکه قرآن را عمل کنی به واسطه دقت در آن، به بالاترین قله از قله حق و ایمان و مجد و شرف نائل می‌گرددی. در هر حال بر تو باد به ذکر خدا و مبادا در خواندن قرآن کوتاهی کنی! مگو چگونه می‌شود و نگو به چه کیفیتنی بخوانم! تشکیک در این مسائل نکن.

اگر گفتی رَبِّیَ الله «پروردگار من خداست». ای رفیق استقامت کن و دست از این حرف بر مدار! این ماه‌ها قرقگاه خداوند است، پس داخل در این قرقگاه شو! خداوند فرموده: «هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند در راه راست هدایت شده است.» و باز فرموده:

«استقامت کن!» و باز فرموده: «آن کسانی که گفتند خداوند پروردگار ماست و سپس به این قول خود استقامت کردند، ملائکه آسمان بر آنها فرود می‌آیند.»

اولین چیزی که بر ما واجب است توبه است با شروط لازم و نمازهایی که در توبه وارد شده؛ که مقصود همان دستور توبه‌ای است که حضرت رسول در ماه ذوالقعدة دستور دادند، با همان کیفیت که در کتب ادعیه آمده و در اعمال ماه ذوالقعدة و در کتاب «مفاتیح» هم موجود است؛ البته حالا چون ماه ذوالقعدة نیست در روز یکشنبه قبل از اول ماه یا شب جمعه و یا روز جمعه که می‌آید توبه کنید.

پرهیز کنید از کبائر و صغائر به قصد قربت! ملتزم شوید به مراقبه، هم صغری و کبری! که مراقبه صغری نگاه داشتن خود است از مکروهات و خلاف ما لا یَرْضی الله به و مراقبه کبری نگاه داشتن دل است از آنچه محبوب نمی‌پسندد، که یک لحظه از مراقبت پروردگار خود را خارج نکنند و در همه لحظات خدا را حاضر ببینند.

محاسبه داشته باشید و معاتبه داشته باشید و نفس را معاقبه کنید و بعد جریمه کنید! مثلاً بعضی از بزرگان (که در «رساله بحر العلوم» هست) یک تازیانه داشتند و وقتی که عبادت می‌کردند در کنار سجاده آنها بوده، با آن تازیانه خود را می‌زدند به مقدار لازم که باید بزنند؛ اینها آیات قرآن است که برای شما بیان کرده‌اند! کسی که می‌خواهد به ذکر خدا متذکر شود یا اینکه در خشیت خداوند وارد شود، باید اینها را انجام دهد و چاره‌ای نیست از این اعمال، وگرنه جا می‌ماند.

وَإِذَا كُنتُمْ هَتَكَ الْحُرُمَاتِ! مبادا که حُرُمات خدا را به جا آورید! کسی اگر انجام بدهد و حجاب خدا را پاره کند، خداوند ولو اینکه حجاب او را پاره و مهتوک نکند، خود مهتوک است و نفس را پاره کرده و

نیاز نیست خداوند جزای این عمل او را بدهد.

کجا امید نجات است برای دلی که شکوک و شبهات در او وارد می‌شود و نفوذ می‌کند و رخنه می‌کند؟! محال است نجات یابد قلبی که در او شک و شبهه پیدا شود! و این بزرگترین گناه و إثم است برای کسی که در نعمت‌های خداوند شک و شبهه داشته باشد.

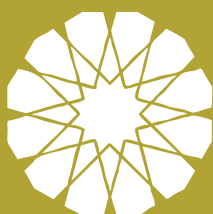
انسان تا اینکه در سلوک سیل مستقیم قدم گذارد آنگاه امید نجات برای او هست، آن وقت می‌تواند از چشمه معین ولایت استفاده کند و بنوشد و مع المحسنین باشد و با محسنین معاشرت کند و انسان (طبق دستور رسول اکرم که به ابوذر غفاری فرمودند) وقتی از آب می‌شود با محسنین خورد که در دل انسان شبهه نباشد، و انسان در قلبش هیچ شکی نباید باشد! و خداوند است محل إتكاء و مستعان در نفس من و نفس‌های شما.

توضیحات تکمیلی را مرحوم علامه طهرانی چنین بیان کرده‌اند

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند. البته این اعمال را در حد امکان انجام دهید، هر کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد حتی الإمكان پنج روز از رجب و ده روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به حسب ملاحظه مزاج و قوه و حال و استعداد بگیرد. ذکر یونسیه که فرمود پانصد تا هزار، برای شاگردان مرحوم قاضی بوده که باید هر روز می‌گفتند، (مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی روزی سه هزار بار می‌گفتند و البته چند ساعت طول می‌کشیده) علی حدّ القدرة و الإستطاعة و قرأت قرآن در شب علی حدّ القدرة؛ اگر می‌توانی نخواب و اگر کسی نمی‌تواند همه شب را نخوابد علی صَبِّ باشد؛ صَبِّ یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند، طوری که بدن استراحت خود را بگیرد.

خود مرحوم قاضی اول شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند، همین طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند؛ مرحوم آخوند سه ساعت به اذان صبح بیدار بودند؛ اگر نافله شب را بجا نیاورید فائده ندارد و عرفان معنی ندارد. عرفان به عمل است نه به گفتن.

اهل بیت علیهم السلام



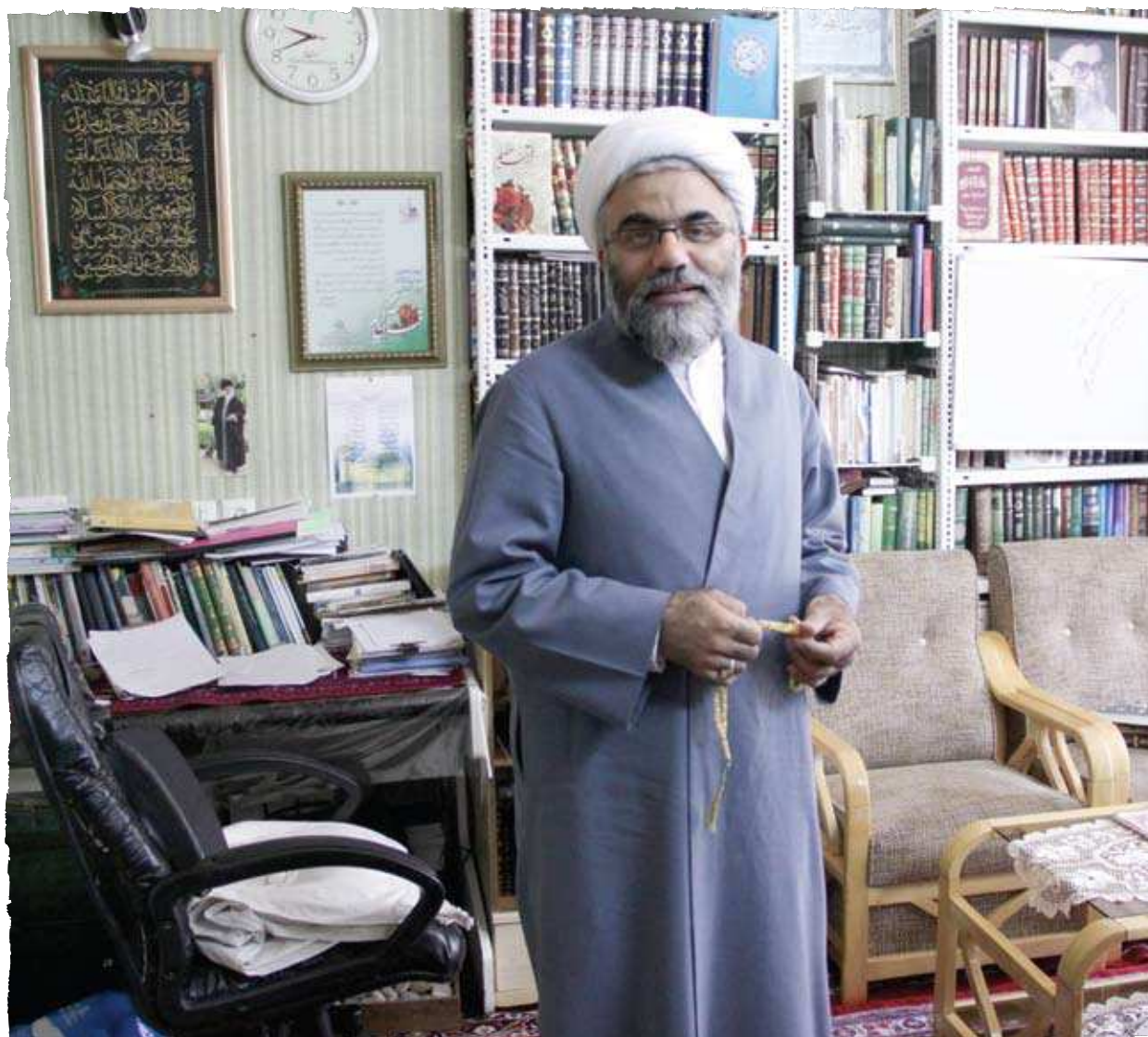
از این نامه ساده نگذر!
باز خوانی فراز دوم نامه سی و
یکم نهج البلاغه

اشتباه نکنید، عباس یعنی
مرد چهره
ابا الفضل شناسی در گفت و گو با
حجت الاسلام قهرمانی نژاد

سرور عابدان
آنچه کمتر درباره امام سجاد علیه
السلام شنیده اید

حب سید الشهداء ویژه است
معرفت امام حسین علیه السلام
در گفت و گو با حجت الاسلام و
المسلمین اسکندری





معرفت امام حسین علیه السلام در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین حسین اسکندری

حب سید الشهداء ویژه است

امیر زینلی

ماه شعبان به عبارتی ماه امامت و ولایت هم هست. میلادهای سرور انگیزی که در این ماه واقع شده سراسر تاریخ تشیع را نورانی کرده است. به سراغ حجت الاسلام اسکندری رفتیم تا با ایشان درباره مناسبت های این ماه و بویژه میلاد امام حسین علیه السلام گفت و گو کنیم و کمی درباره معرفت اهل بیت حرف بزنیم تا شاید محبت مان و تبعیت مان بیشتر شود.



حب سیدالشهدا سلام الله علیه برای خود اهل بیت هم همین جور بوده. ویژه بوده. این‌ها نشان می‌دهد آن‌ها هم حبشان حب خاصی بوده.



آیا می‌توان برای مناسبت‌هایی که در ماه شعبان پشت سر هم ردیف شده‌اند حکمتی تصور کرد یا باید آنها را تصادفی فرض کرد؟

اگر خوب توجه کنیم، پاسخ سؤال شما بله هست. یعنی حتماً یک سری و اسراری درش نهفته است. اگر بدانیم که خداوند متعال عالم به همه‌ی معلومات و همه‌ی ذرات عالم عالم است. اگر بدانیم قدرت خدا به همه‌ی مقدرات تعلقی می‌گیرد، اگر بدانیم این علم و قدرت بر پایه‌ی حکمت استوار است و هر چیزی در این عالم ملکوتی دارد. یعنی یک روح، یک حقیقت، یک معنی، یک صورتی غیر از ظاهر، یک حقیقتی دارد. بله می‌توانیم بگوییم که این‌ها اصلاً وجودشان در ماه شعبان که ماه شعبه، شعبه شدن رحمت خداست، برای مخلوقات و بندگانش بی حکمت نیست. وقتی می‌خواهید به عروسی بروید، به مهمانی بروید، قبلاً حتماً می‌روید استحمام می‌کنید، محاسن‌تان را مرتب می‌کنید، لباس مناسب می‌پوشید. خداوند دعوت عامی کرده برای میهمانی، حمامی گذاشته به نام رجب، آرایشگاهی گذاشته به نام شعبان، پوشش‌هایی گذاشته برای ما که به هر جهت از این راه بهره ببریم، قاعدتاً با این مقدمه می‌توانیم بگوییم بله این‌ها همه حکیمانه است این‌ها همه حساب شده است، که کدام نور کی جلوه کند در این عالم، این‌ها انوار الهی هستند.

ما غالباً فکر می‌کنیم که ابا عبد الله را باید نسبت به بقیه‌ی معصومین بیشتر دوست داشته باشیم و حب ایشان ویژه است. این درست است؟

کُلِّهم نور واحد همه شان یک نور واحد هستند لیکن «تِلْکَ الرِّسْل» بعضی‌شان بر بعضی برتری داده شده است. باید بگوییم واقعیت مسئله همین است، حب سیدالشهدا سلام الله علیه برای خود اهل بیت هم همین جور بوده. ویژه بوده. این‌ها نشان می‌دهد آن‌ها هم حبشان حب خاصی بوده. حب رسول الله حب خاصی بوده. حب امیرالمومنین حب زهراء حب خاصی بوده. حب امیرالمومنین حب خاصی بوده است. من یک روایتی دیدم که مرحوم حضرت آیت الله سعادت پرور آوردند، روایت از بحار الانوار است که از امام صادق علیه السلام روایت است که بعد از این که پیغمبر اکرم در زمان کودکی سیدالشهدا علیه السلام خبر شهادت او را به ام سلمه دادند، ام سلمه عرض می‌کند که از خدا بخواهید که این امر شهادت از ایشان دور بشود، شما که بالاخره پیش خدا محبوبید،

حضرت فرمودند که خواستم که شهید نشود ولی خدا به من فرمود، که «آن له درجه لا ینالها احدا من المخلوقین» برای حسین تو درجه‌ای است که احدی از مخلوقین به او نمی‌رسد، مخلوقین چه کسانی هستند؟ همه مخلوقند، همه ماسوی الله مخلوقند برای حسین درجه‌ای است، که احدی از مخلوقین به این درجه نمی‌رسد. در یک روایت دیگری هست که این هم در جلد ۴۵ بحار هست که حضرت سیدالشهداء در آن رؤیا جاذب بزرگوارشان را در کربلا به خواب دیدند، به صاحبشان فرمودند که جدم رسول خدا را با عذای از صاحبش دیدم و ایشان به من فرمودند: «یا بنی انت الشَّهِید آل محمد و قد استبشرت بک اهل السماوات و اهل الصَّحیح الاعلا فلیکن افطارک عندی اللیل» ای که تو شهید آل محمدی اهل همه‌ی آسمان‌ها و اهل آسمان بالا (عرش) به قدم تو خوشحال خواهند شد. امشب افطار پیش من هستی. غرض این که بله این حب ویژه است و قابل انکار نیست

شاید این بهانه‌ای شده در ناخودآگاه ما که سراغ شناخت بقیه‌ی حضرات معصومین نرویم، چه کنیم؟

رهبر معظم انقلاب عبارتی دارند راجع به اهل بیت می‌فرمایند که انسان وقتی به زندگی اهل بیت عصمت و طهارت را توجه کند، انگار یک انسانی که دویست و پنجاه، شصت سال عمر کرده است را می‌بیند. نکته‌اش این

است که شناخت امام حسین علیه السلام بدون شناخت امام حسن علیه السلام، امکان ندارد یعنی مکتب عاشورا و مکتب امام حسین علیه السلام را بدون شناخت مکتب حسنی، شناخت امام حسن بدون شناخت امیرالمومنین، شناخت امیرالمومنین بدون شناخت فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها، شناخت امام حسین بدون شناخت امام هادی، بدون شناخت امام حسن عسکری بدون شناخت امام زمان بدون شناخت امام کاظم بدون شناخت امام صادق علیه السلام اصلاً مقدور نیست. «اسئلک ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقیقهم» اگر قرار بشود این درست اتفاق بیافتد و واقعا ما برویم در زمره‌ی کسانی که عارف به امام هستند، و عارف به حق امام هستند و عارف به حق اهل بیت عصمت و طهارت هستند، اینها امتداد وجود یکدیگرند، این‌ها مقدمه‌ای برای

لحظه‌ای که شما به یاد امام زمان علیه السلام هستید قبلش حضرت به یاد شما بوده

وجود هم هستند آن‌هایی که قبلشان هستند یا امتداد هستند آن‌هایی که بعدشان هستند اینها می‌شوند اسلام.

به همین علت هم هست که ما به هر کدام از این بزرگواران یک ویژگی خاصی را نسبت می‌دهیم؟

احسنت. ما چه جور از امام هادی علیه السلام غفلت بکنیم؟ اگر نبود زیارت جامعه ما خیلی از معارف اهل بیت علیهم السلام را نمی‌شناختیم. این میراث امام هادی برای ماست! چه جور می‌توانیم از امام جواد غفلت کنیم در حالی که بزرگان فرمودند توسل به امام جواد از عجائب عالم خلقت است. چه جور من از امام عسکری می‌توانم غفلت کنم در حالی که واسطه‌ی خلقت امام زمان ما بقیه الله الاعظم آن حجت باقی مانده‌ی خدا، این امام معصوم ماست. واسطه‌ی خلقتش است! بنابراین به نکته‌ی درستی اشاره کردید. این‌ها در حقیقت به معنای کوچک کردن بقیه نیست مقام، مقام مقایسه نیست و قرار نیست مقایسه‌ای اتفاق بیافتد. قرار است که ما از این عزیزان خدا الگو بگیریم و با بینشی که به آن‌ها پیدا می‌کنیم گرایش پیدا کنیم و با گرایش به آن‌ها تبعیت حاصل بشود. تمام این بهانه‌ها در همان نقطه‌ی نهایی است که یعنی همان تبعیت باید اتفاق بیافتد. آن هم بدون بینش و گرایش حاصل نمی‌شود، اگر هم به ما گفتند

محبت یعنی گفتند بیایید بهانه‌های محبت را پیدا بکنید. بالاخره شما یک چیزی باید در من ببینید که با هم دوست بشویم. یک وقت شما در مسیری که داریم با هم حرکت می‌کنیم یک لیوان آب برای من می‌ریزید، همین می‌شود بهانه‌ی یک دوستی، همین می‌شود بهانه‌ی محبت. اگر من بفهمم و بشناسم امام را که بقیه الله فرمود: ما از مراعات حال شما اصلاً غافل نیستیم. یک لیوان آب طرف می‌ریزد بهانه‌ی محبت و دوستی‌مان می‌شود، چطور امام معصومی که واسطه هستند لحظه‌ای از مراعات حال من غفلت کنند و من را فراموش کنند؟ یک وقت در محضر حضرت آقا بودیم فرمودند آن لحظه‌ای که شما به یاد امام زمان علیه السلام هستید قبلش حضرت به یاد شما بوده. خیلی قشنگ است این حرف، قبلش ایشان

به یاد شما بوده که شما یاد ایشان کردید. این عشق می آورد. وقتی من این گونه با ایشان آشنا شدم عاشق شان می شوم.

■ سوالی که گاهی در بین محبان اباعبدالله مطرح می شود این است که چرا تمام فرزندان امام حسین علیه السلام علی نامیده شدند و چرا ایشان فرموده اند که خدا هر چند پسر دیگر به من می داد من نام او را علی می گذاردم؟

من یک بحثی دارم به نام ادب حسینی. اگر بپذیریم همان حکمت را، که شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و عرض کرد یابن رسول الله چرا کنیهی جدتان پیغمبر اکرم ابوالقاسم است؟ حضرت فرمودند ایشان یک فرزند داشتند به نام قاسم، طبیعتاً ایشان می شوند ابوالقاسم، فرمودند این را می دانستم، بیشتر از این می خواهم! همان حکمتی که جناب عالی اشاره کردید، بیشتر از این می خواهم. حضرت فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام به منزلهی فرزند رسول خداست و چون امیرالمؤمنین قاسم جنت و نار است، تقسیم کنندهی بهشت و دوزخ است طبیعتاً حضرت قاسم است و پیغمبر صلی الله علیه و آله می شوند ابوالقاسم. مرد راضی شد و رفت. قاعدتاً می شود

گفت اگر او سیراب نمی شد باز امام صادق علیه السلام معارف دیگری از همین کنیه برای او بیان می فرمودند. همین سؤال را من از خود کردم که چرا اینطوری بود. من این استفاده را کردم که، یکی ادب سید الشهدا به پدر بزرگوارشان (امیرالمؤمنین) را می رساند و این احترام به پدر را دریافت کردم، و یکی هم عشقش به امیرالمؤمنین. امام حسین علیه السلام که می فرمود اگر خداوند متعال ده تا پسر هم به من بدهد اسم همه شان را علی می گذارم. این یک درس است. چون وقتی

پیغمبر اکرم سفارش امیرالمؤمنین را می کند و اینقدر محبت امیرالمؤمنین را توصیه می کند، این فقط برای غیر نیست که برای خود اهل بیت علیهم السلام هم هست. خود پیغمبر هم همین طور عشق می ورزد به امیرالمؤمنین. فاطمه زهرا هم همین طور عشق می ورزد به امیرالمؤمنین. سبطین هم همین جوری عشق می ورزند به امیرالمؤمنین، سایر اهل بیت هم که به ظاهر امیرالمؤمنین را ندیدند آن ها هم همین جوری

برای حسین تو درجه ای است که احدی از مخلوقین به او نمی رسد



آن ها مظاهر اسماء و صفات الهی در این عالم امکان هستند



هم درست و زیباست و یک انسان حکیم هم همین کار را می کند. شما ببینید امام حسن و امام حسین علیهما السلام که می خواهند پدرشان را صدا بزنند، می فرمایند یا ابالحسین. یعنی اصلاً خودش را نمی بیند. و تا این حد ادب رعایت می شود. از این کدهایی می شود استفاده کرد که ایشان هدفشان تکریم پدر بزرگوارشان است. من توصیه می کنم عزیزان مقدمه می قتل سیدین طاووس سلام الله علیه (اللهوف) را حتماً بخوانند فوق العاده است. من احساس می کنم این مقدمه به سید الهام شده که این قدر این زیباست خصوصاً اگر آن متن عربی را انسان بخواند و بفهمد و درک بکند عالی است.

■ در باب اهل بیت و از نظر معرفتی چه نکته ای اهمیت بیش تری دارد؟

در باب اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین، نکته ای که خیلی مهم است ولایت آن هاست. خیلی مهم است، که ما مفهوم ولایت، واژه شناسی ولایت و آن تجلی ولایت و آن ولایت پذیری و آن مقام ولایت مطلقه را بشناسیم. در زیارت جامعهی کبیره که می دانید جامع ترین زیارت اهل بیت است که از ناحیه مقدسهی امام هادی علیه السلام به دست ما رسیده شما بعد از این که اهل بیت را از زبان خودشان، با آن اوصاف که واقعاً یک مرام نامه ی شیعه است خواندید بعد رو می کنیم به خدا و عرض می کنیم: «اللهم انی لوجودت شفاء اقرب الیک من محمد و اهل بیت الاخیار و الاثمه الابرار لجلعتهم شفعا لی» اگر ما واسطه هایی سراغ داشتیم بهتر از این ها، نزدیک تر از این ها، آن ها را می آوردیم وسط. ما واقعا کسی را نداریم نزدیک تر از این عزیزان خدا. این ادب دعاست یعنی می گویم خدایا ما همه سرمایه مان همین است. چیز دیگری نداریم. نمازمان، روزه مان، عبادتمان، حج مان، ذکرمان؟ به هیچ

عشق می ورزند به امیرالمؤمنین. دوستی از مرحوم آیت الله بهاء الدینی تعریف می کرد. آقای بهاء الدینی خود از سادات بودند، ولی کفش سادات را جفت می کردند. می فرمودند ما مأموریم به سادات احترام بگذاریم. نکته اش این است خود سادات هم باید به سادات احترام بگذارند. نه این که سادات بشینند و غیر سادات به آن ها احترام بگذارند، فرمودند طلبه های سادات که می آمدند کفشهای شان را جفت می کردند، بهشان احترام می گذاشتند. این عشق به امیرالمؤمنین نسبت به

خود اهل بیت هم هست. من خودم از زاویه ی روضه به حادثه ی کربلا نگاه نمی کنم. از زاویه ی معرفتی نگاه می کنم که انگار حضرت واقعاً فرزندانشان را نمی دید. لذا در آن واقعه فریاد می زند که علی. فریاد امام حسین را تا آن موقع کسی نشنیده بود که سه مرتبه فریاد بزند: علی. علی نام مقدس پدر بزرگوارشان بود که وقتی علی اکبر داشت می رفت نگفت خدایا پسر، دارد می رود جوانم دارد می رود. میوه ی دلم دارد می رود فرمود: من به خاطر پیغمبر فرزندانم را دوست دارم نامش پدرم

علی است که او را دوست دارم. این نهایت ادب و ذوق شدن یک انسان در برابر آن عصمت کبری آن ولایت مطلقه و نورانیه ی پیغمبر اکرم و امیرمومنان است. این احترام و تکریم پدر بزرگوارشان هم هست و این ها برای اهل بیت خیلی مهم است. ببینید حضرت ابوالفضل که تالی تلو معصومین هستند و آن عصمت مطلقه را ندارند، اما درباره آن آبی که ایشان روی آب ریخت، آن قدر اسرار زیبا بیان می شود که همعاش

آقای بهاء الدینی خود از سادات بودند، ولی کفش سادات را جفت می کردند

دارد. «فی جمله العارفین بهم و بحقهم» نکته دوم این است که حقشان چیست؟ شما وقتی امام را اینجوری شناختید شیفته‌اش می‌شوید. عشق می‌شود عشق خدایی! حب می‌شود حب الهی. خاطرخواهش می‌شوید! همین می‌شود نقطه کمال برای انسان. اگر این حب و عشق و خاطرخواهی واقعی باشد، می‌شود نقطه‌ی کمال. آن وقت باید عارف به حقش هم بشوید، حقش چیست؟ حقشان حق ولایت است. حق تبعیت است. خدای متعال جلوه‌گری کرده در عالم، که ما جلوه‌ها را ببینیم و وقتی دیدیم بفهمیم که این‌ها جلوه‌ی او هستند. گل و درخت و آب و ... آن وقت با جلوه‌ها مشغول می‌شویم به قل دو قل بازی می‌کنیم و وقت‌مان تمام می‌شود، می‌گویند بفرما برو، می‌فهمیم این‌ها جلوه‌ی او هستند. وقتی فهمیدیم این‌ها جلوه‌ی او هستند دیگر از جلوه‌ها عبور کرده‌ایم، با آن گردو دیگر گردو بازی نمی‌کنیم، می‌شکنیمش به مغزش می‌رسیم. همه چیز در مغزش است! به روح عالم می‌رسیم، لذا خدا متذکر می‌شود «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی» نعمت من را، نعمت‌ها را می‌بینید، بدانید مال من است. «التی انعمت علیکم» باز من به تو انعام کردم، این من را یادتان نرود.

یعنی مظاهر را که دیدید باید عارف به حقشان بشوید. حقشان حق تبعیت است. حقشان حق ولایت است. ولایت یعنی نزدیکی شدن. آخر باید بگوییم وقتی من در خیمه امام زمان علیه‌السلام باشم از من خطا سر می‌زند؟ از من غفلت سر می‌زند؟ مگر نمی‌گوییم «شاهد آنک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» شهادت می‌دهم پیش خدا که جواب سلام را می‌دهید، مرا می‌بینید، حرفم را می‌شنوید، چرا که «انت حی عند ربک مرزوق» نمردید، زنده‌اید. واقعاً شهید این جور

است. لذا قرآن فرموده «ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله» حساب هم نکن در ذهنت. چون یک بار در سوره بقره فرمود «ولاتقولوا» نگویند! از این بالاتر «ولاتحسبن» حتی در محاسبات خودتان هم نیاورید، این‌ها که مردند، دیگر رفتند. رفتنی نداریم. مرتبه‌ی اعلای این نام مقدس شهید، سیدالشهداست. این که ما بیاییم اینجا در مورد امام حسین علیه‌السلام حرف بزنیم را حضرت می‌بینند. محاسبات الهی دارند این‌ها.

شناخت و عرفان به خودشان یعنی بدانیم که آن‌ها مظاهر ولایت عظمای الهیه هستند

وقتی من در خیمه، امام زمان باشم از من خطا سر می‌زند؛ از من غفلت سر می‌زند؛



طبیعت غلو می‌کنید؟ درست است آب مهم است. اما نمی‌شود که همه‌ی این زیبایی‌های خلقت وابسته به این H₂O باشد. قرآن دارد که «و جعلنا من الماء کل شیء حی» هر ذی حیاتی، حیاتی را از آب دارد. این همه کرات زیبا هست. شما یک تکه آتش را گرفتید می‌گویید اگر خورشید نبود، انرژی‌اش، نورش، حرارتش اگر نبود، زمین مثل یک تکه یخ می‌شد؟ حیات از بین می‌رفت. همه وابسته به آن هستیم. کسی اعتراض می‌کند؟ کسی می‌گوید غلو است؟ کسی می‌گوید چطور فقط به این H₂O را می‌پردازید

ولی به طلا با آن قیمتش و ستاره‌ها با آن زیبایی‌شان بها نمی‌دهید؟ خدای متعال با آن حکمتش، با آن علم و قدرتش، برنامه‌ای در عالم ریخته و همه‌ی عالم را بند به این ذوات مقدسه کرده. همه‌ی عالم را، هر کدامشان یک جلوه‌ای دارند.

■ یعنی هر یک باری که ما به زیارت بزرگواران می‌رویم باید یک قدم به آن معرفت نزدیک شویم؟

ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم السلام علیک یا ابا عبدالله زمان

جنگ در میدان شهدا تابلو زده بودند ۱۲۷۰ کیلومتر تا کربلا فاصله دارید چرا از این جا سلام می‌دهید؟ شما بروید در جنگل‌های آمازون بگویید السلام علیک یا ابا صالح المهدی. حس می‌کنید که دارید جواب می‌گیرید، این خیلی نکته‌ی مهمی است که عارف به امام باشید، یعنی بدانیم امام آن قید زمان و مکان را ندارد، بدانیم امام قدرتش قدرت بشری نیست! امام علمش علم بشری نیست! امام از طرف خدا احاطه وجودی

بدانیم امام قدرتش قدرت بشری نیست! امام علمش علم بشری نیست!



چیز اطمینان نداریم. ولی به این اطمینان داریم که این‌ها را دوست‌شان داریم، این‌ها را در واقع واسطه قرار دادیم «فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسئلك ان تدخلنی فی جمله العارفین بهم و بحقهم» می‌گوییم خدایا به حق آن‌ها از تو می‌خواهم که مرا در زمره‌ی کسانی قرار دهی که عارف به حق این‌ها هستند. عارف به خودشان هستند. «و فی زمره المرحومین بشفاعتهم...» نکته این است که بعد از یک زیارت مفصل که شاید نیم ساعت، چهل دقیقه طول بکشد چیزی که از خدا می‌خواهیم این است می‌گوییم خدایا ما را در شمار آشنایان با آن‌ها و آشنایان به حق آن‌ها قرار بده! و اهل شفاعت باشیم، به وسیله‌ی آن‌ها مورد شفاعت‌شان قرار بگیریم. حالا چطور آن‌ها را بشناسیم؟ من حتی یک جدول مخصوص چهارده معصوم دارم، می‌دانم هر کدامشان پدرش کی بوده. مادرش کی بوده. محل تولدش کجا بود. مدت امامتش چه قدر بوده. خلفای هم عصرش چه کسانی بودند. شهادتش چه طور بوده. قاتلش چه کسی بوده. در چه سالی بوده. دیگر این همه دعا نمی‌خواهد. «عارفین بهم و بحقهم» یعنی چی؟ چطور عرفان به آن‌ها و به حق آن‌ها پیدا بکنیم؟ این مناسبت‌های اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین بهانه‌هایی است که رجعتی داشته باشیم به همان معرفت که عرض شد.

■ حق آن‌ها چیست؟

شناخت و عرفان به خودشان یعنی بدانیم که آن‌ها مظاهر ولایت عظمای الهیه هستند. آن‌ها صاحب مقام نورانیت کلیه هستند. بدانیم خدای متعال در آن مقام خلقت نورانی‌شان، به خاطر قابلیت‌هایی که داشتند به آن‌ها یک توسعه‌ی وجودی داده. بدانیم آن‌ها مظاهر اسماء و صفات الهی در این عالم امکان هستند. سوال این است که این حرف‌ها غلو نیست؟ نه! شما مگر در عالم

مادر امام

شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی مادر امام سجاد بود که دست تقدیر او را از ایران رهسپار مدینه کرد تا همسر امام حسین علیه السلام باشد. فطرت پاک و خداجوی او تنها شایسته آن بود که مسلمان باشد. سال سی و دو هجری که مسلمانان خراسان را فتح کردند شهربانو به همراه خانواده اش به اسارت مسلمانان درآمد و به مدینه آمد. در مدینه آنها را پیش عثمان که در آن زمان خلیفه مسلمانان بود، بردند و همه در جلسه ای که امام علی علیه السلام هم در آن حاضر



آنچه کمتر درباره امام سجاد علیه السلام شنیده اید سرور عابدان

شیما شیبانی

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستیم بودم که امام حسین علیه السلام در آغوشش بود و حضرت با او بازی می کرد. در همان حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به من کرد و فرمود: «ای جابر، از این پسرم فرزندی به نام علی به دنیا می آید. وقتی که روز قیامت شود، منادی ندا سر می دهد: «سرور عابدان از جابر خیزد. پس او از جا بلند می شود و به راستی که زینت عبادت کنندگان است.» (۱)

ولادت

سال ۳۸ هجری امام علی علیه السلام با دشمنان اسلام درگیر بود، جنگ های جمل و صفین را پشت سر گذاشته بود و نهر وان در راه بود. در این روزها امام حسین علیه السلام همراه پدر فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده داشت. پنجم شعبان همین سال که از راه رسید در خانه امیر المومنین علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که پدر نامش را علی گذاشت و می گفت: «اگر صد فرزند هم داشتم، دوست داشتم نام همه آنها را علی بگذارم.» (۲)

فتنه‌هایی در دوران کودکی

روزهایی از کودکی امام سجاد علیه السلام همراه جدش امام علی علیه السلام گذشت. این دوره دوره‌ای پر آشوب بود که قتل عثمان و ماجراهای بعد از آن را با خود به همراه داشت. امام سجاد علیه السلام تقریباً سه ساله بود که پدر بزرگش امیرمؤمنان علیه السلام در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید. پس از چند ماه اهل بیت به مدینه بازگشتند جایی که علی بن الحسین علیه السلام در خانه‌ای آکنده از بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رشد کرده بود.

خبر از امامت

وقتی امام علی علیه السلام در مسجد کوفه ضربت خورد، امام حسن علیه السلام را امام بعد از خود معرفی کرد. در همین ایام بود که فرزندان را جمع کرد و رو به امام حسین علیه السلام فرمود: «تو پس از برادرت، به امامت قیام می‌کنی.» بعد هم دست امام سجاد را گرفت و گفت: «رسول خدا تو را امر می‌کند که برای بعد از خود، فرزندان محمد باقر علیه السلام را به امامت برگزینی. سلام من و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او برسان.» (۳) پس امام حسین علیه السلام از همان موقع که امام سجاد علیه السلام کودکی بیشتر نبود، می‌گفت: «بعد از من به این پسر مراجعه کنید، که او امام و پدر دیگر امامان است.» امام حسن علیه السلام که به امامت رسید جامعه اسلامی گرفتار نیرنگ‌های معاویه بود و یاران دروغین امام علیه السلام هم زمانی که پای جانانشان در جنگ با معاویه به میان آمد از هر طرف شعار سر دادند که ما زندگی می‌خواهیم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم. در این اوضاع و احوال بود که امام حسن علیه السلام مجبور به صلح با معاویه شد. طی این سالها امام سجاد علیه السلام دوران کودکی و نوجوانی را می‌گذراند و همراه با پدر در کنار امام حسن علیه السلام ایستاد و شریک مظلومیت‌های او شد. این همراهی در سالهای امامت امام حسین علیه السلام هم ادامه پیدا کرد. گرچه از فعالیت‌های امام سجاد علیه السلام در این دوره چیز زیادی به ما نرسیده اما خوب می‌دانیم که حوادث آن روزها به خوبی در ذهن امام علیه السلام نقش بست و در روح و جانش اثری عمیق به جا گذاشت.

بیماری امام در کربلا

سال ۶۱ هجری از راه رسید و کربلا در راه بود. امام سجاد علیه السلام که با دیگر اهل بیت همراه پدر بود گرفتار تب شدیدی شد که گرچه مدت زیادی طول نکشید اما به خواست خدا وجودش را از ستم و کشتار یزیدیان دور نگهداشت و امام علیه السلام در جنگ شرکت نکرد تا رشته امامت ادامه پیدا کند. محمد بن سعد می‌گوید: «آن روز (عاشورا) که علی بن الحسین همراه پدرش بود بیست و سه یا بیست و چهار سال داشت و هر کس که بگوید او در آن زمان کوچک بوده بی اساس است او آن روز بیمار بود و در جنگ شرکت نکرد.» بعد از این روزها حال امام علیه السلام کاملاً خوب بود و تقریباً سی و پنج سال مثل امامان دیگر در کمال صحت و سلامت عهده‌دار پیام عاشورا بود.

از دست دادن مادر

حالا دیگر شهربانو عضوی از خاندانی شده بود که خداوند آنها را پناه و الگوی بندگان قرار داده بود. این وضعیت خیلی دوام نیاورد و شهربانو بعد از به دنیا آوردن امام سجاد علیه السلام در اثر بیماری از دنیا رفت. پس امام علیه السلام از بدو تولد بی مادر شد اما در دامن پر مهر دایه‌ای بزرگ شد که او را مادر صدا می‌زد. این دایه به روایتی خاله امام علیه السلام بود به نام کیهان بانو یا مروارید که به ازدواج محمد بن ابی بکر درآمد. بعد از کشته شدن محمد به مدینه آمده و دایگی خواهرزاده‌اش را به عهده گرفته بود. کیهان بانو محبت را در حق امام سجاد علیه السلام تمام کرد و امام علیه السلام هم به قدری او را دوست داشت که مردم فکر می‌کردند او مادر واقعی امام است.

بود، نشستند. در این جلسه امام برای عثمان سخنی ز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری کرد که می‌فرمود: «عزیزان قومی را که به ذلت افتاده‌اند، گرامی دارید.» پس دوباره رو به او کرد و فرمود: «به خاطر خدا سهم خود و سهم بنی هاشم را از اینسان آزاد کردم.» به دنبال این کار امام، انصار و مهاجرین هم از او پیروی کردند و برای خلیفه چاره‌ای جز تسلیم باقی نماند. بعد امام پیشنهاد داد که اسیران را به حال خود بگذارند تا همسری برای خود انتخاب کنند. همان وقت شهربانو خوابی را که دیده بود به یاد آورد. خوابی که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه سلام الله علیها او را عروس خاندان خود و همسر حسین علیه السلام خوانده بودند و او را به اسلام بشارت داده بودند. پس شهر بانو خواست که متعلق به امام حسین علیه السلام باشد. طولی نکشید که این ازدواج مبارک اتفاق افتاد و ثمره آن امام سجاد علیه السلام به دنیا آمد.

کودکی تنها در راه خانه خدا

عبدالله مبارک در یکی از سال‌هایی که به سفر حج می‌رفت، در میان راه، کودک هفت یا هشت ساله‌ای را دید که پای پیاده و دست خالی در راه مکه است. جلو رفت و از او پرسید: «با چه کسی در این بیابان همراهی؟» گفت: «با خدای متعال» عبدالله که از جواب کودک تعجب کرده بود جلوتر رفت و با اشتیاق دوباره از او پرسید که توشه‌ات چیست و به کجا می‌روی؟ کودک پاسخ داد: «توشه‌ام تقوا و مرکب، پاهایم و مقصدم پیشگاه مولاست» تعجب عبدالله بیشتر شد و فهمید که او کودکی عادی نیست و مصمم شد که از نسبش بپرسد. پس رو به او کرد و گفت: «اهل کدام طایفه‌ای؟» گفت: «از خاندان مطلب. هاشمی هستم و از خاندان علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها.» پس از کودک خواست که همان‌جا شعری بگوید. او هم شروع کرد به خواندن این شعر: «ما آب دهندگان بر سر حوض کوثریم و وارد شئونندگان به آن را سیراب می‌کنیم. هر کس رستگار شد، به وسیله ما رستگار شد و هر کس توشه‌اش دوستی با ما باشد، زبانی نمی‌بیند. هر کس ما را مسرور کند، از ما مسرور خواهد شد و کسی که با ما بدی کند، برای او بدی است و هر کس حق ما را غصب کند، وعده‌گاه او روز قیامت است» بعد از این که شعر تمام شد عبدالله با تعجبی بیشتر از جواب‌های کودک از او جدا شد و دیگر او را ندید تا در مکه، او را دید که نشسته است و اطرافش عده‌ای جمع شده‌اند و از او سؤال می‌کنند. وقتی از مردم نامش را پرسید، فهمید که او زین العابدین علیه السلام است. حالا دیگر عبد الله پاسخ همه سوال‌هایش را گرفته بود.



ابوالفضل شناسی در گفت و گو با حجت الاسلام قهرمانی نژاد

اشتباه نکنید، عباس یعنی مرد چهره

ایمان اشراقی

حضرت عباس علیه السلام چه زمانی ازدواج کرد؟ چند فرزند داشت؟ پیش از واقعه کربلا چه می کرد؟ و ده ها سوال دیگر که درباره شخصیت والا مقام حضرت قمر بنی هاشم وجود دارد که کمتر به آن ها پاسخ داده شده است و به جایش گاهی داستان ها و اتفاقات بدون سند یا سست شنیده می شود. ترجیح دادیم برای گرفتن پاسخ این سوالات به سراغ دکتر بهاء الدین قهرمانی نژاد که به طور تخصصی درباره ۵ قرن اول هجری پژوهش می کند، برویم.



درباره زندگی حضرت عباس علیه السلام بیشتر همان وقایع شب و روز عاشورا را می دانیم و درباره بقیه زندگی ایشان از زمان تولد اطلاعات

کمتری شنیده شده است. دلیلش چیست؟
ما آثار فراوانی در معرفی اصحاب و تابعین داریم. آثار فراوانی در معرفی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکان ایشان داریم. اما این اهتمام در مورد اهل بیت علیهم السلام در مورخین و تاریخ نگاران عامه یا اهل سنت مثل مورخین شیعی وجود نداشت. ظاهرا قضا یا رخدادهایی که در صدر اسلام پیش آمد و مسائلی که منجر به مهاجرت ائمه شد دلیل این مسئله بود. ما معتقدیم که بخشی آورده شده و بخشی حذف شده و بخشی بعدا از بین رفته است. این است که ما درباره خصوصیات زندگانی ائمه در منابع عامه اعم از تاریخ و حدیث و تفسیر کمتر از جاهای دیگر مطلب پیدا می کنیم. درباره حضرت ابوالفضل هم همین طور است. خصوصیات مربوط به زندگی حضرت عباس علیه السلام را در واقعه عاشورا به دلیل اینکه آنجا بحث عاشورا و آن رخداد مهم بوده است تا حدی آمده اما درباره قبل از آن، کمتر سخن گفته اند. اینکه مثلا ازدواجشان چگونه بوده است و چند فرزند داشته اند و...؟ اصلا به این چیزها توجه جدی نشده است. یکی به دلیل مظلومیت و مهاجرت اهل بیت علیهم السلام و دلیل دیگر اینکه ممکن است بحث تقیه در میان باشد. و لذا ما الان درباره خیلی از معصومین روی خصوصیات فردی و زندگی و خانواده نکات کمی داریم.

■ اگر موافق باشید از همان تولد ایشان و مادر ایشان شروع کنیم.

امیرالمؤمنین تا زمانی که حضرت زهرا سلام الله علیها زنده بودند ازدواج دیگری نداشتند و بعد از حضرت زهرا سلام الله علیها چند ازدواج داشتند که یکی از ازدواج هایشان در سال ۲۵ هجری رخ داد. برادرشان عقیل جزء نسابه های عرب بود. برادرشان را مامور می کنند که از یک خاندانی که دارای شجاعت ذاتی باشند دختر را انتخاب کند. عقیل از خاندان های عربی، از بنی کلاب که یکی از تیره ها و قبایل مهم اطراف کوفه هستند، دختری را انتخاب کرد. بزرگانی از عراقی ها از بنی اسد مانند مسلم بن اوسجه و حبیب بن مظاهر، جزو عراقی هایی بودند که به پیامبر ایمان آوردند و بعد از پیامبر هم در نبردهای فتوحات اسلامی شرکت داشتند. خصوصا مسلم بن اوسجه و حبیب بن مظاهر. از جمله قبایل معروف عراق قبیله کلاب یا کلابیه است. مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام نامشان فاطمه است و نام پدرشان حزام. فاطمه بنت حزام. این حزام فوق العاده به شجاعت و دلوری و سخاوت معروف بوده است. در خاندان مادری حضرت ابوالفضل افراد دیگری مانند عمر بن طفیل می بینیم که این ها تماما نسل به نسل افرادی هستند که از نظر شجاعت ذاتی مشهور هستند و خصوصا حزام که پدر بزرگ مادری حضرت ابوالفضل هستند فرد شجاعی بود. او شیعه و در رکاب امیرالمؤمنین بود. شمر ملعون و پدرش هم شیعه بودند که خود شمر در جنگ صفین شرکت کرد و مجروح شد. این ها طایفه های شیعه بودند و طایفه فاطمه بنت حزام که به ربیعیه ابن کلاب می رسد در این خصوصیت بین اعراب شهره بودند. این را باید بگویم که هیچ نسبت نسبی نزدیکی بین شمر و ابوالفضل علیه السلام نبوده است. در بین آن ها این طور بوده که زنان و دختران هر طایفه ای

حکم خواهر برای مردان آن طایفه را داشت. در کربلا شمر می خواسته جنگ روانی راه بیندازد که این ها خواهر زاده های من هستند. آن ها در جنگ صفین دلوری حضرت ابوالفضل را دیده بودند و واقعا جنگ با حضرت ابوالفضل چیزی نبود که از عهده اشخاص عادی بر بیاید.

■ این که حضرت امیر به دنبال همسر شجاعی بودند به خاطر آینده نگری ایشان بوده است؟
بله. اینکه آینده را می دیدند جای خودش ولی هر پدری باید به دنبال این باشد که فرزندش علاوه بر خصوصیات اخلاقی مناسب و منحصر به فرد شجاعت ظاهری داشته باشد و برادران دیگر حضرت ابوالفضل هم این گونه اند. به هر حال عقیل فاطمه بنت حزام را معرفی می کند و او در سال ۲۵ هجری به ازدواج امیرالمؤمنین می آید و به مدینه می آید. آن زمانی که ایشان به عنوان عروس به مدینه می آید حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۲ ساله بوده اند. متولد ۱۵ رمضان سال سوم هجری هستند. حضرت ابی عبدالله علیه السلام ۲۱ سال سن دارند. متولد سوم شعبان سال ۴ هجری. حضرت زینب سلام الله علیها ۲۰ سال دارند و ازدواج کرده اند و فرزند دارند که متولد ۵ جمادی الاولی سال ۵ هجری هستند. حضرت ام کلثوم ازدواج کرده بودند و ۱۹ سالشان بود. این داستان که می گویند فاطمه آمد و بچه ها گوشه ای کز کرده بودند، را نمی دانم از کجا آورده اند. امیرالمؤمنین در آن زمان از همسران دیگر فرزندی در منزل داشتند و این ها به حضرت ام البنین مادر می گفتند. علیرغم اینکه در بین اعراب معروف بود که به مادر خود دومه می گفتند و من دیدم که تهرانی های قدیمی بعضی نام مادرشان را با پسوند جان صدا می زنند.



این را باید بگویم
که هیچ نسبت
نسبی نزدیکی
بین شمر و
ابوالفضل
علیه السلام
نبوده است



حضرت عباس دو فرزند
پسر داشته‌اند
و همسر
ایشان در
کربلا
جزو
اسرا
بوده
است



شیوه جنگشان هم مانند امیرالمومنین و جعفر طیار بود. این‌ها وقتی می‌جنگیدند به پشت سرشان توجهی نداشتند.

■ حضرت ابوالفضل بعد از شهادت امیرالمومنین چه می‌کنند؟

بعد از شهادت امیرالمومنین در سپاه امام حسن علیه السلام حضور فعالی دارند. امام مجتبی به دلیل ضعف لشکریان و خیانتی که به حضرت می‌شود به صلح تمحیلی تن می‌دهند و در سال ۴۱ به مدینه بر می‌گردد و با برگشت ایشان اهل بیت هم به مدینه بر می‌گردند و حضرت ابوالفضل تا ۲۸ صفر سال ۵۰ که ایشان به شهادت می‌رسند در کنارشان حضور دارند. از آن تاریخ تا ماجرای کربلا حضرت ابوالفضل در خدمت امام حسین است در مدینه.

■ در زمان حکمیت حضرت عباس علیه السلام فعالیتی ندارند؟

ما چیزی نداریم و آنچه برخی می‌گویند مستند نیست. اما در تمام این ایام خودش و برادرانش در خدمت امام حسین علیه السلام هستند و وقتی به مدینه بر می‌گردند خودشان زندگی دارند. حضرت در سال ۴۶ هجری ۲۰ سالشان بود. یعنی زمان حیات امام مجتبی. سن ازدواج ایشان قطعاً از ۲۱ یا ۲۲ سال بیشتر نیست. ایشان ازدواج می‌کنند. در مورد اینکه با چه کسی ازدواج می‌کنند سند قطعی و مسلمی نداریم. اما به طور قطع با یکی از عموزادگانش ازدواج می‌کنند. چون ازدواج با عموزاده در بین اهل بیت علیهم السلام و بنی هاشم متداول بوده است. مثل اینکه درباره مسلم ابن عقیل این قطعی است که با رقیه دخترعمویش یعنی دختر حضرت امیرالمومنین ازدواج کرده است. اما حضرت عباس دو فرزند پسر داشته‌اند و همسر ایشان در کربلا جزو اسرا بوده است و این دو پسر هم جزو اسرا بوده‌اند. یکی از منابع روشن در این باب خوارزمی است. این دو فرزند پسر یکی محمد و یکی عبید الله است. نسل حضرت عباس که بزرگانی بودند که بعدها در مدینه منشأ خیرات شدند از طریق همین عبیدالله منتشر شده است.

اهل بیت حضرت ابوذر را عمو صدا می‌کردند. حضرت سلمان را عمو صدا می‌زدند. حضرت ام‌البنین را مادر می‌گفتند اما خود امیرالمومنین ایشان را فاطمه صدا می‌زدند تا این که خودش پیشنهاد داد و گفت شما وقتی می‌گویید فاطمه فرزندان شما به یاد مادرشان می‌افتند و ممکن است یادی را در آن‌ها زنده کند و ناراحت شوند و من دوست دارم در خانه شما فاطمه فقط همان باشد. بنابراین شما من را مادر فرزندان صدا بزنید. ایشان سال ۲۵ ازدواج می‌کنند و در ۴ شعبان سال ۲۶ حضرت ابوالفضل متولد می‌شود. سه فرزند هم بعد از او به دنیا می‌آورد که هر سه پسر بودند. به ترتیب به نام‌های عباس، عثمان، جعفر و فضل که هر ۴ نفر در کربلا به شهادت رسیدند.

■ عباس به چه معنایی است و چرا به ایشان عباس می‌گویند؟

حضرت ابوالفضل علیه السلام از بدو تولد چهره‌ای مردانه داشتند. عباس یعنی مرد چهره، شخصی با چهره جدی. رشد بدنی‌شان با دیگران متفاوت بود. روحیه ادب و تواضع و پیشگامی در کمک به دیگران و تواضع فوق العاده نسبت به خواهرها و برادران از ویژگی‌های بارز ایشان بود و به دلیل شرایط بدنی خاص زود به دنبال آموختن فنون رزمی رفتند. امیرالمومنین ۲۲ ذی الحجه سال ۳۵ هجری بعد از عثمان به خلافت رسیدند

و خلافت را که قبول کردند به دلیل شرایط خاصی که پیش آمد در اواسط سال ۳۶ خانه خود را در مدینه ترک می‌کنند و در کوفه مستقر می‌شود زمانی که عباس علیه السلام ۱۰ ساله بود. با استقرار ایشان حسنین وزینب وام کلثوم با خانواده‌هایشان نیز به مدینه می‌روند. در جنگ جمل امیرالمومنین ایشان را همراه خود نمی‌برند چون ۱۰ سالشان بود اما در جنگ صفین که ایشان وارد ۱۲ سالگی شده بودند حضور می‌یابند. امیرالمومنین به دلیل حفظ سلسله امامت حسنین را مستقیم برای جنگ نمی‌فرستاد و مالک فرمانده لشکر امیرالمومنین بود و مالک اجازه نمی‌داد که حضرت ابوالفضل جلو برود ولی ما اخباری داریم که یکی دو بار حضرت ابوالفضل رفت و در میدان جنگید و

در جنگ جمل
امیرالمومنین
ایشان را همراه
خود نمی‌برند چون
۱۰ سالشان بود اما
در جنگ صفین
که ایشان وارد ۱۲
سالگی شده بودند
حضور می‌یابند

شکل دیگری دارد. در غیر این بزرگواران مانند حضرت زینب و حضرت معصومه و حضرت ابوالفضل علیهم السلام خطا اصلا امکان ندارد. اما آن عصمتی که درباره ۱۴ معصوم داریم نوع دیگری از عصمت است که اکتسابی نیست ولی این عصمت دوم اکتسابی است. کما اینکه ما بعضی از علما را داشته‌ایم که به آن‌ها معصوم العلما می‌گفته‌اند. یعنی اصلا از آن‌ها خطا سر نمی‌زند. ممکن بود سر بزند ولی به حدی رسیده بودند که کسانی که ۵۰ سال با ایشان رفت و آمد داشتند می‌گفتند ما یک مکروه از ایشان ندیدیم. بنابراین امثال حضرت عباس به مقام عصمت به معنای دوم رسیده‌اند اما عصمت ۱۴ معصوم از نوع خاص است که بحث علم امام و... را دارد. بالاخره مقام امامت مقام ویژه‌ای است. اما ما از معصومین درباره آقا ابوالفضل خیلی مطالب می‌شنویم. ما در این زمینه هرچقدر

هم بخواهیم صحبت کنیم حق مطلب ادا نمی‌شود ولی به هر شکل ما باید به این نکته برسیم که همه انبیا و ائمه و جانشینان شان فدای ولایت الهی شده‌اند. وقتی این گونه است امام هم خودش را در ولایت پیغمبر ذوب می‌کند. حضرت ابوالفضل هم فدایی ولایت بوده است. پیامبران فدایی ولایت خدا هستند. ائمه فدایی ولایت پیامبر هستند. امام زادگان هم فدایی ولایت ائمه هستند. در ولایت پذیری و فدای ولایت شدن هیچ کس به مقام حضرت ابوالفضل نرسید.

این بزرگ‌ترین منصب ایشان بود. در جانبازی در مسیر ولایت خصوصیاتی از ایشان هست که در بقیه نیست. مثلا رفت آب بیاورد اما خودش نخورد. اگر آب می‌خورد شاید بهتر می‌جنگید. وظیفه‌اش نبود که نخورد ولی وظیفه شرعی‌اش این بود که بهتر از امامش دفاع کند. اما چیزی بالاتر از آن به نام ایثار داریم. یک جا نداریم که حضرت ابوالفضل از امام حسین تقاضای جنگ کرده باشد. خود حضرت سید الشهداء به او نگفته‌اند برو آب بیاور. زمانی که همه شهید شدند سیدالشهدا به ایشان گفتند که آیا راهی به سوی آب می‌بینی؟ همین را که شنید مانند تیری که از چله خودش بجهد مشک را برداشت و به سمت علقمه سرازیر شد. بنابراین بالاترین مقامشان این بوده است.

■ درباره شغل ایشان و مسوولیت‌های ایشان تاریخ کاملا سکوت کرده است؟

قطعا ایشان در لشکر امام حسن علیه السلام هم فرد موثری بوده است. علیرغم اینکه در آن زمان سن بالایی نداشته است. زمانی که امام مجتبی به مدینه برگشتند مراجعات و مسائلی داشتند و بنی هاشم در مدینه محله‌ای به نامشان بود و مزرعه و رفت و آمدی داشتند و قطعا در این امور مشغول بوده‌اند. ایشان زیبایی فوق العاده‌ای داشتند. در مورد حضرت ابوالفضل همه ترجمان نویسان اتفاق نظر دارند که صورت ایشان به قدری تماشایی بود که افراد مات ایشان می‌شدند و این باعث شده بود که به ایشان بگویند قمر العشیره یعنی قمر بنی هاشم. یا سقا یا لقب حامی زنان. تعبیری که از امام حسین علیه السلام برای ایشان داریم این است که می‌گویند جانم فدای تو. این را امام معصوم به کسی نگفته است. امام زین العابدین

به ایشان گفته است همه شهدا از اول تا آخر به این منزلت غبطه می‌خورند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید نه تنها بصیرت معمولی داشته است بلکه بصیرت فوق العاده داشت. بصیرتی در حد اعلا از امام زمان داریم که می‌فرماید السلام علی العباس این امیرالمومنین کسی که جانش را فدای برادرش کرد و برای فردایش از دیروزش توشه گرفت. یعنی امروز را فدای فردایش کرد. تلاش فوق العاده کرد که آب را برساند. امام زمان خودش قاتل ایشان را معرفی می‌کند. اما داعی که

از امام باقر و امام صادق درباره ایشان رسیده است دعای معروف علقمه است که شما عنایت کنید که تعبیری که در آن زیارت معروف علقمه در مورد ایشان است: سلام خدا و سلام تمام ملائکه مقرب، مستحضرید که ۵ ملائکه مقرب داریم جبرائیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل و روح. تمام اوصیا و انبیای خدا و تمام انسان‌های پاک. این تعبیر درباره حضرت ابوالفضل نشان از این مطلب دارد که ایشان به مقامی دست پیدا کردند که این مقام را بدون تردید سایر امامزادگان ندارند.

■ ایشان جزء ۱۴ معصوم نیستند ولی عصمت دارند. در مورد این هم کمی توضیح دهید.

معصوم داریم و معصم، که یعنی به حد مقام عصمت رسیدن. مقام عصمت در ۱۴ معصوم

حضرت

ابوالفضل
علیه السلام
از بدو تولد
چهره‌ای مردانه
داشتند. عباس
یعنی مرد چهره



در ولایت پذیری و
فدای ولایت
شدن هیچ
کس به
مقام حضرت
ابوالفضل
نرسید



بازخوانی فراز دوم نامه سی و یکم نهج البلاغه

از این نامه ساده نگذر!

وجه محمد طاهری

«وصیت مرا به درستی دریاب و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد.» این جملات، بخشی از نامه سی و یکم نهج البلاغه است که در آن، امام علی علیه السلام، در قالب نصایحی پدرانه، به فرزند ارشد خود، امام حسن مجتبی علیه السلام توصیه می کنند تا از کوله بار تجربیات پدر به سادگی نگذشته و از سخنان سودمند وی برای بهبود زندگی خویش بهره گیرد. در این فرصت، فراز دوم این نامه را مورد بازخوانی قرار می دهیم.

تو هم رفتنی هستی

همجه های غیرقابل دفاع روزگار را، ناخوشایندی های شب و روز را و آفت ها و بلاهایی را که خواهی نخواهی با آنها مواجه خواهی شد. فرزندم! «در زمین سیر کن و ببین عاقبت کسانی که پیش از تو بوده اند، چگونه بوده است؟» ببین که از کجا آمدند و به کجا رفتند؟ ببین عاقبت همه تلاش هایشان چه بوده و تمام کوشش هایشان به کجا ختم شده است؟ به آثار به جا مانده از آنان نگاه کن؛ آثاری که در عین خاموشی سراسر زبانند برای گفتن حرفهایی که انتهای راه زندگی را نشان می دهند؛ همه اینها را ببین و بدان تو هم رفتنی هستی؛ و تو نیز به زودی به آنان خواهی پیوست؛ دنباله رو پیشینیان و عبرت آیندگان!

«با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش و از دگرگونی روزگار و زشتی های شب و روز او را بترسان. تاریخ گذشتگان را به او بنما و آنچه بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار رفتگان گردش کن و ببیندیش که آنها چه کردند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند؟ از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی گذرد که تو هم یکی از آنان!»
پاره تنم! گاهی دلت زیر خرواری از غفلت پنهان می شود و این تویی که باید از پس پرده ها بیرونش بیاوری؛ برای این کار تلخی های دنیا را نشانش بده آنطور که ببیند؛ سختی های زندگی مردم راه

دلت را زنده کن؛ و آن را بمیران

آن سر برآورند. نگذار قلبت بمیرد، بی آنکه رگه هایی از حیات در آن راه یافته باشد؛ مبدا در میان سرباهای دروغین و زندگی های نمایشی سرگردان بمانی و به پوچی و نیستی نزدیک شوی! آنگاه که دلت را احیا کردی و دردهایش را درمان؛ جانت را تقویت کن؛ به جهان خلقت نگاه کن و خدای خالق را ستایش کن و هر روز بر یقین خود بیفز؛ و سپس با چراغ های روشنی از علم و دانش و حکمت، وجودت را نورانی کن؛ اما با اینهمه بدان که هنوز راه سرکشی برای نفس تو باز است. پس مرگ را به دل و جان خود گوشزد کن تا دست از نافرمانی بردارد و به نابودی اش معترف شود؛ بلکن آرام بگیرد.

«دلت را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی اعتنایی به حرام بمیران، جان را با یقین نیرومند کن، و با نور حکمت روشنایی بخش، و با یاد مرگ آرام کن و به نابودی از او اعتراف گیر.»
فرزندم! پیش از هر چیز قلب و دلت را زنده کن؛ با اندرزهایی که در کلام خدا و پیغمبر و امام آمده؛ و با پندهایی که روزگار برای تو به یادگار گذاشته است؛ که اینها، خیرخواهان دلسوز تو اند. دلت را احیا کن؛ که اگر دلمرده بمانی، هیچ گامی برای رسیدن به تکامل برنخواهی داشت. پس وقتی قلبت را دوباره زنده کردی، آنگاه او را با زهد بمیران و اجازه نده علف های هرز هوا و هوس در

چون نمی دانی، نگو

خودت می مانی و هم خود را به دردرس انداخته، و موجب نزاع میان خود و دیگران، و یا مابین دیگران خواهی شد. فرزندم! فراموش نکن آیه پروردگارت را که گفت: «مراقب خود باشید که اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زبانی نمی رساند.» و نیز محتاط باش و در مورد هر چه نسبت به آن شک و شبهه ای داری، با احتیاط پیش برو که عقل سلیم چنین حکم می کند؛ مبدا انتهای راه هلاکت باشد و تو ندانی و به مهلکه بیفتی.

«آنچه نمی دانی مگو و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان نیاور و در جاده ای که از گمراهی آن می ترسی قدم مگذار زیرا خودداری به هنگام سرگردانی و گمراهی بهتر از سقوط در تباهی هاست.» فرزندم! در مورد چیزی که در موردش هیچ نمی دانی حرفی نزن، و در راهی که از عاقبتش بی خبری، قدم نگذار؛ در مسائلی که به تو ارتباطی ندارد دخالت نکن و از کنجکاو و سرکشی در امور دیگران بپرهیز؛ چرا که اگر غیر از این عمل کنی، هم از کار و بار

آخرت ساختنی است؛ نه دنیا

چند روزه دنیوی تاخت بزنی و زرق و برق بی مقدار دنیا را به نعمت های بی انتهای آخرت ترجیح دهی؛ که خداوند در قرآن در نکوهش جمعی از یهود گفت: «آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را با از دست دادن آخرت خریده اند؛ از این رو از عذاب ایشان کاسته نمی شود و هرگز یاری نخواهند شد.»

«جایگاه آینده را آباد کن، و آخرت را به دنیا مفروش.»
جان من! کاری کن که به سود عاقبت باشد و نفع آخرت. در این دنیا آنچه عمل کن که آن دنیابت را آباد کنی؛ چرا که خودت خوب می دانی انتهای این دنیا ویرانی است. پس مبدا سعادت پایدار اخروی ات را با خوشی

به نیکی بخوان و از بدی بران

«به نیکی امر کن و خود نیکوکار باش. و با دست و زبان بدیها را انکار کن و بکوش تا از بدکاران دور باشی.»

پسرم! اینکه گفتم مشغول کار خود باش، به این معنا نیست که دیگران را به نیکی نخوانی و از بدی دور نسازی؛ نه، تو خود نیکوکار و اهل خیر

منکری شوی، از اهل آن دوری کن و از عاملان به آن فاصله بگیر تا از این عمل تو بداند که از آنان و کارشان بیزاری. پسرم! من بارها گفته ام: «نفرین بر آن که امر به معروف می کند؛ حال آنکه خود معروف را رها کرده است و نهی از منکر می نماید، در حالی که خود مرتکب آن می گردد.»

باش، آنگاه دیگران را به خیر و نیکی فراخوان، که در غیر این صورت پیش خداوند و وجدانت شرمنده می شوی و نیز از هر چه زشتی کناره بگیر و آنگاه با دست و زبان دیگران را نیز از منکر دور ساز، منکر را در کلامت ناپسند بخوان و تا می توانی با عملت، از وقوع منکر جلوگیری کن؛ و آنگاه که نتوانستی مانع

برای خدا بکوش...

«و در راه خدا آنگونه که شایسته است تلاش کن و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد.» پاره تن من! برای خدا و در راه خدا بکوش و جهاد کن؛ مبدا سرزنش آنانی که اهل سرزنش کردن هستند تو را از تلاش و کوشش باز ندارد. تو باید برای خدا مبارزه کنی؛ بسازی، خواه در جبهه های جنگ خواه در دیگر عرصه های زندگی، تو باید برای خدا تلاش کنی اما بدان که در این راه گاهی اطراف تو را کسانی می گیرند که مدام با ملامت هایشان تو را آزرده کرده و یا با سرزنش هایشان تو را به رکود می کشانند؛ پاره تنم! مبدا این سرزنشها سدی شود پیش روی تو و مانعی شود برای رسیدن به خواسته ات. پس اگر یقین کردی راهی که در آن هستی راه خداست و طریق حق، بی توجه به شماعت های این گروه، راه و روش خودت را ادامه بده و از منفی بافی هایشان خسته نشو، بر خدا توکل کن که او با توست، باور کن خدا با توست، همان خدایی که گفته: «ا کسانی را دوست دارد که در راه او جهاد می کنند و در راه دین او از ملامت احدی باک ندارند.»

دلت را به دریا بزن

«برای حق، در مشکلات و سختی ها شنا کن، شناخت خود را در دین به کمال برسان، خود را برای استقامت در برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادت پیسنیده است.» جان من! رسیدن به حق به همین سادگی ها نیست، سخت است، بالا و پایین دارد، رسیدن به چیزهای ارزشمند همیشه همین گونه است. پس اگر خدا را می خواهی؛ خدایی که ارزشمندتر از او نیست، دل به دریا بزن و مشکلات را در آغوش بگیرد و میان امواج پرتلاطم سختی شنا کن تا به ساحل امن و آرامش برسی، و به مطلوب خود دست بیایی. عمر من! دین خدا را به کمال بیاموز و در حقایق آن دقیق شو، نکند تنها به ظواهر دین بسنده کنی و از باطن و عمق آن باز بمانی، که دین خدا فراتر از آن است که بتوان بی فکر و تدبیر واقعیتش را فهمید. پس جان و تن خود را برای صبر در مشکلات آماده کن و به تحمل سختی ها عادت بده؛ و بدان که این عادت نیک جز با تمرین محقق نمی شود. آنقدر در فراز و نشیب های زندگی صبوری کن که این صبر، این حلم، این بردباری و شکیبایی، بخشی از وجود تو شود و جزئی از اجزایت. چرا که هر حقی، و هر حقیقتی با موانعی روبروست؛ پس اگر نتوانی مقابل این موانع قد علم کنی، به آن حقیقت راه نخواهی یافت و دستانت به آن حق نخواهد رسید. پس شکیبا باش و به شکیبایی عادت کن.

خودت را به دستان

خدا بسپار

«در تمام کارها خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده ای، در دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خیر و نیکی داشته باش.» فرزندم! به خدا توکل کن. خودت را به دستان با کفایت او بسپار و چشم امیدت را به او بدوز که او پناهگاهی امن و امانگاهی مطمئن است؛ اما نکند دست از هر تلاشی برداری و تنها به امید لطف و کرم او بنشینی؛ که اگر تو خود حرکتی نکنی، نمی توانی از خدا امید برکتی داشته باشی. اما بدان که هر کجا کارت به گرهی خورد، دستان اوست که گره را باز خواهد کرد، و هر کجا کارت به سادگی پیش رفت، لطف اوست که تو را پیش رانده است. پس وقتی خدای خود را می خوانی، از ته دل بخوان، یا تمام وجود صدایش کن و تنها دست گدایی ات را پیش او دراز کن که تنها کسی که عطا می کند یا محروم می نماید، اوست. اگر او نخواهد هیچ خیری به تو نمی رسد و اگر اراده ننماید هیچ شری از تو دفع نمی شود؛ چه، همه اسباب خلقت از آن اوست و نه هیچ کس دیگر. فرزندم! همیشه خیر خودت را از او بخواه، که خیر تو نیز به دست اوست.

حرفهایم را سرسری نگیر

بدان علمی که سودمند نباشد، فایده ای نخواهد داشت و دانشی که سزاوار یادگیری نیست، سودی ندارد.»

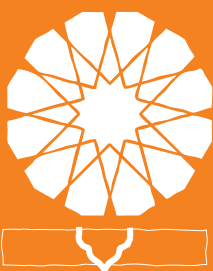
«وصیت مرا به درستی دریاب و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد،



انتشارات خلیما تقدیم می‌کند

شماره تماس: ۸۸۹۳۴۹۷۰-۳

فرهنگ



می گفتند: تو بچه مسلمانی
اسمت را عوض کن!
کارگردان «روزهای زندگی»
می گوید: نظام سرمایه و
مدیریت های پوست کلفت،
خط دهنده سینما هستند نه
سینماگران



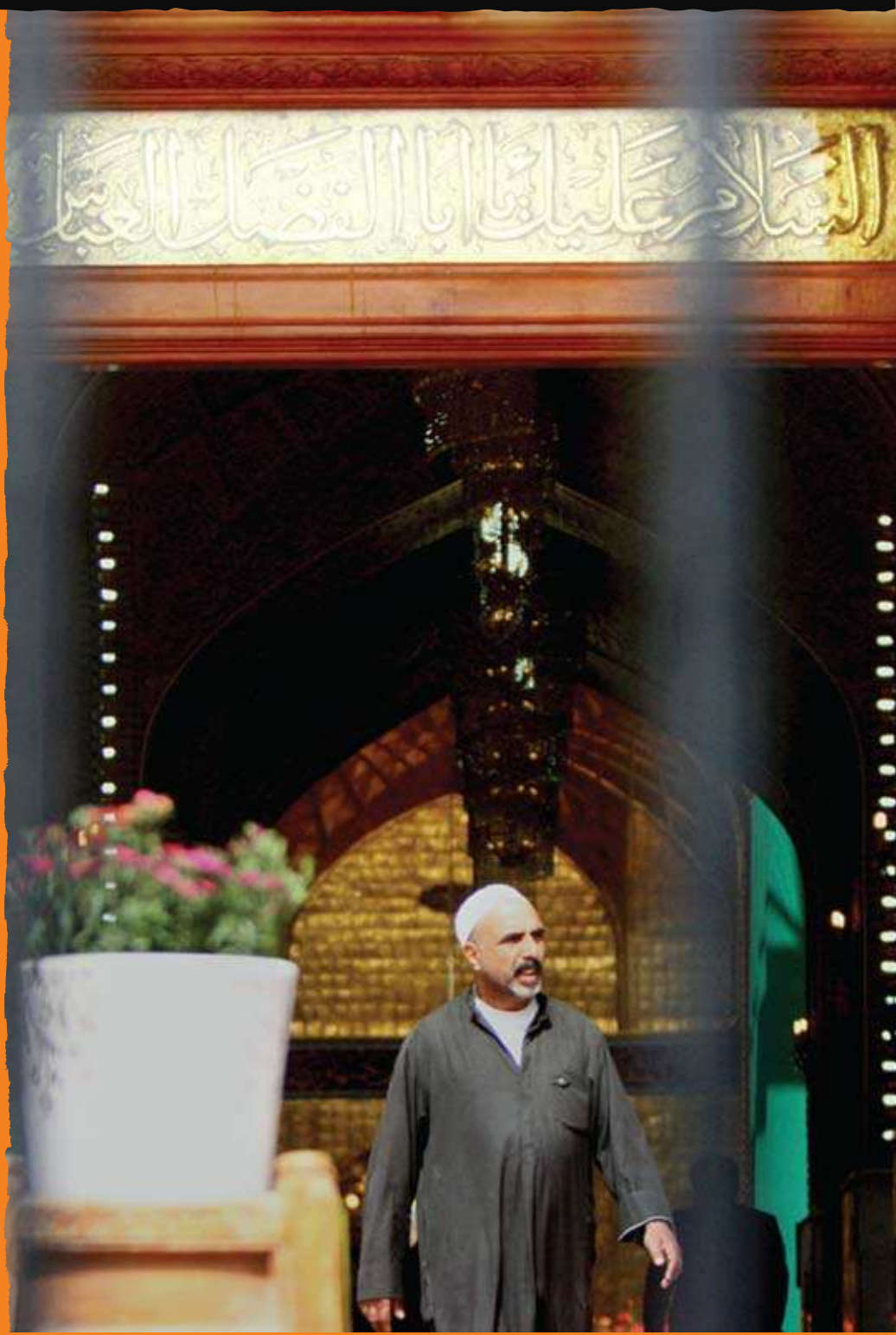
قیدار یک منبر با صفاست
نگاهی بر کم و کیف سبک
زندگی هیاتی ها، به بهانه آخرین
رمان رضا امیرخانی

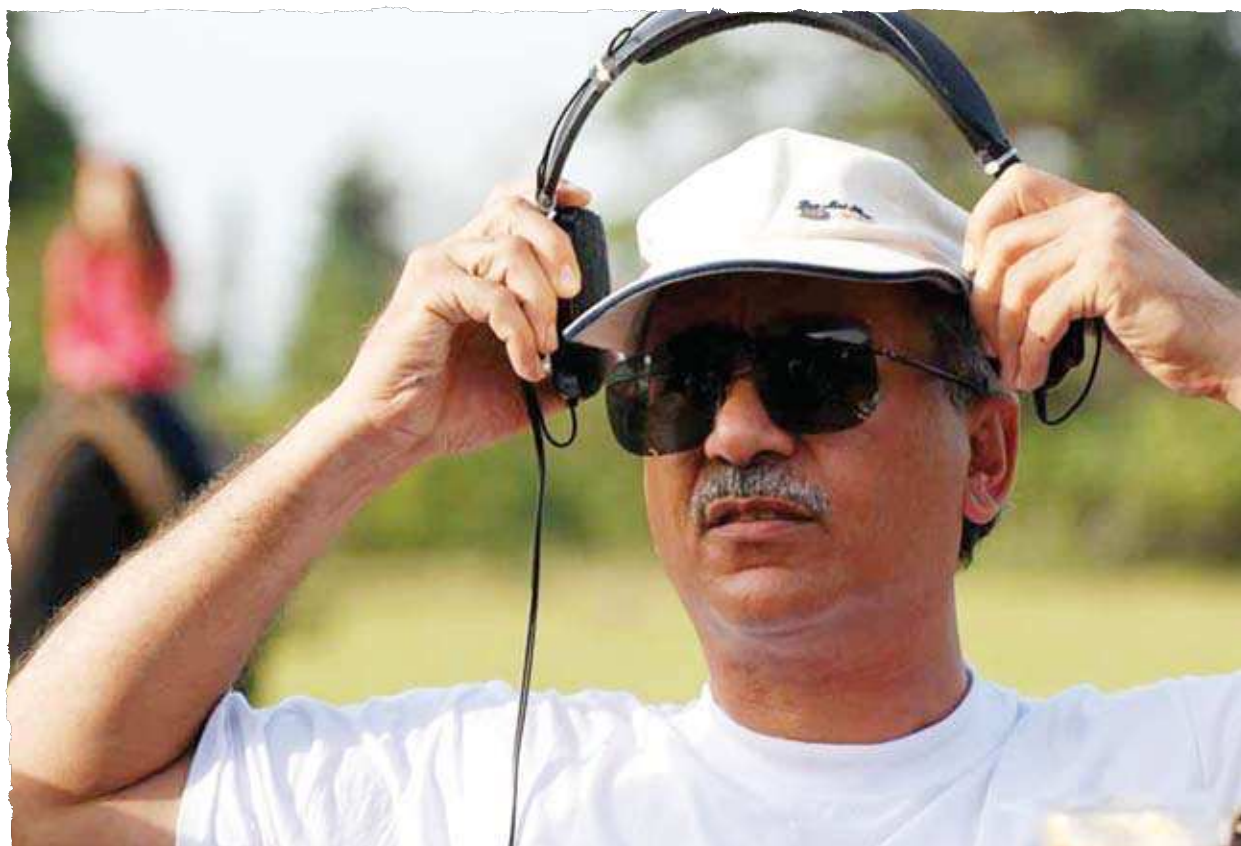


شاهنامه سیدالشهدا
کنگره ملی شعر و اندیشه عمان
سامانی بر گزار شد



الشعب یرید
تحریک اتوبیس!
در حکایت کنفرانس خیزی
خاک ایران و اجلاس بین المللی
جوانان و بیداری اسلامی





کارگردان «روزهای زندگی» می گوید: نظام سرمایه و مدیریت های پوست کلفت،
خط دهنده سینما هستند نه سینماگران

می گفتند: تو بچه مسلمانی اسمت را عوض کن!

علی روحانی

حالا می شود یک عنوان دیگر به فهرست کم تعداد فیلم های خوب حوزه دفاع مقدس اضافه کرد و البته: نام «پرویز شیخ طادی» را به اسامی کارگردان هایی که از این به بعد باید به انتظار فیلم هایشان بنشینیم. روزهای زندگی یک فیلم دفاع مقدسی دقیق است که مخاطبش همه ایرانی ها هستند و اگر نگوییم همه، خیلی ها از دیدنش حس خوبی پیدا می کنند.

این ها بخشی از چیزهایی است که روی پرده سینما می شود از روزهای زندگی دید، اما گویا این فیلم خوب که این روزها به مذاق خیلی ها خوش آمده و درباره اش حرف می زنند، پشت صحنه ناخوشایندی داشته، آن قدر تلخ و ناخوشایند که کارگردانش می گوید: دیگر نمی شود فیلم جنگی ساخت و نه هیچ فیلم خوب دیگری، مگر با هزینه های گزاف. در این اوضاع کارگردان گدایی کند، بهتر از این است که فیلم بسازد!



چرا بیشتر فیلم‌هایی که در سال‌های اخیر در حوزه دفاع مقدس ساخته شده، از فضای اصلی درگیری جنگ فاصله گرفته و به پشت جبهه آمده؟ این به دلیل فاصله‌ای است که از زمان اتفاق گرفته‌ایم یا از پس فیلم‌های ضعیف در آن فضا ساخته شده، فیلم‌ساز واهمه دارد از اینکه اقبالی به کارش نشود یا پشت جبهه حرف‌های ناگفته دارد و... اصلا به نظر شما این اتفاق خوبی است؟

البته دلایل فراوانی دارد که این‌ها را هم شامل می‌شود. می‌توانیم دلیل‌ها را اصلی و فرعی کنیم. دلیل اصلی اینکه سینما آرام آرام دارد به پشت جبهه و فضاهای خلوت‌تر و غیر اکتیو تر نزدیک می‌شود، نبود امکانات، زمان و دشواری کار است. وقتی فیلم جنگی وارد حوزه اکت (act) می‌شود، دیگر با پراید و سمند سر و کار نداریم؛ با تانک و خودروهای شنی دار سر و کار داریم که اصلا در دسترس نیستند. با یگان‌های مکانیزه طرف هستیم که خودروهایشان در بازار وجود ندارد، لباس‌هایشان فرق می‌کند، انفجار می‌خواهد، زمان می‌خواهد و...

اگر یک فیلم معمولی شهری را روزی ۴-۵ دقیقه بتوانیم فیلم برداری کنیم، یک فیلم جنگی تمام عیار را روزی سی ثانیه می‌توانیم فیلم برداری کنیم یا نهایتاً یک دقیقه. این یعنی سه برابر شدن زمان و هزینه و... وقتی امکانات وجود ندارد، با این دشواری‌ها، ریزش طبیعی است. ربطی هم به انگیزه ندارد. به نظر من تمام هنرمندان ایران انگیزه دارند وارد حوزه جنگ بشوند و تاریخشان را به تصویر بکشند. محال است هنرمندی وارد شود و مثلاً به آزادسازی خرمشهر علقه نداشته باشد. اگر اقبال از این طرف کم می‌شود، مشکل، نبود امکانات است. یک مانع بزرگ بر سر این کار «شهرک سینمایی دفاع مقدس» است که هیچ امکاناتی ندارد. من بعد از ۷-۸ سال آمدم یک فیلم جنگی بسازم با موانع عجیب و غریب و غیر قابل تصور رو به رو شدم. تازه بعد از این همه سال متوجه شدم که ما برای کار در این حوزه هیچ چیز نداریم. چه به لحاظ لجستیک و چه به لحاظ مالی، حامی جدی وجود ندارد.

اما شما در این حوزه کار کردید و نمونه قابل دفاعی مثل «روزهای زندگی» خروجی کارتان بود، این یعنی هنوز می‌شود کار کرد، نه؟
نه، نباید این طور بازگو کنیم که می‌شود کار کرد. باید حقیقت را گفت. حقیقت این است که

نمی‌شود کار کرد. من از صد در صد فیلمنامه، ۶۰ درصد آن را توانستم بسازم. این اجحاف در حق تاریخ است. ما که نمی‌خواهیم ارزش‌هایمان را با هر شرایط و به قیمت ناچیزی خراب کنیم. این اتفاق بدی است که من فقط ۳۰ اسلحه دارم و باید چوب به دست بقیه نیروهایم بدهم! یا اینکه ما ۱۵ تا تانک می‌خواهیم و در نهایت دو تا تانک می‌دهند که هر دو هم خراب است. با این شرایط نمی‌شود کار کرد.

■ می‌خواستم بگویم سال‌هاست دارند می‌گویند

نمی‌شود فیلم جنگی ساخت اما شما ساختید و خوب هم ساختید، پس می‌شود...

بله، خب دلیلش این است که ما دو بار به سکنه نزدیک شدیم! چندین بار بچه‌های گروه مجروح شدند و عفونت ریه گرفتند. در شرایط ۷ درجه زیر صفر، پول نداشتیم که یک بخاری بگیریم. آیا برای ساختن یک فیلم ارزشی باید یک گروه انسانی از مخلوقات خداوند بی‌ارزش بشوند؟ این انحراف از مسیر است. کرامت مسیر هم زیر سوال می‌رود. مثل اینکه ما می‌خواهیم در راه امام حسین

علیه السلام بجنگیم با این شرط که بی‌ارزش شویم و شائیت مسلمانان مان زیر سوال برود. با اصل راه منافات دارد.

ما تشکر از کسی نمی‌خواهیم، حتی الان دیگر حمایت هم نمی‌خواهیم. همین قدر که سد راه نشوند، برای‌مان کافی است. برای کار در حوزه دفاع مقدس یک «بنیاد فرهنگی دفاع مقدس» با کلی دم و دستگاه و مدیر کل و مسوول تشکیل شده اما عملاً وقتی وارد می‌شویم، هیچ یک از این‌ها وجود خارجی ندارند. هیچ یک بالقوه نیستند. انگار یک سری نیروی مازاد از جاهای دیگر داشتند، به اینجا آورده‌اند.

■ امکانات دارند و دریغ می‌کنند؟

بله. شهرک سینمایی دفاع مقدس که باید در این زمینه سرویس کامل بدهد و الان هیچ چیز ندارد، یک بار از طرف فرمانده‌ها بازدید نشده است. باید اجزای آنجا را دانه به دانه چک کنند.

دیگر نمی‌شود گفت هنرمندان ما بی‌تعهدند، برعکس، باید گفت مدیرانی که سینمای دفاع مقدس را حمایت نمی‌کنند، بی‌تعهدند

باید فیلم‌سازان را دعوت کنند و بگویند آقا برای چه فیلم جنگی نمی‌سازید؟ باید سرویس ویژه بدهند، نه اینکه بگویند بابت انهدام فلان وسیله، ۳۰ میلیون تومان پول بده!

من قرار است در مسیری که برای خود انتخاب کرده‌ام، به کمال برسم، قرار نیست کمالاتم زیر سوال برود. من هرگز تن به خفت نمی‌دهم برای اینکه یک کار ارزشی انجام بدهم. زمانی می‌توانیم در جبهه امام حسین علیه السلام بجنگیم که به ذلت کشیده نشده باشیم. متأسفانه برای ساختن روزهای زندگی، کرامت ما را زیر پا گذاشتند. وقتی

پروژه می‌شویم و از آب و گل در می‌آییم همه می‌آیند و به به و چه چه می‌گویند و از سینمای دفاع مقدس حرف می‌زنند، بعد هم این را بهانه می‌کنند و روی موج آن سوار می‌شوند برای سرزنش فیلم‌سازان دیگر.

همین الان فقط رسانه‌ها با ما صحبت می‌کنند. هیچ یک از مسوولان فرهنگی نظام یا کسانی که در حوزه فرهنگی دفاع مقدس مسوولیتی دارند، با من حرف نزده‌اند. بنیاد حفظ آثار، بسیج هنرمندان، حوزه هنری، انجمن سینمای دفاع مقدس... الان دیگر نمی‌شود گفت هنرمندان

ما بی‌تعهدند، برعکس، باید گفت مدیرانی که



بله، خود به خود این طور می شود. این دفاع الهی است. فرق این مدافع با مدافعی که دفاع مطلوب می کند این است که مدافع مطلوب اگر از او تشکر و قدردانی نشود، سست می شود. ولی مدافعی که هدفش رضای خداست، این چیزها در انگیزه اش تأثیر جدی ندارد. ولی هر دو دفاع قابل احترام است. ما نباید به کسی بگوییم چرا از دفاع از کشور حرف می زنید. در تعریف شهادت هم دچار مشکل هستیم. ما می گوییم شهادت را نمی شود جیغ زد، می گویند نه باید جیغ بزنید تا امکانات به شما بدهیم. باید طوری باشد که مردم کاملاً بفهمند این شهید است.

■ باید حتما یک نوری به آسمان برود و...

نور و حلقه مهتابی بالای سر و خوابهای آنچنانی دیدن و پلاک و کبوتر و... وقتی درباره شهادت حرف می زنند، دقیقاً این معیارها را می آورند. شاید رزمندگان را برای من تعریف نکنند ولی وقتی چفیه روی دوش رزمندگان نباشد، او را به عنوان رزمنده نمی پذیرند. می گویند چرا رزمندگان شما «یا حسین» نمی گوید؟ می گویم من باید فضا را طوری ترسیم کنم که بیننده به اینجا برسد. من فضای نینوایی را آماده می کنم و می سازم ولی آن را جیغ نمی زنم. کاری می کنم که مردم این فضا را غیرمستقیم درک کنند.

■ اتفاقاً مردم هم این دسته از

فیلم ها را بهتر می پذیرند. ظاهراً فقط درک آن حلقه واسطه به فیلم های شعاری و اغراق شده نیاز دارد. مردم که نشان دادند با این قبیل فیلم های غیرمستقیم، بهتر ارتباط می گیرند چون به خودشان نزدیک تر است. نه؟

دقیقاً همین طور است. مثلاً یکی از ایرادهایی که به من می گرفتند این بود که چرا مجروحان این قدر ناله می کنند؟ گفتم من چهار تا مجروح ذکرگو و ی را هم گذاشته بودم، ولی در تدوین درآوردم،

چون جواب نداد، تمام آتمسفر فیلم را زیر سوال می برد. مردم باید باور کنند که قرار نیست به آن ها دروغ بگوییم. طرف مجروح است، درد دارد. حالا که درد دارد، انتخاب می کند یا امیرعلی می شود که همه چیزش را وسط می گذارد، حتی همسرش را، یا آن مجروحی می شود که فقط ناله می کند یا آن مجروحی که هم ناله می کند، هم متنبه می شود و هم به آرامش می رسد. یعنی ما باید

ما باید فضا و بستر نینوایی را در فیلم طوری پهن کنیم که بیننده احازه ورود پیدا کند نه اینکه به قدری مقدس و ملکوتی اش کنیم که غیر قابل دسترس باشد



در تقبیح جنگ به طور کلی دارد، فیلم از نظر فنی فیلم خوبی است اما فیلم دفاع مقدس ما نیست. در فیلم شما صحنه هایی در مخالفت با اصل جنگ هست، آن سرباز عراقی هم با ذات جنگ مخالف است، آن پزشک و پرستار هم مخالفند، منتهی مخاطب فیلم ذهنش درباره کلیت دفاع مقدس کدر نمی شود. مرز بین این دو نگاه کجاست؟

در تعریف سینمای دفاع مقدس ما دچار چندگانگی هستیم. تعریف درستی از تفاوت جنگ و دفاع و دفاع مطلوب و دفاع مقدس نداریم. تعریف هایمان پراکنده و غیر جامع است. هر کس گوشه ای را برداشته است. اگر این تعریف ها به یک انسجام و اجماع می رسید، انحرافات در این نگرش خیلی کم می شد. باید بپذیریم که ترسیم نگاه انسان دوستانه در جنگ چیز بدی نیست. ما یک دفاع مطلوب داریم که دفاع از کشور، مرزها، خانواده،

حق و... است. یک دفاع دیگر هم داریم که مدافع در آن تا مرحله جلب رضایت خدا دفاع می کند. چون دفاع مطلوب ذیل رضایت خداست، مدافعی که تا رضایت خدا کار می کند؛ دفاعش جانانه تر، حماسی تر، شجاعانه تر و مستمتر تر است.

■ وجنبه قدسی هم پیدا می کند و مقدس می شود...

سینمای دفاع مقدس را حمایت نمی کنند، بی تعهدند. اگر احساس تعهد می کردند حداقل یک بار زنگ می زدند.

الان فیلمساز وقتی می خواهد وارد فضای اجتماعی هم بشود، مشکل دارد. چون تهیه کننده تعیین تکلیف می کند. می گوید درباره عشق دختر و پسر بساز تا بفروشد، درباره خیانت بساز تا بفروشد، از عشق های چند ضلعی بگو... خوب این فیلمساز یا باید کار را کامل تعطیل کند یا اینکه به خواست صاحبان سرمایه تن بدهد. که البته من با راه اول موافقم. موافقم که فیلمساز گدایی بکند اما تن به تمنیات سرمایه ندهد. افق رسانه ای به عنوان سینما اصلاً در کشور ترسیم نشده، افسارش رهاست. فیلم های اجتماعی ما الان سفارشی است. اکثریت مطلق اهالی سینما به حفظ و دفاع از منافع اخلاقی کشور معتقدند، بعضی ها به دلیل ظرفیت های ایمانشان به وضعیت فعلی تن می دهند و بعضی دیگر به هیچ وجه زیر بار این شرایط نمی روند. اما در مجموع هیچ یک خط دهنده نیستند. سینماگران ما خط دهنده نیستند. الان نظام سرمایه و مدیریت های پوست کلفت خط دهنده سینما هستند و افق را تعیین می کنند. من دارم به شما می گویم، دیگر نمی شود فیلم جنگی ساخت!

■ موافقید به محتوای روزهای زندگی برسیم؛

مرز بین نگاه انسانی به دشمن با نگاه ضد جنگ چیست؟ سال پیش فیلمی در جشنواره اکران شد در حوزه جنگ و دفاع مقدس، جمله ها و دیالوگ های شاید شعاری و گاهی روشنفکرانه ای



فیلم‌ساز یا باید کار را کامل تعطیل کند یا اینکه به خواست صاحبان سرمایه تن بدهد. که البته من با راه اول موافقم. موافقم که فیلمساز گدایی بکند اما تن به تمنیات سرمایه ندهد

مددکار خانم به تنهایی داشتید یا یک جراح مرد که در همین شرایط قرار می‌گرفت، تا این حد ظرفیت‌های زنانه و مردانه آن‌ها در شرایط ویژه تبیین نمی‌شد. این زوجیت ظرفیت اضافی در اختیار شما و فیلم گذاشته، چه طور به این انتخاب رسیدید؟

متأسفانه ما خانم‌های مذهبی را در فیلم‌هایمان تبدیل کردیم به کسانی که بالاترین تخصص‌شان پاک کردن برنج در آشپزخانه است. مطلقاً کتاب دست‌شان نیست، مدام سر دیگ شله زرد هستند و دارند نذری درست می‌کنند. یعنی وجهی به نام تربیت و انسان‌سازی در آن‌ها دیده نمی‌شود. اصلاً در مقام تربیت انسان نیستند. چیزی به عنوان نگهبان و پاسدار روح و روان خانواده اصلاً مطرح نیست. در صورتی که ما باید نشان دهیم که زنی که نشانه کوچکی از حضرت صدیقه سلام‌الله‌علیها داشته باشد، باید نگهبان روح و روان شوهرش باشد. جایی که شوهرش می‌خواهد با کشتن یک اسیر عقده گشایی کند، نگهبان روح شوهرش می‌شود. این زن، تربیت کننده و انسان‌ساز است. مدافع است و از همین جنبه مادرانه و مدافع گونه، روی دشمن تأثیر می‌گذارد. ما هنوز به تعریف درست زن نرسیدیم. مدام دنبال این هستیم که با یک پز روشنفکری فشل بگوییم زن و مرد برابرند.

در مطالعاتی که درباره یهودی‌ها داشتیم، نکته‌ای دیدم که خیلی جالب بود. یهودی‌ها می‌گویند «بچه دین را از مادر می‌گیرد نه از پدر». شاید به لحاظ ژنتیکی این اتفاق رخ ندهد، ولی در معنای حکیمانه، این نگاه درست است. جامعه دین و اعتقاداتش را از مادر می‌گیرد. اما تصویر چنین مادری کجای سینمای ما هست؟

وقت اسمت پرویز است! گفتم بروید قطعه شهادی بهشت زهرا سلام الله علیها را نگاه کنید، ببینید چه قدر کامبیز، کوروش، داریوش، کامران آنجا خوابیده‌اند، این تقسیم بندی‌ها خیلی آسیب زننده است.

■ فکر می‌کنم ظرافتی که گفتید، درباره پرورش شخصیت امیرعلی خیلی خوب رعایت شده، یعنی از همان اول نوع رفتار او با رزمنده‌ها، با همکارانش، با همسرش طوری است که مرام و منش انسانی او را خوب رو می‌کند. این قدر که وقتی می‌ایستد و نماز می‌خواند اصلاً توی ذوق نمی‌زند، وصله نجسبی نیست. درست است؟

دقیقاً همین طور است. تا امروز حتی یک نفر هم به من نگفته چرا آن صحنه نماز را در فیلم گذاشتی، یا آن صحنه از فیلم بیرون می‌زند یا... هیچ کس با هیچ سلیقه و نگاهی به آن صحنه اعتراض نکرده است. آن وقت در فیلم‌هایمان وقتی طرف می‌خواهد نماز بخواند، نور سبز روی صورتش می‌تابانند، ما هر قدر نماز می‌خوانیم، نور سبز نمی‌بینیم، هر قدر نماز می‌خوانیم، فرشته کنارمان نمی‌نشیند که بگوید این کار را بکن و آن کار را نکن. ما می‌گوییم مقام شهادت و شهود، دیدنی نیست، شخصی است. باید حالش ایجاد شود، خودش را نباید جیغ بزیم.

■ نکته دیگر در روزهای زندگی انتخاب یک زوج است که انتخاب دقیقی است. مثلاً اگر یک

فضا و بستر نینوایی را طوری پهن کنیم که بیننده اجازه ورود پیدا کند نه اینکه به قدری مقدس و ملکوتی‌اش کنیم که غیرقابل دسترس باشد.

■ البته در روزهای زندگی یک صحنه هم اشاره مستقیم به کربلا دارید، آنجا که رزمنده نوجوان به تصویر شهادت حضرت علی اصغر علیه‌السلام نگاه می‌کند...

بله، به آن تصویر چشم دوخته و روی همان هم چشمش باز می‌ماند. جوری باید این تصویر بیاید که شعار نشود. یک صحنه هست و تمام می‌شود. جلوه بعدی آن تصویر، زمانی است که لیلا داد می‌زند و می‌گوید «انا مسلم، انا غریب». فضا، فضای نینوایی و غربت است. خب دیگر چطور باید فضای کربلا را ترسیم کنیم؟

■ آن هم برای بیننده‌ای که کاملاً با این گزاره‌ها آشناست. مردم مسلمانی که با امام حسین علیه‌السلام و روضه‌اش زندگی می‌کنند...

بله، به همین دلیل خوب می‌فهمند و حالشان خوب می‌شود. چون به آنها حقنه نشده، حس را به زور به بیننده تزریق نکرده‌ایم، موقعیت را برایش ایجاد کرده‌ایم، آن هم با آدم‌های خوب معمولی. آدم‌هایی که فرشته نیستند اما خیلی به این ساحت نزدیک می‌شوند. ما نمی‌توانیم در هر صحنه شهادت حرف‌هایی از زبان شهید بگوییم که شنیدنش نیاز به طی شدن یک مسیر تربیتی و راه طریقتی که آن آدم طی کرده، دارد. نباید هر چیز را هر جا خرج کرد. به قدری این کارها را کرده‌ایم که من این روزها به دانشگاه که می‌روم، با سوال‌های عجیب و غریب و دور از انتظار رو به رو می‌شوم.

■ مثلاً چه سوالی؟

مثلاً به من می‌گفتند ما انتظار نداشتیم سامان شهید شود! یعنی تقسیم بندی شهادت را انسانی کرده‌اند. در صورتی که درباره آن آدم همان لحظه آخر که دستش را جلو آن عراقی می‌گیرد، خدا مقام شهادت را به او می‌دهد. خدا خیلی کریم‌تر از این حرف‌هاست. در این نقطه خداوند او را نجات می‌دهد. ما به قدری تقسیم بندی کردیم که دوره‌ای به من می‌گفتند آقای شیخ طادی اسمت را عوض کن، شما بچه مسلمان هستی، آن





نگاهی به تلاش های ماندگار استاد سید هادی خسرو شاهی در مرکز بررسی های اسلامی

گنجینه ماندگار

مریم لایق

شک نیست که آیین قدسی اسلام، از حامیان جدی علم و دانش بوده، به نص آیاتی متعدد و روایاتی بی شمار، علم و تفکر را به مثابه یک فریضه مطرح می کند. اینکه در روایاتی متواتر از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرین علیهم السلام وارد شده است که: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» در دلالت خویش، در بردارنده کتاب نیز هست، چون کتاب و به طور کلی کتابت، از لوازم اصلی علم است و بدون قلم و کتاب و کتابت، نمی توان به حقایق علوم دست یافت. یکی از مراکزی که در این راستا فعال است، مرکز بررسی های اسلامی است که مؤسس آن یک روحانی فرهیخته است.

اکنون مرکز بررسی های اسلامی، با اتکا به سابقه و تاریخ ۴۰ ساله خویش و تجربیات متعدد فرهنگی و علمی، در سطح جهانی، با واحدهای تحقیقات و پژوهش، نشر الکترونیک، نشریات، انتشارات، پخش و توزیع و کتابخانه به فعالیت های خویش ادامه می دهد و در راستای پر کردن خلأ های فکری و فرهنگی نسل جوان گام بر می دارد.

واحد کتابخانه

تاکنون چند کتابخانه مهم و معتبر در قم ساخته شده است که از لحاظ تاریخ و قدمت می توان به:

به ارائه برنامه هایی نو در ساحت اندیشه اسلامی و عرضه و نشر کتاب ها و رسائل فکری شد که ویژگی اصلی آن توجه به مقتضیات زمان و مکان و شناخت نیاز های جدید و عصری بود. البته با توجه به فشار های سیاسی رژیم سابق، به ویژه مخالفت ها و اشکال تراشی های سازمان های رسمی وابسته به دولت، مرکز به ثبت رسمی نرسید، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با موافقت وزارت ارشاد اسلامی به طور رسمی به ثبت رسید و فعالیت های خویش را در قلمرو هایی متعدد پی گرفت و گسترش داد.

مرکز بررسی های اسلامی با هدف نشر و اشاعه فرهنگ و تفکر اصیل اسلامی در مقیاسی وسیع و جهانی، در دهه ۵۰ شمسی - ۱۳۵۲ -



توسط حجت الاسلام و المسلمین استاد سید هادی خسرو شاهی، در حوزه علمیه قم تأسیس شد و بلافاصله به عنوان یکی از واحدهای فرهنگی - علمی وابسته در حوزه علمیه قم، فعالیت های خود را در عرصه های مختلف و در سطح جهانی آغاز کرد و در نخستین گام ها، موفق



مؤسس این مجموعه عظیم، آن را به حوزه علمیه قم و اهل علم اهدا کرده و کتابخانه شخصی خویش را که مشتمل بر دهها هزار جلد کتاب و نشریه و اسناد تاریخی و عکس و منابع آرشیوی است، برای استفاده عموم، وقف کرده است

کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها، کتابخانه مدرسه فیضیه، کتابخانه مسجد اعظم، کتابخانه آیت الله سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، کتابخانه آیت الله گلپایگانی، کتابخانه

مدرسه و نظایر آن اشاره کرد. البته در ۲۰ سال اخیر، کتابخانه‌های تخصصی در حوزه‌های تفسیر قرآن، تاریخ، فقه، اصول، کلام، فلسفه و امثال آن نیز با عنایات حضرت آیت الله سیستانی و مراجع و علمای بزرگ دیگر، در قم راهاندازی شده است.

مرکز بررسی‌های اسلامی تأسیس کتابخانه‌های عمومی، تخصصی و تحقیقاتی را به عنوان یکی از اهداف خویش تعریف کرده است و تأسیس و اداره کتابخانه‌های تخصصی، تحقیقاتی یا عمومی، انجام مطالعات و تحقیقات در موضوعات متناسب با اهداف مؤسسه و اجرای طرح‌های پژوهشی، ترجمه متون و کتاب‌های جدید به زبان‌های خارجی و بالعکس، تشکیل جلسات گفت‌وگو، انجمن‌ها، کنفرانس‌ها و سمینارها در موضوعات مختلف مرتبط با اهداف مؤسسه و نیز برگزاری و تدارک همایش‌های علمی و فرهنگی، تأسیس و اداره مراکز اطلاع‌رسانی و ارائه خدمات به اساتید، طلاب، دانشجویان و سایر علاقه‌مندان و تولید و عرضه نرم‌افزارهای کامپیوتری، متناسب با فعالیت‌ها و اهداف مؤسسه و برقراری ارتباط با مراکز علمی و فرهنگی داخل و خارج از کشور و انجام تبادل فرهنگی از طریق مبادله خدمات و کالاهای فرهنگی، کتاب، مطبوعات و نرم‌افزار را از اهداف فعالیت‌های خود می‌داند.

روشن است که بخش مهمی از این رسالت‌ها، منوط به ایجاد کتابخانه‌های شاخص است، از این رو و در راستای جامه عمل پوشاندن به اهداف چندگانه مرکز بررسی‌های اسلامی، تأسیس کتابخانه عمومی مرکز مورد اهتمام مؤسس محترم آن قرار گرفته و با عنایات خداوند متعال، اکنون در آستانه بهره‌برداری و تقدیم آن به جامعه علمی و فرهنگی قرار دارد. و امید است که با توجه به ویژگی‌ها و مختصات آن که دارد و با توجه به شرایط فعلی حوزه علمیه قم به ویژه فضای وسیعی که کتابخانه در آن ساخته شده است، گامی در راستای رفع نیازهای علمی و تحقیقاتی به شمار بیاید و خیل عظیم طلاب و دانشجویان و مراکز متعدد علمی، حوزوی و دانشگاهی از آن منتفع شوند.

محل احداث کتابخانه مرکز بررسی‌های اسلامی، منطقه پردیسان قم است که هم اکنون مجتمع‌های مسکونی ساخته شده توسط مرکز خدمات حوزه علمیه قم بیش از ۱۰ هزار طلبه و

روحانی و خانواده‌های آنها در خود جای داده است و به زودی ساکنین ۱۰ هزار واحد ساخته شده «مسکن مهر» هم به آنها اضافه خواهند شد.

کتابخانه‌ای با چهار هزار متر زیربنا

این کتابخانه، دارای ویژگی‌ها و مشخصات و امکاناتی است که می‌توان گفت جوابگوی نیازهای خیل انبوه اهل علم خواهد بود و می‌تواند نمونه‌ای از یک مرکز فرهنگی با استانداردهای بین‌المللی به شمار برود که از جنبه‌های مختلف نسبت به کامل بودن آن اندیشیده شده است که به بخشی از این ویژگی‌ها و مشخصات و امکانات علمی، اداری و رفاهی کتابخانه اشاره می‌کنیم.

کتابخانه عمومی مرکز بررسی‌های اسلامی در زمینی به مساحت پنج هزار متر مربع با چهار هزار متر زیربنا در چهار طبقه طراحی شده است. برای ساخت این مجموعه عظیم، از مجرب‌ترین تیم مهندسی کشور کمک گرفته شده است و نقشه کل ساختمان، توسط این گروه تهیه و طراحی و آماده شده و اجرا می‌شود.

با توجه به اینکه کتابخانه در قلب یک محوطه وسیع علمی قرار گرفته است و در نزدیکی مراکز مختلف علمی دیگر مانند: دانشگاه مفید و دانشگاه قم قرار دارد، برای طراحی و ساخت آن گزینه‌های پنجگانه شامل محوطه و حیاط مرکزی، با توجه به فضای نیمه باز کتابخانه و اطراف آن، تأمین نور کتابخانه از طریق نور روز، به عنوان هدف و توجه به مفهوم مخزن، جداسازی تردد و فضای خواهران و برادران، ایجاد فضایی شفاف برای راه‌یابی داخل به خارج و نمایان بودن دسترسی‌ها و الهام و بهره‌گیری از مظاهر معماری اسلامی - ایرانی در نظر گرفته شده است.

بدین ترتیب، ساختمان کتابخانه مرکز بررسی‌های اسلامی، پس از بررسی‌های متعدد، با توجه به اقلیم پروژه و با توجه به عملکرد فعلی و آینده آن و با توجه به الگوهای بومی منطقه، طراحی و ساخته شده است.

مسکن محققان

از دیگر ظرفیت‌های پیش‌بینی شده در کتابخانه می‌توان به زیرزمین، با مساحتی بالغ بر هزار و ۲۷۸ متر، شامل بخش‌های مخزن کتاب، با ظرفیت ۱۰۰ هزار جلد کتاب، در حدود ۵۰۰ مترمربع، سالن اجتماعات - یا محل برگزاری همایش‌ها - با ظرفیت ۱۵۰ نفر، در ۲۰۰ مترمربع، اتاق صحافی، به اضافه سرویس‌های بهداشتی، آبدارخانه و تأسیسات اشاره کرد.

طبقه همکف یا سالن مطالعه نیز مشتمل بر سالن

مطالعه آقایان، با ظرفیت اولیه ۱۶۰ نفر، با حدود ۳۲۰ مترمربع، سالن مطالعه بانوان، با ظرفیت ۱۶۰ نفر، در بیش از ۳۲۵ مترمربع، محوطه انتخاب کتاب، ۴۰ مترمربع، محوطه سمعی - بصری، در ۶۰ مترمربع، مخزن نشریات و مراجع، با مخزن باز موقت، با ظرفیت ۱۵ هزار جلد کتاب در حدود ۸۰ مترمربع است.

همچنین در طبقه اول یا فوقانی آن مسکن محققین، به تعداد ۳ اتاق در بیش از ۹۲ متر که جهت سکونت و استفاده محققینی که بخواهند برای مدتی در محل کتابخانه اقامت کنند، پیش‌بینی شده است.

از دیگر بخش‌های این کتابخانه نیز می‌توان به بخش اداری شامل دفتر مدیریت و ۶ اتاق، در ۱۸۰ مترمربع، سالن و نمازخانه، برای انجام فرائض مذهبی و میهمانسرا برای اقامت میهمانان داخلی یا خارجی اشاره کرد.

بدین ترتیب مرکز بررسی‌های اسلامی، کتابخانه‌ای را آماده بهره‌برداری می‌کند که در نوع خود جامع است و امکانات و شرایط مناسبی دارد که طبیعتاً جوابگوی مراجعین خواهد بود و سالن همایش‌ها و اتاق محققین و اتاق صحافی و نمایشگاه، در کنار سالن مطالعه جداگانه برای آقایان و بانوان، از امتیازات آن به شمار می‌رود.

پیش‌بینی بخشی برای آرشیو و نگهداری اسناد و نشریات از ویژگی‌های این کتابخانه است که در آن، منابع و اسنادی که نیم قرن پیش توسط مؤسس جمع‌آوری شده و علاوه بر ایران، نشریات بسیاری از کشورهای دیگر را هم در بر می‌برد و نشریات جدید را هم پس از تکمیل و صحافی، در خود جای می‌دهد.

با توجه به اینکه این کتابخانه دارای شبکه کامل کامپیوتر است، امکان استفاده به صورت دیجیتال نیز مهیاست و برای تسهیل در امر مطالعه، امکان دسترسی به شبکه کامپیوتری و اینترنت در سالن مطالعه نیز برای کاربران فراهم شده است.

با توجه به اینکه مؤسس این مجموعه عظیم، آن را به حوزه علمیه قم و اهل علم اهدا کرده و کتابخانه شخصی خویش را هم که مشتمل بر دهها هزار جلد کتاب و نشریه و اسناد تاریخی و عکس و منابع آرشیوی است، برای استفاده عموم، وقف کرده است، امید می‌رود که این عمل، از نظر دانشمندان و دانشوران و عالمان و محققان تلقی به قبول شود و با حسن نظر و بذل توجه، با اهدای کتاب‌ها و کتابخانه‌های شخصی، مرکز بررسی‌های اسلامی بتواند خدمتی در خور به کتاب دوستان و اصحاب تحقیق و پژوهش حوزه علمیه قم ارائه کند.

سبک زندگی بچه هیاتی‌ها، به بهانه؛ آخرین رمان رضا امیرخانی

قیدار يك منبر با صفاست

امیرعباس ساجدی



«قیدار» را غیر از اینکه کتاب نویسنده «ارمیا» و «من او» و «بیوتن» است و خواندنش برای بچه مسلمان‌ها دست کم؛ احتیاط واجب، (!) به این دلیل به صفحه‌های خیمه دعوت کردیم که شخصیت اولش از آن لوتی‌های بامرام و از مریدان حضرت اباعبدالله علیه السلام است و حرف‌هایش؛ آشنای اهالی خیمه. جناب قیدار طبق معمول شخصیت‌های داستان‌های امیرخانی، برای خودش دم و دستگاهی دارد و سرمایه‌ای و بزرگ است و بزرگی می‌کند و جماعتی را زیر بال و پر دارد اما وقتی ارباب خطایش می‌کنند، غیضی می‌کند و می‌گوید: «ارباب در عالم فقط یکی است!» از اینجا بگیرد تا کار و بار و زندگی اخلاق و رفاقت و ... کلی از امور زندگی‌اش با این یک جمله نسبت دارد و تعریف پیدا می‌کند. از این بابت بود که سراغ حجت الاسلام مهدی همزاده، طلبه حوزه علمیه قم رفتیم که قبلاً روی مباحث سبک زندگی کارهایی کرده است و گزینه مناسبی است برای صحبت درباره سبک زندگی یک آدم هیاتی، با تعریف «قیدار» رضا امیرخانی.



داستان رمان «قیدار»، به نوعی تکامل یافته رمان «من او» است

آخرین اثر رضا امیرخانی را چطور دیدید؟



به نظرم داستان رمان «قیدار»، به نوعی تکامل یافته رمان «من او» است.

با این تفاوت که در «من او» فرم و قالب داستان نویسی مدرن به معنی منفی، نمود پیدا می کرد، یعنی محتوا به خوبی در قالب نمی نشست و فرم خودش را نشان می داد. ولی این داستان از این جهت پیشرفت خوبی دارد. ضمن اینکه «من او» بر پایه یک حدیث بی سند «من عشق فکتم ففصبر مات شهیدا» شکل می گیرد که یک حدیث مرفوع است و در منابع اهل سنت هم نقل می شود و سندی ندارد. ولی داستان «قیدار»، بر پایه میانی و آموزه های دین است که خیلی جا پای محکم تر و مستندتری دارد، هر چند که شاید برخی جذابیت های قصه در «من او» قوی تر باشد.

این را از این جهت عرض می کنم که خود رمان قیدار را می شود به عنوان نمونه نقضی ذکر کرد برای کسانی که هنر مدرن را دارای ذاتی می دانند که قابلیت انتقال مفاهیم دینی و معنوی را ندارد. تابعین سنت گرایان و حتی تابعین مرحوم فردید در ایران می گویند رمان به انسان های زمینی می پردازد، انسان های گوشتی که شخصی شده هستند و لاجرم باید به جنبه های زمینی و مادی توجه کنیم و ما، در داستان های قبل از مدرن که تمثیلی بود و شخصیت هایش نامدین بودند، در ارایه مفاهیم دینی با شیوه هنری موفق تر بودیم.

به نظرم داستان «قیدار» نمونه خوبی است برای اینکه نشان دهیم حتی هنر مدرن و رمان هم می تواند در انتقال مفاهیم معنوی و اخلاقی موفق باشد. کسی که «قیدار» را بخواند، سخت می تواند ادعا کند که حداقل چند روز تحت تاثیر شخصیت هایش قرار نگرفته و ذهن و دلش مشغول آرمان های «قیدار» نیست. این را سخت می شود ادعا کرد. تاثیر خواندن رمان «قیدار» را کمتر از یک منبر باصفا نمی دانم. به نظرم از این جهت قابل توجه است.

■ به نظر شما قیدار می تواند یک مدل، یک نمونه قابل ارایه برای سبک زندگی هیباتی باشد؟

«قیدار» یک شخصیت لوتی جوانمرد در پنجاه سال پیش است. لوتی گری و جوانمردی قطعا یکی از برداشته ها از مکتب اهل بیت علیهم

السلام است نه، تنها برداشت. یعنی اینکه ما اموال خودمان را با بقیه اهالی ولایت مشترک بدانیم، ملکیت طلقی برای خودمان قایل نباشیم، اینکه دستگیر ضعفای این وادی باشیم، اینکه در جاهایی از منیت ها و اموال و شهرت و رفاه و لذت مان بگذریم، یکی از تاثیراتی است که آدم می تواند از مکتب اهل بیت علیهم السلام بگیرد اما تنها نسخه نیست.

اگر منظور از سوال این است که این یک زندگی اسلامی هست به این معنی که الگو بز نیم و همه به این سمت بروند، توصیه غلطی خواهد بود.

برای یک قشر یا برای کسانی که با این تیپ آموزه ها بهتر می توانند رشد کنند، قابل توصیه هست. آن هم نه به این معنی که بقیه آموزه ها در این شخصیت نیست، یا باقی این سری آموزه ها در باقی الگوها نیست.

مثلا قیدار اهل مناجات و آه و سوز سحر نیست. اهل مبارزه و شهامت در میدان مقابله با ظلم سیاسی نیست. اهل علم آموزی به معنای رسمی و متداول آن نیست.

بخشی از آموزه ها را به خوبی گرفته و توانسته در زندگی خودش پیاده کند. هم از این حیث باید قیدار را قید زد، هم از حیث محیطی که در آن زندگی می کند؛ دوره پنجاه سال

پیش. حکومت آن زمان، طاغوت است و الان دوره حکومت ولایت است. در آن دوران هنوز مدرنیته در زندگی ایرانی ها این قدر شیوع پیدا نکرده بود و الان دوره تسلط مدرنیته بر زندگی ایرانی است. باز قیودات و تبصره ها و تحولات شگرفی داریم و نمی شود به این راحتی قیدار را آورد و سسط تهران ۱۳۹۱ پیاده کرد. نیاز به تامل بیش از این دارد.

■ ارادت می کند به قیدار به ساحت اباعبدالله دارد در خیلی از جزییات زندگی اش نمود پیدا می کند، در شغل و کار و بارش، بابت همین ارادت منفعت هایی را زیر پا گذاشته، در مرام و اخلاق و رفاقت هایش، ریزه کاری هایی را رعایت می کند که ناخود آگاه یک آدم با مرام هیاتی حالا با همان تعریف دهه پنجاهی در

ذهن خواننده متصور می شود. این آدم اگر به تهران امروز بیاید کجا کم می آورد؟

اگر بخواهیم با یک نگاه تجریدی و خارج از شخص نگاه کنیم، که خود سید گلپا هم در رمان به آن اشاره می کند، می گوید: «خدا رفیق بازها را دوست دارد، رفیق های خوبی برای هم باشید» و بعد استناد می کند به «سلم لمن سالمکم».

البته می شود طوری به این مساله نگاه کرد که خصوصیت هیات و هیاتی نباشد، خصوصیت مکتب و مکتبی باشد. در روایت های خودمان به لحاظ کمی و کیفی این تعبیر خیلی سنگین است که محبان ولایت و شیعیان، در خمیره سرشتی که برایشان ریخته شده «هم تکوین» هستند و به لحاظ تشریعی هم در نوع رفتار و داد و ستد و معاشرتی که با هم دارند، به قدری توصیه به دلسوزی و نداد بودن با همدیگر شده که حد و اندازه ندارد.

جلد دوم اصول کافی را دقیقا می شود به دو قسمت مساوی تقسیم کرد؛ یک بخش مربوط می شود به رابطه انسان با خدا و بخش دوم مربوط به رابطه شیعیان با همدیگر است. ابواب مختلف، روایت های بسیار عجیب و غریب دارد که اگر یک حاجت از حاجت های همدیگر را برآورده کنید، حج مقبول، عمره مقبول، سی روز اعتکاف در مسجدالحرام،... برای شما وشته می شود! یا توصیه هایی که امامان معصوم علیهم السلام دارند درباره اینکه وقتی توانستید دست در جیب همدیگر کنید و نیاز خودتان را برداشت کنید بدون اینکه مشکلی در درونتان وجود داشته باشد، کدورت یا اکراهی باشد، آن وقت می توانید درباره دوستی اهل بیت علیهم السلام صحبت کنید.

به نظرم این چیزها آموزه های مکتب ماست. اما آنجا که با اشاره سیدگلپا این به «سلم لمن سالمکم» ربط داده می شود، خصوصی سازی می شود برای هیات، برای کسانی که اهل هیات و اهل سینه زدن برای اباعبدالله هستند و دلی در گرو این کوی دارند. آن وقت آدم می بیند که قیدار خوب توانسته این آموزه های مکتب را با علم کردن و نشان کردن این فراز از زیارت عاشورا با هیات پیوند بدهد.

رمان قیدار را می شود به عنوان نمونه تقضی ذکر کرد برای کسانی که هنر مدرن را دارای ذاتی می دانند که قابلیت انتقال مفاهیم دینی و معنوی را ندارد

چرا بچه هیاتی‌ها نباید هفته‌ای یک روز به یک کلاس اخلاق بروند؟ چرا ما از تاثیر این کار غافلیم؟



زبور

اما اگر این شخصیت را کمی امروزی‌تر بکنیم، شما فرض کنید قیدار امروزتان، یک بچه هیاتی دانشجو باشد. این آدم برای اینکه پیشرفت علمی کند، در نظام آموزشی و پژوهشی و فرهنگی دانشگاه اقتضات و تحمیل‌های ویژه‌ای دارد.

برای اینکه بتواند مدرک دکترایش را بگیرد، باید حداقل یک مقاله که برآمده از موضوع پایان‌نامه‌اش است در ISI چاپ کند، آن هم با همان موضوعاتی که آن‌ها مورد نظرشان است که هیچ ارتباطی با نیازهای بومی خودمان ندارد و آن‌ها برای نیازهای خودشان تعریف کردند.

یا تصور کنید قیدار امروز کارمند بانک باشد، او باید قرارداد تسهیلات ببندد با کسانی که می‌دانند در همین حکومت اسلامی وقتی می‌آیند تسهیلات بگیرند، نیت وام ۱۴ درصد

و ۱۷ درصد می‌کنند نه اجاره

به شرط تملیک، نه جعاله،

نه مشارکت در ساخت که ما

آمدیم به این‌ها روی کاغذ،

فرم دینی و شرعی داده ایم.

او این‌ها را می‌داند، در نتیجه

حداقل از یک سمت معامله

روی است. خب این قیدار باید

در این شرایط چه کار کند؟

من دارم از چیزهایی حرف

می‌زنم که اقتضات سیستم

زندگی مدرن است نه فساد

شخصی که بگوید با آن مبارزه

می‌کند.

یک نفر می‌آید درخواست

پولشویی می‌دهد، یک نفر

درخواست وام خارج از نوبت می‌کند، این آدم

اگر واقعا قیدار باشد، می‌تواند مقابله کند، حتی

اگر بالادستی‌ها مواخذه کنند.

اما وقتی فساد در سیستم است، قیدار چه کار

می‌تواند بکند، وقتی می‌بیند مصوبه این است

که درصدی از اموال بانک باید به افراد نیازمند

داده شود، اما این مصوبه یا اجرا نمی‌شود،

یا اگر اجرا می‌شود، به نزدیکان و کارمندان

بانک‌ها داده می‌شود، خب، این آدم چه کار

می‌تواند بکند؟

اگر بخواهیم «سلم لمن سالمکم» و

رسیدگی به ضعفای اهالی ولایت را

امروزی‌تر کنیم، سوال‌ها خیلی پیچیده‌تر

از آن می‌شود که در شخصیت قیدار پنجاه

سال پیش می‌بینیم.

■ نکته دیگر درباره قیدار این است که با تمام برو و بیا و دم و دستگاهی که دارد، با اینکه جماعتی از مردم او را می‌شناسند و به او احترام می‌گذارند و حتی در آدم‌های دستگاه طاغوت، کسانی را دارد که از او حساب می‌برند و ارادت و احترام به او دارند، خودش در برابر آدمی مثل سید گلپا فروتنی دارد، او را به بزرگ تری قبول دارد، حرفش را می‌پذیرد. جای این رابطه با یک عالم دینی که شاید بشود ذیل همان ارتباط مقلد و مقلد، آن را تعریف کرد، در زندگی قیدار دیروز و امروز کجاست؟

بله، سید گلپا نه فقط مرجع که یک صاحب نفس، امام جماعت یک مسجد است. یک روحانی صاحب دل است که آلوده به دستگاه طاغوت نیست و در حمایت از امام شکنجه دیده است. قیدار به این آدم دل داده است و این را می‌شود همین امروز هم به بچه هیاتی‌ها سفارش کرد.

چرا بچه هیاتی‌ها نباید هفته‌ای یک روز به یک کلاس اخلاق بروند؟ چرا ما از تاثیر این کار غافلیم؟ چرا بچه هیاتی‌های ما هر هفته می‌آیند هیات و سینه هم می‌زنند، اما گاهی وقت‌ها بعد از یک سال، دو سال، پنج سال، هیچ اتفاقی در درون خودشان احساس نمی‌کنند.

خب یک جای کار اشکال دارد.

انگار ما یک سری سکه طلا را

در کیسه‌ای جمع کردیم

که تهاش سوراخ بوده، بعد از پنج سال هی

نگاه می‌کنیم، چیزی در ته آن نیست. چون

آموزه‌ها را جامع ندیدیم.

چون آن بخش از فرمایشات معصومان علیهم

السلام را ندیدیم که اگر درون سینه‌ها مشکل

داشته باشد، آتشی است که به جنت اعمال

صالحات می‌افتد.

ارتباط با یک آدم صاحب نفس، با یک کلاس

اخلاق موثر، امروز یکی از الگوهای قابل توصیه

برای بچه هیاتی‌ها است.

سبک زندگی مرتبط با اراده و علم و معرفت

شخص است، یعنی ما یک سری اشکالات در

زندگی امروز بچه هیاتی‌ها می‌بینیم که یا به

جهل‌های معرفتی برمی‌گردد که نمی‌داند

چطور باید یک زندگی را براساس دین سامان

بدهد، یا می‌داند ولی سست اراده است. اینجاست که ما می‌توانیم با یک سبک زندگی سامان بدهیم چون با شخص مرتبط است ولی مسایلی هست که اقتضات محیط است، چه اجتماع مدرن، چه محیط خاصی که مخصوص کار آن آدم است. این‌ها را نمی‌توانیم در سبک زندگی بیاوریم و درباره آن صحبت کنیم.

این‌ها را باید در پروژه‌های دیگری مثل مهندسی فرهنگی درباره‌اش صحبت کنیم، چون آن شخص، آن بچه هیاتی که نمی‌تواند درباره این چیزها صحبت کند، او هم در این سیستم و این نظام گیر افتاده و ناگزیر باید تن بدهد.

این اقتضات در سال ۱۳۹۰ نسبت به دوران قیدار خیلی بیشتر شده، به همین دلیل است که قیدار اگر امروز بچه هیاتی یکی از هیات‌های جنوب شهر تهران باشد، زندگی‌اش با تحولات جدی تری رو به رو می‌شود.

■ یعنی مدل تغییر می‌کند یا می‌خواهید بگویید اصلا نمی‌شود به این فضا رسید؟

اول می‌خواهم بگویم اقتضات محیطی چیزی نیست که توسط یک قیدار و دو قیدار حل بشود. او مهم‌ترین کاری که می‌تواند بکند در حوزه زندگی شخصی خودش است. این شرایط باید از طرف حکومت حل بشود، تازه اگر حکومت هم در شرایطی بود که باید به اقتضات بین المللی تن بدهد، او هم نمی‌تواند کاری بکند. در این شرایط باید فکر کنیم که اگر قیدار بشود کارمند یک اداره مالیاتی و یا شهرداری چطور باید برای این شرایط ترجمه و تفسیرش کرد؟

همین که رشوه نمی‌گیرد و پارتی بازی نمی‌کند، کافی است یا بیشتر از این هم می‌تواند موثر باشد؟ مثلا می‌تواند در شیوه قرارداد بستن‌ها اعمال نظر کند، اگر مسؤول این کار هست.

می‌تواند در شیوه خرید و فروش یک شرکت بازرگانی یا در شیوه فیلم سازی و داستان نویسی یک بچه هیاتی تحول ایجاد کند - که همین قیدار و رضای امیرخانی مصداق این کار است - یعنی مساله قیدار در ترجمه امروزش، خیلی عمیق‌تر از آن چیزی است که در دهه پنجاه به تصویر کشیده شده.

■ ظاهرا قیدار در زمان خودش هم آدم منفعلی است، یعنی مواجهه مستقیم با دستگاه ندارد. شاید این نکته که شما می‌گویید «لان اگر بود

کسی که «قیدار» را بخواند، سخت می‌تواند ادعا کند که حداقل چند روز تحت تاثیر قرار نگرفته و ذهن و دلش مشغول آرمان‌های «قیدار» نیست. این را سخت می‌شود ادعا کرد

آچارکشی، اختراع قیدار است

می‌شود و می‌خندد:

– حالا شنیده‌ام پاری گاراژدارهای دیگر هم به تقلید، اتول‌هاشان را می‌دهند به یک سری آدم دهن‌نشسته که آچارکشی کنند و خیال کرده‌اند خاصیت علی حده دارد!!
مرسدس در خنده‌ی جمع از غذاخوری خلیل دور می‌شود.

مرسدس روی ابر راه می‌رود. آرام و موقر. هر از گاهی مجبور است چراغ‌ها را روشن و خاموش کند و جواب بدهد به چراغ‌های روشن و خاموش و سبز و قرمز روبه‌رو. هر از گاهی مجبور است با بوق زیرش نتی رها کند در بیابان برای شیبور و کشتی و سوت و بلبلی که برای‌ش به هدیه می‌فرستند. گاهی وقت‌ها هم باید فرمانی بدهد به چپ و راست برای آشنایانی که با هجده چرخ‌شان برای چهار چرخ‌ش قر به کمر می‌اندازند.

مرسدس روی ابر راه می‌رود و شهلا مثل باران گریه می‌کند. ایراد از ابر نیست. ایراد از باران نیست. ایراد از حریر خوش‌بختی است کنار سورخ روی قوزک جوراب...»

از بخش اول رمان «قیدار»

«قیدار می‌گوید:

– ناصرا! این خاور صفر ترگل ورگلی را که زیر پات انداختم، کجا بردی آچارکشی؟ ناصر خنده‌اش را می‌خورد.

– همان درویش مکانیک که امر کرده بودید...
– پس نیش‌ت را ببند... همان درویش مکانیک که امر فرموده بودیم، آچارکشی کرد... درست؟ آچارکشی یعنی چه؟ – چوب‌کاری می‌کنید قیدارخان... شوfer بیابانیم ناسلامتی. پیچ‌های خاور را باز کرد و دوباره بست دیگر... آچارکشی یعنی همین دیگر... درشت‌ش یعنی همین، ریزش را هم اگر بلد بودم که ناصر شوfer نمی‌شدم و تسوی بیابان‌ها آواره نمی‌شدم، می‌شدم درویش مکانیک و پای سجاده‌ی روغنی، ذکر علی می‌گفتم...

قیدار جلو می‌رود و دو دست‌ش را می‌گذارد روی شانه‌ی ناصر:

– آچارکشی را من از خودم درآورده‌ام... من حرف این داش خلیل را خیلی قبول دارم... خیلی بیش‌تر از حرف نوخاسته‌های ام‌روزی... همان‌چور که آدم با آدم توفیر می‌کند، فرش هم با فرش توفیر می‌کند... موتور و اتول هم با موتور و اتول توفیر می‌کند. آچارکشی را من از خودم درآوردم. اختراع قیدار است... همان‌چور که فرشی که با عشق بافته

شود، تومن تومن قیمت

دارد، حساب کردم دختر

آلمانی مرسدس چه

می‌داند که عشق یعنی چه؟

مهندس و کارگر آلمانی چه

می‌داند هیات امام حسین

و بیمه‌ی ابوالفضل و دست

باوضو یعنی چه. ماشین‌ها

را صفر می‌فرستم پیش

درویش مکانیک، تا

پیچ‌شان را باز کند و دوباره

با وضو ببندد، با نفس حق‌ش

سفت کند پیچ‌ها را از سر...

از کارخانه‌ی آلمانی‌ش

بپرسی، هیچ خاصیتی ندارد

این کار، اما وسط جاده و

بیابان، بچه‌های گاراژ قیدار

خاصیت‌ش را بخواهند یا

نخواهند، می‌فهمند... اتول

هم باید موتورش صدای "هو

یا علی مدد" بدهد و چرخ‌ش

به عشق بچرخد... گرفتگی؟

همه راننده‌ها ساکت سر تکان

می‌دهند. قیدار سوار مرسدس

فقط رشوه نمی‌گرفت یا می‌توانست موثرتر باشد» به همین نکته برمی‌گردد.

شاید از قیدار نمی‌شود چنین انتظاری داشت چون همان موقع هم در کار و بارش می‌گوید من طوری کار می‌کنم که با حکومت درگیر نشوم. پرهیز دارد از مواجهه، همان انفعالی که شخصیت اول رمان «من او» هم داشت، البته آنجا ماجرا بیشتر حول یک عشق منفعل بود. شاید از این انفعال است که نمی‌توانیم او را در شرایط امروز تصور کنیم، موافقید؟

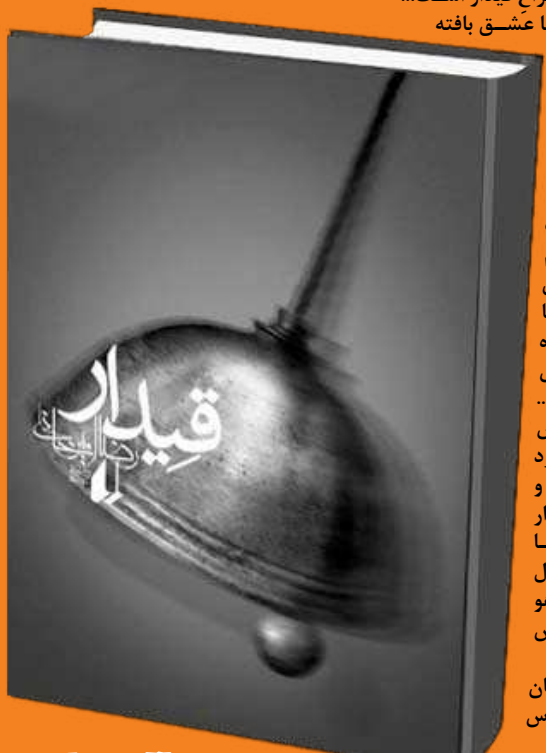
انفعال که هست. اینکه قیدار نمی‌خواهد به صورت علنی، بهانه‌ای دست حکومت بدهد، درست است. اما اینکه در پنهان و خفا هم هیچ مبارزه‌ای ندارد، اشکال دارد. قیدار حتی به اندازه پخش اعلامیه‌های امام به دست راننده‌های خودش که از این شهر به آن شهر می‌روند، مبارزه را داخل زندگی خودش نکرده، با اینکه مراد خودش سید گلپا به دلیل حمایت از امام شکنجه شده و پایش ورم کرده. این نقطه ابهام شخصیت قیدار است، حتی در پنجاه سال پیش.

مثلا درباره پول حلال به جای اینکه برود و برای سوخت، نفت بخرد، می‌رود زغال سنگ می‌خرد با هزینه چند برابر، چون نفت و بیت المال دست طاغوت افتاده و قیدار نمی‌خواهد از او بخرد و از تصرف طاغوت چیزی بگیرد، چون آن تصرف عدوانی است. خیلی در مال حلال و حرام دقت می‌کند.

بخشی از این رفتار امروز هم می‌تواند ترجمه بشود، که مثلا آقای هیاتی شما که خرج می‌دهی، محرم که می‌شود هر شب یک گوسفند زمین می‌زنی، هیچ وقت به خمس دادن فکر کردی؟ خمسی که اگر ندهی، حق تصرف در هیچ بخشی از مال‌ت را نداری. با تخلف از ادای واجب چه مستحبی ادا می‌کنی؟ اول باید مال را امام قبول کند تا پولی که می‌دهی، غذای امام حسین علیه السلام بشود.

اما قیدار در همین مراعات هم، انفعالی دارد. درست است که پهلوی پسر، حق تصرف در نفت را ندارد، اما مجتهد جامع الشرائط که این حق را دارد. من می‌توانم از او اجازه بگیرم و نه تنها نفت را برای کوره پس‌خانه خودم استفاده کنم، بلکه فقرای شیعه را هم از این نعمت بهره‌مند کنم.

اما قیدار این کار را هم نمی‌کند. می‌شود گفت قیدار فقط یک رو نوشت و رو گرفت از اخلاق هیاتی و فردی است که البته رونوشت‌های دیگری هم وجود دارد.



کنگره ملی شعر و اندیشه عمان سامانی برگزار شد

علیه السلام

شاهنامه سیدالشهدا

میشم ظهیری

میرزا نورالله عمان سامانی ملقب به تاج الشعرا از شاعران معروف قرن ۱۳ و ۱۴ ه. ق سامان از توابع شهر کرد است اما آوازه شعرهایش درباره قیام اباعبدالله علیه السلام که به ویژه در مجموعه گنجینه الاسرار گرد آمده، محدود به آن دوران و آن سرزمین نماند، هرچند آن طور هم که شایسته بود، معرفی نشد. بعد از توصیه رهبر انقلاب برای معرفی این شاعر اهل بیت علیه السلام چندی پیش کنگره ملی شعر و اندیشه عمان سامانی به همت شهرداری تهران برگزار شد.

سید محمد حسینی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در این مراسم گفت: این روزها شاهد تحرکات و



جسارت‌هایی هستیم که در غرب نسبت به امامان ما صورت می‌گیرد. اهانت این ایام، نویسندگان و شاعران و هنرمندان را ترغیب و دست به قلم می‌کند تا در بزرگی اهل بیت علیهم السلام و در تبیین کلام نورانی آن بزرگان آثاری خلق کنند. برای مقابله با اینگونه اهانت‌ها باید معرفی امامان را بیش از گذشته در برنامه‌ها داشته باشیم.

عمان سامانی تاج الشعرا در نیمه دوم قرن سیزدهم زندگی می‌کرد. او نمونه تمام عیار یک شاعر ولایی بود که از اشعار و کتاب‌هایش این مهم مشاهده می‌شود. عمان آثار دیگری چون معراج‌نامه و... داشته، اما آنچه همواره به عنوان شاهکار عمان سامانی یاد می‌شود، کتاب گنجینه الاسرار اوست. حبیب‌الله فضائی این کتاب را به حق کنز الاسرار دانست و به گفته او این اثر اسرار از ظهور عشق و جمال، سوز و گداز و هجران و وصل است.

حسینی درباره زندگی‌نامه عمان سامانی گفت: عمان سامانی کودکی خود را در «سامان» شهر کرد گذراند. پس از آن عازم اصفهان شد و در محضر آخوند کاشانی شاگردی کرد. سبک و سیاق او کم‌نظیر است یعنی نگاهی به باطن امور داشته و با این نگاه عرفانی حادثه عاشورا را تبیین کرده است، از این‌رو برخی عنوان می‌کنند گنجینه الاسرار شاهنامه امام حسین علیه السلام است. این اثر دارای روح حماسی است و بحر رمل است. پیش از این کتاب هم آثاری درباره قیام سیدالشهدا علیه السلام

وجود دارد اما لحن آنها عاشقانه است و هرچند ارزشمندند اما هیچ یک شور و حرارت گنجینه الاسرار را ندارد.

هنر عمان این است که در قالب نظم، یک منظومه زیبا ارایه کرد که دیگران کمتر توانستند همانند او بیافرینند. این اثر قرائت عرفانی از حادثه کربلاست. قرائت عرفانی از فرهنگ کربلا با جنبه حماسی، از ویژگی‌های اثر سامانی است.

جمعی از مردم سامان به اتفاق عمان برای زیارت عتبات عالیات عازم این منطقه می‌شوند. وقتی به خدمت میرزای شیرازی می‌رسند، میرزا توجه خاصی به عمان کردند و به او فرمودند: «ای کاش همه درسی که خواندم را به شما می‌دادند و ثواب گنجینه الاسرار منظومه تو را به من می‌دادند.» این سخن یک مجتهد است که از جایگاه عمان خبر می‌دهد.

وزیر ارشاد به جلسه‌های سالانه دیدار شاعران با رهبر انقلاب اشاره کرد و گفت: ان شاء الله امسال هم سنت حسنه دیدار شاعران آیینی با رهبر انقلاب انجام خواهد شد، چون معرفی شخصیت‌هایی مثل عمان سامانی بیشتر در این دیدارها ابتدا از زبان ایشان مطرح می‌شود. باید زندگی اینگونه افراد دستمایه ساخت تئاتر، فیلم و... قرار بگیرد. باید در جذابیت‌های شعری به نمادهای فرهنگی کشور توجه شود چون شعر آیینی آمیخته با مضامین فرهنگی است و پایه شعر فارسی از هزار سال قبل تاکنون نیز اینگونه بوده است و اگر آثار سعدی، فردوسی و حافظ ماندگار شده بر این مبنا بوده است، چون ذوق شعری با حکمت آمیخته شده است.

تشکیل کنگره عمان سامانی توصیه رهبری بود

حجت الاسلام و المسلمین محمد جواد زمانی دبیر علمی کنگره عمان سامانی، هدف از برگزاری این کنگره را توجه به فرمایش رهبر انقلاب درباره اهتمام به شاعران آیینی عنوان کرد و گفت: رهبر انقلاب در دیدار سال گذشته خود با شاعران «عمان سامانی» را یکی از مفاخر فرهنگی و از استادان ادبیات فارسی دانستند و به اشعار عمان سامانی اشاره کردند.

عمان سامانی در لایه لایه مرثیه به درس‌آموزی می‌پردازد که این باعث شد یک همایش ملی با نام عمان سامانی برگزار کنیم تا بتوانیم نام مفاخر فرهنگی کشورمان را احیا کنیم. در این سال‌ها به شعر آیینی اهتمام بیشتری شده است و ان شاء الله در آینده نزدیک نیز شاهد این موج خواهیم بود. در این زمینه کارهایی انجام شده که از جمله آنها تهیه و تدوین «شناخت‌نامه عمان سامانی» است که کتابی در حدود ۵۰۰ صفحه است. این کتاب مقاله‌های استادان عرفان اسلامی است تا مردم بتوانند با اندیشه‌های «عمان سامانی» بیشتر آشنا شوند. همچنین مجموعه «گنجینه اسرار» عمان سامانی هم با حواشی محمد علی مجاهدی شامل اشعاری در رثای حضرت زینب سلام‌الله علیها منتشر شده است.

قرائت مکتبی از عاشورا در شعر آیینی مغفول مانده

محمدعلی مجاهدی با اشاره به قرائت‌های متعدد در شعر آیینی از واقعه کربلا، گفت: در شرایطی که شاهد بیداری اسلامی در کشورهای منطقه هستیم آیا قرائت ماتمی صرف از فرهنگ عاشورا کافی است؟ محتشم کاشانی نماینده شاخص قرائت ماتمی از واقعه عاشورا است. در



این رویکرد، اساس گریه گرفتن است اما این نوع رویکرد آسیب‌هایی را در بر دارد. غیر از آن، قرائت‌های عرفانی از واقعه عاشورا وجود دارد که پیش از عمان سامانی، صفی علی اصفهانی این رویکرد را در آثارش دنبال می‌کند. از طرفی در شعر آیینی عاشورایی شاهد قرائت‌های حماسی نیز هستیم که نمود این نوع قرائت‌ها را در آثار الهامی کرمانشاهی می‌بینیم. او آدمی بی‌سواد بود که کلامش گاه به کلام فردوسی چنان نزدیک می‌شود که انسان را به خطا می‌اندازد. اگر از او درباره معنای واژه‌ای که به کار برده بود می‌پرسیدند، نمی‌دانست و می‌گفت: حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام اینها را بر زبانم جاری کرده است. یک قرائت مکتبی از واقعه عاشورا نیز داریم که با استاد خوشدل تهرانی در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی آغاز شد و سبب خیزش‌های مردمی شد و به اعتقاد من، این نوع قرائت در فضای شعر عاشورایی مغفول مانده است. ضرورت دارد همه قرائت‌ها را تلفیق کنیم تا به اثری تأثیرگذار در حوزه شعر عاشورایی برسیم.

تولد شعر عاشورا پیش از واقعه عاشورا بود

محمدرضا سنگری پژوهشگر ادبیات آیینی هم با مروری بر برخی از شاعران ادب فارسی که در سوگ و رثای امام حسین علیه‌السلام شعر سروده‌اند، گفت: به اعتقاد من، شعر عاشورایی قبل از عاشورا آغاز شده است. روایتی داریم که حضرت علی علیه‌السلام و انبیا سلف در سوگ حضرت امام حسین علیه‌السلام شعر سروده‌اند و از این منظر می‌توان زمان تولد شعر عاشورایی را پیش از عاشورا دانست. این پژوهشگر با مروری بر نگاه مواجهه شعر فارسی با واقعه عاشورا گفت: ۹ گونه نگاه در شعر فارسی وجود دارد که زیباترین نگاه، رویکرد عارفانه است؛ این رویکرد از دوره مولانا آغاز می‌شود که اوج آن را در یک دوره تاریخی می‌بینیم که چهار شاعر آیینی از پی هم ظهور می‌کنند. سروش اصفهانی در «روضه الاسرار» نگاهی عارفانه دارد و از پی او نیر تبریزی در منظومه «آتشکده» چنین رویکرد و نگاهی را دنبال می‌کند. صفی علی اصفهانی در «زبده الاسرار» هم چنین رویکردی دارد و سرانجام عمان سامانی در کتاب «گنجینه اسرار» به بیانی عارفانه از واقعه عاشورا می‌پردازد. هریک از این آثار اهمیت و ویژگی‌هایی منحصر به فرد دارد اما در این میان سروده‌های عمان سامانی جایگاه دیگری دارد.

در حکایت کنفرانس خیزی خاک ایران و عبرت‌هایی از اجلاس بین‌المللی جوانان و بیداری اسلامی

الشعب يريد تحريك اتوبيس!

محمد صادق شهبازی/ فعال دانشجویی



از این دست اجلاس‌هایی که بیشتر مصرف داخلی دارند و خوراک شبکه‌های صداوسیما را برای تایید کشور پر می‌کنند و یک تعداد شرکت‌کننده همیشه ثابت طرفدار ایران دارند و برگزاری‌اش اثر خاصی ندارد، زیاد در کشور برگزار می‌شود! هزینه‌های هنگفت می‌شود و برای نمایش پیشرفتگی کشور و نمایش تأسیسات و رشد علمی و فناوری هزینه‌های سنگین می‌شود، نه آدم‌ها چیزی از جمهوری اسلامی می‌فهمند، نه فردای همایش اتفاق جدی می‌افتد. چون این برنامه‌ها کارمندی و ستادی است، نه مردمی و به تبع همه دیوان سالاری‌های کشور، بی‌نظمی‌هایی هم هست، نتیجه بعضاً این می‌شود که آدم‌هایی که از شدت شوق بعضی‌هایشان وقتی وارد خاک جمهوری اسلامی می‌شوند، سجده می‌کنند، موقعی که می‌روند، در فیس‌بوک و وبلاگشان تکه می‌اندازند!

اما این اجلاس تفاوتی جدی داشت، حداقل در بخش عربی‌اش آدم‌هایی می‌دیدید که از کف التحریر و التغيير و اللؤلؤ حاضرند و شور و نشاط زیادی دارند.

اجلاس جوانان با ریاست و دبیری پیرمردها!

اجلاس جوانان بود، اما هیات ریسه و دبیر اجلاس و گرداننده، بین ۵۰ تا ۶۰ سال! و جوان‌های ایرانی حاضر، طبق معمول نگاه همیشه مسوولان، صرفاً توده بی‌شکل پرکننده صندلی‌ها دیده می‌شدند و از مدعوین ایرانی که دعوت شده بودند، حتی ده درصد نقش آفرینی جدی نداشتند اما همین فضا انگیزش زیادی ایجاد کرد. هر نفر حداقل ۲-۳ ساعتی کار داشت که به او محتوا داده شود اما تعداد کم بود و بیشتر دوستی ایجاد می‌شد تا بعداً ارتباط گرفته شود. سخنرانی‌های خواب‌آلود افتتاحیه که مناسب محیط جوانان نبود، نسبت به خستگی شرکت‌کنندگان و نگاه منفی‌شان به ایران، نگران‌مان کرد. به پیشنهاد یکی از بچه‌ها ده نفری یک جا جمع شدیم و شروع کردیم به شعار

دادن حتی بی‌ربط! مثلاً برای اینکه رییس جمهور به جای حرف‌های کلی، حرف انقلابی بزند و از آسمان به زمین بیاید. یک خرده حرفش رسید به شر و باطل در کیان هستی و... بی‌ربط تکبیر و کلا کلا اسرائیل و الشعب يريد الوحدة الاسلاميه، الشعب يريد اسقاط اسرائيل گفتیم و رییس جمهور هم انصافاً بعد از ۱۵ دقیقه اول، سخنرانی جذاب و انقلابی کرد. این قدر شعار دادیم که گلویمان می‌گرفت هی دسته جمعی می‌رفتیم بیرون جای و... می‌خوردیم دوباره برمی‌گشتیم.

مشکل زبان ایرانی‌ها! می‌خواهی ارتباط نگیری؟!

مهم‌ترین معضل ایرانی‌ها در نقش آفرینی برون مرزی، زبان عربی است. مهم‌ترین خیانتی هم که به ما شده است، عدم آموزش کاربردی زبان عربی و آموزش آن در حد استفاده ناقص از قرآن و

دعا است. به ویژه سبک تعلیمی غیر کاربردی که در مدرسه‌ها آموزش داده می‌شود. همه نقش آفرینان برون مرزی - حتی مشتاقان ایران در جهان عرب - از این شاکی‌اند. البته خیلی وقت‌ها زود زبان مشترک پیدا می‌کنیم و با دردسر عربی فصیح، برای برقراری ارتباط تلاش می‌کنیم، اما باز کار پیش نمی‌رود. تا این سد هم شکسته نشود، سد خیلی چیزها در جهان اسلام شکسته نمی‌شود و خیلی از تبلیغات علیه ما نمی‌شکند. باید نسلی از بچه‌های حزب الهی به تعداد کلان تکثیر شوند که قابلیت بحث و گفت‌وگو و سخنرانی عربی داشته باشند و در محیط‌های مجازی و حقیقی به صورت فعال عمل کنند؛ و بخش عمده‌ای از این توانمندی هم از تلاش برای همین ارتباطات مجازی و حقیقی در می‌آید.

رییس اتحادیه جوانان سودان در اتوبوس که از نماز جمعه برمی

وقتی درباره میزبان
نقش آفرینی فیس‌بوک
و شبکه‌های مجازی
در شبکه‌های حقیقی
انقلاب‌ها می‌گفتیم،
تایید می‌کردند که
بار اصلی با شبکه‌های
حقیقی مثل مساجد بوده،
اما با فیس‌بوک واسطه
خوبی پیدا کرده‌اند



■ حاشیه ■

فلسفه نویسی انقلاب به
دست پزشك جماعت!

ضمن بحث‌ها بعضاً آدم‌های عمیقی پیدا می‌کردیم که دغدغه‌های جدی مثل نوشتن فلسفه انقلاب داشتند و بحث ما از ضرورت جلوگیری از سرقت انقلاب شروع می‌شد و جنگ در علوم انسانی و اینکه منتظر نمایند، ادبیات علوم اجتماعی چیزی کمک نمی‌کند، خودتان شروع به نوشتن تاریخ و فلسفه انقلاب بر اساس وقایع کف خیابان کنید، قبل از آنکه بنویسند و آن وقت توضیح می‌دادیم ما امروز هم در جمهوری اسلامی داریم با سکولارها می‌جنگیم و منازعه نرم شده و در علوم اجتماعی آمده، خیلی برایشان جذاب بود. جوانک پزشک بود هی با من قرار می‌گذاشت و در دیش همین بود. جالب بود طبق وضعیت داخل علوم اجتماعی‌هایشان توجیه نبودند یا حال نداشتند. مثلاً یک بنده خدایی که زیاد هم جوان نبود و بعد معلوم شد استاد علوم اجتماعی‌الآزهر است، وسط این دعوا که فهمید من شیعه هستم اما از یک منطقه سنی نشین، کلی شروع کرد به بحث مذهبی و دعوت این فرزند جدا شده اهل تسنن به بازگشت به اصل خویش! تا یکی آمد سراغش و رفت. دیگر هم سمتش نزدیک نشدم. هر دقیقه یعنی رفیق شدن با یک نفر و بحث بی‌خود یعنی از دست دادن یکی! کسانی که در حج تبلیغ کرده‌اند می‌فهمند این یعنی چه.

شبکه‌های حقیقی انقلاب‌ها می‌گفتیم، تایید می‌کردند که بار اصلی با شبکه‌های حقیقی مثل مساجد و اخوان و... بوده، اما با فیس‌بوک واسط خوبی پیدا کرده‌اند.

■ یکی مرد جنگی به از صد هزار

شیخ تاج الدین الهلالی مفتی اعظم استرالیا پدیده اجلاس بود. در اوج اجلاس بیداری اسلامی که یک عده قصد به هم زدن داشتند، علاوه بر اینکه با لحن ادیبانه و جوان پسندش فضا را به دست گرفت. درباره مسایل اختلاف برانگیز شیعه و سنی و قضیه سوریه و ایران و عرب به گونه‌ای رفتار کرد که آب روی همه آتش‌ها ریخت. در جلسه مصری‌ها که خیلی کار گره خورده بود، رفت پشت تریبون. با تمسخر و شوخی کار را جلو برد. قرآن را برداشت گفت این قرآن ایرانی است، حتماً با قرآن‌های ما متفاوت است. بعد از اول تا آخر هی ورق زد و گفت اه این چرا فرق ندارد؟ بعد هم شروع کرد از اهل بیت گفت و از خدمات ایرانی‌ها به اسلام و تمسخر یک عده که به هوای چهار تا مساله فقهی دارند اختلاف ایجاد می‌کنند و اصل که دشمنی با استکبار است فراموش می‌کنند. دستش را جاهای مختلف از سینه تا شکم گذاشت و گفت این جوری نماز بخوانید یا این جوری یا این جوری! بعد هم مثل یک آخوند مردمی می‌آمد و وسط بچه‌های عرب با لباس خانگی می‌نشست و مشغول صحبت دوستانه می‌شد. بهش گفتم اگر صد نفر مثل شما در جهان اسلام داشتیم، اسرائیلی باقی نمی‌ماند.

■ زن‌ها مردتر از همه!

یکی از برادران تونسسی من را خواست و کلی صحبت کردیم. پرسید از کجایی؟ گفتم: ایران. چه مجموعه‌ای؟ گفتم: قدیم‌ها «امین عام لحرکه الطلاب لطلب العداله» - دبیر جنبش عدالتخواه دانشجویی - بودم. گفتم: یک وقت اسم مجموعه‌تان را به بقیه نگویی، حتی اگر در ایران بی‌عدالتی هم باشد، نباید بفهمند. بعد که توضیح دادم این حرکت به امر رهبری در پاسخ به مطالبه‌شان از دانشجویان برای پی‌گیری آرمان‌های انقلاب و عدالت، خارج از دیوان سالاری، تاسیس شده، خیلی برایش جالب بود.

گشتیم، اولین بار همین را متذکر شد و در طول یک هفته بارها دیگران گفتند یا خودمان مجبور بودیم توضیح بدهیم. بچه‌هایی که یک خرده زبانشان بهتر است هم، چون اصولاً گوش می‌دهند و می‌خوانند و کمتر حرف می‌زنند، تا یخشان باز بشود، قدری طول می‌کشد.

■ زبان مشترک به نام مقابله با استکبار

زبان مشترک کلامی نداشتیم، اما یک چیز مشترک بود، جنگ با علمانیین (سکولارها)، استکبار، سعودی و حتی قطر! نمادهای دشمن جهان اسلام و عرب به شمار می‌آمدند و سر این مسایل همه توجیه بودند، حتی اکثراً سر ایران. تنها معضل فتنه شام بود. با هر کس صحبت می‌کردی، درباره سوریه سؤال داشت. نگاه تهدید محور اجلاس موجب شده بود به جای طرح درست مساله، بحث از زیر زبان‌های افراد بیشتر معارض درباره ایران به صورت هیجانی بیرون کشیده شود، اما وارد صحبت که می‌شدیم و از دست آمریکا و آینده فلسطین و مقاومت و حمایت اسرائیل از معترضان سوری و غلیون (رهبر معترضان که معنی‌اش هم ظاهراً همان قلیون خودمان است!) که می‌گفتیم، می‌پذیرفتند و بعضی محل سؤال بود برایشان، بعضی هم می‌گفتند باید فکر کنند و بعضی بدون توجه صرفاً تکرار می‌کردند، اما شل شده بودند.

■ علیکم بفیس بوک!

فیس‌بوک ادبیات صحبت کردن امروز با جهان است، با هر کس صحبت می‌کنی، راحت شماره و میل می‌دهد و می‌گیرد، اما همه از صفحه فیس‌بوک می‌پرسند. حتی بعدها فهمیدیم خیلی میل‌هایشان را چک نمی‌کنند. همه به دنبال صفحه فیس‌بوک بودند. فیلتر بودن فیس‌بوک و توییتر در محل اجلاس، برای آن‌ها درباره وضعیت فیلترینگ در ایران سؤال ایجاد می‌کرد و از اینکه می‌دیدند بچه‌ها در کارتهای ویزیتشان یا به صورت شخصی فیس‌بوک دارند، بعضاً شوکه می‌شدند. از هر کس هم که می‌پرسیدیم چه ایده‌ای برای پیشرفت ارتباطات و عملیات دارید، اولین مضمون ثابت در جملات مختلف همین بود، علیکم بفیس بوک! حتی وقتی درباره میزان نقش آفرینی فیس‌بوک و شبکه‌های مجازی در

درباره آینده تونس و جریانات اسلام گرا صحبت می کردیم که یک خواهر تونسی از راه رسید. او مرا معرفی کرد و توضیح داد درباره حکام خائن عرب صحبت می کنیم! این بنده خدا که خیلی تند بود با بولدوز از روی حرف های او رد شد و آن قدر تند و با لهجه محلی غیر فصیح بحث کردند که در فهم کلماتش مشکل ایجاد شد!

سال فتنه و مشخصاً روز عاشورا - که حتی نیروی انتظامی آسیب دید، زن های هیأت عزاداری دانشگاه تهران زیر باران سنگ و کلوخ و تیر با «مرگ بر منافق» آن ها را پراکنده می کردند - درک کردم که انقلاب کبیر اسلامی بدون حضور زنان معنایی ندارد. در قضایای بیداری اسلامی فهمیدم که هیچ انقلاب اسلامی، بی حضور زنان در کنار یا جلوتر از مردان معنی پیدا نمی کند! بعد که به تاریخ اسلام و تشیع رجوع کردم، دیدم تاریخ تشیع هم همین است، از سمیه، خدیجه و حضرت زهرا علیهن السلام و زینب کبری و ام کلثوم تا صانیه ماشطه وام فروه، تا بنت الهدی صدر و مریم فرحانیان و مریم کاظم زاده، تا آدم هایی در همین حوالی خود ما!

الشعب یرید تحریک اتوبیس!

شب که می شد همه شان از هر ملیتی دور بچه های مصری که شعار و شعرهای انقلابی می دادند، جمع می شدند و دست می زدند و تکرار می کردند. در اتوبوس ها هم همین جوری بود. جالب اینکه فقدان ادبیات و هنر مقاومت معلوم است، مثلاً بچه های تونسی همان شعر معروف «إذا الشعب يوما أراد الحياة/ فلا بد أن تستجيب القدر/ ولا بد لليل أن ينجلى/ ولا بد للقيد أن ينكسر» را می خواندند، یا «بلادی بلادی» که بیشتر مصری ها می خواندند، ماکزیم می رسیدیم به «طلع البدر علينا» که شعر معروف مردم مدینه در هنگام ورود پیامبر صلی الله علیه و آله است و در فیلم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم بود. معلوم است اشعار ضد اسرائیلی و آمریکایی که بتوانند با هم تکرارشان کنند یا این قدر جذاب باشد، نیست، در دسترس جدی نیست یا این قدر معروف نیست. بعد هم که شعر کم می آمد، شعار می دادند یا شعرهایی که می خواندند، بعضاً که بلد نبودند، مثل خودمان داریم دیریم و... می کردند و همه می خندیدند. یک شب قرار بود نیروی انتظامی یکی از اتوبوس های ما را اسکورت کند، نیامده بود و یک ساعت و اندی علاف بودیم. بعد از ته کشیدن شعرها، بچه های مصری یک هو با هم رفتند جلوی اتوبوس گفتند: «الشعب، یرید، تحریک اتوبیس»!



فتاوی با بصیرتی به عمق همه تاریخ اسلام

میان بحث‌ها، صحبت از دعوای شیعه و سنی و موضع ایران که می‌شد، دو چیز خیلی‌ها را قانع می‌کرد، فتاوی امام خامنه‌ای درباره تحریم سب صحابه و همسران پیامبر آب سردی بود که خیلی چیزها را حل می‌کرد، گرچه آن‌ها بعضاً به اقدامات بعضی منحران و انجمن حجتیه‌ای‌ها در داخل استناد می‌کردند. اما برایشان خیلی جالب بود. هم چنین موضع جمهوری اسلامی درباره فلسطین، یکی از بچه‌های جهاد اسلامی فلسطین چغیه فلسطینی گردنم انداخت تا آخر اجلاس، شد وسیله جذب بقیه به ما و بحث درباره موضع جمهوری اسلامی و آینده.

پس گردنی شفا بخش و ولایت فقیه

ابراهیم معاون سیاسی بسیجی دانشگاه بود و تا وقتی تهران بود، روزی نبود که در بسیج بین من و او بحث نشود. بچه‌ها من را می‌کشاندند دفتر بسیج و مناظره من و ابراهیم در مورد مسائل اصلی کشور که بعضاً ۳-۴ ساعت طول می‌کشید، کلید می‌خورد. بعد رفت قم و سریع هم ملیس شد؛ و انصافاً وزنه روحانیت هم شده بود و به عنوان مبلغ حاضر بود. دیدار آقا، ایرانی‌ها را مثل زمان‌های رسمی اجلاس، از خارجی‌ها جدا کردند. نشسته بودیم داشتیم کیک و ساندیس (که اینجا کیک و شیر بود)، می‌خوردیم، یک‌هو یک پس گردنی بهم زد و خیلی شاکی گفت که «تشتستای فقط

در اجلاس شام و ناهار مفت، می‌خوری؟ حرف بزنی! توضیح بده ولایت فقیه چیه! این‌ها نمی‌دانند آمده‌اند پیش کی». از همان جا شروع کردم پرسیدن از آدم‌ها که سید القائد را می‌شناسید؟ می‌دانید تفاوتشان با احمدی‌نژاد (سید رئیس) چیست و سیستم انتخاب ولی فقیه و رئیس جمهور و سایر مسؤولان عالی و انتخابات‌ها را و نحوه نظارت و عزل و نصب مسئولین عالی از جمله رهبری را توضیح می‌دادم. آن چنان اثری داشت که بور نمی‌کردم.

وقتی رفتیم داخل هم هی شروع کردم توضیح می‌دادم و حتی هی جایم را عوض می‌کردم که به آدم‌های دیگر توضیح بدهم. حتی تا روزهای بعد از اجلاس تا چند روز برمی‌گشتم هتل و لای بحث‌ها همین را به‌شان می‌گفتم. آن‌ها هم که از

جمهوری اسلامی مقداری پیشرفت تکنولوژیک و هتل و امکانات را دیده بودند و کار فرهنگی خاصی رویشان نشده بود، به قدری برایشان جذاب بود که باور نمی‌توان کرد!

در نهایت هم به‌شان می‌گفتم البته این مدل ماست ممکن است شما به مدل دیگری برسید، اما رویش جدی فکر کنید که هم الهی است و همه چیز به را براساس اصول شریعت است، مردمی است. حتی عزل و نصب ولی فقیه، شما باید قانون‌هایتان را بر اساس شریعت بنویسید و تغییرات سطحی کافی نیست. جزو مهجورترین چیزها برایشان همین بود، ماکزیم می‌گفتند مرشد عام و مرشد اعلی، که ذهنیتی شبیه صوفیه است (و ساخته عبریه! یعنی شبکه العربیه سعودی که بلندگوی اسرائیل است). و ما توضیح می‌دادیم که نه او ولی است، نه مرشد و رهبر معنوی و... آن قدر پیرمردهای هیت رئیس اجلاس، جوانان خسته‌شان کرده بودند که بیشتر از همه چیز می‌گفتند او مختصر و مفید حرف زد. یکیشان که پایان نامه روی نظام سیاسی ایران می‌نوشت در راه برگشت از بیت به هتل می‌گفت، من دوره مبارک، رفتم اقامتگاهش در زادگاهش از خیابان‌های نزدیک خانه‌اش هم نمی‌توانستم رد شوم، باور نمی‌کردم بشود رهبر ایران را از نزدیک دید.

شیعی گری بعضی شیعه‌های اجلاس

شیعی گری بچه‌های شیعه و ابراز ارادت به جمهوری اسلامی که در بعضی موارد، اصلاً برای اکثریت اهل تسنن قابل درک نبود، آزار می‌داد. بعضاً یک‌هو بچه‌های عراقی بعضی‌هایشان می‌گفتند شکراً شکراً یا ایران، یا ابراز ارادت‌هایی که به آقا شد. گرچه اثرات مثبت و منفی داشت اما از یک نظر هم مثبت بود، ارزش رهبر و ارادت‌ها به عالیت‌ترین مقام سیاسی کشور که عالیت‌ترین مقام دینی هست دیده می‌شد. از بعضی‌هایشان که می‌پرسیدم به روح معنوی رهبر ایران و حتی روح معنوی بین کلمات رئیس جمهور و عدم سیاسی بودن صرف، اشاره می‌کردند.

الاصلاحیون و الاصولیون و البسیجیون

از بچه‌های اصلی شاخه دانشجویی حزب الله، التعبه و التربویه که خودشان هم بسیج بهش می‌گفتند، بود. شب آخر، یک جایی من را خفت

کرد، گفت از روز اول همه‌اش بین مصری و تونسسی و لیبی و یمنی‌هایی و علی‌الخصوص مصری‌ها! به بقیه کاری نداری قضیه چیه؟ خنده‌ام گرفته بود. بچه‌های حزب الله که دیگر توجیه و معرفی جمهوری اسلامی توصیه به مواظبت از سرقت انقلاب و کشورهای منافق نمی‌خواستند که به‌شان از این مسائل بگویم. بحث زیادی باهاش کردم در مورد مشکلات حزب الله (که سخت زیر بار می‌رفت!) و آینده نهضت و او هم نگاه خودش را از اجلاس و جمهوری اسلامی و انقلاب‌ها می‌گفت. و مهم این بود که خودش را با ما یکی می‌دید. می‌گفت مثلاً لیبیایی‌ها ما را قبول دارند چون وسط انقلاب کمکشان کردیم و این ما یعنی تنها حکومت اسلامی دنیا، جمهوری اسلامی! سر آخر شروع کرد به پرسیدن از مسائل درونی کشور و حقیقت بعضی اتفاقات که متأسفانه تا آنجا هم رفته بود. بعد که بهش توضیح دادم گفت: ما تا امروز فکر می‌کردیم، ایرانی‌ها از نظر سیاسی دو دسته هستند الاصلاحیون (الاصلاحیون) و الاصولیون امشب فهمیدم شماها سه دسته‌اید الاصلاحیون و الاصولیون و البسیجیون!

ضرورت کارهای واقعی روی زمین

طرف از بچه‌های حزب الوسط المصری بود که به قول خودشان علمانی جزئی بودند. نه علمانی کلی که در حد آمریکا و اسرائیل همه به خونشان تشنه بودند، جالب بود از خیلی‌ها توجیه‌تر بودند. وقتی ازش پرسیدم که برای آینده مسیر چه باید کرد. برگشت گفت باید اتفاق واقعی روی زمین صورت بگیرد. حرف که زیاد است. برنامه ریزی عملی باید بکنیم.

در خاطرات بچه‌های جنگ زیاد از این چیزها خوانده بودم که بچه‌ها می‌آمدند پشت جبهه فضای شهر و زندگی با دغدغه‌های روزمره و... را که می‌دیدند فضا برایشان غیرقابل تحمل بود. روز اول پایان رسمی اجلاس که برگشتم خانه و تا ظهر در شهر بودم، همین حس و فضا را داشتم. خاک ایران که کنفرانس خیز است، کسانی که این‌ها را دیده‌اند یا برای تبلیغ و... حج و عتبات و همایش‌ها و عملیات‌های بین‌المللی رفته‌اند تفاوت را احساس می‌کردند، یعنی حضور یک مشت جوان انقلابی که لازم نیست در بین آدم‌ها صد تا یکی آدم انقلابی پیدا کنی و حرف بزنی و یک هفته فارغ از همه چیز مسئله اول ذهنی‌ات انقلاب جهانی اسلام باشد. همه‌اش خاطرات آن بچه‌ها در ذهنم مرور می‌شد؛ و تکالیف پیش رو که باید از یک دیدار به ارتباط و از ارتباط به عملیات می‌رسید...

فتاوی امام خامنه‌ای
درباره تحریم سب
صحابه و همسران
پیامبر آب سردی بود
که خیلی چیزها را
حل می‌کرد، گرچه
آن‌ها بعضاً به اقدامات
بعضی منحران و
انجمن حجتیه‌ای‌ها
در داخل استناد
می‌کردند

جای تعزیه در دنیای بچه‌ها کجاست؟

«سخن گفتن از چیزی که وجود ندارد، مشکل است؛ چه رسد به اینکه بخواهیم درباره آن با نگرشی نو و با توجه به ویژگی خاصی که در دل آن مدفون شده است، صحبت کنیم. تعزیه نیز مانند بسیاری از هنرهای این مرز و بوم چون خاتم کاری، منبت کاری، معرق و... امروز موضوعی است که رو به فراموشی می‌رود و هرازگاهی برای نمره درس هنر فلان دانشجو یا خالی نبودن فلان برنامه جشنواره‌ای در مقاطع مشخصی از سال به آن مراجعه می‌شود و نه بیشتر. هم اکنون کسی مثل نگارنده اگر بخواهد از آن سخن بگوید شاید تا به ثمر رسیدن تلاشش رنج بسیاری را باید متحمل بشود. به هر حال وقتی در رشته موسیقی، نقاشی یا تئاتر تحقیقاتی می‌شود که تأثیر این هنرها بر ذهن کودک و افکار و رفتار او بررسی کند، چرا از هنرهای دیگر نمی‌توان انتظار چنین ویژگی داشت؟ مگر تعزیه به کودک نپرداخته است؟ مگر قابلیت تأثیرگذاری بر مخاطب خود را ندارد؟ مگر مقوله‌ای فرهنگی در پیام آن نیست؟»

يك كتابخانه جيبی برای زائران بيت عقیق



خاطرات و...
متن «كتاب الحج»، «كتاب العمرة»، «كتاب المزار» بر گرفته از ۲۶۲ اثر فقهی و حدیثی شیعه
متن کامل قرآن کریم با ترجمه استاد فولادوند
۱۰ عنوان لغت نامه معتبر با قابلیت جست‌وجو و ارتباط با متون برنامه
۲۰۰ قطعه تصویر از اماکن مذهبی مکه، مدینه، کربلا، نجف، کوفه و سوریه، و بیش از ۶۰ عنوان فیلم، صوت نرم افزارهای اسلامی ویژه تلفن همراه، بخشی از مهم‌ترین منابع موجود در این کتابخانه دیجیتال است.

اگر این روزها خیال سفر به سرزمین وحی را در سر دارید و می‌خواهید دست خالی نباشید و با چنته پر مسلمانی به طواف بیت عتیق بروید، حتماً سری به «کتابخانه جامع حج ۲» بزنید. نگران مسافت و زمان هم نباشید، راه دور نیست. نرم افزار «کتابخانه جامع حج ۲» تولید مشترک پایگاه اطلاع رسانی حج بعثه مقام معظم رهبری و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی است که چندی پیش روانه بازار شده است.
متن کامل ۷۰۰ جلد کتاب و مجله در امور حج و زیارت، در موضوع‌های احکام و مناسک حج، اسرار و معارف حج، اعتقادات و پاسخ به شبهات، تاریخ مکه و مدینه، سفرنامه و

خاطرات سید حسن نصرالله در «سید عزیز»

حالا که صحبت از کتاب و کتابخوانی در این صفحه‌های خیمه جدی شد، خبری هم بخوانید از حمید داوودآبادی که نگارش کتاب زندگینامه سید حسن نصرالله را به پایان برده و همین روزها اگر سری به کتاب فروشی‌ها بزنید و سراغ «سید عزیز» را بگیرید، از خواندنش لذت می‌برید. داوودآبادی اعلام کرده است که نام این کتاب از تقریظ مقام معظم رهبری بر نسخه قبل از چاپ آنکه نوشته‌اند؛ «هر چیزی که مایه شناخت و تکریم بیشتر آن سید عزیز شود، خوب و برای من مطلوب است»، گرفته شده است.
کتاب «سید عزیز» حاصل ساعت‌ها گفت‌وگوی اختصاصی با دبیرکل حزب الله لبنان در سال ۱۳۷۷ است که در آن سید حسن نصرالله ناگفته‌های زندگی خود را بازگو کرده است. این کتاب در ۱۴۴ صفحه و توسط انتشارات «پا زهر اسلام الله علیها» به چاپ رسیده است.

«تمام شیوه‌هایی که ایشان در طول این مدّت مبارزه به کار زدند، ابتکاری بود و ابتکاراتی بود که دیگری که ناظر بودند همه رد می‌کردند، حتی دوستان ایشان، حتی دوستان ایشان! شما ببینید در ظرف این یک سال اخیر چه شیوه‌هایی را ایشان به کار زدند و به کار بردند! همه‌اش مبتکرانه و همه مثل تیرهایی که درست به هدف می‌خورد؛ یک دانه‌اش خطا نکرده یک دانه‌اش اشتباه از آب در نیامد؛ در حالی که اغلب خدشه می‌کردند، تخطئه می‌کردند.

آن روزی که اعلامیه‌ی خون بر شمشیر پیروز [است]، آمد، دوستان نزدیک ایشان در تهران، در قم دچار تردید شدند که آیا این مصلحت است؟ اینجایز است؟ این اعلامیه خوب بود؟ درست است؟ قرص، مثل کوه ایستاد و دیدید

کتاب خاطرات رهبر معظم انقلاب اسلامی از امام خمینی که شامل بیان خاطرات و تبیین مصادیق بارزی از سیره و رفتار امام خمینی (ره) است، منتشر شد. این خاطرات که برخی از آن‌ها تاکنون انتشار عمومی نیافته است، خاطرات ایام ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای را هم شامل می‌شود.

«مدح خورشید» که اولین کتاب از گزیده خاطرات رهبر انقلاب است در حجم یکصد و سی و شش صفحه به همت انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب) گردآوری و تدوین شده است. در بخشی از این کتاب و در خاطره‌ای با عنوان «اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر» که بر گرفته از سخنرانی معظم له در حزب جمهوری اسلامی به تاریخ بهار ۱۳۵۸ آمده است:

«مدح خورشید»

از زبان رهبر انقلاب

داستان کوتاه از سیره معصومان علیهم السلام

دل مشغولی و افکار پریشان به منزل آن حضرت وارد شدم. همین که دیدم به چهره منور پیشوایم افتاد، تو گویی مشکلات خود را فراموش کرده‌ام. امام نگاهی به من انداخت و فرمود: ای ابوهاشم، شکر کدام نعمت خدا را می‌توانی به جای آوری؟ ندانستم که در پاسخ چه بگویم، تو گویی که امام از درون من خبر می‌دهد. سپس آن حضرت ادامه داد: ای ابوهاشم، همانا خداوند، ایمان را ارزانیات نموده و به واسطه آن جسم تو را بر آتش حرام کرد و همین طور سلامتی و عافیت ارزانی کرده و بر طاعت و عبادت موقت نمود و علاوه بر آن، صفت قناعت را در تو پرورانده و به سبب آن از اسراف دورت نموده است. آن‌گاه امام بعد از مکتبی

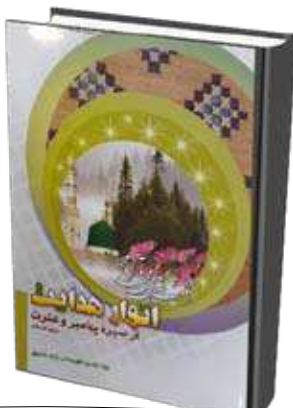
کوتاه ادامه داد: این مطالب را بگویم برای آنکه گمان کردم، قصد شکوه و گلایه داری، چیزی که من برای تو نمی‌پسندم!

ابوهاشم ادامه داد: در همین زمان حضرت به خادمش فرمود که یکصد دینار به من بدهد و من خوشحال از این روزی معنوی و مادی اجازه مرخص شدن خواستم. انوار هدایت را انتشارات فقه سال گذشته با قیمت ۴۵۰۰۰ ریال وارد بازار نشر کرده است.

انوار هدایت کتابی است از بهاءالدین قهرمانی‌نژاد شایق که مجموعه‌ای از احادیث، روایات و حکایت‌هایی از سیره معصومان علیهم السلام است. ویژگی اصلی کتابی البته شیوه پرداخت داستانی به سیره معصومان، بدون کاستن از وجه اعتبار و استناد آن است که به ترتیب از از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده و تا حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه ادامه دارد. انتخاب موضوع‌های زندگی هر معصوم از جانب نویسنده به گونه‌ای انجام شده که حتی المقدور به مضامین تکراری نرسد. به همین دلیل کسی که حوصله کند و این کتاب ۲۷۰ صفحه‌ای را بخواند - که کار سختی هم نیست، البته - می‌تواند مصداق خیلی از کارها و مناسبات

روزانه را در سیره اهل بیت علیهم السلام پیدا کند و چراغ راه قرار دهد.

در بخش دوازدهم انوار هدایت آمده است؛ ابوهاشم جعفری، از یاران ثابت قدم امام هادی علیه السلام می‌گوید: زمانی سختی معیشت به من روی آورد. چاره در آن دیدم که به نزد مولایم حضرت هادی علیه السلام مشرف شوم تا مگر ایشان چاره‌ای بیندیشد. با همین



این‌ها بخشی از دغدغه‌ها و شاید به تعبیر درست‌تر انگیزه «امان رحیمی» برای نوشتن کتاب «کودک و تعزیه» است که چاپ دوم آن پاییز سال ۱۳۹۰ از سوی انتشارات حوا، روانه بازار کتاب شده است. رحیمی این دغدغه خود را در ۶ فصل کلیات، ویژگی‌های تعزیه کودک، ارتباط موسیقی و کلام در تعزیه، ادبیات در تعزیه، عناصر نمایشی در تعزیه کودک و طرح گروه تعزیه خوان کودک در این کتاب دنبال می‌کند.



که خون بر شمشیر پیروز شد. آن روزی که ایشان رفتند به فرانسه، برای همه شگفت‌آور بود و هیچ کس به ذهنش نمی‌آمد. آن روزی که ایشان تصمیم گرفتند برگردند ایران، همه دچار دلهره شدند... و ندیدم کسی را که غیر از این قضاوت داشته باشد. با هر کس برخورد کردیم دیدیم همین‌جور است. خب تمام این تاکتیک‌ها، تمام این شیوه‌های گوناگونی که این ضرباتی که در مواقع حساس این مرد بزرگ، این رهبر بزرگ وارد آورده، تمام ضربات به‌جایی بوده و این را سرنوشت مبارزه و گذشت کار و گردش کار به ما ثابت کرد.»

علاقه‌مندان برای تهیه این کتاب می‌توانند با شماره تلفن‌های ۶۶۴۸۳۹۷۵ - ۶۶۴۱۰۶۴۹ - ۰۲۱ تماس بگیرند و یا به نشانی پست الکترونیک book@khamenei.ir پیام ارسال کنند.



سال هاست شاعران و منتقدان از «بحران مخاطب» و ناچیز بودن ضریب نفوذ و تأثیرگذاری شعر می‌نالند و تیراژ اندک دفترهای شعر را شاهد می‌آورند

یادداشت

نگاهی اجمالی به نقطه ضعف‌های شعر معاصر و راه برون رفت از آن شعر هیأتی؛ نسخه نجات شعر معاصر

محمد مهدی سیار / شاعر و دانشجوی دکتری دانشگاه امام صادق علیه السلام



شاید هر کس در این روزگار نظری - اگرچه گذرا - به حال و روز هنر اول ایران زمین بیفکند و امروز شعر را با دیروز و پریروزش قیاس کند و قدر و قدرت تاریخی شعر و شاعر را با جاه و جایگاه کنونی‌اش بسنجد، با این پرسش پر افسوس هم‌نوا شود که «ای شعر پارسی، که بدین روزت اوفکند؟»

غرضم از طرح این مساله اینک نه آن است که به سیاق سنت گرایان، «تقصیر» را به گردن نوگرایان و جریان‌های ادبی پس از نیمه‌بندازم و از خیانت روشنفکران به ادبیات فارسی سخن کنم و نه اینکه به شیوه روشنفکران از «قصور» و عقب ماندگی فهم عامه و زیبایی‌شناسی سنتی در برابر پوئتیک نو و پوست اندازی شعر دم بزنم و صورت مساله را از اساس پاک کنم و بگویم شعر پارسی خیلی هم حال و روز خوبی دارد و باید به حال مردمی افسوس خورد که از درک کمال آن عاجزند.

در این مجال تنها بر آنم که به اختصار چند مساله (یا بگو نقطه ضعف) مورد اتفاق در شعر امروز را برشمرم و سپس از ظرفیت‌های نهفته در یکی از شاخه‌های شعر - که غالباً از شاخه‌ای فرعی و درجه دو تلقی می‌شود - برای خلاص شدن از این نقاط ضعف و گشودن افقی تازه در مسیر حرکت شعر سخن بگویم. آن مسایل را ذیل نام «گسست» بر خواهم شمرد. آن شاخه شعر هم که به گمان

می‌تواند رافع این گسست‌ها باشد، یا لااقل زمینه را برای رفع آن‌ها فراهم آورد، «شعر هیأتی» است. اما گسست‌ها:

اول «گسست شعر از مردم» است که گمان نمی‌کنم منکری داشته باشد. سال هاست شاعران و منتقدان از «بحران مخاطب» و ناچیز بودن ضریب نفوذ و تأثیرگذاری شعر می‌نالند و تیراژ

اندک دفترهای شعر را شاهد می‌آورند. گفت: «هم خودم خواننده‌ام، هم شاعر، هم ناشر»! «چنین روز شومی را مقایسه کنید با وضع «سعدی» که می‌گوید در کاشغر (در چین امروز) اشعار تازه‌اش را پیگیری می‌کردند، یا حال حافظ که گفت:

«عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

دوم «گسست شعر از

اندیشه» است. بیشتر مجموعه شعرهای

پیر و جوان امروز را که بتکانی به رد پای از

اندیشه ورزی و تأمل حکیمانه در هستی و حیات بر نمی‌خوری.

چند گزاره کلیشه شده در باب مرگ و زندگی و عشق، تمام پشتوانه فکری و فلسفی این دفترها است. باز مقایسه کنید با گذشته ادبیات‌مان که مردم عادت داشته‌اند شاعران را در هیات «حکیم» و «عارف» ببینند و بی‌آنکه مصداق «غلوون» باشند به راهی بروند که شاعران نشان می‌دهند:

پیش و پس بست صف اولیا
پس شعرا آمد و پیش انبیا
سه دیگر «گسست شعر از آیین» است. آیین را هم به معنای دین و مذهب و عقاید می‌گیرم و هم به معنای آداب و رسوم و مناسک. شعر فارسی در دوران اوجش با این هر دو پیوند داشته. شعر شاعران طراز اول، هم آیینه عقاید دینی مردم بوده و هم در آیین‌های دینی و مراسم و مجالس مردم کاربرد می‌یافته است:

شعر و شرع و عرش از هم خاستند
تا جهانی زین سه حرف آراستند

شعر هیأتی، تنها
شعبه شعر فارسی
است که از همه
گسست‌ها مصون
مانده و رشته
پیوند ادبیات
را با «مردم»،
«اندیشه»، «آیین»
و «موسیقی» حفظ
کرده



گسست چهارم «گسست شعر از موسیقی» است که پس از پایان دوران اوج شعر فارسی (یعنی دوره سبک عراقی) آغاز شده و گسترش یافته است. ابتدا با لحن تازه‌ای که با سبک هندی به شعر راه یافت، آن خوش آهنگی و ترنم واژگان (آنچنان که در سبک عراقی مشهود بود) کم‌رنگ شد و سپس در دوران مدرن، عامدانه زیبایی‌شناسی سنتی (که یک پایه‌اش موسیقی کلام بود) انکار شد و شعر که هم‌زاد موسیقی بود، به سمت بی‌وزنی حرکت کرد.

این «گسست‌ها» همگی با هم پیوندی وثیق دارند و هر یک از سه تای دیگر مایه می‌گیرند و به قول علما «هم‌افزایی» دارند.

برای تکمیل بحث حرفی نمی‌ماند جز التفات دادن به این نکته که شعر هیأتی، تنها شعبه شعر فارسی است که از همه این گسست‌ها مصون مانده و رشته پیوند ادبیات را با «مردم»، «اندیشه»، «آیین» و «موسیقی» حفظ کرده و شاید راه بازیابی شکوه شعر فارسی هم، چنگ زدن شاعران جدی معاصر به همین عروه الوثقی باشد. آیا می‌توان با حفظ نقاط قوت شعر معاصر و بدون دچار شدن به آفت‌های متداول شعر هیأتی، یعنی عوام زدگی، واپس گرایی، مصرف محوری و عاطفه گرایی فریبنده از ظرفیت‌های شعر هیأتی و آیینی برای ارتقای شعر امروز بهره برد؟

زیبیه.....



خداوند و صلت‌تان را مبارک
کند

گفت و گو با زوجی که سی و دو
سال پیش، امام مهربانی‌ها خطبه
عقدشان را جاری کرد



پشت و پناه دختران حرم
عریضه‌ای به ساحت حضرت ماه



خانه را برایم دانشگاه کرد!
شتیدنی‌های بانوی سالخورده
مدرسه روشنگر، از روزهای
پرتلاطم درس و انقلاب و کار و
زندگی



شنیدنی‌های بانوی سالخورده مدرسه‌روشنگر، از روزهای پرتلاطم درس و انقلاب و کار و زندگی

خانه را برایم دانشگاه کرد!

سمانه توحیدی

نام اصلی‌اش فریده خزل بعلبکی است اما همه او را با نام فامیل همسر مرحومش، خانم حدادیان می‌شناسند. به واسطه پدر، ریشه در خاک مجاهد خیز جنوب لبنان دارد و همه مادرانگی را در آغوش مادری از جنس بانوان ایرانی، تجربه کرده است. عضو هیات مؤسس مدرسه‌های اسلامی روشنگر، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، از آیین تربیت اسلامی در مدرسه‌ها تا مبارزات انقلابی، آیین همسرداری و فرزندپروری و... درباره هر یک هم که حرف بزند، حرفی به بی‌راه و از سر نظریه پردازی‌های معمول نگفته، همه را با ۷۶ سال زندگی، عمیق تجربه کرده و از پس همه این مسوولیت‌ها سر بلند، برآمده است. روزهای زندگی خانم حدادیان را کوتاه مرور کردیم تا باز هم مصداقی از یک زن مسلمان مؤثر و فعال و انسان‌ساز به صفحه‌های زینیه بیاوریم، اما کمالات و فهم و درک بالایی مرحوم حدادیان، همسر بانوی این شماره از زینیه، ایجاب می‌کند که همین اول صحبت، اظهار احترام کنیم به همه مردانی که با مردانگی، پای تعالی همسرانشان می‌ایستند. مرحوم حدادیان اتفاقاً از آن مردهای متعصب بوده که خوش نداشتند همسرشان به بهانه درس و شغل گرفتار کوچه و خیابان شود اما...

پدرم اهل بعلبک و جزو شیعیان جنوب لبنان بود که به تهران آمد. مادر هم زن تحصیل کرده‌ای بود. دبستان را در یک مدرسه مذهبی فرانسوی خوانده بود و دبیرستان را در دارالمعلمیات. بعد هم معلم شده بود و در مدرسه‌ای نزدیک بازار درس می‌داد. با کیاست و تدبیری که داشت پدرم را اینجا پایبند کردند. طوری که نه تنها ما را به لبنان نبرد، بلکه خودش هم در تمام عمر، دیگر به لبنان برنگشت و در ایران ماند.

مادرم بعد از ازدواج به هوای کار منزل و بچه‌داری، شغلش را کنار گذاشت اما هم او و هم پدرم اصرار داشتند ما درس بخوانیم. من و دو خواهر دیگرم در طول دبستان معلم زبان انگلیسی داشتیم. از سال ششم در مدرسه زبان فرانسه ثبت نام کردیم که زبان تکراری نخواهیم.

سال هم در دبیرستان مجهزی که آن موقع به نام رضا شاه بود، درس خواندم، می‌خواستم تجربی بخوانم و بعد به رشته پزشکی بروم و این مدرسه هم آزمایشگاه مجهزی داشت. در آن مدرسه فقط دو -سه نفر روسری داشتند که من یکی از آنها بودم، چون پدرم خیلی متعصب بود. آن موقع بچه‌ها بیشتر سیاسی بودند. یا توده‌ای بودند، یا ملی گرا و ناسیونالیست. توده‌ای‌ها که به قول خودشان خیلی روشنفکر بودند و ناسیونالیست‌ها هم بیشتر شاه دوست بودند. بحث‌های مذهبی اصلاً نمی‌شد. مثلاً یادم هست وقتی نیکسون به ایران آمد وقتی می‌خواست از جلو مدرسه ما رد شود، بچه‌ها گوجه فرنگی و تخم مرغ پرت می‌کردند.

با هم توافق کردیم؛ کار، بی کار!

سال آخر که درس تمام شد، پدر و مادرم از ترس اینکه به دانشگاه بروم و در آن شرایط سرم به باد برود، سریع گفتند باید ازدواج کنید. من هم چون هفت تا خواهر داشتم به این ازدواج تن دادم. سال ۱۳۳۳ بود، بین خرداد و شهریور سال آخر ازدواج کردم و همه چیز تمام شد. همه شر و شور ما تمام شد. دانشگاه هم نرفتم چون



صحبت می کردند، نقد می کردند، صورت جلسه می نوشتند و دفعه بعد صورت جلسه را برای کسانی که غایب بودند، می خواندیم. آقای شاه چراغی بعد از مدتی همسر مرا قانع کرد که من در حسینیه ارشاد درس بخوانم. همسرم با من یک شرط گذاشت که اگر قرار است از خانه بیرون بروم، هیچ گونه آراستگی و پیراستگی در ظاهر نداشته باشم. من هم پذیرفتم و از سی و دو-سه سالگی تا الان با همین شرط بیرون از خانه کار می کنم.

سال ۱۳۴۶ که حسینیه ارشاد باز شد، به آنجا رفتم. استادان آقای مطهری، آقای باهنر، آقای رفسنجانی، علامه محمد تقی جعفری، آقای مفتاح و... بودند. از آقایان دیگری هم دعوت می کردند مثلاً آقای محیط طباطبایی، دکتر شریعتی،... در جلسه های خانم ها هم خانم کاتوزیان، خانم گرچی، خانم ارضی، خانم فرشچیان و... درس می دادند. من هم در اداره جلسه ها به خانم ها کمک می کردم. از حدود سال ۱۳۴۸ درس عربی را آنجا تدریس می کردم و گاهی ترجمه و تفسیر قرآن را بر اساس تفسیر نوین محمد تقی شریعتی ارایه می کردم. آقای شاه چراغی سال ۱۳۴۹ در ۳۶ سالگی فوت کرد. بعد از ایشان دو-سه روز آقای غلامرضا سعیدی که مترجم بود، به منزل ما آمد چون قبلاً با چند تاز از خانم ها کار ترجمه کتاب انجام داده بود. یک کتاب از خانم مارگرت مارکوس بود. یک پهلوی آمریکایی که مسلمان شده بود و به پاکستان آمده بود. خانم ها کتاب های او را ترجمه می کردند. ایشان چند روزی آمد اما حس کردم کلاس با ایشان نمی چرخد. چون به هر حال ۱۶ تا خانم تحصیل کرده در جلسه بودند و سطح کار بالا بود.

به آقای روزه به مراجعه کردم که آن موقع مدیر مدرسه علوی بود. ایشان تابستان ها با روحانی ها کارهای آزمایشگاهی می کرد. مثلاً آقایان درباره نظم سلولی حرف می زدند برای طلبه هایی که تحصیلات دانشگاهی نداشتند. طلبه ها چون در آزمایشگاه کار نکرده بودند این تئوری ها را در عمل

کرده بودند، با خودش آورد. گفت: «آقای خمینی این قدر تالیف دارد، از نظر علمی در این سطح است و... از نظر من آن خانم دیگر صلاحیت ندارد به منزل شما بیاید و درس بدهد چون در امور دخالت کرده که اصلاً در سطح او نبوده.» به مرحوم حدادیان هم گفت: «از مادر تان خواهش کنید این خانم را دیگر به خانه دعوت نکنند. اگر خانم شما مساله و شبهه ای دارد، خودم می آیم و جوابش را می دهم.»

خانه شد دانشگاه!

از آن به بعد آقای شاه چراغی در منزل ما جلسه گذاشت. ۱۰-۱۵ نفر از خانم های تحصیل کرده به جلسه می آمدند. همه درس ها را آقای شاه چراغی می داد. اصول اعتقادات، فلسفتنا، حقوق زن و... به ما هم می گفتند کتاب بخوانید و بیایید خلاصه آن را در جلسه بگویید و بررسی کنید. جلسه را طوری درست کرده بودند که رسمی و جدی نبود. یعنی اتاقی ناهار خوری و پذیرایی را سرتاسر میز و صندلی و میکروفن گذاشته بودیم و خانم ها با میکروفن صحبت می کردند و استاد هم میکروفون داشت. همه

خانواده همسرم خیلی متعصب بودند. اما مطالعه را رها نکردم. تمام مدت کمک درس خواهر هایم بودم و مطالعه هم. زمانی که ازدواج کردم، شرط همسرم این بود که بیرون کار نکنم. آن موقع خانم هایی که ۱۲ کلاس درس خوانده بودند، معمولاً بیرون از خانه کار می کردند. اما همسرم موافق نبود و به همین دلیل جلسه های درس را در خانه بر پا کرد که من اصلاً از خانه بیرون نروم.

در خیابان سهروردی زندگی می کردیم، حدود سال ۱۳۴۶ بود و آنجا هم یک محله تازه آباد بود. مادر همسرم خانمی را برای تدریس و جلسه به خانه دعوت کرده بود. این خانم مقلد آقای خویی بود اما ما مقلد آقای خمینی بودیم. یک روز رساله خواست، من هم رساله آقای خمینی را آوردم. گفت: این رساله مال کیست؟ گفتم: آقای خمینی. بالحن جسارت آمیزی گفت: «پیشان آخوند سیاسی است. چرا از او تقلید می کنید؟ رساله آقای خویی را بگیرید!» به همسرم که گفتم، گفت من دوستی دارم که روحانی و تحصیل کرده است، با او مشورت می کنم. -مرحوم سید علی شاه چراغی، پیش نماز حسینیه ارشاد که آن موقع لیسانس حقوق داشت، زبان فرانسه و انگلیس را می دانست و فوق لیسانس هم زبان های باستانی می خواند - آقای شاه چراغی به ایشان گفته بود: «نه، این حرف ها چیست؟ آخوند سیاسی یعنی چه؟ بگذار من با خانم صحبت می کنم.» ایشان آمد منزل ما و همه کتاب هایی را که امام تالیف



الان بعضی از خانم‌ها وقتی از خانه بیرون می‌روند و مشغول می‌شوند اول از همه مادر بودن و زن بودنشان را فراموش می‌کنند



تالار

ندیده بودند. آقای روزه به تابستان‌ها امکانات مدرسه را در اختیار روحانی‌ها می‌گذاشت، طلبه‌ها در آنجا آزمایش‌های شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی انجام می‌دادند و تئوری‌ها را عینی می‌دیدند. کار خیلی خوبی بود. از طرف دیگر طلبه‌ها لغت‌های لاتین را نمی‌خواندند، ترجمه‌های فارسی را می‌خواندند که معمولاً معادل دقیق لغت لاتین نبود و لی وقتی آقای روزه به آنها کار می‌کرد، تمام لغت‌ها درست و صحیح تلفظ و گفته می‌شد. بنابراین وقتی یک طلبه و روحانی با دانشجو‌ها صحبت می‌کرد، دانشجو احساس نمی‌کرد که این آقا سواد دانشگاهی ندارد و به روز نیست. با آقای شاه چراغی هم این کارهای دانشگاهی را کرده بود. وقتی فهمید که ایشان با خانم‌ها تدریس داشتند، گفت می‌آیم و جلسه‌ها را می‌بینم. جلسه را دیدند و گفتند من خودم اعتقادات رادرس می‌دهم، شهید سید کاظم موسوی عربی درس می‌دهد. سید مرتضی شبستری تفسیر درس می‌دهد و... یک سری از آقایان هم برای تدریس داوطلب شده بودند، که ایشان گفتند این افراد صلاحیت ندارند و همه استادها را خودم برایتان تعیین می‌کنم. آن جلسه‌ها تا انقلاب ادامه داشت.

گفت: تا درس ندهید، فایده ندارد!

اول سی نفر بودیم، بعد داوطلب‌ها زیاد شدند، سی نفر دیگر هم گرفتیم. الان هر یک از خانم‌ها جایی، کاری دست‌شان است. همه این خانم‌ها بعد از انقلاب وارد مدرسه‌ها شدند. یک سال که با آقای روزه کار کردیم، ایشان گفت: تا درس‌هایی را که می‌خوانید، به بچه‌ها ندهید، فایده ندارد. باید مدرسه داشته باشید. تشویق کردند که ما مدرسه راه بیندازیم. سال ۱۳۴۹ مدرسه روشننگر را ثبت کردیم و سال ۱۳۵۰ کار را شروع کردیم تا امروز.

مدرسه که می‌خواست راه بيفتند، آقایان اول نگفتند که من هم قرار است در کادر مدرسه باشم. بعد از تأسیس با آقای حدادیان صحبت کرده بودند که چون سن خانم‌ها از همه بیشتر است و با تجربه‌ترند، باید در مدرسه باشند که کار، یک بزرگ‌تر داشته باشد. آن موقع سه تا بچه داشتیم، دختر بزرگم، دبیرستان بود، پسر م راهنمایی بود، دختر کوچکم یک سال و نیم داشت. یک سال مادر م کمک کرد، یک سال خاله‌ام پیش

بچه‌ها می‌ماند. از سال سوم هم دختر کوچکم را با خودم به مدرسه می‌بردیم.

پای کره سماوی هم به خانه باز شد!

مدرسه که باز شد، دایم در مدرسه بودم. بعد از ظهر هم که می‌آمدم خانه، جلسه و کلاس داشتیم. هفته‌ای چهار روز در طول هفته جلسه داشتیم و روزهای جمعه هم صبح تا ظهر جلسه پرسش و پاسخ بود. مثلاً وقتی می‌خواستیم اصول اعتقادات بخوانیم به نظم سماوی که رسیدیم، آقای روزه گفت: «همین طوری نمی‌توانید در این باره حرف بزنید، وقتی شمامی خواهید در باره جاذبه حرف بزنید، باید ارتباط ستارگان را بدانید و بشناسید.» آقای عباسی را به خانه آوردند. ایشان نجوم خوانده بود، کره سماوی می‌آورد و جمعه‌ها تا ظهر می‌نشستیم و رابطه‌های فرمولی جاذبه را می‌خواندیم. هر کس، هر رشته‌ای خوانده بود، باید این درس‌ها را می‌خواند و جواب می‌داد. واقعاً یقینی درس‌ها را یاد می‌گرفتیم. دقیقاً می‌فهمیدیم جاذبه و دافعه در فلان جرم آسمانی چه قدر است که سر جایش ثابت است و تکان نمی‌خورد.

از روزی که من از منزل بیرون آمدم، چون خانواده شوهرم خیلی متعصب بودند، ایشان هم با من بیرون آمد. ملاک بود، کار ملک را کنار گذاشت و در مدرسه مسوول ارتباط با آقایان و تدارکات شد. کار تدارکات، ارتباط با راننده و آشپزخانه با ایشان بود.

مرحوم سید کاظم موسوی هم کارهای مدرسه را به ما یاد می‌داد چون همه تازه کار بودیم و کار بلد نبودیم. مرحوم روزه که متدولوژی بلد بود روش‌های تدریس را به خانم‌هایی که تخصص دانشگاهی داشتند، آموزش می‌داد. آقای رزاقی هم که همسر خانم افشار، مدیر مدرسه بود، کارهای اداری را می‌کرد. یعنی کار ما فقط آموزش بود. هیچ کاری غیر از تربیت و آموزش نداشتیم. این آقایان مثل یک چتر و حصار بودند که هیچ مسأله حاشیه‌ای توی ذهن مانیايد. حتی برگ‌های حساب و کتاب مالی را که ما باید امضا می‌کردیم، خواهش می‌کردند رقم‌ها را نخوانیم که نگران شویم و دغدغه‌ای غیر از کلاس داشته باشیم. واقعاً به ما لطف شد. در یک بستر آماده کار کردیم. فارغ‌التحصیلان آن دوره مدرسه، بچه‌های باسواد و قیمتی شدند.

می‌گفت: به این مسجد و حسینیه و فرهنگسرا اعتبار نکنید، جلسه‌ها را به خانه ببرید، هیچ حکومتی نمی‌تواند در خانه‌ها را ببنند

مدرسه ما که باز شد، سال بعد، مدرسه رفاه را به دلیل سیاسی بودن بستند و بچه‌های رفاه هم به روشننگر آمدند. با ما هم خیلی کلنجار می‌رفتند که مدرسه را تعطیل کنند. یک بار می‌گفتند مدرسه اسلامی نباشد، یک بار گفتند باید بسته شود، یک بار گفتند چادر سر نکنید... خیلی ایستادیم.

برای تدریس، حرص و ولع داشتیم!

سال ۱۳۵۲ هجوم آوردند به مدرسه برای اینکه چادر را بردارند. ما به بچه‌ها گفتیم صبح‌ها چادرها پتان را بگذارید توی سرویس، می‌گوییم سرویس‌ها شمارا در حیاط مدرسه پیاده کنند. در مدرسه هم بازرس گذاشته بودند که این خانم‌ها چطور می‌آیند و چطور می‌روند. دکتر مولوی که دندانپزشک بود و زمان تحصیل به من شیمی درس می‌داد، بازرس مدرسه ما شده بود. آن موقع آقای روزه گفته بود باید حتماً روسری‌های بزرگ و مانتهای بلند و گشاد بپوشید که اگر روزی این افراد هجوم آوردند به مدرسه و خواستند حجاب و حیا را از شما و بچه‌ها بگیرند، موفق نشوند.

بچه‌ها خیلی خوب درس می‌خواندند و ما هم خوب درس می‌دادیم. از ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر بچه‌ها در مدرسه بودند و ما هم هر چه در خانه از استادان یاد می‌گرفتیم، به این بچه‌ها منتقل می‌کردیم. نگران بودیم که مبادا چیزی در ذهنمان بماند و به بچه‌ها نگوئیم. هر چه یاد می‌گرفتیم، می‌گفتیم.

مدرسه ما طوری بود که جو بچه‌ها سیاسی بود یعنی یابرا در شان در زندان بود یا پدرشان، ولی چون رفاه را بسته بودند، شهید موسوی مدام می‌گفت با این رفت و آمدهای بازرس‌ها و حساسیت دستگاه، حواستان جمع باشد کاری نکنید که این مدرسه هم تعطیل شود. انقلاب سفید را من درس می‌دادم. بعضی‌ها می‌گفتند خانم حدادیان چرا قبول کردید انقلاب سفید درس بدهید؟ اما دیگران می‌گفتند اگر ایشان درس ندهد چه کسی می‌خواهد این درس را طوری به بچه‌ها بگوید که ذهنشان خراب نشود و به آن گرایش پیدا کنند.

به هر حال شرایط به این ترتیب بود تا زمان پیروزی انقلاب که مدرسه‌ها بسته شد. قبل از ورود امام مدرسه ما در اختیار میهمان‌هایی بود که از شهرستان‌ها آمده بودند. چون آشپزخانه و انبار مواد غذایی داشت و از آن‌ها استفاده می‌کردیم، آن زمان دیگر مغازه‌ها بسته شده بود. سرویس‌های مدرسه هم برای جابه‌جایی مردم از فرودگاه تا بهشت زهرا سلام‌الله علیه‌السلام در اختیار کمیته استقبال قرار گرفت. الان اگر نگاه کنید در تصویرهای انقلاب مینی‌بوس‌های سبز روشن سرویس‌های مدرسه روشننگر هستند.

زیر زمین خانه را خالی کرد و اجاق گازها را آورد با همان خانم‌های جلسه، غذای پختیم و برای مبارزان می‌بردیم.



می‌گفت: «شما به این مسجد و حسینیه و فرهنگسرا اعتبار نکنید، جلسه‌ها را به خانه ببرید، هیچ حکومتی نمی‌تواند در خانه را ببندد. علاوه بر آن بچه‌ها در خانه این جلسه‌ها را می‌بینند، روحانی در خانه رفت و آمد می‌کند. ولی اگر جلسه‌ها را به حسینیه و مسجد ببرید، یک‌روز در مسجد را می‌بندند.»

این خانم‌های بی‌سیاست!

الان بعضی از خانم‌ها وقتی از خانه بیرون می‌روند و مشغول می‌شوند اول از همه مادر بودن و زن بودنشان را فراموش می‌کنند. من با همه مشغله‌هایی که داشتم، سی سال با مادر شوهر زندگی کردم. آن هم مادر شوهری که به همه کار من کار داشت. واقعیت این است که زن‌ها سیاست ندارند. مادر من با مردی که اصلاً فرهنگش با فرهنگ ایرانی‌ها هماهنگ نبود، سال‌ها زندگی صبورانه کرد. با سیاستی که ۸ تا دختر به دنیا آورد اما پدرم به خودش اجازه نداد، تجدید فرارش کند. با اینکه عرب بود و پسر می‌خواست و در فرهنگ خودش هم کار عادی بود. تمام دوستانش به او می‌گفتند این زن دختر زاست، برو دوباره از دواج کن. پدرم می‌گفت: اگر خدا بخوهد، پسر دار هم می‌شوم. الان خانم‌ها از توانمندی‌هایی که خدا به آن‌ها داده استفاده نمی‌کنند، زود تک بعدی می‌شوند. از قدیم می‌گفتند علم اخلاق و سیاست و تدبیر منزل، پس تدبیر منزل، علم است. دستورهای دین مادر این زمینه خیلی کاربردی است.

کنید، یک عالمه چیزهای دست دوز دارد، خب این کارها وقت می‌خواهد. همه‌اش کار دست است. همه را خودم انجام دادم. تا کلاس دوازدهم تمام خیاطی‌هایشان را می‌کردم، حتی لباس مردانه هم برای همسر می‌دوختم چون می‌گفت چرا برای دخترانت می‌دوزی و برای من نمی‌دوزی؟

الان هم با همه مشغله‌هایم خیاطی می‌کنم و اصلاح‌خستگی ام را با خیاطی در می‌کنم. به کار خانه علاقه مند. هیچ وقت حسن نمی‌کنم نظافت آشپزخانه و سرویس بهداشتی و خانه دون شأن من است چون حظ اولیه نظافت را خودم می‌برم. حظ لباسی را که دوخته‌ام، خودم می‌برم. مر حوم روز به آن موقع می‌گفت: «خستگی تان را با تنوع کار از تن در کنید نه با خوابیدن. الان مطالعه کردید، خسته شدید، بروید یک کار دیگر بکنید، اگر آدم این طور از خودش استفاده کند وقت کم نمی‌آورد و کارش زمین نمی‌ماند.» به مامی می‌گفتند: «جلسه‌های خانه را تعطیل نکنید، چون خانم‌هایی کار که باشند، به خیابان‌ها می‌روند، در این دوره‌های زنانه بیهوده می‌نشینند، لاقط جلسه‌ای بگذارید که در آن حرف حسابی زده شود، چیزی یاد بگیرد.» زمان طاعوت

زیر زمین ما؛ آشپزخانه انقلابی‌ها!

بعد از پیروزی انقلاب هم موسسه‌های ارتشی که بین چهارراه قصر تا حدود تخت طاووس بود، صبحانه و ناهار و شامشان با ما بود. اول گفتند در حسینیه ارشاد پخت و پز کنید که همسر اجازه نداد و گفت آنجا ممکن است تاخت و تاز شود و شما امنیت ندارید. زیر زمین خانه را خالی کرد و اجاق گازها را آورد با همان خانم‌های جلسه، غذا می‌پختیم و برای مبارزان می‌بردیم.

سال ۱۳۵۸ رفتم دانشگاه و علوم سیاسی خواندم. مشورت کردم با آقایان که چه بخوانم، گفتند ما برای مجلس آدم می‌خواهیم، علوم سیاسی بخوانید. دانشگاه تهران علوم سیاسی خواندم. بعد دانشگاه‌ها تعطیل شد و بالاخره سال ۱۳۶۵ درسم تمام شد. شبانه‌ای درس می‌خواندم که به کار مدرسه هم برسم. هفته‌ای یک روز از رییس منطقه مرخصی گرفته بودم و از صبح تا ۹ شب دانشگاه بودم.

بچه‌هایم الان می‌گویند پدر که به خانه می‌آمد، می‌گفت: «هر چه می‌خواهید به من بگویید، مادر تان که می‌آید خسته است، از او چیزی نخواهید.» بچه‌ها هم ملاحظه می‌کردند. به همین دلیل بعد از لیسانس که همسر فوت کرد، دیگر دانشگاه نفرتم. البته جلسه‌های خانه هنوز بود، منتهی در مدرسه تشکیل می‌شد. چون بعد از انقلاب منزل ما را منافقان بارها تهدید کردند.

همسر من دیپلمه بود. خیلی روشن بود. مر حوم شاه چراغی می‌گفت: «من در هیأت امنای حسینیه ارشاد که بعضی از آن‌ها تحصیل کرده دانشگاه‌های خارجی هستند، چنین آدمی را ندیده‌ام که این طور زندگی و وزن و بچه و همه چیزش را در خدمت اسلام بگذارد.»

با تنوع کار، استراحت می‌کردم!

البته من هم با همه این کارها و مسوولیت‌ها، خیاطی بچه‌ها را می‌کردم، پخت و پز می‌کردم،

هیچ وقت اگر کار خانه مانده بود یا می‌گفتند این کار را بکن، بهانه درس و کار نمی‌آورد. تمام مدت درس‌های دانشگاه را شب تا صبح می‌خواندم و غذا هم می‌پختم. شب تا نصفه شب این کارها را می‌کردم و البته خواب خیلی کم بود. هیچ وقت هم چیزی را که می‌دانستم به عنوان یک فضل و برتری در خانه مطرح نکردم و به روی دیگران، حتی بچه‌هایم نیاوردم. جهیزیه دخترم را که نگاه

از روزی که از
منزل بیرون آمدم،
همسر هم با من
بیرون آمد. ملاک
بود، کار ملک را
کنار گذاشت و در
مدرسه مسوول
ارتباط با آقایان و
تدارکات شد

عریضه‌ای به ساحت حضرت ماه

پشت و پناه دختران حرم



آبان ۱۳۸۲ است. امریکایی‌ها هنوز با تجهیزات نظامی‌شان در خیابان‌های عراق می‌چرخند و قدرت‌نمایی می‌کنند. عراق تازه اول راه بلاتکلیفی است و این روزها حال و روز بدی دارد. شهرها هنوز نه در دست و حسابی به دست آمریکایی‌ها افتاده و نه مخالفان صدام بر جایی مسلط‌اند، بلبشویی است در عراق.

«فندق الدله» در خیابانی است که امتداد آن با ۴۰۰-۵۰۰ متر فاصله، به حرم حضرت قمرینی هاشم علیه السلام می‌رسد. ظهر روز اول است. خانم همسفر بالاخره میان زمین و آسمان، در آسانسور، فرصتی پیدا می‌کند که حس کنجکاوی‌اش را ارضا کند. از دو-سه روز پیش که راه افتادیم نگاه کنجکاویش هر چند دقیقه یک بار سوال مقدر ذهنش را تکرار می‌کرد اما به زبانش راه نداده بود، تا الان که؛
-خوبی دخترم؟
-ممنون سلامت باشید.
-شما تنها آمدی؟ انگار توی اتوبوس دیدم تنها بودی؟
-بله تنها آمدم.

-ای وای! نترسیدی؟ آخه چرا تنها؟
-خب تنهای تنها هم نیستیم... یعنی عمومیم اینجاست... آمدم پیش ایشان.
-هان یعنی عمومیت اینجا زندگی می‌کند یا مدیر کاروان است؟ مسوولی؟ چیزی؟
-خب...بله...تقریبا!
-بازم خوبه. اصل اینکه اینجا تنها نباشی. توی اتوبوس که همه با هم هستیم.
-بله...
خداروشکر در آسانسور باز می‌شود و گفت و گو تمام.

خانواده با اصرار هم راضی نمی‌شدند. عاقبت در حیرانی و حرمت یک حرف ماندند و هر طور که بود راهی شدم. بابا مثل همیشه ساکت است، اما

ساکت ناراضی. مامان هم مثل همیشه دلواپس و پر جوش و خروش که «آخه دختر، تنها که نمی‌شه، توی یک کشور غریب، اون هم عراق که این قدر ناامن شده. اصلا هنوز درست و حسابی جنگش هم تمام نشده.» به بابا نگاه می‌کند و می‌گوید: «شما هم که همیشه ساکتی! آخه یه چیزی بگو.» بابا نگاهی می‌کند و حرفی نمی‌زند. دل می‌کنم که بگویم یا نه؛ برای من باور است اما اگر بگویم و حرمتش نماند، چی؟ چاره‌ای نیست، باید حرفم را بزنم. با این تبلیغاتی که مامان راه انداخته، بعید نیست بابا هم مخالفت کند؛ «مامان چرا می‌گویی ناامن است و جنگ است؟ بالاخره ما به یه چیزهایی هم اعتقاد داریم دیگه. کجای دنیا امن و امان تر از بین الحرمین؟ برای گردش و تفریح که نمی‌روم، زیارت است. آن هم زیارت کربلا. اصلا کربلا را باید تنهایی رفت.» صورت بابا باز می‌شود، فکری می‌کند و می‌گوید: «راست می‌گه خانوم! اهل کاروان که آشنا هستند، ما هم داریم یه پیچه سید رومی فرستیم کربلا. زیارت امام حسین و حضرت ابوالفضل، بد به دلت راه نده!»

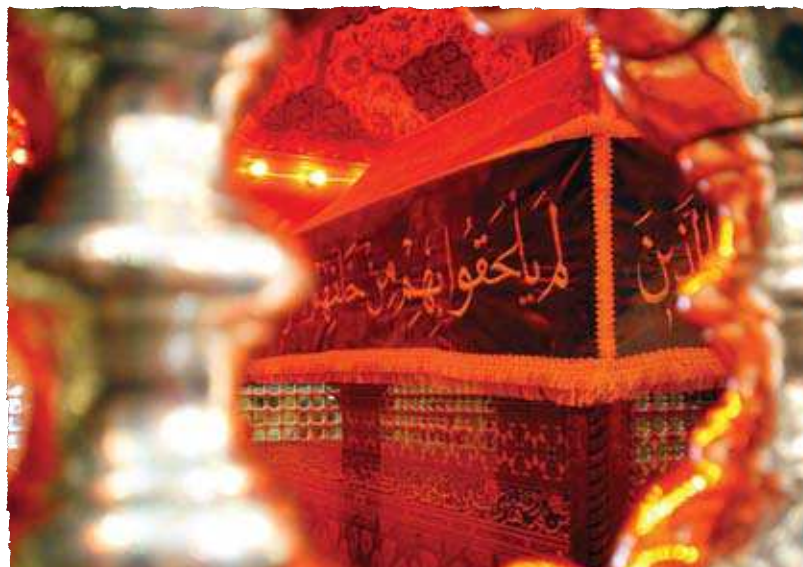
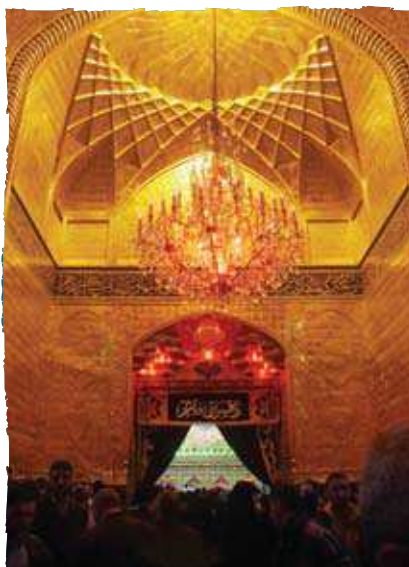
ساعت دو نیمه شب است. خیابان را مه گرفته. از سرشپ باران می‌آمد. شدید و پیوسته. خیابان‌های خاکی اطراف حرم‌ها، پر از گل شده و راه رفتن سخت است. از هتل تا بین الحرمین مدام حواسم به این است که چادرم را جمع کنم و پایم را جایی بگذارم که کمتر

گلی شود و... اما به بین الحرمین که می‌رسم دیگر نمی‌شود به زمین و گل و چادر و... فکر کرد. اصلا در این خیابان آدم ناخودآگاه سربه هوا می‌شود. در این هوای مه گرفته، صحن و سرای دو برادر دیدنی تر هم شده، پرچم سرخ گنبد، باران خورده و حالا خط طلایی میان آن بیشتر می‌درخشد.

کجای دنیا امن
و امان تر از
بین الحرمین؟ برای
گردش و تفریح که
نمی‌روم زیارت
است. آن هم زیارت
کربلا. اصلا
کربلا را باید تنهایی
رفت

حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام را زیارت می‌کنم و بیرون می‌آیم تا برای نماز صبح به آن سوی بین الحرمین بروم. صحن حرم خلوت و دوست داشتنی است. ایرانی‌هایی که سر حال ترند، هر یک تی و جارویی دست گرفته‌اند و آبی را که کف صحن جمع شده، به سمت کانال‌های آب هدایت می‌کنند. بعضی‌ها برای خودشان شعر و نوحه‌ای هم زمزمه می‌کنند و حال خوبی دارند. دو مرد عرب با دستارهای قرمزی که روی سر بسته‌اند در یکی از رواق‌ها ایستاده‌اند، بلند بلند حرف می‌زنند و می‌خندند. دستارهای قرمز و لهجه غلیظشان آدم را یاد سلفی‌های مامور بقیع می‌اندازد، وقت باز شدن درهای بقیع که می‌شد، با عتاب و داد و بیداد زن‌ها را از کنار پنجره‌های بقیع دور می‌کردند. اگر هم کسی تعلل می‌کرد، چشم‌هایشان وحشتناک می‌شد و با غضب سرش داد می‌زدند... در همین فکرها هستم که یک دفعه برق‌ها قطع می‌شود. حرم و بین الحرمین که نه، انگار برق همه کربلا قطع شده. چشم، چشم را نمی‌بیند. خداروشکر که هنوز از حرم بیرون نرفته‌ام، انگار قیافه آن دو مرد دستار به سر ترسی به دلم انداخته، حرم خیلی تاریک است. بعضی‌ها دور و برم می‌روند و می‌آیند اما من حتی جرات نمی‌کنم فاصله حیاط تا صحن داخلی را طی کنم. متاسف می‌شوم که آخرین منظره پیش چشمم، تصویر آن دو نفر بوده! دستم به دیوار است. ناخودآگاه به دیوار پناه

برده‌ام. یکی - دو تا از شمع‌دان‌های حرم را روشن کرده‌اند و به حیاط آورده‌اند. صحن از تاریکی محض، درآمده. حالا می‌شود آبی خوشرنگ کاشی‌های دیوار را کمی تشخیص داد. آبی خوشرنگشان آدم را یاد صحن گوهرشاد و حرم امام رضای خودمان می‌اندازد. دست از کاشی‌ها



عادی رفتار کنم و به خودم مسلط باشم که مثلا نترسیده‌ام، نمی‌شود. به آن طرف خیابان می‌روم و مسیر آمده را برمی‌گردم. حالا تقریبا در حال دویدن هستم. مرد، که نه، همان غریبه، با آن قیافه عربی و چشم‌های تند و تیزش با کمال وقاحت تند تند پشت سرم می‌آید.

آرزو می‌کنم یکی از هم‌سفرها را ببینم، یک آشنایی، چیزی... خدا رو شکر زیاد از خیابان اصلی دور نشده‌ام. وارد خیابان می‌شوم اما تا چند دقیقه جرات ایستادن ندارم. تند تند راه می‌روم، پیاده‌رو که کمی شلوغ می‌شود، می‌ایستم که نفسی تازه کنم، تازه چشمم به گنبد و بارگاه می‌افتد. نفس می‌کشم، بلند و عمیق. آرزویم برآورده می‌شود. آشنایی را که می‌خواستم، پیدا می‌کنم. که البته او پیدا بود، خودم را پیدا می‌کنم زیر سایه‌اش. دلم گرم می‌شود. دلم می‌خواهد همان‌جا کف پیاده‌رو بنشینم و زیارت‌نامه بخوانم.

انگار بار اول است که به حرم آمده‌ام. دلم می‌خواهد برگردم و بسازند نگاهی به آن غریبه کنم و بگویم اگر جرات داری، باز هم دنبالم بیا. انگار یک دفعه شیر شده‌ام! دیگر دست و دلم نمی‌لرزد. آرام می‌آیم تا به آستانه باب القبله می‌رسیم. دست که به در می‌گیرم، نگاهی به پشت سر می‌اندازم. خبری از غریبه نیست.

آشنایی را که می‌خواستم، پیدا می‌کنم. که البته او پیدا بود. خودم را پیدا می‌کنم زیر سایه‌اش. دلم گرم می‌شود. دلم می‌خواهد همان‌جا کف پیاده‌رو بنشینم و زیارت‌نامه بخوانم

نا آشنا هست. هر چند قدم که جلو می‌روم، برمی‌گردم و حرم را پشت سرم نگاه می‌کنم. مطمئنم که گم نمی‌شوم. هر قدمی که فاصله می‌گیرم، انگار گنبد و گلدسته‌های بلند بالای حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام تماشایی‌تر می‌شود و دلم گرم می‌شود به این حرم، در تنهایی آدم‌های این خیابان.

بالاخره یک فروشگاه لباس را دارد اما سبزی را که می‌خواهم، نه. کلافه شده‌ام. اصلا قرار نبود این قدر وقت برای سوغات بگذارم. فروشنده مرد مسنی است. از هر جمله یکی - دو کلمه را فارسی می‌گوید. از صحبت‌هایش این قدر دستم می‌آید که باید از اولین تقاطع به سمت راست بروم و آنجا فروشگاه «عادل المرتوسی» را پیدا کنم. سرم را پایین می‌اندازم و با عجله می‌روم. خیابان خلوت شده، یک دفعه حواسم به دور و برم جمع می‌شود. یکی از کسانی که در فروشگاه بود، پشت سرم است.

می‌پیچم توی خیابان سمت راست و او هم راهش را به این سمت کج می‌کند. اینجا خلوت‌تر از خیابان قبلی است و قیافه‌ها غریب‌تر. اصلا ایرانی دور و برم نیست. برمی‌گردم که حرم را ببینم، حواسم نیست که راهم را کج کرده‌ام و دیگر حرم پشت سرم نیست. نفسم بند می‌آید. هر قدر می‌خواهم

بر نمی‌دارم. انگار دستم توی دست کسی است که می‌شود در این تاریکی به او دلخوش بود. همین طور خیره می‌مانم به کاشی‌ها و طرح گنگی که در رفت و آمد نور کم‌سوی شمعدان‌ها پیدا است. سه - چهار دقیقه می‌گذرد و برق می‌آید. انگار برق اضطراری است، یا چیزی شبیه این. فقط دو حرم و چند تیر چراغ برق در بین الحرمین برق دارد. چند دقیقه می‌مانم تا خیالم از قطع نشدن دوباره برق راحت شود، که می‌شود.

به بین الحرمین می‌روم و حرم حضرت ارباب و نماز صبح که حالا وقتش نزدیک است و این را فقط می‌شود از روی ساعت فهمید. آخر اینجا مثل حرم امام رضای خودمان، پیش‌خوانی‌های دلنشین ندارد. گرچه سکوتش هم سکوت حرم است و حرم همه چیزش زیباست و همه جورش حریم است و ...

پنجم: سه - چهار روز از سفر گذشته. دیگر باید به فکر سوغات بود. با کلی اصرار از بابا پرسیدم چه سوغاتی برایت بیاورم، آخر سر گفت: یک دست از آن بلوز و شلواری که دفعه قبل فلانی از کربلا آورده بود، چیز خوبی بود. نگر، اما اگر دیدی، بگیر. برای بقیه یک چیزهایی گرفته‌ام. اما این را هنوز پیدا نکردم. از همان کنار هتل، مغازه به مغازه می‌پرسم، هر کس چیزی می‌گوید. پیرسان پیرسان به خیابان میدان مشک می‌روم.

آنجا هم یا کسی از این لباس‌ها ندارد یا آدرس جای دیگری را می‌دهد. بعد از نماز مغرب و عشا است و هوا تاریک شده، خیابان تقریبا شلوغ است اما بیشتر از ایرانی‌ها، عرب و عراقی و قیافه‌های

گفت و گو با زوجی که سی و دو سال پیش، امام مهربانی ها، خطبه عقدشان را جاری کرد خداوند وصلتتان را مبارك كند

فائمه السادات میرصمدی

برای کوچک ترهایی که فرصت نفس کشیدن در هوای روزگار حیات امام را نداشته اند، هم صحبتی با کسانی که هم سایه و هم نشین او بوده اند، شیرین است و غنیمت، حتی اگر عمر این هم نفسی و هم سایگی، به قدر جاری کردن یک خطبه عقد باشد و یکی - دو دعای خیر و دو بوسه به دستان پدر پیر جماران!

پای حرف های زوجی نشستیم که امام خطبه عقدشان را خواند تا هم از شنیدن خاطره آن ساعت و آن لحظه لذت ببریم که هنوز هم بعد از این همه سال، پر شور و با احساس از آن حرف می زنند، و هم باز به خودمان بیالیم از اینکه سایه نام چنین امامی بر سرمان است که میان آن همه مساله و مشغله ریز و درشت فردای انقلاب و آغاز جنگ، هوای دل و جان جوان ترها را هم داشت و پدرا نه می نشست و برایشان خطبه عقد می خواند و دعای خیر بدرقه راهشان می کرد.

چطور شد که امام خمینی خطبه عقدتان را خواندند؟
خانم متبحری: همسرم جزو پاسداران بیت امام بود، می دانست که امام خطبه عقد هم می خواند، درخواست دادیم اما کمتر از



دیگران در نوبت ماندیم و امام زودتر از بقیه عقدمان را جاری کردند. البته وقتی ما رفتیم، عروس و دامادهای دیگری هم آنجا بودند، امام خمینی خطبه عقد خانواده های دیگر را هم می خواندند.

آقای روحانی: سال ۵۹ که امام به جماران آمدند، از پاسداران آنجا بودم و اطلاع داشتم که امام خطبه عقد هم برای جوانان می خواند. ۳-۴ ماه آنجا بودم که موضوع ازدواجمان مطرح شد. با آقای رفیق دوست که ارتباط نزدیکی با امام داشت، آشنا

بودم. به او گفتم از امام برای ما وقت بگیرد. او هم این کار را کرد و برایمان وقت عقد گرفت. وقتی برای خواستگاری ایشان رفتیم، مادرم گفت: اگر دختر خانمتان جواب مثبت بدهد، عقدشان را قرار است امام خمینی بخوانند.

■ اینکه امام خمینی خطبه عقد را بخوانند

برای شما امتیاز ویژه ای بود؟
آقای روحانی: بله. هم برای من و هم برای کسی که به خواستگاری اش رفتم، مهم بود. برای همه مردم ملاقات با امام، به هر بهانه، حتی برای چند دقیقه، با ارزش بود.

■ خواندن خطبه عقد توسط امام، روال خاصی داشت؟
چه کسانی می توانستند برای عقد از ایشان وقت بگیرند؟
آقای روحانی: یادم هست که امام گاهی برای ۱۰-۱۵ زوج خطبه عقد می خواندند. کسانی که اطلاع داشتند، درخواست می دادند که می خواهند برای عقد خدمت امام برسند، بعد از مدتی نوبتشان می شد.

■ امام خمینی هم شرایط ویژه ای برای مهریه خانمی که عقدشان را می خواندند، داشتند؟

آقای روحانی: بله، حدودی داشتند اما یادم نیست دقیقاً چقدر بود.

خانم متبحری: ما سال ۵۹ عقد کردیم، مهریه من ۸۰ هزار تومان بود. این مقدار پول، آن زمان مهریه سنگینی محسوب می شد. هنوز خدمت امام نرسیده بودیم که شخصی از داخل آمد و گفت: هر خانمی که مهریه اش زیاد باشد،

لحظه ای که وارد آن محله شدیم، قلب من تند تند می زد. هم نگرانی دختری را داشتم که روز عقدش شده و هم اضطراب دیدار شخصیت بزرگی مثل امام خمینی

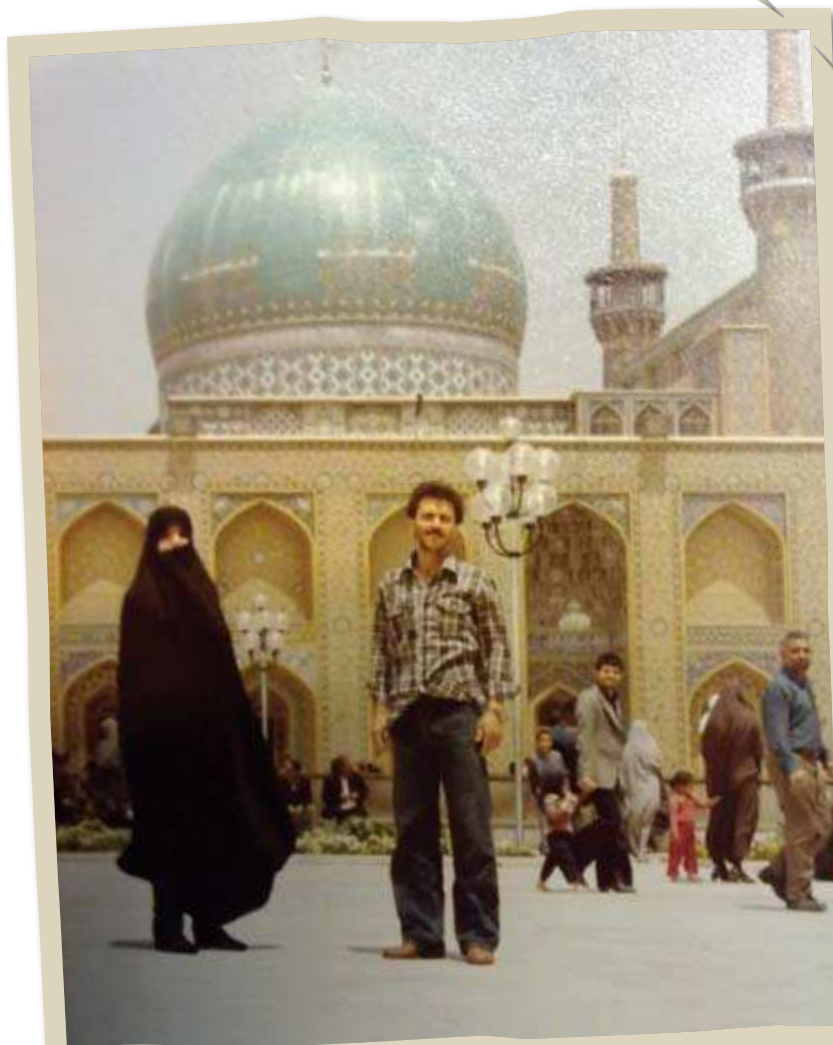
امام خطبه عقدش را نمی خواند. پدرم گفت: چه کار کنیم؟ گفتم: اگر شما اجازه بدهید، من مهریه ام را با یک سفر حج عوض می کنم.

■ سفر حج واجب یا عمره؟
آن لحظه اصلاً به این چیزها فکر نمی کردم، هیچ چیز به اندازه دیدار امام و خطبه عقدی که قرار بود بخواند، برایم اهمیت نداشت، همین طوری گفتم: حج.

■ روز عقدتان چه جوری بود؟
خانم متبحری: وقت عقد ما، ۱۰ بهمن ۵۹ بود. هوا خیلی سرد بود. برف هم باریده بود و ماشینمان از سر بالایی کوچه های جماران بالا نمی رفت. به سختی خودمان را به خانه امام رساندیم. به پدر و مادرهای ما اجازه ورود ندادند، فقط پدر من حق داشت داخل بیاید چون باید اجازه می داد امام ما را عقد کنند. یک جلد قرآن هم با خودمان برده بودیم که بدهیم امام برایمان امضا و تبرک کنند. آقای انصاری آمد و گفت: اگر امام را دوست دارید، این کار را نکنید، چون هوا سرد است و نباید ایشان را معطل کنیم.

■ مگر شما در فضای باز خدمت امام رسیدید؟

خانم متبحری: بله، امام در ایوان حیاط کوچک خانه شان نشسته بودند و عروس و دامادها، دوتا- دوتا خدمت ایشان می رفتند. به دلیل



سردی هوا راضی نشدیم امام به زحمت بیفتد و قرآن ما را امضا کند. فقط از ایشان خواستیم دستی روی آن بکشند.

■ حال و هوای خودتان چه جور بود؟ چه حسی داشتید؟

خانم متبحری: کوچه‌های جماران خیلی زیبا هستند. همه‌شان با صفا و پر درخت و آرامند. با این حال از لحظه‌ای که وارد آن محله شدیم، قلب من تند تند می‌زد. هم نگرانی دختری را داشتم که روز عقدش شده و هم اضطراب دیدار شخصیت بزرگی مثل امام خمینی. خیلی کم سن و سال بودم. روز عقدمان ۱۵ ساله بودم و همسرم ۲۳ سال داشت. او چند بار امام را از نزدیک دیده بود، اما من تا آن روز ایشان را از نزدیک ندیده بودم. طبیعی بود که بیشتر از همسرم اضطراب داشته باشم. خیلی ذوق داشتم ببینم امام از نزدیک چه جور است و با ما چه برخوردی می‌کند. بالاخره نوبت ما شد و رفتیم کنار امام. ایشان بسیار آرام بودند. خطبه عقدمان را خواندند و برای ما، هم دعا کردند و هم نصیحت. گفتند: «آن شاءالله که خداوند وصلتتان را مبارک کند و با هم بسازید و همیشه سازگار باشید.»

■ در زندگی هر زن و شوهری دلخوری پیش می‌آید. تا به حال برایتان پیش آمده که از همدیگر ناراحت شوید و یاد روز عقد و نصیحت امام بیفتید؟

خانم متبحری: بله. همیشه جمله امام که گفتند با هم بسازید، در گوشم هست. چه هنگامی که خوشحال بودم و چه وقتی که دلخور شدم. امروز هم بعد از گذشت بیشتر از ۳۰ سال هنوز نصیحت ایشان آویزه گوشمان است. زندگی ما سختی‌های زیادی داشت. چون همسرم سالهای ابتدایی، دایم به کردستان می‌رفت. حتی یکی - دو بار در آن بحبوحه جنگ‌های منطقه غرب برای اینکه در تهران تنها نمانم با او به کردستان رفتم. در اوج سختی‌ها و مشکلات زندگی، همیشه حرف امام یادم می‌آید. حرفشان با ارزش بود، نصیحت پدانه‌ای بود که به دل هردو ما نشست.

■ خانم متبحری، چه شد که قبول کردید همسر آقای سید حسن روحانی شوید؟ چه ویژگی اخلاقی و رفتاری باعث شد با ایشان ازدواج کنید؟

نشسته و روبه رویش دفتر بزرگ و سبز رنگی باز است. من هم لباس عروس سبزی پوشیده بودم. آن خانم اشاره کرد که بیا. رفتم جلو و دیدم آقای کنارش نشسته و می‌خواهد خطبه عقد من را بخواند. بعد از ایین خواب مطمئن بودم که این وصلت سر می‌گیرد.

■ چند ماه بین روز عقد تا مراسم عروسی فاصله بود؟

خانم متبحری: ۴ ماه. ۱۰ بهمن عقد کردیم و ۲۹ اردیبهشت، سالگرد ازدوایمان است. ۲ ماه قبل از عقد، همسرم کردستان بود. دوران عقد، تهران بود و بعد از عروسی دوباره به کردستان رفت.

وقتی آقای روحانی با مادرشان به خواستگاری آمدند، ۱۴ سالم بود، خیلی از ازدواج می‌ترسیدم. خانواده‌هم به دلیل سن کم من، اصلاً راضی نبودند و می‌گفتند دخترمان هنوز آمادگی ازدواج ندارد. اما دو دلیل باعث شد بپذیرم، اول اینکه ایشان سادات بودند و خوشحال بودم که عروس حضرت فاطمه زهرا سلام الله علی‌ها می‌شوم و دیگر اینکه قرار بود خطبه عقدمان را امام خمینی بخوانند. ارادت ویژه‌ای به امام داشتم و هنوز هم ایشان را خیلی دوست دارم. بعد از خواستگاری، همسرم به کردستان رفت. چند روز قبل از اینکه به تهران برگردد، خواب دیدم یک خانم سبز پوش که چهره‌اش مشخص نبود، بالای یک سری پله

■ امام را چطور آدمی می‌شناختید؟

خانم متبحری: من که زیاد ایشان را از نزدیک ندیدم. فقط روز عقدمان ایشان را زیارت کردم. اما هر کس که از دور یا از تلویزیون هم امام را می‌دید، شیفته صلابت او می‌شد.

آقای روحانی: من بیشتر توفیق داشتم از نزدیک امام را بینم و خاطره‌های زیادی از ایشان دارم. در روزهای ابتدایی ورودم به جماران، اتفاق جالبی افتاد که خوب است برایتان بگویم. یک روز با عده‌ای پاسدار جمع شدیم که خدمت امام برسیم و دست ایشان را بوسیم. دقیقاً یادم نیست چه شد که من دیرتر از بقیه رفتم، اما وقتی رسیدم، فلاش دوربین یکی از عکاس‌ها، چشم امام را زد و ایشان رویشان را برگرداندند. من فکر کردم که می‌خواهند بپروند، هول شدم و گفتم: «امام نرو، وایسا» امام هنگامی که حرف مرا شنیدند، تبسمی کردند و برگشتند، من هم رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

روز عقد هم از صبح خیلی اضطراب داشتم، برف شدیدی هم می‌بارید. از دوستانم ماشین گرفتم و راه افتادم. به نیاوران که رسیدیم، ماشین در برف ماند و دیگر حرکت نکرد.

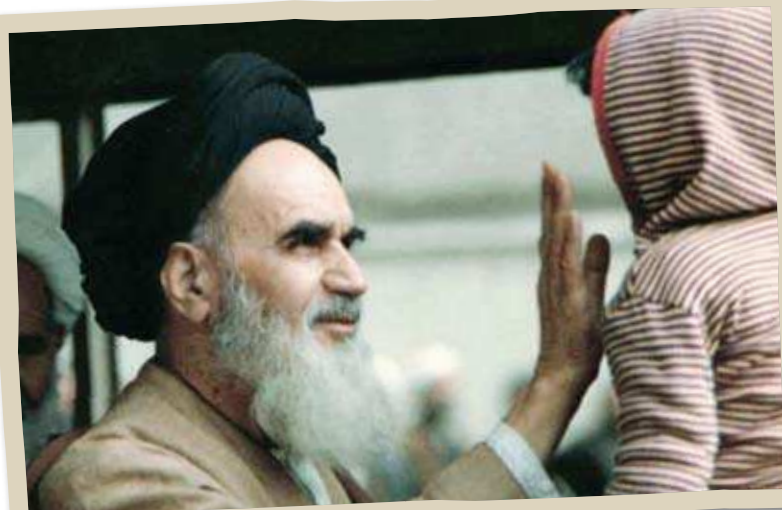
همه‌مان هول شده بودیم که نکند دیر برسیم. همان جا ماشین را بدون اینکه پارک کنم، رها کردم و ماشین گرفتیم و به هر زحمتی بود خودمان را به جماران رساندیم.

زمان عقد وقتی دست امام را بوسیدم، یاد روزی افتادم که در سال ۴۲ همراه پدرم به قم رفتم. قرار بود امام در مسجد فیضیه سخنرانی کنند. یکی - دو ساعت منتظر شدیم اما اینکه مامورانی از طرف شاه آمدند و اجازه ندادند سخنرانی برگزار شود. آن روز فرصتی

پیش آمد که توانستم دست امام را ببوسم. روز عقد وقتی دست امام را بوسیدم، یاد ۸ سالگی‌ام افتادم و آن روز به یادماندنی مدرسه فیضیه.

■ شما که پاسدار امام بودید، روز عقد، امام شما را شناختند؟

نه. من پاسدار بودم و از نزدیک امام را می‌دیدم.



جلسه داشتیم ساعتان را با لحظه ورود ایشان تنظیم می‌کردیم. خیلی دقیق بودند و هر ساعتی که قرار می‌گذاشتیم، راس ساعت سر جلسه حاضر می‌شدند. امام در آن چند سالی که در نجف بودند، نماز شب و نماز صبحشان در حرم حضرت علی علیه السلام حتی یک روز هم ترک نشد.

هنگامی که همسر و فرزندانم از بعضی کم و کاستی‌ها ناراحت می‌شوند، برایشان از زندگی ساده و پر برکت امام خمینی می‌گویم. زندگی ما قابل مقایسه با امام خمینی نیست. اما ایشان بهترین و درست‌ترین الگوی زندگی را به مردم این زمانه نشان دادند. همه دنیا متکی به شخصیت امام بود و همه او را به شجاعت می‌شناختند. وقتی امام در پاریس بودند، عدسی دوربین تمام خبرنگاران دنیا به سمت ایشان بود. یک شب من در منزل ایشان پست داشتم، امام نماز شب می‌خواندند، منتظر شدم ببینم ایشان کی به رکوع می‌روند، مدت نگرهانی من تمام شد و هنوز امام به رکوع نرفته بودند.

۱۰ سالی که جماران بودم، امام از آن محله بیرون نیامدند و زندگی ساده‌ای داشتند. تمام دلخوشی امام به مردم بود و رزمندگان که برای دیدار می‌آمدند. تمام زندگی امام برای ما درس بود. امام از مادیات دنیا چیزی همراه خود نبردند، اما نام ایشان و انقلابی که به پا کردند، در ذهن همه مردم جهان حک شده است. همه آزادگان دنیا ایشان را می‌شناسند. انقلاب ایران، توانایی‌های حزب الله لبنان و هر آزادیخواه دیگری در جهان از برکت وجود امام خمینی است.

اما چون تعداد پاسدارها زیاد بود، طبیعی بود که امام مرا نشناسند.

■ از نزدیک با امام صحبت کردن و زندگی کردن چطور بود؟

آقای روحانی: امام هر هفته چند روز دیدار مردمی داشتند و با قشرهای مختلف ملاقات می‌کردند. برای من خیلی خوب و باارزش بود که از نزدیک خدمت امام هستم، خوشحال بودم شغلم طوری است که هر روز ایشان را از نزدیک می‌بینم. گاهی اوقات که روی پشت بام خانه‌شان نگرهانی می‌دادم، پیاده روی ایشان را می‌دیدم. هر روز راس ساعت ۱۱ می‌آمدند و نیم ساعت قدم می‌زدند. یک رادیو کوچک داشتند که همیشه هنگام پیاده روی آن را روشن می‌کردند و کنار گوششان نگه می‌داشتند. در دست دیگر امام هم تسبیح بود و موقع پیاده روی ذکر می‌گفتند.

■ اگر بخواهید امام را به فرزندان‌تان بشناسانید، چه خصوصیتی از ایشان برایشان می‌گویید؟
آقای روحانی: امام انسان بسیار منظمی بودند. مسوولان نظام می‌گویند، همه ما وقتی با امام

خیلی ذوق داشتم ببینم امام از نزدیک چه جور است و با ما چه برخوردی می‌کند. بالاخره نوبت ما شد و رفتیم کنار امام. ایشان بسیار آرام بودند. خطبه عقده‌مان را خواندند و برای ما هم دعا کردند و هم نصیحت

پیامک های ویژه نیمه شعبان

آقای جمعه های غریبی ظهور کن
دل را پر از طراوت عطر حضور کن
یک گوشه از جمال تو یعنی تمام عشق
یک دم فقط بیا و از اینجا عبور کن

بخوان دعای فرج را که یوسف زهرا
ز پشت پرده ی غیبت به ما نظر دارد

دل به «مستحبی» خوش است که جوابش «واجب» است
السلام عليك يا بقیه الله فی ارضه

تا کی دل من چشم به در داشته باشد؟
ای کاش کسی از تو خبر داشته باشد
آن باد که آغشته به بوی نفس توست
از کوچه ما کاش گذر داشته باشد

این الطالب بدم المقتول بکربلا

من اصل انتظار تو را برده ام ز یاد
با انتظارهای فراوانم از شما

بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی
عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

اگر که بی تو بیاید بهار خواهیم مرد

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟
گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیان است

یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت
یک قدم مانده، زمین شوق شکفتن دارد

این همه آب که جاریست نه اقیانوس است
عرق شرم زمین است که سرباز کم است

پیام های شما

۰۹۱۱۰۰۰۰۰۰۸ احسنت خدا قبول کند قدر خودتان
را بداند التماس دعا ویژه.

۰۹۱۲۰۰۰۰۰۲۵۹ درمورد نظریات و اعتراضات فرانسسیس
فوکویاما صهیونیست امریکایی درمورد شیعه
کارشناسانه مطلب بنویسید.

۰۹۱۲۰۰۰۰۰۲۵۹ درمورد مرحوم شمس الدین حاج
حسین از اساتید قرآنی مطلب بنویسید.

۰۹۲۵۰۰۰۰۰۰۹۶۵ چند شماره را تورق کردم بسیار عوام
زده وبی محتواست. جدا وقت تلف نکنید. باپول اهل بیت
به دشمنی خود آنها نرویم. جامعه را بسمتی ببرید که
بدانیم امیر المومنین و فرزندانش را کشتیم.

۰۹۱۲۰۰۰۰۰۰۰۴۱ به حرف شخصی که از مطلبتان
در رابطه آقا نریمان ناراحت بود توجه نکنید. پیرو اسلام
ناب باشید به افراد یا گروه های مختلف احترام قائل
باشید کسی را طرد نکنید. هدفشان جذب حداکثری
باشد. اهل بیتی رفتار کنید.

۰۹۱۳۰۰۰۰۰۰۰۳۷۹ خدا قوت قدما مصاحبه هایی با حاج
مهدی سلحشور داشتید. ای کاش، حالا هم مطالبی
درموردشان ذکر می کردید.

۰۹۱۸۰۰۰۰۰۰۰۷۶۵ چگونه میتوان برای مجله تان
شعر ارسال کرد.

۰۹۱۶۰۰۰۰۰۰۰۲۷۲ باتشکر فراوان از مجله شما که به

شعائر حسینی می پردازد پیشنهاد: درباره تجربه ها
و روش حاضر کردن یک موضوع برای منبر برای طلاب
جدید آزمنبی هاسوال شود.

۰۹۱۵۰۰۰۰۰۰۱۵۱ در خیمه یک خلوص صفا و معنوی
جاریست که تا کنون هیچ نشریه ای نتوانسته در حوزه
فرهنگ عاشورا تا این حد چشم گیر و موفق عمل کند
شما با ارسال پیامک حسرت مان را بیشتر می کنید.

۰۹۱۹۰۰۰۰۰۰۰۵۲۶ چه اتهامی به حاج محمد رضا
طاهری زده بودند؟
*شما زیاد جدی نگیر.

۰۹۱۵۰۰۰۰۰۰۰۸۴۹ لطفا آدرس نمایندگی فروش کتابها
و مجلات خیمه را در مشهد اعلام فرمایید.
*در کلیه روزنامه فروشی های سراسر کشور
مجله خیمه عرضه می شود.

۰۹۱۶۰۰۰۰۰۰۰۲۳۹ در مورد زندگینامه و دلایل موفقیت
مداحی حاج آقا واعظی در مشهد هم مطلب چاپ
کنید.

*به سراغ ایشان هم رفته ایم.

۰۹۱۲۰۰۰۰۰۰۰۵۰۴ ما چندین سال هست هیأتی تاسیس
کردیم که همه از طلاب مقدمات و سطح هستند و باحال
و هوای طلبگی اگر خواستید سر بنزید خوشحال میشویم.

۰۹۳۵۰۰۰۰۰۰۰۹۲۷ به نظر کار خوب و زیبایی را شروع
کردید. انشاالله موفق هم شوید.

ته مقاله

یا عباس

اول: آیت الله بهاء الدینی می فرمود: بازیگری نکنید آقا!
دوم: هر چه می دوم به خود نمی رسم/ کربلا به اصل خود
رسیدن است

سوم: می گویند امام رحمه الله علیه قبل از اینکه رهبری
یک ملت را بر عهده بگیرد، بر نفس خودش رهبری می کرد
و مهم ترین شیوه اش برای زمامداری رضایت حق بود. بد
نیست گاهی بیشتر به سیره امام و تاثیرش از سیره اهل بیت
هم توجه کنیم. موضوع ویژه این شماره را نگاهی بیندازید.
چهارم: این روزها اصطلاح سبک زندگی مد شده است و
حتی عده ای به دنبال ترویج سبک زندگی دینی هستند.
تجربه نشان داده هر چیزی ولو خوب اگر بی حساب و
کتاب و سردستی مورد توجه و تبلیغ قرار بگیرد به سادگی
از اصلش منحرف خواهد شد. اما اگر می خواهید دیندارانه
زندگی کردن را یاد بگیرید رجوع کنید به کتاب شریف
«مفاتیح الحیات» که توسط آیت الله جوادی آملی و
جمعی از محققین نوشته شده است.

پنجم: یا من هو اسمع دواء یا عباس / یا من هو ذکره
شفاء یا عباس

ششم: مداح اهل بیت که پیر می شود، پیر غلام خطایش
می کنند و شأن و منزلتش بالاتر می رود، اما گاهی
پیر غلامان اهل بیت را فراموش می کنیم. توقع این است
که گاهی به آنها سر بنزیم و احوالشان را بپرسیم. برخی
بیمارند و برخی خانه نشین شده اند. مطمئناً ریش سفیدها
نزد اهل بیت جایگاه ویژه ای دارند. گزارش دیدار با سید
حسن وحید را بخوانید.

هفتم: سعی کردیم اطلاعات کمتر شنیده شده ای
را از حضرت عباس علیه السلام در قالب گفت و گو در
اختیاراتان قرار دهیم. مطلب کوتاه بالافضل شناسی را در
بخش اهل بیت ببینید.

هشتم: دل اگر دور تو گردید، ندارد حیرت / گندم از
دست تو خورده است و کبوتر شده است

نهم: سوال این است که پس از این همه تلاش برای ترویج
معارف دینی، این همه برنامه تلویزیونی، این همه کتاب، این
همه منبر، الان وضعیت دینی و اخلاقی ما چطور است؟

دهم: چند روز دیگر مراسم ۱۰ سالگی خیمه برپا خواهد
شد و خیمه سال یازدهم انتشارش را آغاز می کند. ۱۰
سالی که با تلاش خیل عظیمی از دوستداران سیدالشهدا،
مجموعه خیمه با فراز و نشیب هایش در مسیر اهل بیت
حرکت کرده است و هر روز بیشتر ریشه می دواند. بی
شک این مجموعه موفقیت هایش را مرهون لطف
سیدالشهداء است و بابت کاستی هایش شرمند ارباب، اما
آنچه نیاز ماست دعای خیر شما مخاطبان است.

یازدهم: چند خواهش یکم: عکسهای قدیمی هیأت هایاتان
را برایمان بفرستید تا آخر مجله چاپ کنیم. دوم: اگر
دلالتان می خواهد برای هیأت تان تبلیغ کنید مشخصاتش
را برایمان بفرستید تا چاپ شود (مثل صفحه ۴۱). سوم:
بی کار نباشید، صلوات بفرستید.

دوازدهم: این السبب المتصل بین الارض والسما



هدیه ای ارزنده
جهن دوستداران حضرتش



حسین (ع)
Hussein
Jorge Zaki
شهین مدرس دکترتجان
انتوان پارا Tomas Carlyle
Gabriel Ankrey
دکتر عامر شریعتی
ریموند فیس
ابو العلام معری
El Em. Bold
عبد الرحمن جامه
الشیخ عبد الباسط
Arman Reno
عزیز واشینگتن
Eroing Washington
مقدمه استاد محمدرضا حکیم

Edmon Razagh
جبریل خلیل جبریل
Kurt Frishler
استاد شهریار
Marblin
چرچی زیدان
عالم امین
Thomas Masaryk
مولانا جاش کدین محمدی
Will Durant
این آبی الحدید
Charles Dickens
قیدل لاهوری



نظرات ۹۰ تن از اندیشمندان جهان در ارتباط با امام حسین (ع)

با مقدمه استاد محمدرضا حکیمی

به همراه ترجمه عربی و انگلیسی

www.olgooyefarda.ir

پخش: ۲۶۴۱۰۵۳۴ - ۲۶۴۱۰۵۳۳ - ۰۲۱
۰۹۳۵۵۰۶۸۹۷۹

